

# تاریخ عصر جدید

از انقلاب انگلستان تا کمون پاریس

نوشتہ

آ. افیموف، ایلیا گالکین، لئوزوبوک،  
آکساندر مانسہویچ، وسوالود اورلوف،  
ولادیمیر خوستوف

ترجمہ. فریدون شایان



# تاریخ عصر جدید

از انقلاب انگلستان تا کمون پاریس

نوشتہ: آ. افیموف، ایلیا گالکین، لنوزوبوک،  
آکساندر مانسہویچ، وسالود اورلوف، ولادیمیر خوستوف

ترجمہ. فریدون شایان

انتشارات شاہینک



انتشارات شباهنک

تاریخ عصر جدید

*Modern History*

نوشته: آ. یفیموف [ودیکران]

ترجمه: فریدون شایان

چاپ سوم، بهار ۱۳۶۱

چاپ و صحافی: میخک

تیراژ ۳۰۰۰

## فهرست

- فصل ۱. انقلاب بورژوائی در انگلستان در قرن هفدهم..... ۹
۱. اهمیت افزاینده انگلستان و پیکار علیه هند  
کشاورزی و صنعت در انگلستان در نیمه اول قرن هفدهم..... ۹
- صنعت - کشاورزی و مالکیت‌های ارضی
۲. ریشه‌های انقلاب انگلستان..... ۱۲
- سلطنت مستبدانه استوارت‌ها - دورانهای اصلی انقلاب بورژوائی  
انگلستان - آغاز انقلاب (۱۶۴۲-۱۶۴۰)
۳. نبرد توده‌ها و پارلمان علیه پادشاه. آغاز جنگ داخلی..... ۱۷
- جنگ داخلی (۱۶۴۹-۱۶۴۲) - کرومول و ارتش طراز نوین او  
اصلاحات اصلی پارلمان طولانی
۴. شدت جنبش توده‌ها، نقطه اوج انقلاب ۱۶۴۹
- درهم شکستن جنبش خلقی بوسیل کُرمول..... ۲۰
- کدورت و جدایی میان پارلمان و ارتش - اختلاف در ارتش  
استقرار جمهوری در انگلستان و اعدام پادشاه  
جنبش مساوات طلبان افراطی
۵. جنگها و فتوحات مستعمراتی انگلستان بورژوائی. پروتکتورا..... ۲۲
- سرکوبی شورش - جنگ با هلند - پروتکتورا
۶. تجدید سلطنت ستوارت‌ها پارلمان در قدرت..... ۲۴
- تجدید سلطنت استوارت‌ها
۷. نتایج انقلاب بورژوائی در انگلستان..... ۲۵
- ثبات انگلستان پس از انقلاب بورژوائی - اهمیت انقلاب انگلستان در قرن هفدهم
- فصل ۲. سلطه انگلستان بر هند. انقلاب صنعتی در انگلستان..... ۲۸
۸. تسلط انگلستان بر هند. تراکم ثروت و فقر توده‌ها در انگلستان..... ۲۸
- تصرف و غارت هند از سوی انگلستان - تراکم ثروت و فقر مردم در انگلستان - صنعت
۹. آغاز انقلاب صنعتی در انگلستان..... ۳۱
- اختراع ماشینها
۱۰. پرولتاریا و بورژوازی..... ۳۴

- فصل ۳. جنگ استقلال در آمریکای شمالی..... ۳۷
۱۱. توسعه مستعمرات انگلیسی در آمریکای شمالی و علل ناسازگاری با انگلستان..... ۳۷
- جنگ انگلستان با رقبا در آمریکای شمالی - تصرف زمینهای بومیان آمریکا -  
بردگی در مزارع مستعمره نشینهای جنوب - کلنی های شمال -  
علل شورش کلنی ها علیه انگلستان
۱۲. مبارزه انقلابی کلنی های انگلیسی علیه انگلستان..... ۴۰
- پایان جنگ
۱۳. شورش خلقی ۱۷۸۶ و قانون اساسی ۱۷۸۷..... ۴۵
- شورش شیء س (۱۷۷۶). قانون اساسی آمریکا -  
نتایج و اهمیت جنگ داخلی برای آمریکا
- فصل ۴. نظام فتودالی در اروپا. فرانسه از قرن هفدهم تا میانه قرن هیجدهم..... ۵۰
۱۴. سلطه فتودالیته در کشورهای اروپای باختری - جنگ داخلی در فرانسه -  
سلطنت لویی چهاردهم - ادبیات فرانسه و دو جریان اصلی آن -  
جنگها و فتوحات لویی چهاردهم
- فصل ۵. انقلاب بورژوازی در فرانسه قرن هیجدهم (۱۷۸۹-۱۷۹۴)..... ۵۴
۱۵. نزدیک شدن انقلاب در فرانسه..... ۵۴
- کشاورزان و وضعیت رقت بار کشاورزی - ناهمگونی مردمان کشاورز -  
صنعت - تجارت - علل انقلاب بورژوازی در فرانسه - پادشاه - طبقه سوم
۱۶. اندیشه های بورژوازی پیشرفته و توده های مردم..... ۶۰
- ولتر و منتسکیو - روسو (۱۷۱۳-۱۷۷۸) - ژ. مسلیه (۱۶۴۶-۱۷۲۹)
۱۷. تشدید بحران. آغاز انقلاب..... ۶۰
- سرنگونی سلطنت مطلقه به دست توده ها و بورژوازی..... ۶۳
- تشدید بحران - فراخوانی مجلس طبقات سه گانه - از مجلس طبقات سه گانه  
به مجمع ملی - سقوط باستیل و آغاز انقلاب
۱۸. بورژوازی بزرگ در قدرت..... ۶۳
- استقرار سلطنت مشروطه (محدود). مجمع مؤسسان (۱۷۸۹-۱۷۹۱)..... ۶۷
- اعلامیه حقوق بشر و افراد ملت - کوششهای شاه برای فرار به خارج -  
قانون اساسی ۱۷۹۱ و شیوه هایی که بورژوازی در پیش گرفت
۱۹. بورژوازی بزرگ مالی در قدرت. سرنگونی سلطنت در فرانسه در ۱۷۹۲..... ۶۹
- مجلس قانونگذاری - انقلاب فرانسه و کشورهای فتودالی اروپا -  
آغاز جنگهای انقلابی - میهن در خطر - شورش ۱۰ اوت ۱۷۹۲. سرنگونی  
سلطنت در فرانسه - سازمان دفاع و دفع دشمن
۲۰. کنوانسیون در عهد زیروندون ها از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۳..... ۷۵
- کنوانسیون - ادامه جنگ - مسئله آذوقه - شورش ۳۱ مه تا ۲ ژوئن ۱۷۹۳
۲۱. نخستین اقدامات دیکتاتوری ژاکوبینی (۱۷۹۳)..... ۷۸
- اوضاع سیاسی فرانسه - حکومت انقلابی - الغاء امتیازهای فتودالی -  
مطالبات توده های مردم «هارها» - مبارزه با کلیسا

۲۲. خیزش میهن پرستانه در فرانسه، عقب راندن مداخله بیگانه..... ۸۳
۲۳. سقوط دیکتاتوری ژاکوبینی..... ۸۳
- ۸۴..... اهمیت انقلاب بورژوازی فرانسه در قرن هیجدهم.....  
 ضعف دیکتاتوری ژاکوبینی - کودتای ضدانقلابی ۹ ترمیدور سال دوم جمهوری  
 ۲۷ ژوئیه (۱۷۹۴) - اهمیت انقلاب بورژوازی فرانسه در قرن هیجدهم -  
 تفاوت بنیادی میان انقلاب بورژوازی و انقلاب پرولتری
- فصل ۶. اروپا از ۱۷۹۴ تا ۱۸۱۵..... ۸۸
۲۴. نبرد طبقاتی در فرانسه از ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۵. فتنه بابوف..... ۸۸  
 دوران کنوانسیون ترمیدوری - بابوف و «فتنه برابران»
۲۵. جنگهای فرانسه بورژوازی (۱۷۹۵-۱۷۹۹)..... ۹۱  
 جنگهای کنوانسیون ترمیدوری ژنرال بناپارت - جنگ بناپارت در ایتالیا -  
 نبرد مصر و سوریه - نبرد سووروف و دوچاکوف
۲۶. حکومت کنسولی و اعلام امپراتوری در فرانسه..... ۹۵  
 کودتای ۱۸ برومر (۹ نوامبر ۱۷۹۹) - سیاست داخلی حکومت  
 ناپلئون. اعلام امپراتوری
۲۷. جنگهای اروپا از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱۲..... ۹۷  
 پیروزی ارتش فرانسه از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱۲ - محاصره قاره‌ای -  
 شکست محاصره قاره‌ای - جنبش خلقی علیه سلطه ناپلئونی
۲۸. نبرد ناپلئون اول در روسیه..... ۹۷
- ۱۰۰..... جنگ ملی ۱۸۱۲ و سقوط امپراتوری ناپلئون.....  
 نبرد روسیه (۱۸۱۲) - نبرد ارتش روسیه در آنسوی مرزها -  
 تجدید سلطنت بوربونها در فرانسه
- فصل ۷. کنگره وین. اتحاد مقدس. جنبشهای انقلابی سالهای ۲۰ قرن نوزدهم..... ۱۰۵  
 ۲۹  
 کنگره وین ۱۸۱۵-۱۸۱۴ - اتحاد مقدس - جنبشهای انقلابی از ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰-  
 نبرد اندیشه‌ها در ادبیات. «فاوست» گوته
- فصل ۸. فرانسه از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸..... ۱۰۹
۳۰. انقلاب بورژوازی ژوئیه ۱۸۳۰..... ۱۰۹  
 دومین تجدید سلطنت (۱۸۱۵-۱۸۳۰) علل انقلاب ۱۸۳۰- انقلاب ژوئیه
۳۱. سلطنت بورژوازی در فرانسه..... ۱۱۰  
 تکامل اقتصادی در فرانسه - وضع طاقت فرسای کارگران و دهقانان  
 شورشهای لیون - رنالیسم در ادبیات. بالزاک
- فصل ۹. انگلستان از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸..... ۱۱۶
۳۲. رشد صنعت سرمایه‌داری..... ۱۱۶  
 رشد اقتصاد انگلستان در نیمه اول قرن نوزدهم - وضع پیشه‌وران و کارگران
۳۳. سیاست خارجی انگلستان. اصلاح پارلمانی..... ۱۱۸  
 سیاست توسعه مستعمراتی انگلستان در قرن نوزدهم  
 قتل عام کارگران در «پترزفیلد» - اصلاحات پارلمانی ۱۸۳۲
۳۴. جنبش کارگران انگلیس برای اصلاحات انتخاباتی. (چارتیسم)..... ۱۲۰

- آغاز جنبش چارتیستی - جریان نیروی معنوی و نیروی جسمانی
۳۵. نقطه اوج و زوال جنبش چارتیستی. اهمیت تاریخی..... ۱۲۲
- حزب چارتیستی و نقطه اوج این جنبش - جنبش چارتیستی در ۱۸۴۸ -  
علتهای شکست جنبش چارتیستی - اهمیت آن
- فصل ۱۰. سوسیالیسم تخیلی (سن سیمون، فوریه، آون)..... ۱۲۶
۳۶.  
سن سیمون - فوریه - آون
- فصل ۱۱. تولد کمونیسم علمی - مارکس و انگلس قبل از ۱۸۴۸..... ۱۳۱
۳۷. تولد کمونیسم علمی..... ۱۳۱
۳۸. جوانی کارل مارکس و فردریک انگلس..... ۱۳۲
- ک. مارکس - ف. انگلس - مبارزه مارکس و انگلس علیه نفوذ  
نحوست بار بورژوازی در پرولتاریا
۳۹. «اتحاد و پیوند کمونیست‌ها». مانیفست - فصل ۱..... ۱۳۶
- اتحاد کمونیست‌ها - مانیفست حزب کمونیست - اندیشه‌های اصلی فصل نخست -  
تاریخ مبارزه طبقات است - ظهور بورژوازی - پرولتاریا گورکن بورژوازی است -  
دولت بورژوایی، ابزار تسلط بر توده‌های مردم
۴۰. «مانیفست حزب کمونیست». اندیشه‌های اصلی فصل دوم.
- دیکتاتوری پرولتاریا. اصل اساسی مارکسیسم..... ۱۳۹
- ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا - کمونیسم علمی راه‌هایی آدمی را تعیین کرده است -  
فکر مالکیت خلق (مالکیت کمونیستی) بر وسائل تولید - سه هدف دیکتاتوری  
پرولتاریا: ۱) سرکوبی بهره‌کشان - ۲) رهبری همه زحمتکشان - ۳) دفاع از میهن در برابر  
دشمن خارجی - دیکتاتوری پرولتاریا تبلور دموکراسی حقیقی. اهمیت حزب - فکر  
انترناسیونالیسم کارگری - نتیجه‌گیریهای مانیفست - ارزش مانیفست
۴۱. ماهیت بهره‌کشی سرمایه‌داری که مارکس از آن برده برداشت
- ارزش تاریخی مارکسیسم..... ۱۴۲
- فصل ۱۲. انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه..... ۱۴۶
۴۲. علل و آغاز انقلاب. مجلس مؤسسان ..... ۱۴۶
- علل و آغاز انقلاب - سقوط سلطنت لویی فیلیپ و تشکیل حکومت موقت -  
مجلس مؤسسان
۴۳. روزهای ژوئن. ضدانقلاب در فرانسه..... ۱۵۱
- روزهای ژوئن
- فصل ۱۳. انقلاب ۱۸۴۸ در آلمان..... ۱۵۷
۴۴. علل و آغاز انقلاب در آلمان..... ۱۵۷
- کشورهای ژرمنی قبل از انقلاب ۱۸۴۸ - وضع کارگران. قیام پارچه بافان سیلزی  
(۱۸۴۴) -  
بورژوازی آلمانی - هانری هاینه - در آستانه انقلاب - آغاز انقلاب در پروس
۴۵. حوادث انقلاب و ضدانقلاب در آلمان (۱۸۴۸-۱۸۴۹) ..... ۱۶۱
- پارلمان فرانکفورت - مبارزه بخاطر قانون اساسی امپراتوری -  
علل شکست انقلاب آلمان

- فصل ۱۴. انقلاب ۱۸۴۸ در امپراتوری چندملیتی اتریش..... ۱۶۵
۴۶. علل و آغاز انقلاب در امپراتوری اتریش..... ۱۶۵
- علل انقلاب - رشد فرهنگی خلیقهای اسلاو و سلطه اتریش -  
 آغاز انقلاب در امپراتوری اتریش
۴۷. حرکت انقلاب و ضدانقلاب از ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ در امپراتوری چندملیتی اتریش..... ۱۶۸
- جنبش انقلابی خلیقهای اسلاو در امپراتوری اتریش - شورش اکتبر ۱۸۴۸ در وین -  
 انقلاب مجارستان - ارزش انقلاب ۱۸۴۸
- فصل ۱۵. جنگ کریمه. انگلستان و هند از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰..... ۱۷۲
۴۸. ارتجاع اروپا. جنگ کریمه..... ۱۷۲
- ارتجاع در اروپا از ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ - جنگ کریمه معاهده پاریس (۱۸۵۶)
۴۹. انگلستان از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰..... ۱۷۳
- پیشرفت اقتصادی اروپا از ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ - بحرانهای ۱۸۵۷ تا ۱۸۵۹ -  
 انگلستان «کارخانه جهان» - رشد علوم طبیعی. چارلز داروین - چارلز دیکنز
۵۰. مستعمرات انگلستان. شورش خلقی در هند (۱۸۵۷-۱۸۵۹)..... ۱۷۷
- مستعمرات انگلیسی - هند - شورش خلقی در هند در ۱۸۵۷-۱۸۵۹ - انگلستان و ایرلند
- فصل ۱۶. جنگ داخلی در آمریکای شمالی..... ۱۸۳
۵۱. ایالات متحده در نیمه نخست قرن نوزدهم. سیاست خارجی و جنگها..... ۱۸۳
- ایالات متحده بعد از جنگ استقلال - سیاست خارجی و جنگهای آمریکائیان -  
 فتح فلوریدا - دکترین مونروئه - فتح تکزاس و جنگ مکزیک -  
 سیاست توسعه طلبانه ایالات متحده در اقیانوس آرام
۵۲. تحکیم بهره‌داری در ایالات متحده..... ۱۸۷
- گسترش بردگی مبارزه بخاطر لغای آن..... ۱۸۷
- پرجمعیت شدن زمینهای باختری - بردگی در مزارع ایالتهای جنوبی آمریکای شمالی -  
 استثمار کارگران در ایالات متحده. جنبش کارگری - الغاء گرایان - قیام جان براون
۵۳. جنگ داخلی در ایالات متحده..... ۱۹۲
- علل جنگ داخلی - تشکیل حزب جمهوریخواه. آبراهام لینکلن - طفیان جنوب برده‌دار -  
 نیروهای شمال و نیروهای جنوب آغاز نبرد - گذر به جنگ «با شیوه‌های انقلابی» -  
 پیروزی شمال بهار ۱۸۶۵ - قتل لینکلن (۱۴ آوریل ۱۸۶۵) - اهمیت جنگ داخلی  
 در آمریکای شمالی - جنگ داخلی در آمریکا و دمکراتهای انقلابی روسیه
- فصل ۱۷. چین از قرن هفدهم تا قرن نوزدهم..... ۲۰۲
۵۴. نظام اجتماعی در چین از قرن هفدهم تا قرن هیجدهم - آغاز تسلط کشورهای  
 سرمایه‌داری بر چین - جنگ دهقانی در چین (۱۸۵۰-۱۸۶۴)
- فصل ۱۸. اتحاد ایتالیا..... ۲۰۸
۲۰۸. علل اتحاد. گسترش جنبش مردمی..... ۲۰۸
- جنبش اتحاد طلبانه ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰ - کاوور - جنگ فرانسه و ایتالیا در برابر اتریش -  
 شورش ۱۸۶۰ در جنوب ایتالیا
۵۶. اتحاد قسمت اعظم ایتالیا به یاری انقلاب..... ۲۱۰
- مالکان و بورژوازی رهبری جنبش را به دست می‌گیرند..... ۲۱۰



هزار مرد گاریبالدی - پیروزی گاریبالدی در جنوب ایتالیا  
تأسیس پادشاهی ایتالیا - نبرد پاپ با دانش سوسیالیسم -  
انقلاب ونه‌تی در سرزمین پادشاهی ایتالیا - اتمام اتحاد ایتالیا

فصل ۱۹. اتحاد آلمان..... ۲۱۴

۵۷. رشد اقتصادی آلمان

۲۱۴..... جنگ‌های پروس و تأسیس کنفدراسیون آلمان شمالی.....  
نظام سیاسی پروس بعد از انقلاب - رشد صنعت - رفرم دهقانی در ۱۸۵۰.  
توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی - تدارک جنگ. بیسمارک -  
تشکیل کنفدراسیون آلمان شمالی

۲۱۷..... ۵۸. جنبش کارگری در آلمان در دوران تحقق اتحاد.....

طبقه کارگر در دوران تحقق اتحاد آلمان - آپیل (۱۸۴۰-۱۹۱۳) -  
اتحاد ساکسونی انجمنهای کارگری. ژ. لیپکنشت - ف. لاسال -  
رشد جنبش کارگری از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۶ - اتحاد کامل آلمان

فصل ۲۰. نخستین انترناسیونال. از بدو تشکیل تا ۱۸۷۰..... ۲۲۰

۲۲۰..... ۵۹. تشکیل نخستین انترناسیونال.....

میتینگ ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ و بنیانگذاری نخستین انترناسیونال -  
خطابیه افتتاحیه نخستین انترناسیونال

۲۲۳..... ۶۰. از کنگره ژنو تا کنگره بال.....

کنگره نخستین انترناسیونال در ژنو، ۱۸۶۶ - نخستین انترناسیونال و جنبش اعتصابی -  
مبارزه مارکس در اتحادیه‌های کارگری انگلستان

۲۲۵..... ۶۱. کنگره بال. پایان اولین دوره فعالیت «اتحاد بین‌المللی کارگران».....

تشکیل حزب سوسیال دمکرات آلمان - کنگره نخستین انترناسیونال -  
نتایج فعالیت نخستین انترناسیونال. حدود سال ۱۸۷۰ - کاپیتال مارکس -  
مارکس - بنیانگذار حزب کمونیست

فصل ۲۱. خلاصه رخدادها و وقایع اصلی در نخستین دوران تاریخ قرون جدید... ۲۲۹

۲۲۹..... ۶۲. پیشرفت تکنیک.....

مکانیزاسیون صنعت - کشاورزی - مکانیزاسیون حمل و نقل و ارتباطات -  
هوانوردی - فنون نظامی - توسعه شهرها و دگرگونی در شیوه زندگی

۶۳. طبقات جامعه سرمایه‌داری. کمونیسم علمی و مارکس و انگلس.

۲۳۲..... تأثیر افزایشنده توده‌های مردم در تاریخ.....

طبقات در عهد سرمایه‌داری - فتح مستعمرات - نبرد توده‌های مردم تاریخ را ارتقاء داد -

آغاز مبارزه سیاسی کارگران. کمونیسم علمی مارکس و انگلس -

نبرد بورژوازی در برابر توده‌های کارگری - مبارزه بخاطر

دمکراسی بورژوایی - مردم آفریننده فرهنگ. پیشرفتهای علوم طبیعی -

ارزش نبوغ آفریننده مردم در رشد هنر و ادبیات

## فصل اول

# انقلاب بورژوایی در انگلستان در قرن هفدهم

## ۱. اهمیت افزایش انگلستان و پیکار علیه هلند. کشاورزی و صنعت در انگلستان در نیمه اول قرن هفدهم

در قرن هفدهم، بعد از کشف‌های بزرگ جغرافیایی، اسپانیا و پرتغال تبدیل به ثروتمندترین دولت‌ها شدند. این دولت‌ها، متصرفات وسیعی بچنگ آورده که زروسیم فراوان نصیب آنها می‌ساخت. اسپانیا و پرتغال، کشورهای توانایی بودند با ارتشی توانا و ناوگانهایی که بر دریاها تسلط داشت. با اینهمه، برتری آنها دیری نپائید و با رقیب خطرناکی مواجه شدند و این رقیب همان هلند بود.

رشد اقتصادی کشور هلند، بعد از انقلاب بورژوایی قرن هفدهم، بلافاصله آشکار شد و به قدرت تجارتي توانایی تبدیل گردید که صاحب مستعمراتی با ثروتهای افسانه‌ای بود.

در جمهوری هلند، صنعت مانیفکتوری بویژه رشد فراوانی داشت. کتانهای ظریف و پارچه‌های پشمی هلندی، در سرتاسر دنیا شهرت داشت. هلند با تضمین حمل و نقل دریایی همه کشورها، تقریباً بر تجارت جهانی نظارت میکرد. در آن عهد هلندیها را، «مقاطعه کاران» دریا می‌نامیدند. بنظر میرسد که این امتیاز کاملاً مستقر شده باشد. با اینهمه آنان برتری دریایی خود را زمان درازی حفظ نکردند. دیری نگذشت که «مقاطعه کاران دریا»، از سوی «سگان بحر» که لقب دزدان بازرگان نمای انگلیسی بود، زانده شدند.

در حقیقت جنگها، غارت‌های دریایی، خرید و فروش سیاهان و چپاول مستعمرات بود که بورژوازی انگلستان را، ثروتمند ساخت.

حدود نیمه قرن هفدهم، در انگلستان، صنعت و کشاورزی و تجارت بطور فوق‌العاده‌ای رشد یافت و يك بورژوازی ثروتمند و مقتدر زاده شد. لیکن این فعالیتها، به‌خاطر وجود نظام صنفی قرون وسطایی و کشاورزی فئودالی عقب‌افتاده در بخش بزرگی از سرزمین انگلستان و بالاخره قدرت مطلقه سلطنت کند میشد.

## صنعت

در شهرهای انگلستان پیشرفت صنعت به دلیل وجود نظام حرفه‌ای. که از جانب دستگاه پادشاهی حمایت میشد در تنگنا قرار داشت. این نظام حرفه‌ای به علت خصلت فتودالی خود از سرعت توسعه صنعتی میکاست. در جنوب و مشرق کشور، تنها و بویژه به حرفه‌های مانوفاکتوری و مخصوصاً پارچه‌های پشمی کمک میشد. واژه مانوفاکتور از واژه لاتینی "Manus" به معنای دست و فاکتوم «Factum» به معنای شنی ساخته شده آمده است. مانوفاکتورها بنیادهای صنعتی هستند که در آنها کارگران روزمزد بکار مشغولند. لیکن تولید بوسیله دست صورت میگیرد و این نوع تولید آنها را از کارخانه (فابریک) که تولیدش مکانیزه است متمایز می‌کند.

مانوفاکتورهای ماهوت کارگران بسیاری را مشغول میکرد. بیشتر این کارگران بنحو خانگی کار میکردند. از آنجا که پیشرفت این صنعت نیاز به مقدار زیادی ماده اولیه داشت، پرورش گوسفند رونق یافت.

## کشاورزی. کشاورزان و مالکیت‌های ارضی

سرواژ در انگلستان در قرن پانزدهم ملغی شد و بیگاری یکسره از میان رفت. در جنوب خاوری کشور، در کنار کشاورزانی که سهم اربابی می‌پرداختند، قشرهای جدیدی از کشاورزان پدید آمدند که متعلق به مالکیت‌های مستقل بودند و یومن‌ها yeomen نامیده میشدند که مفردش yeoman است. کم کم از میان یومن‌ها دهقانان بزرگ پدید آمدند که کارگران کشاورزی را بکار گرفتند و همسایگان وامدار را که قادر پرداخت دیون نبودند به خدمت خویش در آوردند. کشاورزان تهی دست درباره این دهقانان می‌گفتند که آنان «در بستر پر می‌خوابند» و «خوراک در کاسه‌های نقره‌ای می‌خورند». در این روزگار در جنوب کشور برزگران بی‌اندازه فقیری بسر می‌بردند که در زمینی که متعلق به مالکان بود، زندگی دشواری داشتند. این مردم در ویرانه‌ها و یا در کلبه‌های محقری که خانه روستایی نامیده میشد، منزل داشتند و به آنان کلبه‌نشین می‌گفتند.

کلبه‌ها از سنگ نتراشیده و حتی اغلب از چوبهای اندوده به گل رس ساخته شده بود. بام این خانه‌ها را نی بوری یا علف می‌پوشاند. این پناهگاهها فاقد دودکش بود و دود از منفذی که در سقف ایجاد شده بود بیرون میرفت و در نتیجه همه فضا را می‌انباشت. کیسه‌های گاه بجای تختخواب بکار میرفت. حیوانات اهلی (دو گوسفند، یک خوک) دوش بدوش ساکنان کلبه در زیر یک سقف زندگی میکردند. «کلبه‌نشینان» تهی دست معمولاً نزد مالکان ارضی یا برخی یومن‌ها عملگی میکردند.

در جنوب خاوری انگلستان بیشتر مالکان ارضی کارگران روزمزد در اختیار داشتند که اغلب همان کلبه‌نشینان بودند و با بهره‌گیری از دسترنج اجیران مزرعه‌های خود را میکاشتند و آباد میکردند. این مالکان که کاردان‌تر از اربابان بزرگ فنودال بودند، شیوه‌های کار را رشد داده و مقدار زیادی حبوبات و دام به شهرها که به سرعت تعدد مییافت میفروختند. زمین‌های آنان نسبت به زمین کشاورزانی که در قلمرو مالکان بزرگ مستقر بودند حاصل بسیار افزونتری داشت. این مالکان یعنی آنها که روشهای جدید در کشت و زرع داشتند همگی تجارت میکردند و یا به تأسیس مانوفاکتور می‌پرداختند. آنان به بورژوازی بیش از مالکان بزرگ بستگی داشتند. مالکان بزرگ فنودال، در منطقه‌های عقب‌افتاده شمال و باختر انگلستان دامداری میکردند و روشهای قدیم را مانند نظام محاط بودن ملك<sup>۱۱</sup> و آیش‌های اجباری، همچنان نگاهداشته و در حفظ آن می‌کوشیدند. دهقانان ناگزیر بودند همزمان بذر بیفشانند و بدروند زیرا پس از محصول چهارپایان برای چرا به زمین‌های کشت شده می‌آمدند. در ناحیه‌های عقب‌افتاده شمال خاوری انگلستان، کشاورزان نه تنها عوارض فنودالی و مال‌الاجاره به اربابان می‌پرداختند بلکه برای فروش تکه زمین خود و ارثیه قرار دادن آن موافقت و امضای ایشان را لازم داشتند و این امضا را جز با پول کلان نمی‌توانستند بدست آورند.

حصارها و ثغور غیرطبیعی که در ابعاد گسترده‌ای وجود داشت، فقر و تهی‌دستی در روستاها بیار می‌آورد<sup>۱۲</sup>. کشاورزان اخراج شده از زمین همچون ولگردان در جستجوی تکه نانی در جاده‌ها گم میشدند. این مردمان سرگردان بنا به قانون به سختی مجازات میشدند. با آهن گداخته بر نشان داغ ننگ می‌نهادند و یا تا سرحد خون تازیانه می‌خوردند. کشاورزان در حالی که با فقر تمام و کمالی دست به‌گریبان بودند، علیه حدود و حصارهای فنودالی می‌شوریدند و بیا می‌خواستند.

کشاورزانی که در منطقه‌های عقب‌افتاده شمال و باختر سهم اربابی می‌پرداختند، می‌خواستند که از پرداخت این باج و خراج معاف شوند و کلبه‌نشینان آرزوی بدست آوردن زمین داشتند. لیکن درباره خرده‌مالکان و یومنها باید گفت قبل از هر چیز خواهان کاهش مالیات و پایان دادن به اعمال خودسرانه مالکان ارضی مجاور بودند که در روستا همه کارهای عمومی و قضایی را در دست داشتند و پلیس را نیز اداره می‌کردند.

---

۱- دگرگونیهایی که در دورانهای مختلف در برخی از روستاهای اروپا بعلت پدید آمدن دیوارها، مرزها و حصارهای فنودالی میان مزرعه‌ها و ملک‌ها که در گذشته بدون حفاظ و مانع بودند پدید آمد، نه تنها مناظر آنها را تغییر داد بلکه گذار از سازمان فلاحی اشتراکی به نوع انفرادی آن بود. این عارضه تاریخی در بریتانیای کبیر اهمیت ویژه و پیش‌رسی داشت.

خودکامگی پادشاه رشد اقتصادی سرمایه‌داری را کند میکرد. پادشاهان انگلیسی متکی به اربابان فئودال در منطقه‌های عقب‌افتاده و کلیسا که به سلطنت بستگی داشت باران مالیات و باج و خراج بر مانوفاکتورداران، تاجران و نجبای جدید فرو می‌ریختند و به توده‌های مردم بسختی بیداد روا میداشتند.

## ۲. ریشه‌های انقلاب انگلستان.

### سلطنت مستبدانه استوارت‌ها.

در ۱۶۰۳ هنگامی که دودمان تودور<sup>۱)</sup> منقرض شد خویشاوند آنان ژاک استوارت پادشاه اکوس<sup>۲)</sup> بر تخت نشست. او که از جانب اربابان فئودال حمایت میشد بهیچ یک از تصمیم‌های پارلمان گردن نمی‌نهاد. ژاک اول بدون مشورت با مجلس مدام مالیات جدیدی وضع می‌کرد. جانشین او ژاک دوم همین روش را در پیش گرفت. صاحب منصبان دربار شهروندان ثروتمند و نجبای جدید را ناگزیر می‌ساختند به پادشاه هدیه‌ها دهند، یا به او مالیاتهای سخاوتمندانه بپردازند و اگر نمی‌پذیرفتند فوراً روانه زندانشان می‌ساختند. پادشاه امتیاز انحصاری تولید و فروش صابون، شراب، زغال و آهن را به خود اختصاص داده بود و با داشتن این امتیازات آنها را به بازرگانان ثروتمند واگذار میکرد و مخصوصاً این انحصارها بود که نارضایتی بورژوازی را برمی‌انگیخت.

کلیسای انگلیکن در عهد سلطنت شارل اول که رئیس این کلیسا محسوب میشد، بسیار مقتدر بود. این کلیسا و املاک وسیعی در اختیار داشت و کشاورزان را با مالیاتها و خراجهای سنگین که بصورت مال‌الاجاره‌ها و عشریه‌های دینی دریافت می‌کرد می‌آزرد. این مالیاتها خشم عمومی را برمی‌انگیخت. همه تظاهرات علیه کلیسای انگلیکن بیدادگرانه سرکوب می‌شد. روشهای را که صاحب قدرتان پادشاهی علیه مخالفان کلیسا اعمال میکردند می‌توان با توجه به ماجرای دکتر باستویک<sup>۳)</sup> و یار او لیلبورن<sup>۴)</sup> دریافت.

دکتر باستویک بنا به فرمان محکمه شاهی بخاطر انتشار جزوه‌ای علیه کلیسای انگلیکن و کشیشان آن بازداشت شده بود. در این نوشته آمده بود که کشیشان «مردمانی شریرند» و بنا به رأی صادره از مجمه، دژخیم با کاردی بلند گوشهای او را برید و سپس يك میله آهنی طویل را گذاخت و بر چهره او داغ نهاد. دادگاه دکتر باستویک را همچنین به پرداخت ۵ هزار لیره استرلینگ و زندان ابد محکوم ساخته بود.

لیلبورن در بازداشتگاه بدیدن زندانی می‌آمد. وی فرزند خرده مالکی بود که در نزد يك ماهوت باف لندنی شاگردی میکرد. به خواهش باستویک به هلند رفت و در آنجا کتابی را که دکتر در زندان نگاشته بود منتشر کرد. به خاطر همین محکوم



لیلبورن

به پرداخت ۵۰۰ لیر استرلینگ گردید او را در تمام طول راه یعنی از زندان تا مقر پارلمان تازیانه زدند و در جائیکه محکومان را به نمایش می گذاشتند قرار دادند به گردنش غل چوبین سنگینی آویختند. با این همه وی با شهامت شکنجه را تحمل کرد و کماکان رو به مردم از استبداد شاه و کلیسا سخن گفت. برای آنکه او را خاموش کنند چیزی در دهانش فرو کردند اما او از جیبش برگهای کاغذی پرانی در آورد که خطاب به مردم بود و آنها را در میان انبوه جمعیت ریخت. زجر و آزار سخت نتوانست قدرت روحی لیلبورن را در هم شکنند. کتاب پرشوری علیه پادشاه و طرفداران وی نشر داد و در این کتاب خواستار گسترش حق رأی دادن شد. این بار او را به بند کشیدند و بزندان ابد محکوم ساختند. او بیش از ۲ سال در زندان ماند و در آغاز انقلاب از بند رهید.

چارلز اول فرمان انحلال پارلمان را صادر کرد و مدت ۱۱ سال آن را نگشود. مساعی پادشاه برای استقرار مجدد قدرت مطلقه، خشم بورژوازی و نجبای جدید را برانگیخت. اما خشمی که در بطن توده های مردم علیه قدرت و حکومت پادشاهی موج میزد بسیار جدی شده بود.

## علت‌های انقلاب انگلستان

جباریت اربابان فئودال در شمال و مغرب انگلستان پیشرفت کشاورزی را کند میکرد. پادشاه و نیز کلیسا از این مالکان عقبمانده حمایت می‌کردند. کلیسا این کار را از طریق سرکوبی همه افکار تازه و جدید به‌انجام میرسانید. انحصارها و نظام حرفه‌ای مانعی در راه توسعه صنایع بودند. پارلمان دیگر دعوت نمیشد و بورژوازی فاقد همه حقوق سیاسی بود.



انگلستان، اکوس و ایرلند در آغاز انقلاب بورژوازی قرن هفدهم.

رشد آینده صنایع مانوفاکتوری و استفاده از روشهای جدید کشاورزی که حاصل زمین را بهتر میکرد، بدون انقلاب و سرنگونی سلطنت مطلقه و بدون امحاء دوتکیه‌گاه اصلی تاج و تخت یعنی اشراف فتودال و کلیسای انگلیکن غیرممکن بود.

### دوران‌های اصلی انقلاب بورژوازی انگلستان

تاریخ انقلاب انگلیس را می‌توان به سه دوران تقسیم کرد. دوران اول یعنی زمان تدارک انقلاب از فراخواندن پارلمان در سال ۱۶۴۰ تا آغاز جنگ داخلی در ۱۶۴۲ ادامه دارد. دوران دوم دوران جنگ داخلی و مرحله اوج پیکار طبقاتی است که از ۱۶۴۲ شروع و تا ۱۶۴۹ طول میکشد و با اعلام جمهوری و اعدام علنی پادشاه خاتمه می‌پذیرد. آخرین دوره دوره جمهوری سرپرستی است (دیکتاتوری نظامی بورژوازی). بعد از این دوران عهد تجدید سلطنت است که تا روزگار ما ادامه دارد.

انقلاب بورژوازی انگلستان کسب قدرت از جانب بورژوازی و متحدش نجبای جدید بود که در رأس شورش خلقی علیه اشراف فتودال و خودکامگی قرار گرفتند. بورژوازی پس از سرنگونی پادشاه و شکستن اربابان فتودال قدرت را فتح کرد و اوضاع و احوال لازم را برای رشد سریع تجارت و صنعت و فلاح سرمایه‌داری پدید آورد و بر سنگینی یوغی که بر گردن مردم قرار داشت، افزود.

### آغاز انقلاب (۱۶۴۰-۱۶۴۲)

پارلمان انگلستان، که پادشاه در سال ۱۶۴۰، فراخوانده بود، تقریباً از نجبای جدید تشکیل میشد. این پارلمان نه تنها بودجه‌ای را که چارلز اول برای سرکوبی طغیان آغاز شده در اکوس نیاز داشت، تصویب نکرد، بلکه با سرسختی با نقشه‌های شاه مخالفت ورزید. مجلس که نشست‌هایش دوازده سال ادامه داشت، به «پارلمان طولانی» معروف شد. پارلمان مزبور تقاضای بازداشت سترافورد، مأمور سرسخت سیاست خودکامه پادشاه را کرد. در لندن توده‌های مردم از این تقاضا جانب‌داری کردند. در ۱۶۴۰ جمعیت انبوهی از شاگردان، پیشه‌وران و کارگران کاخ شاهی را محاصره و تهدید به دخول در آن کردند. در خیابان‌های لندن برخورد مسلحانه میان سربازان پادشاه و جمعیت در گرفت. پادشاه خادم خود را قربانی کرد. لرد سترافورد به عدالتخانه پارلمان سپرده شد و اعدام گردید. طغیان مردم لندن ساکنان روستا را نیز فرا گرفت. روستائیان از دادن بهره مالکانه سر باز زدند، جنگلهای اربابی را



گرفتند و در پارکهای لُردان بشکار مشغول شدند. نجبای جدید بیمناک گشتند و مجلس عوام دستور درهم کوبیدن جنبش دهقانی را صادر کرد. مجلس عوام در عین حال در مخالفت با شاه قانونی را تصویب کرد که طبق آن اگر پارلمان بیش از سه سال فراخوانده نشود، حق دارد که بدون اجازه پادشاه گشایش یابد. از سوی این مجلس همچنین همه انحصارهای وابسته به پادشاه ملغی شد.

«پارلمان طولانی» موارد زیر را به پادشاه تحمیل نمود: اولاً کلیسا که در همه کشور فاعیل مایشاء بود، از آن پس بستگی خود را بسططان از دست میداد. ثانیاً وزرا در قبال اعمال خود، در برابر پارلمان مسئول شدند و پارلمان می‌توانست از آن پس هنگامی که با آنان موافق نیست، آنان را معزول دارد.

چارلز اول در صدد مقابله با پارلمان برآمد. با همراهان مسلح به قصد بازداشت محرکان مقاومت در برابر قدرت خود به پارلمان رفت. پس از قرائت فرمان پادشاه مبنی بر بازداشت چند تن از نمایندگان معلوم شد که آنان غایبند و چارلز اول با ناامیدی فریاد کشید «مرغ از قفس پرید». بعد از آن فراریان را در سیتی<sup>۱</sup> یکی از محله‌های پایتخت که همه کارهای تجاری از قبیل بنگاهها، مغازه‌ها و بانکها در آن متمرکز بود، یافتند. پیشه‌وران و ملاحان به دفاع از نمایندگان پرداختند. پنجهزار کشاورز و خرده مالک اطراف لندن مسلحانه برای حمایت از پارلمان در برابر پادشاه وارد شهر شدند. عرضحالی در تأنید درخواست‌های سیاسی پارلمان به کلاه همه شورشیان سنجاق شده بود. بدینسان نه تنها توده مردم شهرها، بلکه روستائیان در مبارزه سیاسی شرکت جستند و در مسیر انقلاب راه پیمودند. نمایندگان پنجهگانه همراه با محافظان مسلح خود بطور استثنایی بمجلس آمدند. مسلحان غیرنظامی لندن مرکب از تجار و پیشه‌وران در اطراف مجلس عوام دفاع از آنرا بعهد گرفتند، آنگاه پارلمان حق خود را دایر بر منصوب کردن وزیران و نظارت بر نیروهای زمینی و دریایی و اداره سیاست خارجی و داخلی حکومت اعلام داشت. پادشاه که دریافت پایتختش دیگر از او فرمان نمی‌برد با طرفداران خود به شمال انگلستان رفت. در آنجا بیاری اشرافیت محلی و اربابان فنودال این ناحیه عقب‌مانده ارتش جدیدی گرد آورد.

۱. City.

## ۳. نبرد توده‌ها و پارلمان علیه پادشاه. آغاز جنگ داخلی

### جنگ داخلی (۱۶۴۹-۱۶۴۲)

در اوت ۱۶۴۲ پادشاه به پارلمان اعلان جنگ داد. او درکنار خود اربابان فتودال عقب‌مانده‌ترین نواحی انگلیس و سرزمین‌های گالز را داشت. طرفداران پادشاه را سواران می‌گفتند (مردانی که بر اسب سوار بودند و در زمره نجبا محسوب می‌شدند). اینان لباس‌های فاخر می‌پوشیدند و موهای بلند داشتند و آنها را بسبک نمایندگان نجبا می‌آراستند.

پارلمان برای مبارزه با پادشاه ارتشی از منطقه‌های پیشرفته جنوب خاوری انگلستان که در آن نواحی، لندن و دیگر شهرهای بزرگ قرار داشتند، تشکیل داد. نجبای جدید و بورژوازی - صاحبان مانوفاکتورها، کاسبان و تجار در رأس طغیان ضدشاهی قرار گرفتند و در پشت سر آنها انبوهی از کشاورزان و پیشه‌وران بودند. ملوانان نیز پس از بیرون راندن افسران سلطنت طلب از کشتی‌ها به ارتش پارلمان پیوستند.

رزمندگان ارتش پارلمان لباسهای ساده بتن داشتند و گیسوانشان جمع نشده و نیاراسته بود. از این رو آنانرا «کله گرد» می‌نامیدند.

معتقدان بشاه همه به کلیسای انگلیکن که خود او در رأسش قرار داشت، وابسته بودند در حالیکه در صفوف طرفداران پارلمان خلوص گرایانی<sup>۱)</sup> بودند که خصم سوگند خورده کلیسای انگلیکن و کاتولیک هر دو بودند. خلوص گرایان طرفدار کلیسایی «خالص» با آداب دینی ساده و بی‌آلایش بودند. به آنها پوری تن «puritain» می‌گفتند که از کلمه لاتین «purus» که بمعنای ناب و خالص و بدون آمیختگی ست آمده است.

### کرومول و ارتش طرازنویین او

در آغاز نبرد نیروهای سلطنتی که از تمرینهای بیشتری برخوردار بودند سپاه پارلمان را که با شتاب شکل گرفته بود، به عقب‌نشینی واداشتند. اما هنگامیکه گروههایی از کشاورزان ثروتمند و متوسط به این ارتش پیوستند اوضاع تغییر کرد. گروههای جدید از یومنها، خرده مالکان، پیشه‌وران و کارگران بودند. یکی از این فوجهای تازه پیوسته به نیروهای پارلمان را، عضو مجلس عوام و مالک متوسطی بنام الیویه کرومول جمع کرده بود.

درست در آغاز انقلاب، در مجلس عوام نماینده‌ای پیدا شده بود که با حرارت، جدیت و پشتکار منحصر به فرد به پادشاه و کلیسای انگلیکن می‌تاخت. این مرد کرمول بود. او قد بلند، تنومند، سرخ‌چهره و گوشتالود بود. چشمانی



الیویه کرمول در سن ۵۱ سالگی  
با یک سرشانه پولادین که نه بخاطر جنگ،  
برای تشریفات به تن کرده است.

خاکستری برنگ فولاد داشت و صدایش قوی و جیغ آسا بود. کرمول بیش از دیگران می‌توانست نظر و دقت پارلمانرا به خود جلب کند. وی لباس ساده‌ای که دوخته خیاط دهکده بود میپوشید و یقه‌ای که از پارچه زمختی درست شده بود به‌گردن داشت. هنگامیکه جنگ علیه پادشاه در گرفت او بعنوان فرمانده گروهان وارد کارزار شد. مردان فوج سوار که زیر نظر او بودند به‌خاطر شهامت و استواری در نبرد لقب «ستون آهنین» گرفتند». آنان متوجه پایمال شدن حقوق خود شده بودند و تصمیم داشتند تا پایان علیه خودکامگی پادشاه و تواناترین سلاح او فتودالها یعنی کلیسای انگلیکن برزنند.

انضباطی آهنین بر فوج کرمول فرمانروا بود. اگر قراولی را بخواب رفته در سر پست می‌گرفتند تیرباران میشد. همچنین سربازیکه سلاح خود را که همان نیزه و یا تفنگ فتیله‌ای بود رها و یا گم میکرد محکوم به مرگ میشد. سربازان مثلاً اگر چند درخت میوه را می‌شکستند کیفر سختی در انتظارشان بود. کشاورزان و پیشه‌وران تمام حرفه‌ها، استادکاران، شاگردان و کارآموزان می‌توانستند وارد ارتش «طرازنوبنی» شوند که بنا به‌طرح کرمول شکل گرفته بود. افسران ارتش پادشاه همه والانسب بودند، در حالیکه در سپاه پارلمان کفاشان سابق، سورچیان و ملاحان خدمت میکردند. باینهمه اغلب افراد این ارتش را خرده مالکان و مالکان متوسط تشکیل می‌دادند. کمی بعد کرمول به‌یکدی از برجسته‌ترین روسای ارتش پارلمان تبدیل شد. در تابستان ۱۶۴۵ ارتش «کله‌گردها» علیه عمده قوای پارلمان در دهکده نسه‌بی<sup>(۱)</sup>

دست به جنگ زد. این ارتش از ۱۰ هزار نفر تشکیل میشد که فرمانده ۶ هزار سوار آن کرمول بود.

نبرد با پیروزی مطلق ارتش پارلمان که ۵ هزار اسیر گرفت و بر توپخانه شاهی تسلط یافت پایان گرفت. مکاتبات پادشاه نیز بچنگ فاتحان افتاد که خیانت پادشاه را در یاری خواستن از شهر یار فرانسه برملا میکرد. مدتی بعد چارلز اول از سوی پارلمان زندانی شد.

بعد از بازداشت شاه پارلمان که میخواست خود را از دست ارتش بسیار متأثر از افکار انقلابی رها کند، اعلام کرد که جنگ خاتمه یافته و نیروهای طرفدار پارلمان مرخصند.

### اصلاحات اصلی پارلمان طولانی

در دورانی که نبرد ادامه داشت، پارلمان فرصت یافت تا تدبیرهای چندی در جهت تضمین منافع نجبای جدید و بورژوازی اتخاذ کند. کلیسا را به اطاعت واداشت. بزور ارتش املاک سرسخت‌ترین طرفداران شاه و کلیسای انگلیکن را ضبط نمود. نجبای جدید و بورژوازی بیشترین این زمین‌ها را برای خود نگاهداشته و تنها قسمت‌های کوچکی از آن را به کشاورزان واگذاشتند، در حالیکه ۳ برابر بیش از ارزش زمینها از آنان دریافت داشتند.

پارلمان در جهت منافع اشرافیت ارضی، کلیه مالیاتها و خراجهایی که از جانب شاه وضع شده و به مالکیت یک ملک مربوط بود ملغی کرد. بنابراین قانون تمام خراجهایی را که شوالیه‌ها در برابر خرید خدمات شخصی خود به شاه - که در قرون وسطی موظف به پرداخت آن بودند - ملغی گردید. و نیز مالیاتهایی که قدرتمندان سلطنتی از ارتش و در هنگام فروش زمینها می‌گرفتند از میان رفت. زمین ملک طلق صاحبش اعلام شد. در همین موقعیت پارلمان به ادامه پرداخت حق سهم مالکانه از جانب کشاورزان به مالکان زمین رأی داد. دیگر آنکه مقرر شد عشریه که دیگر در آن هنگام پرداختش عمومیت نداشت نه به شاه بلکه به پارلمان پرداخت شود.

نمایندگان نجبای جدید و بورژوازی که پارلمان از آنها تشکیل میشد فعالیت خود را برحسب منافع خویش تنظیم کردند.

در تداوم انقلاب بورژوازی در انگلستان، بورژوازی در ارتباط با اشرافیت جدید، علیه سلطنت، علیه اشراف فئودال و علیه کلیسای توانای انگلیکن می‌رزمید. با این همه توده‌های خلقی نیروی اصلی این انقلاب بودند.

## ۴. شدت جنبش توده‌ها، نقطه اوج انقلاب ۱۶۴۹. درهم شکستن جنبش خلقی بوسیله کرمول.

### کدورت و جدایی میان پارلمان و ارتش

پس از آنکه مالکان جدید ارضی و بورژوازی بزرگ از راه پارلمان به تأمین منافع خود پرداختند، آرام آرام از توده‌های مردم بیش از شاه ترسان شدند. ارتش متوجه شد که چند عضو پارلمان جانب پادشاه را گرفته‌اند و درصددند تا او را برهاند. پس به فرمان کرمول یکدسته سوار پادشاه را از گارد پارلمان بیرون آوردند. هنگامیکه پادشاه از افسر زندانبان پرسید «بنا به چه حقی چنین می‌کنید»، افسر بدون هیچ سخنی طپانچه خود را به او نشان داد. سحرگاه پادشاه پرسش خویش را تکرار کرد. «قدرت شما در چیست؟ آنرا به من نشان بده» افسر با دست به سربازانش اشاره می‌کند و می‌گوید «آنجا هستند نگاه کن» چارلز اول با اندوه پاسخ می‌دهد «باید اعتراف کنم: نخستین بار است که شاهد توصیف قدرت بدین روشنی هستم» پادشاه محبوس به پادگان ارتش منتقل شد.

ارتش که به فرمان انحلال گردن نهاده بود وارد شهر شد و طرفداران شاه را بیرون راند.

### اختلاف در ارتش

در ۱۶۴۷ ارتش لندن را اشغال کرد و پارلمان دیگر مسلط بر اوضاع نبود. قدرت واقعی به ارتش منتقل شد ولی ارتش بنا به اختلافهای درونی تجزیه شده بود. سربازان عمیقاً تحت تأثیر مساوات‌طلبان<sup>(۱)</sup> بودند که میگفتند آدمیان آزاد به دنیا می‌آیند و همه برابرند. همه بدیها منحصرأ از خودکامگی پادشاه و اشراف و مالداران ناشی شده که مردم را در این بند بیدادگرانه نگاهداشته‌اند. مساوات‌طلبان بسرکردگی لیلبورن خواستار محاکمه پادشاه و اعلام جمهوری همراه با انتخابات عمومی بودند. البته در تقاضای آنان حقوق سیاسی زنان و مردمانی که مانند کارگران و خدمتکاران با مزد خویش امرامعاش میکردند منظور نشده بود. مساوات‌طلبان با همان حرارت از مالکیت خصوصی نیز دفاع میکردند. لیلبورن که در آغاز انقلاب از زندان رهیده بود در ارتش آوازه بسیاری داشت. جزوه‌ها و تراکت‌هایی را که وی منتشر می‌کرد، سربازان باولع میخواندند.

شوراهای سربازان که در ارتش سازمان یافته بودند بدنبال مساوات‌طلبان میرفتند. آنان بامبارزه علیه افسران مافوق وابسته به اشرافیت ارضی امیدوار بودند که

شاه اعدام شود. جمهوری اعلام گردد، انتخابات عمومی پدید آید و مجلس لردان منحل گردد. کرمول که به افسران نجبای جدید و بورژوازی بزرگ متکی بود این شورا را ممنوع اعلام داشت.

### استقرار جمهوری در انگلستان و اعدام پادشاه

اما ارتش اعدام شاه را طلب میکرد. در ۱۶۴۹ مجلس عوام رسماً انگلستان را جمهوری شناخت. و دادگاهی را با ۱۳۵ عضو برای محاکمه پادشاه تعیین کرد. در ۳۰ ژانویه ۱۶۴۹ در برابر دیدگان جمعیتی انبوه سرچارلز اول از سلسله ستوارت‌ها به علت خیانت و جنگ باملت از تن جدا شد.

کمی بعد مجلس مادون یعنی مجلس عوام، انحلال مجلس مافوق یعنی مجلس لردان را اعلام داشت. در فرمان مربوط به آن چنین آمده بود «با بهره‌گیری از تجربه طولانی که حکایت از بیفایده بودن مجلس لردان و خطرناک بودن آن برای انگلیسیان میکند، اعضای مجلس عوام مصمم شدند که مجلس لردان را منحل سازند».

### جنبش مساوات‌طلبان افراطی

بعد از اعدام پادشاه جنبش خلقی که از پیروزی بدست آمده جسارت یافته بود شدت گرفت. در سال ۱۶۴۹ هنگامیکه گروهانهای گردآمده در اطراف مساوات‌طلبان شورشی را سازمان دادند کرمول شخصاً در رأس چهار هزار سرباز برای خواباندن شورش دست بکار شد. وی سرکردگان سربازان شورشی را تیرباران کرد و ۶ نفر دیگر را نیز اعدام نمود.

مساوات‌طلب معروف لیلبورن که در نوشته‌هایش از ستم اغنیا به تهیدستان و زنجیر نوین بردگی که بر دست و پای ملت نهاده بودند، سخن گفته بود، بازداشت شد.

کرمول در مبارزه‌اش علیه پادشاه عمدتاً به ارتش تکیه کرد اما هنگامیکه سربازان مطالبات خود را مطرح کردند به سرکوب بیرحمانه آنان پرداخت. بورژوازی به خاطر این کار لب به تحسینش گشود و پارلمان مراتب حق‌شناسی خود رانسبت به او ابراز کرد و معامله‌گران زر نثارش کردند.

جنگ داخلی در انگلستان به رکود صنعت، فقر کشاورزی و گرسنگی و تهی‌دستی توده‌ها انجامید. بدین خاطر در تپه‌های اطراف لندن و جاهای دیگر مساوات‌طلبان افراطی پدید آمدند که همانا روستائیان تهی‌دست و پیشه‌وران بودند. آنان را *diggers* یعنی «کلنگ زنان» می‌نامیدند، زیرا پس از برافراشتن

چادریشان به کلنگ زدن در زمینهای بایر می پرداختند. آنها می گفتند که مردمان متعلق به خلق، هیچ چیز از انقلاب عایدشان نشده و خود را مساوات طلبان واقعی لقب داده بودند، زیرا تنها مساوات سیاسی نمی خواستند بلکه برابری در سرمایه ها را نیز طلب می کردند. کلنگ زنان می گفتند «زمین متعلق به هیچ کس نیست» یکی از رؤسایشان بنام وینستانیلی<sup>(۱)</sup> در آن روزگار می نوشت: «مردمان باید همه مساعی خود را بکار برند تا این چیز نفرین شده را که بنام مالکیت خصوصی معروف است از روی زمین بزایند». «همه با هم کار کنید و نان خود را نیز بالاشترک بخورید». «هنگامیکه مالکیت خصوصی را در هم ریختید دیگر نه غنی باقی خواهد ماند و نه فقیر و نه بیدادگروه جنگ». با این همه وینستانیلی بخطا تصور میکرد که می تواند بستم نه از راه مبارزه و شورش بلکه با پند و اقناع پایان دهد.

کرمول به یاری ارتش «کلنگ زنان» را پراکند و عده بسیاری از مساوات طلبان افراطی را بازداشت.

طغیانهای کشاورزان تقریباً همه جا پدید آمد. این طغیانها علیه حدود و ثغور زمینهای اشتراکی که از جانب لردان ایجاد شده بود، شکل می گرفت. کرمول روستائیانی را که به آیشها و این حدود و ثغور تجاوز می کردند، بسختی کیفر میداد. بنابراین در انگلستان نظم فتودالی پوسیده بود و مردم برای نابودی قطعی آن سلاح برگرفتند. انقلاب تنها هنگامی پیروز شد که کشاورزان (یومن ها) و پیشهوران که با شهامت می جنگیدند به صفوف ارتش پیوستند و در شهرها و روستاها علیه طرفداران شاه رزمیدند.

در رأس توده های خلقی بود که کرمول مبارزه می سخت را علیه پادشاه انجام داد. او توانست نیروی ارتش را بکار گیرد و پادشاه را اعدام کند و خود را از شر طرفداران وی که برخی از آنان بمرگ محکوم شدند، برهاند. اما کرمول آفریده بورژوازی و نجبای جدید بود و بمحض این که توده ها مطالبات خود را برای بهبود ریشهیی وضعشان بیان داشتند باصلابت و سفاکی تمام در برابر این جنبشها ایستاد.

## ۵. جنگها و فتوحات مستعمراتی انگلستان بورژوازی. پروتکتورا

### سرکوبی شورش

ایرلند که انگلستان آن را در قرن دوازدهم و شانزدهم فتح کرده بود، از هشت سال قبل در شورش بسر می برد. کرمول برای درهم شکستن این شورش ارتشی

بدان جا گسیل داشت که ماموریتش تصرف زمین‌ها بنفع افسران و سربازان خود بود. در سال ۱۶۴۹ کرومول کم کم این جزیره را که ساکنانش مدتها با حرارت می‌جنگیدند به اطاعت واداشت. او روستائیان ایرلندی را به‌دار می‌آویخت و آتش بر کلبه‌ حقیرشان می‌افکند. زمین‌های آنان ضبط می‌شد و میان سربازان و افسران انگلیسی تقسیم می‌گردید و یا بنام لردان به‌ثبت می‌رسید. بنابراین کرومول از ارتش خود متشکل از کشاورزان متوسط و مرفه برای به‌اطاعت واداشتن دهقانان ایرلندی و سرکوب جنبش روستائیان فقیر در انگلستان بهره‌گرفت.

تصرف و غارت ایرلند تا مدتها ارتش انگلیس را از مبارزه سیاسی درونی منفک کرد. جنگ در ایرلند دیگر يك جنگ داخلی نبود. جنگ ارتش علیه پادشاه نیز محسوب نمی‌شد. نبردی استعماری و کارزاری غارتگرانه بود. لردان انگلیسی که زمین‌های ایرلندی را تصاحب کرده و ایرلندیان را رانده بودند، سهم بسزایی در اعمال ظلم علیه مردم انگلستان و استقرار مجدد سلطنت داشتند. بسیاری از ایرلندیان شورشی از سوی انگلیسی‌ها زندانی گشتند و بسیاری از آنها بسان برده در امریکای شمالی بفروش رفتند.

### جنگ با هلند

کرومول پس از شکستن شورش در ایرلند به‌پیکار برای تسلط بر دریاها دست زد و تمام نیروی مسلح خود را علیه بزرگترین رقیب انگلستان یعنی هلند بکار گرفت. انگلستان يك نیروی دریایی مرکب از چهل کشتی بزرگ پی افکند. در ۱۶۵۱ پارلمان قانونی درباره‌ کشتی‌رانی (فعالیت دریانوردی) که مخالف منافع هلندیان بود، تصویب کرد. بر مبنای این قانون، حمل و نقل کالاها به‌سوی انگلستان فقط بوسیله کشتی‌های انگلیسی و یا کشتی‌هایی که متعلق به‌کشور مبدأ بار می‌باشد، می‌تواند صورت گیرد. «مقاطعه‌کاران دریا»<sup>۱</sup> که تاکنون حمل و نقل کالاها را با کشتی‌های خود انجام می‌دادند، ناگزیر به‌متوقف کردن تجارت با انگلستان و مستعمراتش شدند. اما هلندیها خیال نداشتند که برتری دریایی را به‌کشور نو بنیاد سرمایه‌داری یعنی انگلستان واگذارند. جنگ میان دو کشور در گرفت و دو سال بطول انجامید و با پیروزی انگلستان خاتمه یافت. هلندیها ناگزیر به‌قبول قانون «فعالیت دریانوردی» شدند که به‌منافع آنان بسیار صدمه وارد می‌آورد.

کرومول که میل داشت مستعمرات انگلستان را توسعه دهد، جزیره‌ ژامائیک را از اسپانیا در دریای آنتیل‌ها گرفت. کشتکاران انگلیسی ساکن جزیره‌ ژامائیک برای کشت چغندر قند خود، از کار ایرلندیان و سیاهان به‌بردگی واداشته شده، بهره‌کشی می‌کردند.



پروتکتورا<sup>(۱)</sup>

بخشی از نجبای جدید و بورژوازی که به جنبش‌های مردمی کینه می‌ورزیدند می‌خواستند يك دیکتاتوری نظامی برقرار کنند. در سال ۱۶۵۳ بنا به تصمیم شورای افسران ارشد، کرومول بعنوان رئیس حکومت با نام سرپرست دائمی منصوب گردید. سپس وی بی‌پارلمان به حکومت پرداخت.

ارتش قدرتمند انگلستان تماماً به اطاعت او در آمد کشور به استانهایی که از سوی سرداران وفادار به سرپرست اداره میشد، تقسیم گردید. کرومول تبدیل به يك دیکتاتور نظامی شد که در جهت منافع نجبای جدید و بورژوازی که در عین مخالفت با تجدید سلطنت، بسختی همه جنبش‌های توده‌ها را در هم می‌کوبیدند، عمل می‌کرد. طرفداران پادشاه دگر بار سربلند کردند و در صدد تحصیل قدرت جدیدی بودند.

## ۶. تجدید سلطنت ستورات‌ها. پارلمان در قدرت

## تجدید سلطنت ستورات‌ها

کرومول در سال ۱۶۵۸ مرد. در این روزگار برنارضایی سربازان افزوده میشد و بهمین علت نجبای جدید و بورژوازی ترسان از فزونی یافتن جنبش «مردمان پست» به یاری سرداران کرومول که لندن را اشغال کرده بودند، سلطنت را دوباره مستقر ساختند. درست مانند پیش از انقلاب مجلس‌های دوگانه یعنی مجلس عوام و مجلس لردان را فراخواندند. ستورات‌ها که در ۱۶۶۰ دوباره به قدرت رسیدند، آزار همه کسانی را که در انقلاب شرکت کرده بودند، آغاز نمودند. آنان مرده کرومول و دلاورترین رزمندگان انقلاب را از گور بیرون کشیدند و به دار آویختند.

ستورات‌ها بعد از فتح مجدد قدرت، نه تنها با خلق انگلیس بلکه با بورژوازی که در رأس انقلاب قرار گرفته بود، دشمنی ورزیدند. از این رو بورژوازی ضرورت اتخاذ تدابیر را در جهت مقابله با انتقام‌جویی و خودکامگی پادشاه دریافت. در ۱۶۷۹ پارلمان به قانون Habeas-Corpus-Act رای داد.

قضیه از این قرار بود که قاضیان اعتبارنامه‌ای تنظیم میکردند و برای رئیس زندانی که شخص مورد نظر آن زندانی بود می‌فرستادند. زندانی میتواند ظرف بیست و چهار ساعت تقاضای معرفی شدن به دادگاهی را بنماید تا دادگاه مشروعیت بازداشت وی را به ثبوت رساند. اما در حقیقت فقط نروتمندان میتوانند از این حق بهره گیرند زیرا قاضی غالباً برای آزادی زندانی مبلغ بسیار کلانی درخواست می‌کرد.

در ۱۶۸۸ پس از مبارزه‌ای کوتاه پارلمان با يك کودتا، ستوارت‌ها را سرنگون کرد و یکی از خویشاوندان دور آنان بر تخت سلطنت نشست. لازم بتذکر است که در این عهد تنها پارلمان حق وضع مالیات‌ها و خراج‌های دیگر پولی را داشت؛ و دیگر آنکه همه مسائل مربوط به جیره و بودجه ارتش در صلاحیت پارلمان بود. بدینسان همه مسائل مهم دیگر را نه شاه بلکه پارلمان که سیاستش در جهت منافع اکثریت اعضاء آن، مالکان بزرگ ارضی و بورژوازی بود، حل و فصل میکرد. در آنچه به توده‌های مردم مربوط میشد آنان فاقد حق رأی بودند.

اگر مردی توانگر بود می‌توانست اعتبارنامه نمایندگی مجلس نمایندگان را بخرد. غالباً این کار بر روال زیر صورت می‌گرفت: شهرک‌ها، نمایندگان خود را به مجلس عوام می‌فرستادند. از مدتها قبل اغلب آنها تقریباً خالی از سکنه بود. آنکس که یکی از این «شهرک‌های متروک» را بدست می‌آورد، خود به خود حق ورود به پارلمان را می‌یافت. و این تنها مورد نبود. اغلب نمایندگان با پول کارها را حل و فصل میکردند و آراء خود را به وزرا به مبلغ‌های هنگفت می‌فروختند. دو حزب در پارلمان بر سر نفوذ مناقشه داشتند. توری‌ها (۱) و یگ‌ها (۲). توری‌ها نمایندگان مالکان ارضی بودند و یگ‌ها بویژه از بانکداران، معامله‌گران و کشتکاران آنسوی دریاها تشکیل میشدند. پارلمان با رأی دادن به قوانینی که قاطعانه از منافع نجبای ارضی و سرمایه‌داران دفاع می‌نمود، راه را برای تحکیم و توسعه نظم سرمایه‌داری در انگلستان گشود.

## ۷. نتایج انقلاب بورژوازی در انگلستان

### ثبات انگلستان پس از انقلاب بورژوازی

انقلاب بورژوازی انگلستان به‌القاء سلطنت مطلقه و امحاء قدرت فئودال‌ها و کلیسای وابسته به پادشاه منجر شد. و از نتایج دیگر آن می‌توان به‌انهدام موانعی که در راه رشد سرمایه‌داری وجود داشت، اشاره کرد. پس از انقلاب، رشد سریع کشاورزی و صنعت با کار مزدوری و مخصوصاً مانوفاکتورهای صنایع آهن و پشم، تحقق یافت. شهرها وسعت گرفتند. کشاورزان که پیروزی بورژوازی را تضمین کرده بودند، بجای دریافت زمین‌های جدید از آنچه قبلاً نیز داشتند، محروم شدند. قدرتمندان محلی با حمایت پارلمان آیش‌های اجباری همه زمین‌های اشتراکی را عملی می‌کردند. و این بمعنای ورشکستگی قطعی یومن‌ها، و خرده مالکان کوچک بود. آنان به‌علت فقر و در جستجوی کار به شهرها می‌رفتند و به‌بهای محرومیت‌های بزرگ در مستعمره‌های انگلیسی قاره آمریکا مقیم میشدند.

به علت وجود قانون فعالیت‌های دریا نوردی که قبلاً از آن یاد کردیم، تجارت انگلستان با مستعمرات رشد قابل ملاحظه‌ای یافت.

غارت و چپاول مستعمرات و خرید و فروش سیاهان برای بورژوازی انگلستان ثروت‌های عظیم به ارمغان آورد.

### اهمیت انقلاب انگلستان در قرن هفدهم

انقلاب در انگلستان با دخالت پرشور مردم، کشاورزان و پیشه‌وران به پیروزی رسید. اما بورژوازی طبقه کشاورز را تجزیه کرد. کرومول برای سرکوبی طغیان‌های طبقات پائین و مردمان تهیدست شهرها و روستاها و انبوه سربازان و ایرلندیان شورشی، از ارتشی سود برد که خود از کشاورزان و پیشه‌وران تشکیل شده بود.

مالکان جدید ارضی وابسته به بورژوازی ثروتمند پس از درهم شکستن جنبش‌های خلقی و به اطاعت واداشتن ایرلندیان از انقلاب ابراری برای بهره‌کشی سرمایه‌داری ساختند.

انقلاب بورژوازی در انگلستان، یکی از مهمترین وقایع را در تاریخ اروپا و جهان رقم زد. این انقلاب، نظام سرمایه‌داری را در انگلستان پیروز کرد و سرآغاز عصر جدید و یا تاریخ نوین گردید.

در قرون وسطی فئودالیسم حاکم بود. کشاورزی در تولید، جایگاه اول را داشت. طبقات اصلی اربابان فئودال، مالکان زمین و کشاورزان بودند، و میان آنها بود که نبرد طبقاتی جریان داشت. اربابان فئودال کشاورزان را ناگزیر می‌ساختند که برای ایشان کار کنند و خراج بپردازند. آنان را به بیگاری می‌کشیدند و استثمار می‌کردند و خود از کار این زحمتکش‌شان میزیستند. نظم سرمایه‌داری در عصر جدید به جای سلسله مراتب فئودالی نشست، قدرت از دست اربابان فئودال خارج شد و بدست بورژوازی رسید. نظام سرمایه‌داری بر پایه کار کارگران اجیر یعنی بر اجرت و بهره‌کشی بورژوازی از کارگران استوار است.

گذار از قرون وسطی به قرون جدید، گذار از نظام فئودالی به مدار سرمایه‌داری تلقی میشود.

در دوران سرمایه‌داری کارگران مانند بردگان و سرف‌ها در ملکیت کارفرما قرار ندارند. با این همه از آنجا که وسائل تولید - کارخانه‌ها، ماشین‌ها و زمین - تعلق به سرمایه‌داران دارد و کارگران فاقد این وسائل‌اند، اینان ناگزیرند کار خود را با مزد عوض کنند و بعبارت دیگر چون برای ثروت اندوزی سرمایه‌داران کار می‌کنند خود با گرسنگی دست بگریباندند.

سرمایه‌داری بویژه تولید محصولات قابل مبادله و اشیاء تجارتنی را توسعه میدهد. سرمایه‌داران کالاهایی را می‌خرند و کالاهایی را می‌فروشند. کارگران در

جست‌وجوی کار ناگزیرند کار خود را عرضه کنند و دسترنج خویش را به سرمایه‌دار بفروشند. در این صورت دسترنج تبدیل به کالاهایی همانند کالاهای دیگر میشود. کارگران در ازای کار خود پول دریافت میدارند و با آن محصولات غذایی و پوشاک و غیره می‌خرند. بمحض آنکه دسترنج تبدیل به کالا میشود تولید، خصلت سرمایه‌داری می‌یابد.

مزد کارگران هرگز معادل کاری که عرضه می‌کنند نیست. بخش پرداخت نشده این مزد از جانب سرمایه‌داران که همهٔ مساعی خویش را در جهت بیشتر کردن این سهم بخاطر بالا بردن سود خود بکار می‌برند، تصاحب میشود. سرمایه‌داران در حقیقت از کار کارگران ارتزاق می‌نمایند. در نظام سرمایه‌داری کارزار کارگران علیه کارفرمایان روز به روز شدت می‌گیرد و بطور اجتناب‌ناپذیری به انقلاب کارگری می‌انجامد.



# سلطه انگلستان بر هند. آغاز انقلاب صنعتی در انگلستان

## ۸. تسلط انگلستان بر هند. تراکم ثروت و فقر توده‌ها در انگلستان

### تصرف و غارت هند از سوی انگلستان

راهی که از اروپای باختری به هند می‌رفت بوسیله پرتغالیها در ۱۴۹۸ و در پایان قرن پانزدهم هموار شده بود. هلندیها، انگلیسی‌ها و فرانسویان، بزودی دنباله کار آنان را گرفتند و پیکاری سخت میان آنها برای تصرف این سرزمین حاصلخیز که جمعیت انبوهش صاحب یکی از قدیمیترین تمدنها بودند، در گرفت.

در آغاز قرون جدید تجارت و صنایع پیشه‌وری در شهرهای هند بفروانسی توسعه یافته بود. هند فتودالی به جماعت‌های کشاورزی تقسیم شده که در آنها هر دهقان صاحب مزرعه خود بود و چراگاهها عمومی بودند. دهقانان بطور اشتراکی کارهای مربوط به آبیاری را انجام میدادند. خراجی که آنها به دولت می‌پرداختند نصف یا سه چهارم محصولشان بود. نیمی از محصول باقیمانده نیز وقف اداره‌کنندگان (بیشکاران و منشیان) جماعت و صنعتگرانی میشد که در آنجا کار میکردند (آهنگر، نجار، و غیره). هند مانوفاکتورهای چندی نیز داشت و پارچه‌های گوناگون آن کارگاهها مانند خاصه ململ، چلوار، و تافته حتی به اروپا صادر میشدند. دهلی در قرن شانزدهم بزرگترین و شکوفاترین شهر عالم بود.

مردم هند به کاست‌های گوناگون منقسم بودند: روحانیان، سپاهیان، دهقانان و غیره. با این همه عده‌یی از مردم و ساکنان هند تعلق به هیچ کاستی نداشتند و پست‌ترین قشر جامعه محسوب می‌شدند. این مردم فاقد همه حقوق اجتماعی بودند. آنان را نجس می‌نامیدند و معاشرت با ایشان و حتی سایه این مردم از نظر روحانیان ناروا و زشت بحساب می‌آمد. نجس‌ها در حقیقت بردگانی متعلق به همه جامعه بودند. در قرن شانزدهم تقریباً همه هند به تصرف «اکبر شاه مغول» از دودمان مغول‌ها در آمد. وی تمام هند را متحد کرد و مردم را به پرداخت مالیات سنگین ناگزیر ساخت. سلطنت دودمان مغول‌ها چندان نپایید. در آغاز قرن هیجدهم جنگ‌های

درونی و قیامهای دهقانی، امپراطوری مغولان را تجزیه کرد و سبب انحطاط آن گردید و نتیجه آنکه سرزمین هند به قلمروهای فتودالی جدا از هم تقسیم گردید. هند که بخاطر جنگهای داخلی تکه تکه و ناتوان گشته بود، طعمه آسانی برای فاتحان اروپایی گشت.

فرانسویان و انگلیسها در آن دیار به سختی با یکدیگر جنگیدند. این دو دولت برای به اطاعت در آوردن هند از ارتشهای ساخته و پرداخته شاهزادگان هندی سود جستند. جنگ پله سی<sup>۱۱</sup> که در ۱۷۵۷ وقوع یافت نقطه اوج رقابت‌های سخت فرانسه و انگلیس بود. در طی این نبرد روبرت کلیو<sup>۱۲</sup> که قبلاً بخاطر سفاکی‌ها و راهزنی‌هایش شهرت داشت بر ارتش شاهزاده بنگالی طرفدار فرانسویان پیروز شد. شاهزاده بنگالی هفتاد هزار سرباز در اختیار داشت، درحالیکه ارتش کلیو متشکل از ۹۰۰ سرباز انگلیسی و ۲۲۰۰ سرباز هندی بود که توسط انگلیسیها کاربرد سلاح را آموخته بودند.

انگلیسیها در هند ریشه دواندند و هر روز در این کشور پهناور بیشتر نفوذ کردند و مقاومت مردمان هند را در خون غلطاندند. ماموران کمپانی هند شرقی شاهان کوچک و شاهزادگان رامجبور به کناره‌گیری از قدرت کردند و آنان را به پرداخت حقوق و مستمری واداشتند. انگلیسیها مالیات ارضی و همه خراج‌هایی را که دهقانان موظف به پرداخت آن بودند همچنان دریافت می‌داشتند. تهاجم به هند از سوی استعمارگران، فقر و گرسنگی هندیان را به همراه آورد. غارت هند توسط انگلیسیها به تراکم بی‌نهایت ثروت در انگلستان منجر شد.

## تراکم ثروت و فقر مردم در انگلستان

انگلستان با غارت مستعمرات که دهها و صدها سال پائید خزاین بادآورده بدست آورد. در آن دیار عده بسیار زیادی از ثروتمندان، بازرگانان، صاحبان مانوفاکتورها و نجبای جدید پیدا شدند که ثروت‌های خود را در بنگاهها بکار انداختند. لیکن در انگلستان انبوه کشاورزان و پیشه‌وران بیش از هر کشور دیگری ورشکسته و بدون کار بودند.

دیوارها و مرزهای فتودالی که با حمایت پارلمان محفوظ مانده بود، آهنگ ورشکستگی و فقر روستائیان را تندتر می‌کرد.

يك دوشس اِكوسی ازملك خویش ۱۵ هزار کشاورز را بیرون راند و محل اقامت آنان را به علفزاری برای ۱۳۱ هزار گوسفند بدل کرد و پیرزنی روستائی که کلبه خویش را ترك نکرده بود، زنده در آتش سوخت.

هزاران کشاورز فقیر، محروم از زمین و پناهگاه در جستجوی کار در میان راههای شهرها گم و سرگردان شدند. در میانه قرن هیجدهم کشاورزان صاحب زمین (یومنها) ورشکست شدند و بطور قطع از میان رفتند. و مالکان ارضی زمین‌هایشان را تصاحب کردند. دهقانان بی‌هیچ سرمایه‌ای عازم شهرها میشدند و یا به مستعمرات کوچ می‌کردند.

### صنعت

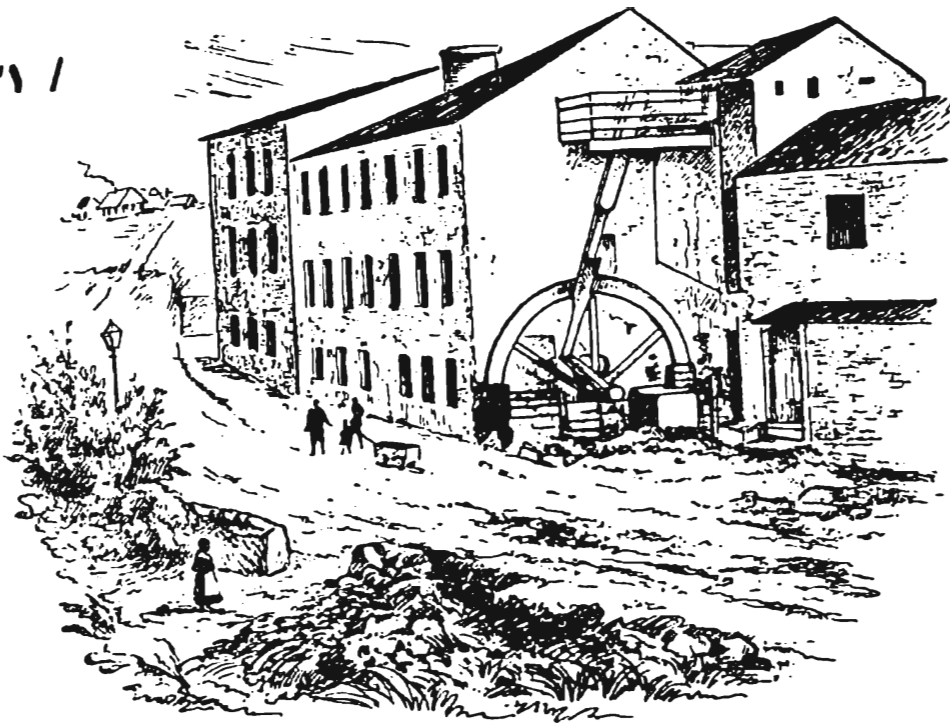
در قرن هیجدهم نظام حرفه‌ای که یادگار قرون وسطی بود علت وجودی خود را از دست داد. در عوض عده کثیری از پیشه‌وران مستقل پدید آمدند که غالباً برای کسبه کار می‌کردند.

بخش بزرگی از این پیشه‌وران<sup>۱۱</sup>، برای تجار سفارش‌دهنده که خود پشم و حتی دستگاه بافندگی را در اختیار آنان می‌گذاشتند بشیوه کارمزدی می‌بافتند. کار در خانه انجام می‌شد، با این همه پیشه‌وران در حقیقت دست کمی از کارگران اجیر نداشتند و به آنان نزدیک میشدند. گاهی پیش می‌آمد که تاجر همه پیشه‌وران را در ناحیه واحدی بکار وامی‌داشت.

همانطور که قبلاً گفته‌ایم مانوفاکتور به مؤسسه‌ای اطلاق میشد که کارفرما از کارگران اجیر بهره‌برداری می‌کرد. اما کار بدون ماشین صورت می‌گرفت. برای مثال در یک مانوفاکتور سنجاق که در آن کارگران اجیر کار می‌کردند، یکی نوار فلزی را می‌گسترده، دیگری آن را راست میکرد سومی فلز مزبور را می‌برید، چهارمی سرهای آن را تیز میکرد و دیگران دم‌هایش را می‌چیدند و سپس صیقل می‌دادند. ساختن یک سنجاق نیاز به تشریک مساعی ۱۸ کارگر داشت. بنابراین میتوان گفت در مانوفاکتورها تقسیم کار وسیعاً عملی میشد.

استاد پیشه‌ور شیء موضوع کار را خود به تنهایی می‌ساخت. خواه موضوع کار سنجاق باشد و خواه قاشق. کارگر مانوفاکتور فقط یک نوع فعالیت انجام می‌داد. مثلاً بریدن نوار فلزی رابعده داشت. بدینسان چنین کارگری ماهرتر میشد و از پیشه‌ور تندتر کار می‌کرد. بنابراین کار کارگر مانوفاکتور بر حاصلتر از کار پیشه‌ور بود. با این همه مانوفاکتورها قادر نبودند افزایش سریع تولید را که برای ارضای نیازهای انگلستان و مستعمراتش، الزامی بود برای صناعت آن روزگار تضمین کنند. کارگران مانوفاکتورها علیه بهره‌کشی غیرانسانی که کارفرمایان روامیداشتند می‌رزمیدند. آنان اعتصابهایی را سازمان میدادند. کارفرمایان می‌توانستند در صورت تمایل زنان و کودکان را جانشین اعتصاب‌کنندگان نمایند. با این همه کار در

۱- منظور صنعت‌گران پیشه‌ور است.



یکی از نخستین فابریکهای انگلیسی مجهز به ماشین بخار

مانوفاکتور نیاز به مهارت فراوان و آمادگی کافی کارگران داشت و از این رو از کار زنان و کودکان کم استفاده میشد.

## ۹. آغاز انقلاب صنعتی در انگلستان

### اختراع ماشینها

در قرن هیجدهم در عهدی که صنایع و تجارت انگلیس ترقی فراوان می‌نمود، در عصری که تقاضا افزایش می‌یافت، پیکار کارگران هر چه پر جنب و جوش‌تر میشد، انگلستان، با رخدادهای بسیار مهمی بکلی تغییر کرد و آن اختراع ماشینها بود که بزودی در کمیت بسیار بکار گرفته شدند. کارخانه‌ها (فابریک) پیدا شدند که ابتدا صدها و سپس هزاران کارگر در آنها کار می‌کردند. کارگران کارخانه، مانند آنان که در مانوفاکتورها کار میکردند مزد دریافت می‌داشتند و اجیر بودند. اما آنچه این کارخانه‌ها را از مانوفاکتورها متمایز می‌ساخت، استفاده از ماشین در کارخانه‌ها بود. انقلاب صنعتی را نمی‌توان تنها با اختراع ماشینها توصیف کرد، بلکه باید به پیدایی دو طبقه متضاد نیز در این نوع انقلاب اشاره کرد:

یکی بورژوازی که کارخانه و کارگاهها و همه وسایل تولید را در دست دارد و کارگران را استثمار میکند و دیگری پرولتاریا که همان کارگران اجیر هستند و فاقد وسایل تولیدند.

ماشین ابتدا در صنایع پنبه‌ای ظاهر شد. در ۱۷۶۵ بافنده‌ای بنام هارگروس<sup>(۱)</sup>

1. Hargreaves



دستگاه ریسندگی اختراع کرد که به افتخار دخترش آن را ژنی<sup>(۱)</sup> نامید. این دستگاه میتواند در آن واحد ۱۶ کلاف پنبه را بگستراند. تا آن هنگام دست آدمی بود که الیاف پنبه را می‌گستراند و می‌تایید اما اکنون این کار را يك ماشین انجام میداد. تلی از نخ در کارخانه جمع میشد که بافندگان نمیتوانستند به آن سرعت با دست و استفاده از چرخ، کار را بروی آن‌ها شروع کنند. بافندگان تقاضای اضافه دستمزد میکردند. کارفرمایان درصدد بودند تا ناخشنودان را مرخص کنند و بجایشان ماشین بیاورند. دستگاه بافندگی مکانیکی نیز اختراع شد. اکنون کارخانه‌هایی پدید آمده بودند که در ساختمانهای چند طبقه مستقر بودند و در آنها دویست، سیصد و گاهی ششصد کارگر کار میکردند.

نخستین کارخانه نساجی در انگلستان در ۱۷۷۱ ساخته شد. این کارخانه‌ها در ابتدا مانند دستگاههای نساجی بوسیله چرخهای هیدرولیک کار میکردند و از این رو کارخانه‌ها را در کنار جریانهای آب می‌ساختند.

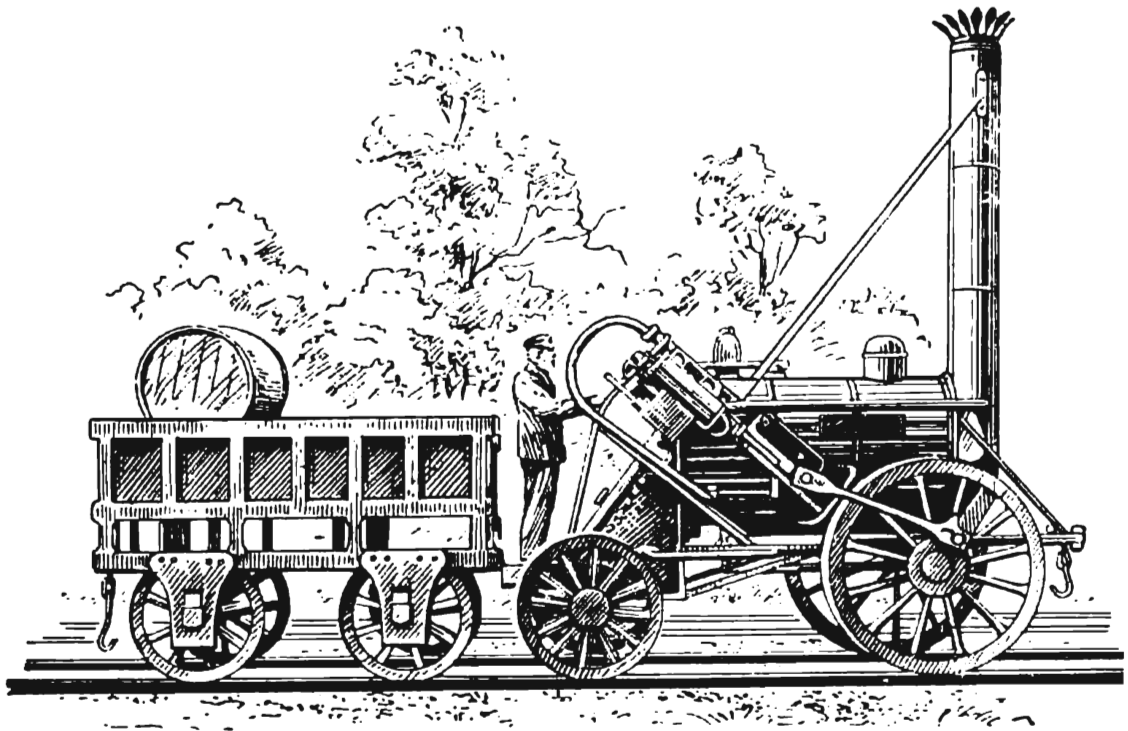


جیمس وات

می‌بایست ماشینی ساخت که بتوان این کارخانه‌ها را نه تنها در کنار رودها بلکه در هر جا بنا نمود. این هدفی بود که يك استادیار آزمایشگاهی سالهای فراوان در جهت آن کار می‌کرد. در ۱۷۸۴ سرانجام موفق شد ماشین بخار کاملی بیافریند که همه دستگاه‌های يك کارخانه را به یاری يك سیستم انتقال حرکت بکار اندازد. از آن بپس امکان داشت بدون در نظر گرفتن مسأله نزدیکی آب کارخانه‌های نساجی بنا نمود.

بیست سال قبل از وات يك خود آموخته اعجاب‌انگیز روسی موسوم به ایوان ایوانویچ پولزونف<sup>(۲)</sup>، ماشین بخاری با سیستم دیگر ساخته بود. این ماشین بخار خوب کار میکرد، اما در روسیه که در آن سرواژ وجود داشت مصرفی نیافت و سپری شدن زمانی دراز لازم بود تا ماشین بخار در این سرزمین معمول شود. اختراع ماشین بخار پیشرفته نه تنها برای کارخانه‌ها، بلکه برای حمل و نقل نیز نیروی محرکه مطمئن و قدرتمندی پدید آورد.

1. Jenny      2. Ivan Ivano vitch Polzounov



لکوموتیو استونسن

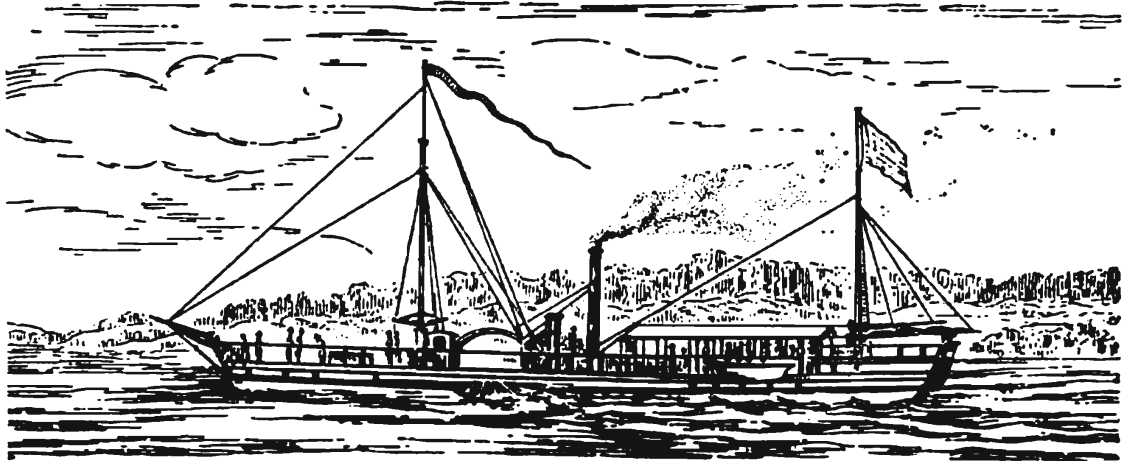
ماشین بخار همچون وسیله حمل و نقل در روی زمین بکار رفت. ابتدا در انگلستان لکوموتیوی ساختند که نه بر روی ریلها، بلکه در طول سنگفرش جاده‌ها حرکت میکرد. اما لکوموتیو تنها هنگامی قابل استفاده شد که بر روی ریلها قرار گرفت، این امر سبب شد که لکوموتیو دسته‌ای از واگنهای سنگین را بدنبال کشد و بر سرعتش بیش از پیش بیفزاید.

در ۱۸۱۴ استفانسون<sup>۱</sup> پسر یک کارگر انگلیسی و مهندس خودآموخته اولین لکوموتیو خود را با قدرت کشش ۸ واگون و ۶ کیلومتر سرعت در ساعت درست کرد. در ۱۸۲۵ در انگلستان نخستین راه آهن همگانی که قطارها در آن ساعتی ۱۰ کیلومتر راه می‌پیموندند ایجاد گردید حدود نیمه قرن نوزدهم قطارهایی پدید آمدند که ۵۰ کیلومتر در ساعت سرعت داشتند.

در ۱۸۳۰ طول شبکه راه آهن جهان ۳۳۲ کیلومتر بود اما ۵ سال بعد به ۸ هزار کیلومتر رسید. در حالیکه در ۱۸۷۰ طول این شبکه به ۲۰۰ هزار کیلومتر رسید.

ماشین بخار علاوه بر حمل و نقل زمینی در حمل و نقل آبی نیز مورد استفاده قرار گرفت. روبرفلوتن آمریکایی<sup>۲</sup> ساختمان کشتی بخاری را پایان رساند. وی یک

1. Stephenson      2. Rober Fulton



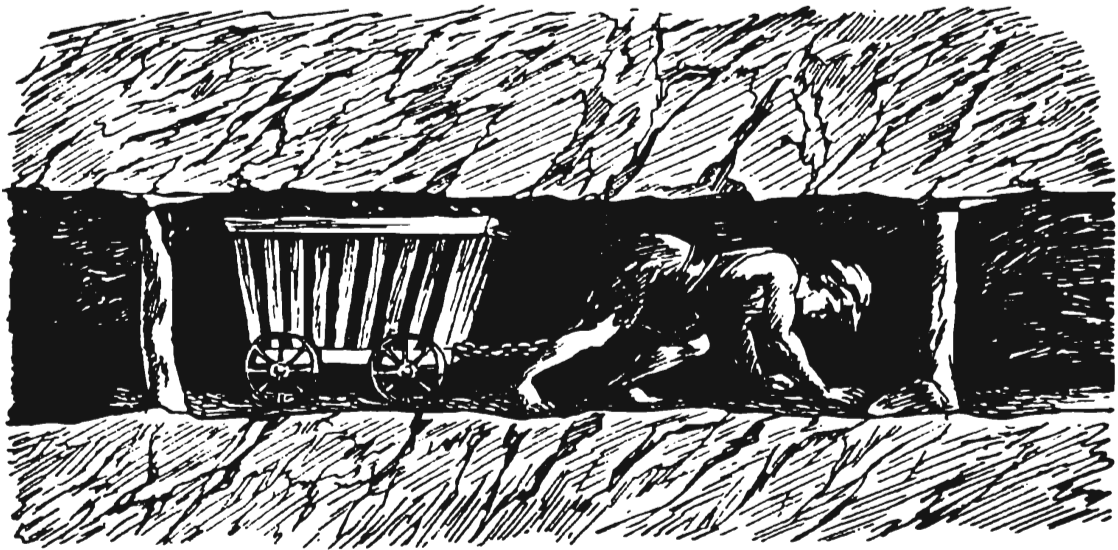
کشتی بخاری فولتون که موتور آن ۱۹ اسب بخار قدرت داشت

دیگ، یک ماشین بخار و چرخهایی منحنی را در درون یک کشتی رودپیما قرار داده بود. کشتی فولتون از بندر نیویورک خارج شد و ۲۴۰ کیلومتر را با سرعت ۸ کیلومتر در ساعت در درون رود پیمود. دیری نپائید که از کشتی بخار برای دریانوردی بهره گرفتند. در ۱۸۱۹ برای نخستین بار یک کشتی بخاری اقیانوس اطلس را از ایالات متحده امریکا تا پترزبورگ پیمود اما این کشتی به علت کم داشتن ذغال سنگ قسمتی از راه را با برافراشتن بادبان پیمود. نزدیک به نیمه قرن نوزدهم کشتی بخار قطعاً جای کشتی بادبانی را گرفت.

## ۱۰. پرولتاریا و بورژوازی

استعمال ماشین و بنای کارخانه‌ها، آرام آرام صنایع پیشه‌وری را در هم شکست. رشد سرمایه‌داری ناگزیر به مهاجرت و ورشکستگی پاره‌ای از قشرهای خرده بورژوازی (خرده مالک) از قبیل پیشه‌وران و کشاورز - مالکان انجامید. اغلب این قشرها در کمال تهیدستی به صفوف پرولتاریا می‌پیوندند و بر جمعیت این طبقه می‌افزایند. تنها عده‌ای از نمایندگان این قشرها می‌توانند ثروت اندوزند و از کار دیگری بهره‌کشی نمایند و تبدیل به سرمایه‌دار و صاحب کارخانه شوند. در طی چند ده سال صنایع بزرگ انگلستان بطور قطع پی‌ریزی شد و جامعه بدو طبقه جدید تقسیم گشت. این دو طبقه کارگران و بورژوازی صنعتی بودند.

بمحض پیدا شدن نخستین کارخانه‌ها کار زنان و کودکان جانشین کارمردان بزرگسال گردید. در نخستین سالهای صنعت کارخانه‌ای در انگلستان دوسوم کارگران



کار کارگران در معادن انگلستان در قرن هفدهم

زنان و کودکان بودند.

مدت کار روزانه چهارده، پانزده و حتی هیجده ساعت طول می کشید. کودکان را کتک می زدند. پسر کوچکی آنقدر کتک خورده بود که سر و صورتش پر از زخم بود. همین کودک بعدها هنگامی که از دوران کودکی سخن می گوید چنین نقل می کند: ماشین ها بلند نبودند، ولی با این همه من قدم به آنها نمی رسیدم. از این رو کفشی چوبی با کفه های بلند به پایم وصل کردند که ناگزیر بودم تا هنگامیکه بزرگتر نشدم آن را بکشم. اما بدتر از همه رفتار بدی بود که می بایست تحمل می کردم. رفتاری که اثرات آنها را هنوز هم تحمل می کنم.

استعمال ماشین، تقریباً افلاس همه پیشه وران را به همراه داشت. کارگران کارخانه ها بی رحمانه استثمار می شدند. از آنجا که کارخانه مانند مانوفاکتور، نیازی به کارگران ماهر نداشت، بیشتر در آنجا زنان و کودکان را بکار وامیداشتند. هر دو دسته یعنی هم کارگران ماهر، هم زنان و کودکان می پنداشتند که گناه نه متوجه کارفرمایان سرمایه دار، بلکه متوجه ماشین ها است. از این رو به مقابله با ماشین ها پرداختند. دستگاه های مکانیکی را شکستند و خرد کردند. این جنبش شکستن ماشین ها، از هنگام رواج تولید مکانیکی آغاز شد. اما باید گفت در سال ۱۸۱۱ و ۱۸۱۲ در نوتینگهام به نقطه اوج خود رسید.

در انگلستان و سایر نقاط تولید مکانیکی متولد شد. از آن رو بود که مدتهای مدید قبل از آن نظام فتودالی یعنی، نظام بازدارنده رشد سرمایه داری نابود شده بود. انقلاب قرن هفدهم سهم بسزایی در این واژگونی داشت، فقر کشاورزان و اخراجشان از زمینها انبوه مردمانی را پدید آورد که در جستجوی کار بودند. غارت مستعمرات یکی از منابع اصلی تراکم بود. به همین علت انگلستان بیش از کشورهای دیگر اروپایی

سرمایه و نیروی کار داشت و صاحب يك صنعت مانوفاکتوری رشد یافته بود. در آستانه انقلاب بورژوایی فرانسه در قرن هیجدهم به استثناء انگلستان و هلند، در همه کشورهای اروپایی نظم فئودالی حاکم بود. انقلاب صنعتی انگلستان در نیمه قرن هیجدهم آغاز شد و در میانه قرن نوزدهم پایان یافت. این انقلاب گذار از صنعت مانوفاکتوری به صنعت مکانیکی را بر جریده تاریخ ثبت نمود و در عین حال جامعه را به دو طبقه اصلی، بورژوازی صنعتی و پرولتاریا تقسیم کرد.

# جنگ استقلال در امریکای شمالی

## ۱۱. توسعه مستعمرات انگلیسی در امریکای شمالی و علل ناسازگاری با انگلستان

### جنگ انگلستان با رقبا در امریکای شمالی

پس از انقلاب بورژوازی قرن هفده مالکان ارضی انگلیسی کوشیدند تا کشتزارها را، بچراگاهها تبدیل کنند و در آن چراگاهها گوسفند پرورش دهند. آنان تمام دهکده را ویران میکردند و زمینهای دهقانان - مالکان و مزرعه‌داران را به خود منحصر می‌کردند تا بر قلمروشان بیفزایند.

یومن‌ها که اکثریت دهقان - مالکان را تشکیل می‌دادند، بطور نهایی حدود ۱۷۵۰ ناپدید گشتند.

بخشی از جمعیت روستاها که با فقر دست به‌گریبان بودند، جذب شهرهایی میشدند که دائماً بزرگ می‌شدند و رشد می‌یافتند. اما هزاران و دهها هزار از روستائیان بی‌زمین ناگزیر بترك انگلستان و ایرلند شدند و با غلبه بر مشکلات بی‌پایان عازم مستعمرات و بویژه امریکا گشتند.

اولین شهرک کُلنی انگلیسی در امریکای شمالی در ۱۶۰۷ در ویرجینیا برپا شد. اکثر ساکنان این کلنی بردگانی بودند که بعلت وامداری به‌بردگی گرفته شده بودند و آنان را «بردگان قرضمند» می‌نامیدند. این بردگان چون قادر به پرداخت دیون خود نبودند چند سالی در بندگی می‌ماندند و اغلب بنام «بردگان سپید» معروف بودند. این مردم دستجمعی کار می‌کردند و مردی با تازیانه بر آنان نظارت داشت. مستعمره‌نشینان الزاماً از بومیان نیز استفاده میکردند و بالاخره باید گفت انگلیسی‌ها جنایتکاران را نیز به امریکا می‌آوردند تا برای مدت هفت تا ده سال در آن سرزمین کار کنند. انگلیسی‌ها با افزودن بر جمعیت امریکا در ساحل اقیانوس اطلس با مستعمره‌نشینان فرانسوی و هلندی و اسپانیولی مواجه شدند. فرانسوی‌ها کانادا و منطقه می‌سی‌سی‌پی را استعمار کردند. با این همه مستعمره‌نشینان انگلیسی انبوه عظیمی شدند. زیرا کشاورزان بی‌زمین در انگلستان به‌سوی آن قاره روی می‌آوردند. در فرانسه و اسپانیا روستائیان هنوز به‌زمین وابسته بودند و تحت تسلط بیگاری‌های رنجبار قرار داشتند و در نتیجه چنین بهشتی را نمی‌شناختند. بنابراین

جمعیت مستعمره‌نشینان فرانسوی و اسپانیایی به‌کندی افزایش می‌یافت. در قرن هفدهم و هیجدهم انگلستان به‌جنگ‌هایی طولانی و سخت علیه رقبای خود - هلند و فرانسه - دست‌زد و سرانجام از آنها پیروز در آمد. در طول این جنگها که برای آن کشور سودمند بود، ارتش انگلیس هلند جدید در آمریکای شمالی را تصرف کرد و بدان نام نیویورک نهاد.

تقریباً همه مستعمره‌نشینهای امریکای شمالی در دست انگلیسی‌ها بود و تنها چند کلنی در جنوب به اسپانیا تعلق داشت.

پادشاه انگلیس سرزمین‌های وسیعی را در امریکای شمالی به‌لردان وابسته به‌دربار بخشید. اشرافیت انگلیس کوشید تا در آن زمین‌ها کاخ‌ها بسازد و دهقانان را ناگزیر به‌پرداخت خراج پولی نماید. مستعمره‌نشینان برای اجتناب از این وضعیت بیشتر به‌سرزمین‌های باختر رخنه کردند و زمین‌های بومیان را تصرف نمودند. آنان که در املاک لردان ماندند غالباً از پرداخت خراج سرباز می‌زدند و علیه اربابان جدید می‌شوریدند.

### تصرف زمین‌های بومیان امریکا

در عهدی که اروپایی‌ها به‌آمریکای شمالی آمدند سرزمینی که امروز ایالات متحده نامیده میشود، ۲,۴۰۰,۰۰۰ بومی داشت. بومیان امریکای شمالی در کلان‌هایی میزیستند که قبایل را تشکیل میدادند. این مردم به‌مستعمره‌نشینان کشت ذرت و تنباکو را آموختند و مستعمره‌نشینان فن جنگ‌های پراکنده را از ایشان یاد گرفتند. تاجران انگلیسی با خریداری پوست حیوانات از هندیان<sup>۱)</sup> امریکا ثروتمند شدند.

اروپائیان از هنگام ورود به‌آمریکای شمالی، در آغاز قرن هفدهم در طول سیصد سال بومیان آنجا رانابود کردند. این مردم از زمین خود دفاع کردند و از تسلیم سهل و ساده آن ابا ورزیدند. مهاجرنشینان امریکایی همه آنها را از مرد و زن و کودک کشتند. ساکنان کلنی انگلستان جدید جایزه‌ای معادل چهل لیور استرلینگ برای آورنده گیسوی آویخته به‌سر یک بومی و یا یک سرخپوست اسیر تعیین کرده بودند. این جایزه بعد از مدتی به‌صد لیور ارتقاء یافت. برای زنان و کودکان نصف آنرا می‌پرداختند.

با پراکندن مردم محلی، یعنی هندیان امریکای شمالی که از سرزمین زادگاه خویش اخراج میشدند، مستعمره‌نشینان امریکایی بردگان سیاه وارد کردند. آفریقا

۱- نخستین کاشفان امریکا، امریکا را سرزمین هندوستان پنداشتند و مردم بومی آنجا را هندی نامیدند. مترجم.

به‌نخجیرگاهی تبدیل شد که سیاهان شکارهای آن بودند. بردگی این شیوه اهانت‌آمیز به‌آدمی وسیعاً در امریکا گسترش یافت. معامله‌گران حاضر به‌ر معامله‌ای بودند بشرط آنکه سود آور باشد.

### بردگی در مزارع مستعمره‌نشینهای جنوب

سیاهان را از افریقا می‌گرفتند و به‌زنجیر می‌بستند و به‌امریکای شمالی می‌آوردند و بشیوه حراج می‌فروختند. در کلنی‌های جنوب به‌ویژه بردگان را برای کشت مزارع تنباکو و برنج بکار وامی‌داشتند. آنان گروهی کار میکردند و سوار شلاق بدستی که املاک را گشت میزد، آنها را شکنجه می‌نمود. با بردگان سیاه پیداگرانه رفتار میشد. اگر سیاهی از مزرعه می‌گریخت او را به‌یاری سگها می‌گرفتند. هنگامی که برده بدینسان پس از فرار ناموفق گرفتار میشد، دستهایش را می‌بریدند سپس باقیمانده دست مجروح را در قیر جوشان فرو می‌بردند و آنگاه ویرا بدار می‌آویختند. با بهره‌کشی از سیاه بردگان و با غارت بومیان، مستعمره‌نشینان امریکای شمالی ثروت‌های عظیم اندوختند و بدینسان بورژوازی جدید امریکا شکل گرفت.

### کلنی‌های (۱) شمال

بخش بزرگی از جمعیت کلنی‌های شمال را خرده مالکان و صاحبان مزارع تشکیل میدادند. صنعت، تجارت و پیشه‌وری، مانوفاکتورهای کتان، رنگ و پشم توسعه فراوان یافت. در این مانوفاکتورها ورقه‌های آهن بصورت میله و یا شمش که از آنها در تهیه وسایل کشاورزی و سلاح استفاده میشد، میساختند. جریانهای آب ماهی به‌مراه می‌آورد و چوبهای فراوان جنگلها برای ساختن کشتی‌ها و خانه‌های راحت و قابل فروش بکار می‌رفت.

### علل شورش کلنی‌ها علیه انگلستان

پارلمان انگلستان برای حمایت از بورژوازی آن کشور کوشید تا با استفاده از همه وسایل مانع رشد صنعت و تجارت در مستعمره‌نشین‌های امریکایی شود. پارلمان ابتدا با ساختمان کارخانه‌های ذوب فلز در امریکا مخالفت ورزید و سپس تولید پارچه را در آن سرزمین ممنوع کرد و مقرر داشت که این کالا از انگلستان وارد شود.

---

۱- در این کتاب کلنی و مستعمره‌نشین به‌یک معنا آمده و گاهی از واژه کلنی و گاه از واژه مستعمره‌نشین استفاده شده است.



در ۱۷۶۳ پادشاه انگلستان توسعه کلنی‌ها را در منطقه باختری منع کرد و این، خشم مزرعه‌داران فقیر و کارگران را برانگیخت. مهاجران زمین‌های مالکان بزرگ ارضی را گرفتند و به کرات بر مقامات استعماری شوریدند. در ۱۷۶۵ قانون جدیدی به تصویب رسید که مالیات تمبر را در مورد همه فعالیت‌های مربوط به فروش تحمیل میکرد و حتی در این قانون مالیات زیادی برای فروش يك شماره روزنامه منظور شده بود. این مالیات بشدت بر دوش مردم سنگینی کرد. ساکنان کلنی‌ها اعلام داشتند که چون نماینده‌یی در پارلمان ندارند، پارلمان حق بستن مالیات در کلنی‌ها را، فاقد است. کوشش‌های متروپل که برای تثبیت مالیات تمبر صورت گرفت، طغیان مردم را در بوستون و شهرهای دیگر به همراه داشت. طغیانگران مأموران وصول مالیات را در بوستون قیراندود کردند و در تشکی گذاشتند و به‌دسته جارویی بستند و در کوچه‌ها همراه با صدای کرکننده سطلها و بخاریها که بهم میخورند گرداندند. آنگاه تن پوشهایشان را در آتش سوزاندند. مقاومت چنان یکپارچه بود که دولت انگلستان از قانون مالیات تمبر صرفنظر کرد اما پارلمان از وضع مالیاتهای جدید خودداری نکرد و نیز به کولونی‌ها نیرو فرستاد.

## ۱۲. مبارزه انقلابی کلنی‌های انگلیسی علیه انگلستان

در ۱۷۷۳ تاجران انگلیسی محموله بزرگی از چای را وارد بوستون کردند که مالیاتی بر آن بسته بودند که مانند همه مالیاتها، بدون رضایت و تصویب ساکنان کلنی‌ها بود. مقیمان شهرها به لباس بومیان در آمدند و به کشتی‌ها یورش بردند و همه محموله‌های چای را به دریا ریختند.

حکومت انگلستان این عمل را بی‌کیفر نگذاشت. فرمان بستن بندر را به صاحب منصبان تجارت ابلاغ کرد. این تدبیر که خشم برانگیز بود، بهانه طغیان ۱۳ مستعمره انگلیس را در امریکا به دست داد.

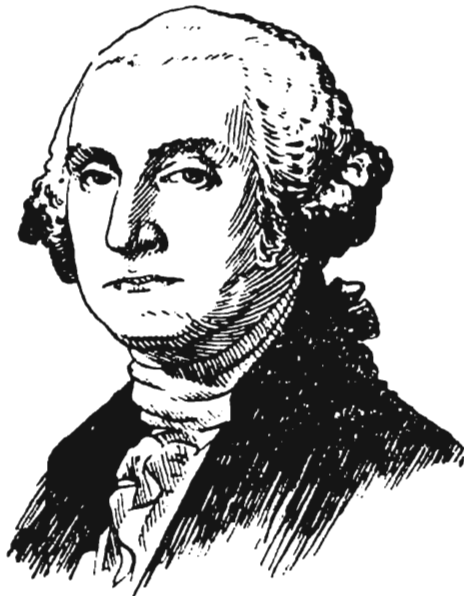
پیشه‌وران، مزرعه‌داران و کارگران مانوفاکتورها سلاح بر گرفتند و کمیته‌هایی را در مستعمره نشین‌ها سازمان دادند. اما رهبری این کمیته‌ها در شمال بسرعت در دست بورژوازی قرار گرفت و در جنوب صاحبان مزرعه‌ها بر کمیته‌ها نظارت کردند. در ۱۷۷۴ کلنی‌های امریکایی نمایندگان خود را به کنگره که بزودی در یکی از بزرگترین شهرها در فیلادلفیا تشکیل میشد فرستادند. این مجمع نمایندگان کلنی‌ها، درخواستی برای شاه فرستاد که در آن برداشتن موانع رشد تجارت و صنعت امریکا و عدم وضع مالیات بدون تصویب کلنی‌نشینان طلب شده بود. پادشاه در پاسخ این تقاضاها اعلام کرد که خواستار اطاعت کلنی‌هاست و در حال حاضر آنها را شورشی میدانند.

در بهار ۱۷۷۵ خصوصت میان قوای پادشاه انگلستان و مردمان مستعمرات انگلیسی در امریکا آغاز شد و حوادث و اتفاقاتی پیش آمد که شرح آن در پی خواهد آمد.

انگلیسی‌ها دوگروهان از نیروی پادشاهی را برای تصرف توپ‌ها، ارابه‌ها، باروت‌ها، گلوله‌ها، آردها و در یک کلمه تمام تجهیزات مخفی که مردم کلنی در اطراف شهر انباشته بودند، به‌بوستون فرستاد. یک گروهان از سربازان انگلیسی با لباس متحدالشکل سرخ به آرامی از شهر خارج شدند. با اینهمه این نیروها میدانستند که مردم از خروج آنها خبردار شده‌اند و این موضوع را با صدای زنگ و شلیک تیر بیکدیگر خبر دادند.

پس از جدالی کوتاه فوج‌های شاه «مردان دقیقه» را متفرق کردند. این‌ها را چنین می‌نامیدند، بخاطر آنکه با اولین علامت خطر می‌بایست در ظرف یکدقیقه سلاح در دست، خود را به‌محل تجمع برسانند. نیروهای شاهی زرادخانه را تصرف کردند، اما هنگام بازگشت می‌بایست با آتش مزرعه‌دارانی که در پشت درختان و خانه‌ها پنهان بودند مقابله نمایند. آتش چنان شدید بود که عقب‌نشینی انگلیسیها بزودی تبدیل به یک هزیمت گشت. بدین سان کلنی‌نشینان برای نخستین بار تاکتیک جنگهای پراکنده را که تاکتیک خلق مسلح می‌باشد فرا گرفتند.

کنگره یک مزرعه‌دار ویرجینیایی را که جورج واشنگتن نام داشت، به‌عنوان فرمانده کل ارتش کلنی‌ها برگزید. این برده‌دار که از منافع طبقات مالک دفاع میکرد، از استعداد سازماندهی عظیمی برخوردار بود. پس از آنکه فاصله میان فیلادلفیا و بوستون را سوار بر اسب در عرض ۹ شبانه‌روز پیمود، در رأس سربازان وظیفه و فوج ملک‌داران سیه چرده و ریش‌دار و نوهندیان مزین به پر قرار گرفت. این بومیان بدین مسیح گرویده بودند و از هنگام نبرد علیه فرانسویان در زمرة سربازان وظیفه قرار گرفتند.



جرج واشنگتن

از آنجا که باروت و سرب قلیل بود از ورقه‌های آهن و شیروانیها بهره می‌گرفتند و سپس مجسمه سربی جورج سوم پادشاه انگلستان را مورد استفاده قرار دادند. فلز مجسمه بطور مساوی تقسیم شد و هر سرباز موظف بود که خود گلوله‌هایی را که برای سلاح پ لازم داشت از آن درست کند.

کلنی‌نشینان ابتدا پنداشتند که جنگ را نه پادشاه بلکه مأموران او در امریکا به آنها اعلام کرده‌اند. حتی امریکائیانها قبل از رفتن به نبرد و مقابله با قوای شاه هر بامداد برای وی دعا می‌کردند. اما جنگ ادامه یافت. همه کلنی‌ها یکی پس از دیگری در زیر فشار کارگران، پیشه‌وران و مزرعه‌داران اعلام کردند که از انگلستان جدا میشوند.

در زیر فشار توده‌ها کنگره در ۴ ژوئیه ۱۷۷۶ «اعلامیه استقلال» را که یکی از دشمنان سرسخت بردگی بنام جفرسن نوشته بود، تصویب کرد. در این اعلامیه جدایی کلنی‌های امریکا از انگلستان اعلام شده و آمده بود: «همه آدمیان آزاد متولد میشوند و همه آنها از جانب خالق، صاحب حقوق ناگزیر هستند که از جمله آنها حق زندگی، آزادی و نیل به نیکبختی است». در این اعلامیه همچنین آمده بود که تنها مردمنده که حق تأسیس قدرت و پی‌ریزی حکومت را دارند. این اعلامیه می‌پذیرفت که منشأ هر قدرتی از خود ملت است و در نتیجه اندیشه حاکمیت مردم در آن وجود داشت. با اینهمه بورژوازی از این اصول انقلابی برای تحکیم قدرت ثروتمندان و بطور گریزناپذیری سفیدان سود جست. این حقوق «لاینفک» نه برای سیاهان و نهنندیان بومی، برسمیت شناخته نشد. اعلامیه، بردگی را ملغی نساخت و اخراج و نفی بلد بومیان را منع نکرد. و بهره‌کشی از کارگران اجیر کماکان رایج بود.

نزاع و خصومت تا ۱۷۸۲ دوام آورد. نیروهای کلنی‌ها می‌بایست بر مشکلات بسیاری فائق آیند: انگلیس‌ها فیلادلفیا پایتخت کلنی‌های جدا شده از متروپل را تصرف کرده بودند. سربازان امریکایی می‌بایست علی‌رغم سرمای شدید، زمستان را در میان روستاها بگذرانند. آنان فاقد سلاح، پول، کفش و لباس بودند. لکه‌های خون باقی مانده در یخ و برف، راهی را که سربازان واشنگتن در پیش گرفته بودند نشان میداد. زیرا پای آنها به علت برهنگی همه زخم شده بود. واشنگتن متحمل رنج فراوان شد تا ارتش خود را، مرکب از ملکداران و پیشه‌وران پرشور ولی کاملاً ناآشنا به فنون جنگی، تحت انضباط در آورد. چندین هزار نفر از سیاه بردگان در کنار اهالی مستعمرات می‌رزمیدند. نبرد آنان آمیخته به شجاعت و جسارت بود. از این رو فوجی از سیاهان تماماً در ایالت نیویورک نابود شدند. يك زن سیاه موسوم به هانت<sup>۱۱</sup> از ماساچوست لباس مردان پوشید و مدت هفده ماه در یکی از قسمت‌های منظم ارتش دلاورانه رزمید.

انگلیسی‌های ثروتمند، برده‌داران و صاحب منصبان پادشاه که در امریکا مستقر بودند علیه ساکنان مستعمرات که از استقلال خود دفاع میکردند، مبارزه می‌نمودند.

مزرعه‌داران و پیشه‌وران نیروی ستیزه جو را که ساکنین کلنی‌ها بدان

متکی بودند، تشکیل میدادند. اما بورژوازی انقلابی بود که پیکار با مستعمرات را علیه نیروهای شاه و اشرافیت انگلیسی هدایت می‌نمود.

جورج سوم پادشاه انگلستان در جهت تقویت ارتش خود از شاهزادگان آلمانی حدود سی هزار سرباز سرف تقاضا کرد و آنها را به امریکا فرستاد. وی همچنین از کاترین دوم خواهش کرد که بیست هزار سرباز روسی در اختیارش گذارد، اما از آنجا که روابط میان روسیه و انگلستان در نوسان بود و به‌علت آنکه قیام دهقانی پوگاچف هنوز حیات داشت، ملکه پیشنهاد گسیل داشتن سرباز به امریکا را رد کرد.

در ۱۷۷۷ انگلیسی‌های کانادا ارتش بزرگی به نیویورک فرستادند تا واشنگتن و نیروهای اصلی او را محاصره کرده و سپس آنان را به اسارت در آورد. اما خودشان از سوی لشکرهای منظم ارتش امریکا و سربازان کشاکش انگلستان جدید تحت فشار قرار گرفتند و درهم پاشیدند.

پنجهزار سرباز انگلیسی ناگزیر به تسلیم شدند.

کمی بعد از پیروزی، امریکائیه‌ها با بهره‌گیری از دشمنی دیرینی که دو قدرت استعماری قدیم یعنی فرانسه و انگلستان را در برابر یکدیگر قرار میداد، توانستند یاری ارتش فرانسه را به‌دست آورند.

برای انعقاد این پیمان کنگره ایالات متحده بنیامین فرانکلین را به‌عنوان سفیر به فرانسه فرستاد. وی دیپلمات و دولتمردی ممتاز، دانشمندی بزرگ و مصلحی درخشان بود که در تدوین «اعلامیه استقلال» سهم داشت.

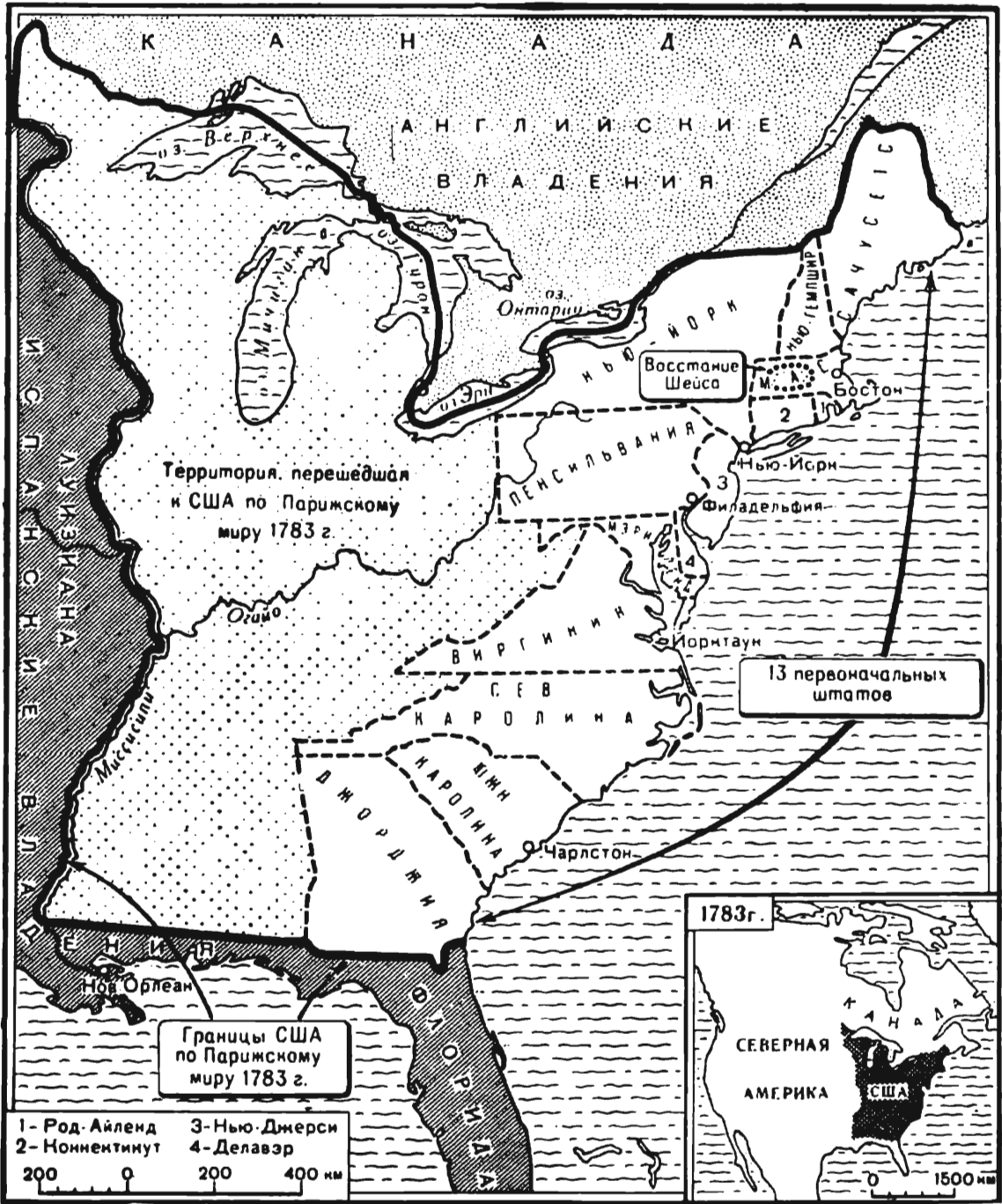
## پایان جنگ

جنگ عادلانه کلنی‌های امریکایی که علیه بیدادگران انگلیسی شوریده بودند، با پیروزی امریکائیه‌ها پایان گرفت. مردم مستعمرات با استفاده از تاکتیک جنگهای بارتیزانی و با حمایت نیروهای فرانسوی، ارتش منظم پادشاه را شکست دادند.

در ۱۷۸۱ نیروی عمده انگلیسها وارد واشنگتن نزدیک یورک تاون<sup>۱</sup> شد.

سال بعد در پاریس قولنامه صلح تدوین شد. (خود قرارداد در سال ۱۷۸۳ منعقد گردید). انگلیسی‌ها متعهد به پذیرفتن استقلال کلنی‌ها شدند. صد هزار نجیب‌زاده انگلیسی و اعضای خانواده‌شان از امریکا اخراج و زمین‌هایشان ضبط گردید. بدینسان جنگ استقلال که لنین از آن بعنوان نبرد انقلابی «مردم امریکا علیه راهزنان انگلیسی که امریکا را اسیر کرده و در حالت بردگی استعماری نگاهداشته

1. Yorktown



ایالات متحده آمریکا در ۱۷۹۳

بودند.<sup>(۱)</sup> یاد کرده بود پایان یافت.

در کلنی‌های امریکای شمالی قبل از استقلال قدرت در دست اشراف و مالکان ارضی بود. مبارزهٔ مزرعه‌داران، کارگران و بورژوازی انقلابی علیه انگلیسی‌ها در

<sup>۱</sup> V. I. Lénine, Oeuvres, t. 28, p. 44 (édition russe). «Lettre aux ouvriers américains», Edition en langues étrangères, Moscou, 1940, p. 8.

جهت استقلال در عین حال نبرد علیه اشرافیت ارضی بود. پس از آنکه عده بسیاری از نجبا از ایالات متحده اخراج شدند و زمین‌هایشان مصادره گردید، قدرت به بورژوازی صنعتی و تجاری منتقل شد. اما این وضع در مورد جنوب که حکومت بملکداران و کشتکاران برده‌دار انتقال یافته بود، مصداق نداشت.

بدینسان در طول جنگ انقلابی و در مدت پیکار سخت طبقات در ایالات متحده قدرت از طبقه‌ی به طبقه دیگر منتقل شد - مالکان ارضی نجیب‌زاده قدرت را از دست دادند و بورژوازی تجاری و صنعتی شمال که از آن پس به اتفاق مزرعه‌داران برده‌دار جنوب بر کشور حکومت میکردند، آن را به دست آورد. در ایالات متحده انقلابی بورژوازی وقوع یافت. نظم اجتماعی قدیم ملغی شد. جمهوری مستقر گشت و بردگی در ایالت‌های شمال از میان رفت. سرمایه‌داران و مالکان برده از پیروزی خلق در جهت تحکیم حاکمیت خود سود بردند.

لنین در این باره نوشته است که پس از به قدرت رسیدن سرمایه‌داران در ایالات متحده این کشور «از نظر فاصله موجود میان یکمشت میلیارد در غوطه‌ور در زرق و برق، و زندگی مجلل از یکسو و میلیونها زحمتکش که دائماً در فقر بسر می‌برند از سوی دیگر، مقام اول را به دست آورد»<sup>(۱)</sup>.

## ۱۳. شورش خلقی ۱۷۸۶ و قانون اساسی ۱۷۸۷

شورش شیءس<sup>(۲)</sup> (۱۷۷۶)

جنگ، بسیاری از مزرعه‌داران را به افلاس کشیده بود و هم چنین قروض بسیاری بر جای گذاشته بود که حکومت تصمیم داشت با افزایش مالیات، کشتکاران مزرعه‌دار را به پرداخت آن وادارد. راویان نقل می‌کنند که چون کشتکاران نمی‌توانستند دیون خود را بپردازند، شاهد فروش دامها، خانه‌ها و زمین‌های آنان به نحو مزایده بودند. بدین سان در چند کلنی شمال مزرعه‌داران کشتکار و فقیرترین قشرهای مردم شهرها بویژه پیشه‌وران طغیان کردند. دانیل شیءس یک رزمنده قدیمی جنگ استقلال در رأس شورش قرار گرفت. شورشیان که ۱۲ تا ۱۵ هزار بودند سلاح برداشتند. آنان الغاء قروض مزرعه‌داران و منع فروش خانه‌ها و احشامشان را می‌طلبیدند. این بار هدف شورش قبولاندن مطالبات مزرعه‌داران فقیر و «مردمان

1. V. I. Lenine. Oeuvres, t. 29, p. 95 (edition russe).

2. Shays



شورش دانیل شی.س

پائین» شهرها از قبیل کارگران مانوفاکتورها و روزمزدان و پیشه‌وران بود. عده‌یی از شورشیان حتی به ثروتمندان توصیه می‌کردند که ثروتشان را با تهیدستان تقسیم کنند و مانند همه مردم به کار بپردازند. نیمسالی طول کشید تا ارتش ایالات متحده این شورش را خوابانید. بورژوازی شمال و ملکداران برده‌دار جنوب بخاطر حفظ قدرت ب فکر تغییراتی در قانون اساسی افتادند. در ۱۷۸۷ نمایندگان بورژوازی و مالکان برده‌دار بدون مراجعه به مردم قانون اساسی را تدوین کردند که بااستثنای تغییرات چندی تا امروز حاکمیت دارد.

## قانون اساسی امریکا

در جنگ استقلال تا آن هنگام هر کلنی دولت مستقلی بود که نیروهای مسلح مخصوص بخود داشت و دارایی و مرزها و گمرک آن مستقل بودند. این دولت‌های تقریباً مستقل نمایندگان خود را به‌کنگره می‌فرستادند که قدرتش بسی محدود بود. قانون اساسی، نظام جمهوری را تضمین کرد. در ۱۷۸۷ قدرت مرکزی با قانون اساسی جدید تحکیم شد، با این همه هر ایالت استقلال خود را برای حل و فصل مسائل محلی حفظ کرد.

قدرت اجرایی جمهوری به‌یک رئیس جمهور بمدت ۴ سال سپرده میشود. او فرمانده ارتش‌های زمینی و دریایی‌ست و صاحب منصفان را منصوب می‌کند و خلاصه از قدرت بسیاری برخوردار است. اولین رئیس جمهوری واشنگتن بود. پارلمان امریکا یا کنگره از دو مجمع تشکیل شده است: مجلس نمایندگان چنین است که هر ایالت سهمی از نمایندگان را به‌نسبت جمعیت برمی‌گزیند و دیگر سنات که دو نماینده از هر ایالت در آن عضویت دارند. قانون اساسی امریکا همچنان قدرت بورژوازی و مالکان برده‌دار را تضمین کرد.

احکام اساسی قانون اساسی جدید امریکا و هر ایالت، آشکارا علیه توده‌های مردم بود. تقریباً در همه ایالت‌ها برای برخورداری از حق رأی می‌بایست سرمایه معینی خواه به‌صورت زمین، خواه به‌صورت پول داشت. زنان از حق رأی محروم بودند و بردگی کماکان وجود داشت. بردگان و بومیان هیچ حق اجتماعی نداشتند. یکی از محدودیت‌های مهم این موضوع بود که برای گرفتن برگ اقامت، انتخاب‌کننده باید از مدتی قبل در حوزه انتخابیه ساکن باشد و این خود حق انتخاب را از بخش بزرگی از مردم که اندک زمانی بیشتر از سکونتشان نمی‌گذشت می‌گرفت. برده‌داران ایالت‌های جنوبی کرسی‌های اضافی در مجلس نمایندگان داشتند. و این تعداد از نمایندگان اضافی بنا به‌تعداد بردگانشان بود.

اختیارات بسیار وسیعی به‌دیوان عالی، مرکب از اعضای دائمی تفویض شده بود. این دیوان می‌توانست همه قوانین امریکا را که مغایر با قانون اساسی تشخیص میداد ملغی سازد. دیوان عالی ایالات متحده غالباً در مقابل توده‌ها، جانب بورژوازی را گرفته است. سرمایه‌داران امریکایی بارها به‌یاری این دادگاه اعتصابهای کارگری را غیرقانونی اعلام داشته و تدبیرهای بیدادگرانه‌ای علیه انقلابیون اتخاذ کردند.

انقلابی روس موسوم به‌آ. رادیشچف که بشدت بمبارزه امریکائیه‌ها به‌خاطر استقلال دلبستگی داشت از نظام سرمایه‌داری در ایالات متحده اظهار ناخشنودی میکند.



اودر ۱۷۹۰ در امریکا نوشت «چند صد نفر شهروند مغرور در شکوه و جلال بصری برند، در صورتیکه هزاران نفر نه‌نان روزانه دارند نه‌سرایبی که از گرما و سرما محفوظشان دارد.»

بوشکین شاعر روسی با خشم، به برده گرفتن سیاهان و هندیان امریکا و قتل عامشان بتاخرت و خاطر نشان ساخت: «بزودی از ساکنان قدیم یکتن باقی نخواهد ماند، زیرا آنان را تا بازپسین نفر رانده‌اند.»

مسأله زمین‌های باختری که ساکنانش هندیان بودند، در عهد تدوین قانون اساسی مورد توجه قرار گرفت این زمین‌ها به مالکیت دولت در آمد. هندیان را اخراج کردند و بسوی منطقه‌های بایر و مرداب‌زار، و صخره‌ای راندند. اخراج آنان بصورت انبوهی صورت میگرفت. در قرن هیجدهم و قرن نوزدهم، جمعیت بومیان هندی ایالات متحده از ۲,۴۰۰,۰۰۰ به ۲۴۰,۰۰۰ تقلیل یافت. زمین‌های حاصلخیز در قطعات بزرگ و با قیمت‌های بسیار کلان و فوق توانایی تهیدستان بفروش میرفت. بدینسان بورژوازی و ملکداران برده‌دار مسأله ارضی را بسود خویش حل و فصل کردند.

از آغاز جنگ استقلال، زبانی که عموماً در کولونی‌های امریکایی انگلستان بدان تکلم میکردند با وجود آنکه مستعمره‌نشینان از همه کشورها آمده بودند، انگلیسی بود. مهاجران از کشورهای انگلستان، فرانسه و هلند و کشورهای آلمانی بودند. دلیل استعمال همگانی زبان انگلیسی را می‌توان در کنگره فیلادلفی در ۱۷۷۷ جستجو کرد، زیرا در آن کنگره همه مباحثات بدین زبان بود. همچنین تمام اسناد و از جمله اعلامیه استقلال در ۱۷۷۶ به زبان انگلیسی تحریر شده است. مهاجران اروپایی بعد از مهاجرت، تمدن خود را حفظ کرده و بتوسعه آن که بمعنای پذیرش عناصر تازه بود، برداختند، آنگاه این تمدن، تمدن مشترک همه کلنی‌ها گردید.

در کلنی‌ها نظام اقتصادی مشترکی پدید آمد که در آن نظام مانوفاکتورها، صنعت پیشه‌وری و تجارت توسعه فراوانی یافت. توسعه و شکوفایی سرمایه‌داری در شمال آمریکا با پیدایی مفهوم شمال - امریکایی همراه بود.

ظهور يك دولت امریکایی همراه با حاکمیت معین در جریان جنگ‌های استقلال مناسبات اقتصادی را در مناطق کشور تحکیم کرد و سرمایه‌داری امریکا را بجدایی از سرمایه‌داری انگلستان کشید. بدینسان انقلاب بورژوازی امریکا در ۱۷۷۴ و ۱۷۹۳ سبب توسعه جنبه‌های اساسی شمال - امریکایی شد.

## نتایج و اهمیت جنگ داخلی برای امریکا

با پیروزی حاصله از جنگ استقلال، ۱۳ کلنی شورشی از انگلستان جدا شدند. این کلنی‌های قدیمی نخستین دولت مستقل امریکا را پدید آوردند.

جنگ استقلال امریکا پیکار مردم کلنی‌های امریکایی برهبری بورژوازی، علیه نجبای ارضی انگلستان و علیه یوغ استعماری آن کشور بود. این جنگ کلنی‌ها بخاطر جنبه‌رهایی بخش خود انقلابی بورژوازی بود که حاکمیت اشرافیت ارضی را سرنگون کرد و بورژوازی امریکا و متحدانش مالکان برده را بر سریر قدرت نشاند. بورژوازی امریکا از نبرد توده‌های مردم علیه انگلستان برای فتح قدرت سود جست. و هنگامی که فاتح شد به‌ستم طبقاتی بهمان شیوه که بورژوازی در انگلستان در قرن هفده کرده بود، ادامه داد. بدین ترتیب در

امریکای شمالی تحت عنوان «حاکمیت مردم» (دمکراسی) حکومتی استقرار یافت که بدان دمکراسی بورژوازی میگویند و معنایی جز سلطه بورژوازی ندارد. با این همه باید گفت که جنگ استقلال به رشد درونی ایالات متحده انجامید. کلنی‌های قدیم انگلیسی که تنها بخشی از امپراتوری بریتانیا بودند، به جمهوری تبدیل شدند. انگلستان دیگر نمی‌توانست با رشد صنعت و تجارت مخالفت ورزد و جلوی استعمار سرزمین‌های باختر را بگیرد. حقوق گمرکی میان کلنی‌های قدیم و ایالت‌های فعلی لغو شد. اما بردگی که در سرتاسر جنوب کشور رواج داشت علت يك جنگ داخلی گردید که حدود ۱۰۰ سال بعد میان شمال و جنوب رخ داد.



# نظام فئودالی در اروپا فرانسه از قرن هفدهم تا میانه قرن هیجدهم

۱۴.

## سلطه فئودالیتة در کشورهای اروپای باختری

در حالیکه در انگلستان سرمایه‌داری به سرعت رشد می‌یافت در همه کشورهای اروپای باختری به استثناء هلند فئودالیسم هنوز حاکم بود. در فرانسه نیز نظم فئودالی تسلط داشت. سرمایه‌داری در دولت‌های فئودالی امپراتوری مقدس رومی ژرمنی بخاطر تجزیه آلمان به ۳۰۰ دولت مستقل و بیش از هزار شاهزاده‌نشین نیمه مستقل ضربه خورده بود. بعضی از این کشورها بقدری کوچک بودند که می‌گفتند حاکمانشان قادر نیستند توپ‌ی شلیک کنند بی‌آنکه گلوله‌اش بر کشور مجاور فرود آید. در این امپراتوری قدرت واقعی به دو کشور فئودالی با سلطنت مطلقه و غنی بخاطر فتوحات سرزمین‌های بسیار، یعنی پروس و اتریش تعلق داشت. اربابان فئودال پروس غالباً به جنگ‌های سلطه‌جویانه و غارت دست می‌زدند. پروس از نظر جمعیت سیزدهمین کشور در اروپا و از نظر عده سربازان چهارمین بود.

فردریک دوم همواره با طنز می‌گفت «اگر از سرزمین‌های دیگران خوششان می‌آید تنها کافی است که آنرا فتح کنید زیرا بلافاصله همواره قانوندان‌هایی پیدا خواهید کرد که به این فتح شما صورت قانونی بدهند».

در لهستان فئودالی، دهقانان از جانب نجبا یعنی مالکان بزرگ ارضی که ماگنا خوانده میشدند و خرده مالکانی که نجیب‌زاده روستا نام داشتند، در زیر فشار بودند. اربابان فئودال کشاورزان را کلاً به افلاس کشیده بودند.

دهقانان لهستانی به کرات بر اربابان فئودالی شوریدند. اما این شورش‌ها به علت سازمان بد بی‌نتیجه ماند. در قرن شانزدهم لهستان اوکراین و بلاروسی را تصرف کرد. اوکراین و بلاروسی که ضمیمه خاک لهستان شده بودند، بسختی از سوی اربابان لهستانی زیر فشار و ظلم قرار داشتند. در ۱۶۴۸ خلق اوکراین به رهبری بوگدان کمینیتسکی<sup>۱)</sup> در برابر ستمگری لهستانی‌ها علم طغیان برافراشت.

1. Bogdan Khmel'nitski

حکومت روسیه که از اوکراین‌ها جانبداری می‌کرد در ۱۶۵۴ به لهستان اعلام جنگ داد. بخش بزرگی از اوکراین به روسیه منضم شد. بنا به پیمان اندروسوو<sup>(۱)</sup> که میان دولت روسیه و لهستانی‌ها منعقد شد، زمین‌های اوکراین در ساحل چپ دنیپرو شهرکیف در ساحل راست آن و شهر سمولنسک به روسیه تعلق گرفت.

مردم اوکراین سرنوشت خود را برای همیشه به سرنوشت مردم روسیه پیوند زدند. با آنکه در آنزمان در روسیه هنوز تزارها و اربابان فئودال حکومت میکردند، اتحاد میان دو ملت حادثه‌ای مترقیانه با اهمیتی ویژه بود. این اتحاد دو خلق برادر را بیشتر بیکدیگر پیوند داد. خلقهائیکه بعدها مشترکاً علیه ستمگران بپا خاستند. در پایان قرن هیجدهم لهستان که ضعیف شده بود میان روسیه، پروس و اتریش تقسیم گردید. درحالیکه بلاروسی مجدداً به روسیه ملحق شد. در قرن هیجدهم پس از اصلاحاتی که بدست پیر اول صورت گرفت، روسیه تبدیل به یکی از بزرگترین قدرت‌های جهان گردید. این کشور سرزمین وسیعی بود که ارتش و ناوگانی توانا داشت. اما سرواژ که تا آن هنگام دوام آورده بود مانعی در راه رشد این سرزمین محسوب میشد. طغیان کشاورزان سرف و لگا و اورال برهبری امیلیان پوگاچف در ۱۷۷۳ رخداد.

این طغیان بوسیله کارگران سرف و دهقانان ملیت‌های غیر روسی مانند باشقیرها و کازاخ‌ها که به نوبه خود تحت ستم اربابان و صاحب منصبان تزاری بودند، تکرار شد.

این شورش خشونت‌آمیز که برضد سرواژ حاکم بر روسیه پیا شده بود، نخستین جنبش خلقی با اهمیت جهانی در نیمه دوم قرن هیجدهم بود. با این همه این شورش در هم شکست. و صد سال دیگر بایست می‌گذشت که سرواژ در روسیه ملغی گردد.

## جنگ داخلی در فرانسه

در ۱۶۴۸ در حالیکه در انگلستان انقلاب به اوج خود رسیده بود، توده‌های مردم پاریس بنوبه خود شوریدند. پاریسی‌ها ۱۲۰۰ سنگر ساختند. مردم سایر شهرها و در برخی از نقاط اهالی روستاها نیز بپا خاستند. پادشاه لویی چهاردهم در آن ایام ده سال بیشتر نداشت و کشور را وزیرانش اداره می‌کردند.

بورژوازی که سرکرده جنبش بود هراسان از تظاهرات وسیع مردم به سرعت با سلطنت سازش کرد. در همین عهد اشرافیت پادشاهی که میخواست با استفاده از بحران، قدرت را بخود اختصاص دهد، سلاح برگرفت. حزب پادشاهی این جنبش را

«فروند»<sup>۱۱</sup>) نامید، که نام يك اسباب‌بازی بود که کودکان با آن در هنگام بازی بسوی یکدیگر سنگ پرتاب می‌کردند. این نامگذاری حقارت‌آمیز نشانه تمایل به بی‌ارزش نشان دادن این طغیان از سوی نامگذاران است. شورش بزرگ خلقی پاریس و اقدامات مسلحانه اشرافیت در هم شکسته شد.

## سلطنت لویی چهاردهم

سلطنت لویی چهاردهم نقطه اوج حکومت مطلقه در فرانسه بود. لویی چهاردهم مردی کم استعداد ولی پرمدعا بود. او همواره با غرور می‌گفت «دولت منم». لویی چهاردهم برای دور شدن از مردم انقلابی پاریس که تظاهرات تهدیدآمیزشان را فراموش نکرده بود، در هیجده کیلومتری شهر در دل جنگلی انبوه در ورسای چندین کاخ بناکرد. درمیان این کاخها، قصر اصلی يك تالار بزرگ آئینه داشت. اطراف کاخها را پارک‌هایی با فواره‌های بلند و مجسمه‌های متعدد فراگرفته بود. این هوسبازی شاه برای ملت فرانسه بسیار گران تمام شد.

## ادبیات فرانسه و دو جریان اصلی آن

ادبیات فرانسه در قرن هفدهم تضاد عمیق زندگی را در فرانسه منعکس کرد. شاعر دربار موسوم به‌راسین در نقاشی جنبه‌های اصلی خلق خوی آدمی و عواطف عمیق وی به‌کمال درخشانی رسید. ابیات تراژدی‌های این شاعر سرشار از قدرت بیان است. راسین از شهریاران و دلاوران یونان باستان و رُم سود می‌جوید. وی در این کار خصلت‌هایی را نشان میدهد که به‌خصلت‌های لویی چهاردهم نزدیک است، و در نظر دارد که فضیلت‌ها را در پادشاه برانگیزاند.

کمدی‌های مولیر به‌کلی خصلت دیگر دارند. مولیر فرزند پیشه‌وری که فرشیاف پادشاه شده بود، کار هنرپیشگی خود را در دسته‌های سیار شروع کرد. وی موفق شد گرایش‌های مردمی را در ادبیات فرانسه منعکس کند. کمدی «تارتوف» وی پرده از دغلبازی‌ها و شیطنت روحانیت کاتولیک برداشت. مولیر نمایشنامه‌های برجسته دیگری نیز آفرید و هنگامی که مرد کلبسا که بوی کینه می‌ورزید بخاک سپردنش را در گورستان ممنوع کرد.

## جنگ‌ها و فتوحات لویی چهاردهم

فرانسه که دارای پول زیاد و سپاه بسیار و نیروی دریایی توانایی بود، مستعمرات بسیاری بچنگ آورد. کانادا و منطقه وسیعی از می‌سی‌سی‌پی را که به‌افتخار لویی شانزدهم موسوم به‌لونیزیانا بود در امریکا، و نیز جزایر ثروتمندی را در هند غربی تصرف کرد. آنگاه اقدام به‌فتح جزیره ماداگاسکار نزدیک ساحل افریقا کرد. این کشور با تصرف چند نقطه حساس در هند فعالیت‌هایی را در جهت فتح شبه جزیره آغاز نمود.

لسویی چهاردهم ارتش خود را به ۵۵۰,۰۰۰ نفر رساند. پادشاه و نجبا

به‌ارتشی نیرومند، هم برای فتوحات خارجی و هم بمنظور سرکوب قیام‌های تهدیدکننده دهقانی و طغیان‌های مردم فقیر شهرها در داخل نیاز داشتند.

### ناپایداری کامیابی‌های لویی شانزدهم

شکوه و جلالی که لویی چهاردهم را در طول سلطنت فرا گرفته بود نمی‌توانست فقر دهشتناک و رنج توده‌های مردم فرانسه را پنهان دارد، جنگ‌های دائمی پادشاه در جهت نیل به‌متصرفات جدید کشاورزان را به‌ورشکستگی کشاند. یکی از معاصران درباره‌ی کشاورزان فرانسوی نوشته است که یک‌دهم مردم از تکدی می‌زیستند و نیمی دیگر در آستانه‌ی چنین کاری بودند. دیگری می‌نویسد «مردم از گرسنگی می‌میرند».

قیام‌های کشاورزان و شهرنشینان جدید پدیده‌ای همیشگی بود.

در ۱۶۷۵ شورش نسبتاً بزرگی در مقایسه با شورش‌های قبلی در بروتانی اتفاق افتاد. این شورش دو سال بطول انجامید و کشاورزانی که در آن شرکت کرده بودند، خواستار الغاء بیگاری و خراج فئودالی و عشریه و برچیدن کاخ اربابان بودند.

دهقانان میدی فرانسه نیز در قرن هیجدهم پیا خاستند. آنان را کامیسا می‌نامیدند. (این واژه از «Camisa» بمعنای پیراهن آمده است). زیرا آنان شب‌هنگام گرد می‌آمدند و برای شناخته شدن در تاریکی پیراهن سپید بروی لباس‌ها می‌پوشیدند. این قیام از جانب پروتستان‌ها، پیشه‌وران و بورژوازی فرانسه حمایت شد. در هنگام سرکوبی این قیام بیش از ۴۰۰ دهکده توسط قوای پادشاهی ویران گشت و یا به‌آتش کشیده شد.

### فرانسه در عهد لویی پانزدهم

لویی چهاردهم در ۱۷۱۵ مرد. بیمناک از دخالت مردم، درباریان در شب پنهانی او را بخاک سپردند. وی کشوری ورشکسته با کشاورزانی در نهایت فقر و بورژوازی ناخشنود برای ولیعهد خود لویی پانزدهم باقی گذاشت. بیم یک انقلاب می‌رفت. اما لویی پانزدهم با خصلتی ضعیف و هوشی متوسط، به‌امور دولت نمی‌پرداخت. وی می‌گفت که «این مشکلات باندازه‌ی من عمر خواهند کرد». وی در ۱۷۷۴ در فضایی پر از تحریک و ناخشنودی همگانی زندگی را ترک گفت. اگر در قرن هفدهم سلطنت مطلقه و فئودالی در فرانسه به‌اوج قدرت خود رسید، می‌توان گفت که قیام مردم شهرها و روستاها آرام آرام اساس آن را متزلزل ساخت. در طول سال‌های هفتاد قرن هیجدهم نزدیکی انقلاب خلقی در فرانسه حس میشد.

## فصل ۵

# انقلاب بورژوازی در فرانسه قرن هیجدهم (۱۷۸۹-۱۷۹۴)

## ۱۵. نزدیک شدن انقلاب در فرانسه

### کشاورزان و وضعیت رقت‌بار کشاورزی

در پایان قرن هیجدهم نظام فئودالی در فرانسه حاکم بود. از ۲۵ میلیون جمعیت آن دیار ۲۳ میلیون کشاورز بودند. کشاورزان این دوران هیچ چیز مشترکی با دهقانان انگلیسی نداشتند. دهقان - مالکان انگلیسی (یومنها) در آن هنگام تقریباً همه‌شان بی‌زمین شده بودند. برخی از آنان کارگر کشاورزی شده و عده‌ی نیز به‌کارگر تبدیل شده بودند. در صورتی که در فرانسه کشاورزان مزارع خود را که زمینش متعلق به ارباب بود کشت می‌کردند و در مورد همه دیون فئودالی ادای دین می‌نمودند.

درست است که در پایان قرن هیجدهم سرواژ بمعنای خاص کلمه دیگر در فرانسه وجود نداشت. با این همه کشاورزان اسیر دیون و عوارض بی‌حساب بودند. کشاورزان می‌بایست بخشی از محصول را به ارباب بدهند، (غالباً یک چهارم) که آن را بصورت جنسی یا نقدی پرداخت می‌نمودند. روحانیان آزمند بخش دیگری از این محصول را بنام عشریه دریافت می‌داشتند. اگر کشاورزی می‌مرد بلافاصله مباشر ارباب حاضر میشد و خانواده متوفی را به پرداخت مبلغ قابل ملاحظه‌ی تحت عنوان حق ارث وامیداشت. ارباب علاوه بر اینها در گذرگاههای اربابی مبالغه‌ی بابت حمل گندم و سایر محصولات وصول می‌کرد. پیش می‌آمد که ارباب اصلاً تنور نداشت اما عوارض سالیانه تنور را که قبلاً وضع شده بود کماکان می‌گرفت. پل‌ها و آسیابها حتی اگر ویران می‌شد مالیات استفاده از آن همچنان پرداختنی بود و کشاورزان موظف به تأدیه آن بودند.

مالیات مخصوصی بنام مالیات نمک هنوز وجود داشت. برای مجبور کردن کشاورزان به مصرف نمک (برای آنها بسیار گران بود) هر فرد ناگزیر بود که در سال لااقل هفت لیور نمک بخرد. «نمک برای غذا و نمک برای نمکدان یعنی برای شورمزه کردن غذاها». به عبارت دیگر آنان ناگزیر بودند که برای نمک سوز کردن و همچنین برای دامها نمک بخرند. بمنظور جلوگیری از قاچاق نمک قاچاق‌کننده

بشدت کیفر میدید و ویرا به مدت ۹ سال به بیگاری (کار اجباری) می فرستادند. کشاورزان خاکی که نمک بدون پرداخت مالیات مربوط بدان خریده بودند، بسختی کیفر میدیدند.

گروه های ارتش بزرگ مأمور بودند که بر مکان هایی که ممکن بود کشاورزان خود نمک تهیه کنند نظارت نمایند.

دولت نیز برای مصرف شراب مالیات کلانی دریافت می داشت. فرانسه کشوری پوشیده از تاکستان ها بود که رشد تاکهایش در همه دنیا شهرت داشت. و با توجه به این مقدمات مالیاتی که از آن یاد کردیم پولهای زیادی گرد می آورد.

۲۷ هزار مأمور مالیاتی در سرداب های روستائیان میکاویدند و خمره ها را اندازه می گرفتند و بر سر گذرگاهها مسافران و ارابه ها را بازرسی می کردند.

علاوه بر این ها در فرانسه امتیازات دیگر فئودالی وجود داشت که بر دوش روستائیان سنگینی می کرد. اگر ارباب هوس شکار می کرد خود و میهمانانش سواره از درون کشتزارهای کشاورزان می گذشتند و با برخورداری از این امتیاز پالیزهای روستائیان را لگدمال می کردند و سگان شکاری ارباب که بدنبال وی می آمدند بر آشفستگی مزرعه می افزودند. هر يك از اربابان کبوترخان داشتند. و کبوتران آنها معمولاً کشت را خراب می کردند ولی اگر روستایی یکی از کبوتران را از پای در می آورد به سختی کیفر میدید. امتیازها و حقوق اسارت آوردیگر نیز هنوز رایج بود. مثلاً شب هنگام کشاورزان می بایست وزغ های مرداب ها و برکه ها را بترسانند تا سروصدایشان مانع خواب ارباب نشود. اگر روستایی با ارباب یا مباشرش برخورد



کاریکاتور استعمار و دهقانان فرانسه



می‌کرد می‌بایست با صدای بلند به او سلام گوید و دست یا شانه ارباب را ببوسد. دهقان قادر نبود علیه ارباب دادخواهی کند، زیرا خود ارباب و یا قاضی منصوب از سوی او، داد میداد. متهمان تحت بازجویی قرار می‌گرفتند.

کشاورز تنها وابسته به ارباب نبود بلکه مالیات‌های سنگین دولت نیز ویرا در خود می‌فشرد. اگر توانایی پرداخت مالیات را نداشت وامها و ائاثیه خانه‌اش و حیواناتش بفروش می‌رفت در حالیکه دیونش همچنان انبوه‌تر میشد. وی در کلبه‌ای چوبی و یا در خرابه‌ای بی‌روزن و بی‌دودکش با دیوارهایی از گل رس و بامی ازخس و خاشاک می‌زیست. دامها و طیور در اتاق واحدی با آدمیان می‌زیستند. دهقانان تن‌پوشی از پارچه خشن و با دوخت خانگی می‌پوشیدند و کفش‌های چوبین پیا می‌کردند.

کشاورزان را بیش از پیش ناگزیر می‌ساختند که عوارض و مالیات‌ها را به پول بپردازند و آنان برای این کار الزاماً بخشی از حاصل زراعت را می‌فروختند.

## ناهمگونی مردمان کشاورز

در فرانسه دهقانان صاحب زمین نیز وجودداشتند اما بسیار کم بودند در حالیکه اغلب کشاورزان هر دم فقیرتر میشدند و رو به افلاس میرفتند بر ثروت بخشی از آنان افزوده می‌شد. کشتکاران غنی از بی‌مفry و استیصال اکثریت دهقانان بهره میگرفتند و بهایشان با نرخهای بالا وام میدادند و سپس وامها و مزرعه‌های قرضمندان عاجز از ادای قرض را تصرف میکردند. در مرکز فرانسه کشاورزان بی‌زمین ۱۷ درصد بودند اما در بعضی از نواحی این رقم به ۵۰ درصد میرسید. این عده از کشاورزان غالباً به کار و صنعت پیشه‌وری روی می‌آوردند و محصولات خود را به کسبه می‌فروختند. از آنجا که صنعت بزرگ یعنی مانوفاکتورها در شهرها باهستگی توسعه می‌یافت، نیروی کار اضافی روستا جذب آن نمیشد.

## صنعت

با این همه در فرانسه بنگاههای بزرگ صنعتی وجود داشت. مجتمع بزرگ ذغال سنگ درلیل<sup>۱)</sup> در شمال فرانسه ۲۰۰۰ کارگر داشت. مانوفاکتور بزرگ شاهی که فرشهای ابریشمی تهیه میکرد دارای صدها استاد کار در این رشته بود. در سدان<sup>۲)</sup> مانوفاکتورهای بزرگی بودند که برای ارتش ماهوت و پشمینه می‌ساختند. با این همه بنیادهای صنعتی بزرگ نادر بودند. رشد صنعت در روستاها، در مناطق مجاور بندرهای تجاری میدی فرانسه، در ژیروند و بردو، در اطراف مارسی

و مراکز عمده تجارت شدت بیشتری داشت. در این شهرها ماهوت، چلوار، شیشه و صابون برای بازارهای داخلی و نیز بمنظور تجارت بامشرق زمین ساخته میشد. از آنجا که نظام صنفی قرون وسطایی با مقررات سخت و خودکامانه آن تنها در شهرها وجود داشت و بخاطر آنکه حق دایر کردن مانوفاکتور در شهر بسیار گران بود، تجار کالاهای موردنظر را بروستاها سفارش می‌دادند. آنان مواد اولیه را و گاهی حتی دستگاه‌ها و ابزار لازم را بروستائیان تهی‌دست می‌دادند و محصولات ساخته شده دریافت می‌داشتند. بدینسان کم کم دهقانان تنگدست تبدیل به کارگران اجیری شدند که در خانه کار می‌کردند. این نوع مانوفاکتور روستایی که متکی به نوعی تقسیم کار بود در آستانه انقلاب در فرانسه رواج فراوان یافت. اما علیرغم وجود بنگاههای بزرگ در فرانسه، صنعت کوچک پیشه‌وری همراه با نظام حرفه‌نی حاکم بود.

پیشه‌وران برحسب حرفه خود بیک صنف یا کورپراسیون تعلق داشتند و در محله‌های جداگانه‌ای بسر می‌بردند. مثلاً محله بناها و قصاب‌ها، رنگرزا و خیاط‌ها وجود داشت.

استاد هر صنف پیش از دو شاگرد نمی‌توانست داشته باشد. با این همه ثروتمندترین ایشان با پرداخت رشوه حق داشتن تا دوازده شاگرد را که در حقیقت همان کارگران ساده اجیر بودند، برای خویش می‌خریدند. استاد شبکلاهی بر سر می‌گذاشت و در کارگاه بر روی یک صندلی کار شاگردان و همکاران را نظارت می‌کرد.

نظام صنفی از مدت‌ها قبل در فرانسه منبع درآمدی برای حکومت پادشاهی محسوب می‌شد. ارتشی از بازرسان و ناظران در کار دریافت مالیات از کارگاهها، نظارت و بازرسی میکردند. اصناف نیز بنوبه خود بر مالیات پرداختنی بشاگردان و وردستان میافزودند. این نظام صنفی که در درون آن هر تولیدی طبق نمونه‌های از پیش تعیین شده و در کمیت‌های بسیار محدود انجام میشد، تقاضای کالاها را تکافو نمی‌کرد.

## تجارت

رشد تجارت به‌خاطر وجود گمرک‌های فراوان داخلی که نتیجه نظام فتودالی بود بسیار به‌کندی گرانیده بود. دولت، اربابان، روحانیان هر یک از حقوق گمرکی ویژه‌ای در قلمروهای گوناگون برخوردار بودند. مرزهای گمرکی داخلی را ۵۰,۰۰۰ سرباز حراست می‌نمودند. در آن روزگار می‌گفتند حمل گندم به‌چین از حمل آن از جنوب فرانسه به‌شمال ارزان‌تر تمام می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که نظم فتودالی مانعی در راه توسعه صنعت، تجارت و کشاورزی بود.

## علل انقلاب بورژوازی در فرانسه

مالیات‌ها و خراج فئودالی بر روستاها سنگینی میکرد و یوغ نامردمی که بر دست و پای کشاورزان بود، مانع رواج شیوه‌های اقتصادی روستایی با گرایش‌های سرمایه‌داری در ده می‌گردید و این همه افلاس دهقانان را سبب میشد و شورش‌های مداومی را برمی‌انگیخت. نظام صنفی قرون وسطایی و تحکم و استبداد مأموران شاه مانع توسعه صنعت مانوفاکتوری پیشرفته‌تر و پر حاصل‌تر میشد. گمرک‌های فئودالی که فرانسه را تجزیه نموده بود رشد تجارت را مانع میشد. فئودالیسم و سلطنت مطلقه راه پیشرفت را می‌بستند. و ناخشنودی کشاورزان و قشرهای استثمار شده شهری و بورژوازی را برمی‌انگیختند. مناسبات تولیدی سرمایه‌داری بدون انهدام این موانع امکان رشد نداشت. مردمان روستا و اهالی شهرها بیش از پیش و به‌کرات و هر دفعه با شدت بیشتری علیه فئودالیسم می‌شوریدند. طغیانهای طبقات تهی‌دست شهرها هر دم تهدیدآمیزتر میشد. بورژوازی فرانسه پس از چندی تردید به جنبش قدرتمند توده‌های مردم، علیه نظام فئودالی پیوست و در رأس آن قرار گرفت.

### پادشاه

در ۱۷۷۴ پس از مرگ لویی پانزدهم تخت و تاج به لویی شانزدهم رسید. وی مردی کم‌هوش، لجوج و جز به شخص خود به‌همه چیز بی‌اعتنا بود. در آنچه که به تمسیت امور دولت مربوط میشد، تحت تأثیرزن زیبای خویش ملکه ماری آنتوانت خواهر مغرور امپراتور اتریش بود<sup>(۱)</sup>.

اصطبل پادشاه ۱۸۵۷ اسب داشت و ۱۴۰۰ مادیان و علاوه بر اینها ۱۲۰۰ اسب ذخیره نیز در شهرستانها وجود داشت. پادشاه برای رفت و آمد خود ۲۱۷ کالسکه را صاحب بود.

نجبا همه منصب‌های عالی دولتی و همه مقامهای فرماندهی ارتش را اشغال کرده بودند.

برخلاف انگلستان که نجبایش به‌کارهای تجاری و صنعتی و مزدوری روی آوردند، نجبای فرانسه معامله و تأسیس مانوفاکتور را، بی‌فضیلت می‌دانستند. اشراف فرانسوی که از خراج‌ها و سهم‌های اربابی پرداخت شده بوسیله دهقانان میزیستند، طرفدار حفظ نظام فئودالی بودند و در نتیجه دشمن سوگند خورده انقلاب محسوب میشدند. اشرافیت مترقی اقلیت بسیارکوچکی از اشراف فرانسه را تشکیل میداد.

## طبقه سوم

همه آنها که به طبقه صاحب امتیاز یعنی نجبا و روحانیان تعلق نداشتند، به طبقه سوم تعلق داشتند. اکثریت عظیم طبقه سوم را کشاورزان تشکیل میدادند. و بعد از آنها باید از پیشه‌وران، کارگران و مردم فقیر شهرها نام برد. طبقه سوم را بورژوازی هدایت میکرد. تاجران، بانکداران و مالکان مانوفاکتورها در زمره بورژوازی قرار داشتند.

پرولتاریا در فرانسه در حال شکل گرفتن بود و از کارگران مانوفاکتورها و کارگران نظام صنفی (وردستان و شاگردان) تشکیل میشد. لازم بتذکر است که در آن عهد بخشی از پیشه‌وران روستا و نیز اجرت بگیران کشاورزی به این طبقه وابسته بودند. وضع این قشرها بی‌اندازه طاقت فرسا بود و آنان از طلوع آفتاب تا شب هنگام کار میکردند و جریمه‌های سنگین می‌پرداختند. زحمتکشان مانوفاکتورها چندین بار شوریدند. اما در دورانی که از آن سخن می‌گوئیم کارگران و بطور کلی قشرهای پائین شهرها جهت‌گیری مستقل سیاسی نداشتند و کماکان به دنبال بورژوازی می‌رفتند. بورژواهای ثروت اندوخته به لحاظ زندگی مجلل با نجبای بالایی رقابت می‌ورزیدند. آنان کاخ‌ها می‌ساختند و سورها میدادند. بورژواها در آخرین دهه‌های ماقبل انقلاب خریدن زمینهای نجبای ورشکسته را آغاز کردند. با این همه بورژوازی از همه حقوق سیاسی محروم بود و این محرومیت حتی در زندگی روزانه حس میشد. مثلاً بورژوایی ثروتمند برای مادر پیرش لژی در تئاتر اجاره کرده بود اما نجیب زاده‌یی وی را به ضرب عصا از تئاتر بیرون راند. نجیب‌زاده پولی بابت تئاتر نپرداخته بود و زن اهانت دیده که اشرافی نبود ملجایی برای دادخواهی نداشت.

در جامعه فئودالی هر کس پس از تولد به طبقه‌یی تعلق میگرفت. نجبا و روحانیان که در واقع يك طبقه را تشکیل میدادند و آن طبقه مالکان ارضی بود، به دو قشر گوناگون تعلق داشتند. این دو قشر اجتماعی تقریباً از همه مالیات‌ها معاف بودند و در نتیجه بار مالیات بر دوش طبقه سوم می‌افتاد. مرد اشرافی اگرچه همه میراث خود را حیف و میل می‌نمود و اگرچه همه ثروتش را به باد میداد، همچنان نجیب‌زاده باقی می‌ماند و از همه حقوق و امتیازهای اشراف برخوردار میشد. اما دهقان اگرچه می‌توانست ثروت اندوزد و سرمایه‌دار شود، در چنین صورتی باز از همه حقوق محروم بود.

درست برعکس در جامعه سرمایه‌داری همه چیز به سرمایه وابسته است و کاست طبقاتی دیگر وجود ندارد و تنها خود طبقات موجودند. بمحض آنکه بازرگان و یا کارخانه‌داری ورشکست شود دیگر تعلق به سرمایه‌داران ندارد. بنابراین نشانه

اساسی طبقات، مالکیت یا عدم مالکیت است. مثلاً برده‌داران صاحب برده و زمین هستند در حالیکه بردگان هیچ چیز ندارند.

مالکان کارخانه‌ها و کارگاهها در زمره بورژوازی قرار می‌گیرند. کارگر صاحب هیچ چیز نیست. وی به‌لحاظ شخصی، آزاد است و حق فروش کار و دسترنج خویش را داراست.

بنابراین سبب تمایز طبقات مالکیت و عملکرد این مالکیت است.

## ۱۶. اندیشه‌های بورژوایی پیشرفته و توده‌های مردم

### ولتر و منتسکیو

نویسندگان و فرزندگان فرانسه مدتها قبل از انقلاب تمایلات بورژوازی را تدوین کردند. ولتر (۱۶۹۹-۱۷۷۸) نفوذ بس عظیمی بر افکار قرن خود داشت. وی نویسنده‌ی بلند آوازه و خداوند اندیشه‌های مردمان روشن‌اندیش زمان و نگارنده‌ی نمایشنامه‌های متعدد، مقالات تاریخی و رساله‌های سیاسی بود. ولتر بخاطر تاختن‌های پرشورش به‌نظم فتودالی و کلیسا شهرت بسزایی یافت.

ولتر می‌گفت: که قلباً حقوق «طبیعی» فتودالی را باور خواهد داشت اگر شوالیه‌ها با مهمیزی بر پا و روستائیان با زمینی بر پشت متولد شوند. او مُبلغ مشروطیتی بود که قدرت شاه را محدود کند و طالب الفاء امتیازاتی که نجبا و

روحانیان از آن برخوردار بودند. هرزن درباره‌ی وی نوشت «او مانند صاعقه‌ای می‌درخشید و می‌سوزاند». ولتر می‌گفت «مخزن دروغ‌ها را ویران کنید». «ظلمت را بشکنید». این اشارت وی به‌کلیسای کاتولیک بود. اما از سوی دیگر باید گفت نگاهداشت طاعت دینی را برای مردم امری الزامی می‌دانست و اظهار عقیده میکرد که دین حتی «سودمند تواند بود»، زیرا به‌نظر او حکومت کردن بر دهقانان دهکده‌ای تنها هم، چنانچه بی‌دینان ساکنانش باشند، امکان‌ناپذیر است. همچنین از اقوال اوست که: «اگر خدا وجود هم نداشته باشد باید آن را اختراع کرد».



ولتر

ولتر امید دگرگونی نظام را نه با انقلاب که از آن ترسان بود، بلکه به یاری «شهریاری روشن اندیش» و یک فیلسوف در سر می‌یخت. بدینسان ولتر افکار بخشی از بورژوازی و نجبای پیشرفته را که خواستار تحدید قدرت سلطنت مطلقه و الغاء امتیازات کلیسای کاتولیک بودند و از توده‌های مردم و انقلاب می‌هراسیدند، منعکس می‌کرد.

منتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵) از لحاظ منشأ نجیب‌زاده بود. این فرزانه معاصر ولتر نیز بنوبه خود علیه قدرت مطلقه شاه و کلیسای کاتولیک مبارزه می‌کرد. وی مبلغ نظام پارلمانی انگلستان بود و برای بورژوازی فرانسه نفوذی همانند بورژوازی انگلستان آرزو می‌کرد. بنابراین منتسکیو میخواست در عین حفظ حکومت پادشاهی، پادشاه قدرتش را با پارلمانی متشکل از نمایندگان بورژوازی و نجبا تقسیم کند. منتسکیو بنفع سلطنت مشروطه یعنی حکومتی مشروطه که در آن قانون اساسی مشارکت بورژوازی و نجبا رادر حل و فصل مسائل دولت با وساطت پارلمان تضمین نماید، تبلیغ می‌نمود. برخلاف منتسکیو و ولتر روسو نویسنده دیگر فرانسوی تمایل به انهدام کامل سلطنت داشت.

### روسو (۱۷۱۳-۱۷۷۸)

روسو طرفدار جمهوری بود. ژان ژاک روسو پسر یک ساعت‌ساز سوئسی در ژنو متولد شد. او شاهد پیکار خاموش ناشدنی میان بورژوازی ثروتمند شهر ژنو از یک سو و اربابان جرف و کشاورزان از سوی دیگر بود.

روسو عقیده داشت که قدرت به‌ملت تعلق دارد و ملت حق دارد هر شیوه‌ای از حکومت را که مناسب میدانند برگزینند و خود مسائل دولت را نه از طریق نمایندگان بلکه از طریق تجمع همه ساکنان کشور حل و فصل نماید. اما چگونه می‌توان همه مردمان یک کشور را در محلی گرد آورد. برای حل این معضل وی پیشنهاد میکرد که دولت‌های بزرگ تشکیل نگرند، بلکه جماعت‌های کوچکی بوجود آید و هر جماعت صاحب حکومت خویش باشد.

روسو می‌نوشت برای بهبود وضع جامعه باید هر کس ضروریات را در اختیار داشته باشد و هیچکس بیش از نیاز در اختیارش نباشد.

روسو بخطا تصور میکرد که می‌توان مالکیت را حفظ کرد و در عین حال آن را بحداقل محدود نمود.

وی منعکس‌کننده عقاید و طرز تفکر خرده بورژوازی (خرده مالکان) یعنی پیشه‌وران و توده‌های دهقانی بود.



ژان - ژاک روسو

روسو متوجه نبود که همه مالکان کوچک در آستانه ورشکستگی قرار داشتند و تنها پاره‌ای از آنان تبدیل به مالکان بزرگ، صاحبان صنایع و سرمایه‌داران می‌شدند. روسو با اعلام این مطلب که تنها مالکیت‌های کوچک پذیرفتنی‌ست به‌رشد فکر انقلابی امحاء مالکیت اربابی کمک کرد و از اهمیت رونظریه‌های وی در عصر خود انقلابی بود. اما از آنجا که در عین تمایل به برچیدن مالکیت اربابی از اصل مالکیت خصوصی دفاع می‌نمود، می‌توان گفت که وی رزمنده‌یی در جهت استقرار نظام بورژوازی و مالکیت سرمایه‌داری و در آخرین تحلیل بهره‌کشی سرمایه‌داران است.

### ژ. مسلیه<sup>(۱)</sup> (۱۶۴۶-۱۷۲۹)

در پایان قرن هفدهم و آغاز قرن هیجدهم در فرانسه کشیشی روستائی به‌نام ژان مسلیه میزیست.

وی که فرزند يك بافنده بود از رنج کشاورزان ستمکش و ستمگری اربابان بسیار اندوهگین بود. اما مسلیه خود در زمره کشیشان قرار داشت و اطاعت و تسلیم آئین مسیح را تبلیغ می‌نمود و با توصیه اطاعت و فرمانبرداری به دهقانان خود وسیله‌ئی برای تسلط حاکمان بود. این مرد که دیگر قدرت مبارزه در خود نمی‌دید خود را به‌دست گرسنگی سپرد و ازمیان رفت.

در «وصیتنامه» اش به‌خدا، به‌شاه و اغنیاء اعلان جنگ داد. برخلاف روسو که از مالکیت کوچک دفاع می‌نمود مسلیه پیشنهاد می‌کرد که زمین را به‌خاطر نیکبختی آدمی در اختیار همگان قرار دهد.

مسلیه خطاب به‌مردم می‌نوشت «شما نه تنها پادشاهان، شاهزادگان خود را نگاه میدارید؛ بلکه نجیاء، روحانیان، همه بی‌ارزشان... و تمامی انگلان و مردمان بی‌ثمر روی زمین از قبیل شما می‌زینند.»

مسئله سخنگوی مردمان تهی دست روستاها، کشاورزان، کارگران روزمزد خرد شده در زیر بار فقر بود. چنین بودند افکاری که فکر توده‌های مردم و بورژوازی پیشرفته را در آستانه انقلاب به حرکت در آوردند.

## ۱۷. تشدید بحران. آغاز انقلاب. سرنگونی سلطنت مطلقه به دست توده‌ها و بورژوازی

### تشدید بحران

شورش‌های کشاورزان و قشرهای فقیر مردم شهرها سال به سال افزون میشد. در دیژون، کارگران و دهقانان گرسنه تقاضای نان داشتند. فرماندار شهر در پاسخ ایشان گفت «هم‌اکنون در کشتزارها علف روئیده بروید بخورید».

فقر دائماً افزاینده کشاورزان میزان سرریز شدن مالیات را به خزانه کاهش داد. اما پادشاه همچنان برای ارضای هوس‌های کلان می‌کرد و مقدار بخشش‌هایش به درباریان سر به آسمان می‌زد.

لویی شانزدهم کاخ جدیدی میخواست که ۱۰ میلیون لیور تمام میشد. قصر ملکه نیز در اطراف پاریس بنوبه خود ۶ میلیون خرج برداشت. مالیات‌ها دیگر تکافوی پر کردن خزانه را نمی‌کرد و بورژوازی از دادن وام سربازمیزد. کمبود پول هر دم شدیدتر حس میشد. مالیات نمک و خراج شراب بمدت چند سال بمرزعه داران بزرگ پیش فروش شده بوده. وزیران به بودجه‌های ویژه معلولان و بیماران بیمارستان روی آوردند و سرانجام در سال ۱۷۸۸ متصدیان مالی همه پرداخت‌ها را به حال تعلیق در آوردند. در اوضاع و احوالی این چنین طرح مسأله توزیع مجدد مالیات بر اشراف و روحانیان ضرورتی حاد و فوری یافت.

### فراخوانی مجلس طبقات سه گانه

در سال ۱۷۸۸ اوضاع و احوال چاره‌ناپذیر شد، و پادشاه ناگزیر به فراخواندن مجلس طبقات سه گانه، که از ۱۶۱۴ تشکیل نشده بود گردید. این مجلس مجمعی بود که در آن نمایندگان سه طبقه گرد می‌آمدند. لویی چهاردهم امیدوار بود که مجلس طبقات سه گانه وام جدیدی تحصیل کند و مالیات‌های جدیدی وضع نماید. تنها کسانی که اقامتگاه ثابتی داشتند و مالیات می‌پرداختند، می‌توانستند در انتخابات شرکت جویند. نمایندگان برگزیده طبقه سوم به بورژوازی تعلق داشتند و یا



روشنفکرانی با منشأ بورژوازی بودند: وکلای دعاوی، کارمندان و پزشکان و مجلس طبقات سه گانه نه حتی يك کشاورز و نه يك کارگر وجود داشت. اکثریت نمایندگان طبقه سوم نماینده بورژوازی مالی و تجاری بودند (بانکداران و تاجران ثروتمند).

بورژوازی که از توده‌ها ترسان بود نمی‌توانست خود را راضی به انقلاب نماید. و تنها به انتشار مقاله‌ها و رساله‌های سیاسی علیه خودکامگی شاه و اربابان دلخوش بود. با این همه از آنجا که بورژوازی مستقیماً از الغاء نظم فئودالی سود می‌برد؛ سرانجام به جنبش خلقی پیوست.

گشایش مجلس طبقات سه گانه در فضای بسیار آشفته‌ای رخ داد. پادشاهی مطلقه و نظم فئودالی از يك بحران عمیق می‌لرزید. فقر توده‌ها وضع دهشتناکی را پدید آورده بود، کشور که ناخشنودی عمومی بر آن مسلط بود با شورش‌های دهقانی مواجه گشت. از سوی دیگر تظاهرات کارگران مانوفاکتورها و قیامهای مردمان تهدیدست شهرها به شدت بحران می‌افزود.

در آن دوران بقول لنین «طبقات زیرین دیگر نمی‌خواستند و طبقات زیرین دیگر نمی‌توانستند چونان گذشته بسر برند».<sup>۱</sup> اما طبقات حاکمه به میل خود و داوطلبانه قدرت را رها نکردند تا آنکه جنبش انقلابی توده‌ها آنان را سرنگون کرد.

### از مجلس طبقات سه گانه به مجمع ملی

گشایش مجلس طبقات سه گانه در ۵ ماه مه ۱۷۸۹ در ورسای تحقق یافت. نه پادشاه و نه اشراف مایل به فراخوانی این مجلس به پاریس نبودند. زیرا از روحیه انقلابی مردم پایتخت می‌هراسیدند. سرانجام مجلس افتتاح شد. نمایندگان کلیسا تن‌پوش‌های پرشکوه از ابریشم بنفش و یا سپید به تن داشتند. نجبا نیز لباس‌های زربفت پوشیده بودند. نمایندگان طبقه سوم طبق قاعده آن روزگار لباسهای ساده مشکی برتن داشتند. هنگامیکه پادشاه بر تخت خود جلوس کرد و علی‌الرسم کلاه بر سر گذاشت؛ نمایندگان نجبا و روحانیت نیز بنا به يك امتیاز کهن که این کار را برای آنان روا داشته بود، سرهای خود را با کلاه پوشاندند. نمایندگان طبقه سوم در میان شگفتی و خشم اشراف به آنچه مقرر و رسم بود که بر طبق آن می‌بایست زانو بر زمین زده و با سر برهنه به سخنان پادشاه گوش دهند، اعتناء نکرده و سخنان لویی شانزدهم را کلاه بر سر و ایستاده شنودند. خطابه شاه کوتاه بود و در طی آن فرمان داد تا منابع مالی برای او بیابند و از تحریک افکار شکایت کرد و مجمع را از

1. V. I. Lénin, Oeuvres, t. 21, p. 189 (édition russe).

هرگونه بدعت برحذر داشت.

روز بعد کاخ مقر مجلس طبقات از سوی جمعیت انبوهی از پارسیان شورشى که از شهر بمنظور تشویق کردن به مبارزه علیه پادشاه به آنجا آمده بودند، احاطه گشت. روز هفده ژوئن نمایندگان طبقه سوم خود را نمایندگان همه ملت نامیدند و مجمع ملی را پی افکندند. آنان اعلام کردند که اگر به زور متفرقشان سازند از مردم خواهند خواست که پرداخت مالیات را متوقف کنند. طبقه سوم همچنین اعلام کرد که برای پادشاه حق پذیرفتن و یا تعلیق تصمیم‌های متخذه از جانب مجلس را قائل نیست. بدینسان نمایندگان طبقه سوم با يك عمل انقلابی، خود را تبدیل به قدرتی عالی کردند.

سه روز بعد در ۲۰ ژوئن هنگامی که مجمع ملی خود را برای جلسات، طبق عادت آماده می‌نمود، نمایندگانش با درهای بسته روبرو شدند. آنگاه معلوم شد که لویی شانزدهم بمنظور اخلال در کار مجمع، فرمان بستن تالارها را به بهانه تعمیرات صادر کرده است. این کار نمایندگان را از فعالیت باز نداشت آنان در تالار مجاور یعنی اتاق ژودوپوم (نوعی بازی که شبیه بازی تنیس امروز است) گرد آمدند و سرشار از شور و حرارت پیمان بستند که قبل از تدوین قانون اساسی نبراکند. در نتیجه مجمع ملی نام مجمع موسسان بر خود گذاشت که کار تدوین و اعلام قانون اساسی را بعهده گرفت. در آن روزها بکرات سخنان روسو به یاد می‌آمد که گفته بود مردم محقند که شکل حکومتی را که مناسب می‌دانند برگزینند.

پادشاه اعلام کرد که در برابر مجلس مؤسسان مقاومت نخواهد ورزید، اما این فریبی بیش نبود. وی خیال داشت که زور به کار برد. ورسای چهره يك اردوی نظامی به خود گرفت و مقر جلسات، دگر بار از جانب محافظان محاصره شد و ارتش ۲۰ هزار نفره در اطراف پاریس متمرکز گردید.

این اقدامات عکس‌العمل و تحریک سختی در پایتخت برانگیخت. باغ پله رویال تبدیل به مرکز گردهمایی‌های پارسی‌ها شد. در آنجا لاینقطع جمعیت انبوهی فراهم می‌آمدند با سخنورانی که شدیداً فعالیت می‌کردند. سخن بر سر خطری بود که پاریس را تهدید میکرد و در نتیجه راه‌های مقابله با این خطر.

جمعیت انبوهی برای اعتراض به اقدامات پادشاه در جهت به اطاعت واداشتن مردم پایتخت در خیابانها به حرکت در آمدند. روز ۱۲ ژوئیه هنگ اژدها مرکب از مزدوران به مردم بی‌سلاح حمله کرد. فریاد «سلاح بر دارید» از هر گوشه‌یی شنیده شد. در آن هنگام فوجی از گاردهای فرانسوی به مردم پیوست. شب همانروز شورش عمومی آغاز شد. زنگ خطر به صدا در آمد. مردم در هتل دوویل (مقر شهرداری)

گرد آمدند و تصمیم گرفتند که برای مسلح کردن مردم نمایندگان به نواحی مختلف شهر بفرستند. فردای آن روز مردم زرادخانه را گشودند و اسلحه‌خانه‌ها را ویران کردند. برای افزودن بر میزان سلاح‌ها کمیته مستقر در هتل دوویل فرمان ساختن پنجاه هزار سر نیزه را صادر کرد. کارها شروع شد. شهر سرتاسر شب با بشکه‌های شراب نورانی که با فانوس‌های پیه‌سوز روشن بود، تلالو داشت.

### سقوط باستیل و آغاز انقلاب

پاریس خود را آماده می‌کرد تا در برابر نیروهای شاه مقاومت ورزد. روز ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ در شهر پیچید که توپ‌های باستیل دژ کهن پادشاهی، که بعنوان زندان از آن استفاده می‌کردند، پاریس را نشانه گرفته است. فریادی طنین‌افکنند: «بسوی باستیل». محاصره دژ کهن ۴ ساعت طول کشید. پس از آن نیروی کمکی مرکب از افراد و توپ‌های متعدد به یاری مردم آمد. فرمانده دسته چون تسلیم را اجتناب‌ناپذیر دید، بسوی انبار باروت شتافت و با فتیله روشنی در دست کوشید تا دژ را منفجر سازد. اما وی به دست سربازان خود که درهای باستیل را بروی مردم گشودند دستگیر شد. آنگاه فرمانده بتقل رسید و فریاد «پیروزی، پیروزی» در هر کوی و برزن پاریس طنین افکند.



در شبهای ۱۴ و ۱۵ ژوئیه هیچکس در پاریس نخواهد. مردم مطمئن بودند که نیروهای پادشاه عنقریب شهر را محاصره خواهند کرد. همه مردم شروع به تقویت شهر کردند. سنگفرش‌های خیابان‌ها را برمی‌چیدند و سنگر می‌ساختند و کلنگ‌ها را ذوب می‌کردند و از آن گلوله می‌ساختند. زنان به بامها سنگ می‌آوردند تا بسوی سربازان اندازند. مردم به تفنگ و نیزه و چوب مسلح میشدند. فوج گارد ملی که سازمان یافته بورژوازی بود همه مواضع حساس را اشغال کرد. خدمت در گارد ملی بی‌موجب بود. هر يك از رزمندگان می‌بایست بخرج خود سلاح و لباس متحدالشکلی تهیه کند و بهمین علت مردمان نسبتاً مرفه به گارد وارد می‌شدند. افراد گارد ملی در پادگان‌ها نمی‌خوابیدند بلکه در خانه خویش اقامت داشتند و در موارد آماده‌باش در نقطه بسیج که درعین حال میدان مانور محسوب میشد، حاضر میشدند. اداره و راهبری انقلابی شهر پاریس در هتل دوویل سازمان می‌یافت. بورژوازی بزرگ کارهای عمده را در دست داشت. از همان آغاز سقوط باستیل عده‌ای از نمایندگان بورژوازی بزرگ به مردم خیانت کردند. مثلاً رئیس اصناف پاریس برای محاصره‌کنندگان باستیل صندوقی فرستاد که بروی آن نوشته شده بود «اسلحه» اما بعداً معلوم شد که در صندوق بغیر از مقداری رخت کهنه چیزی نبرده است. مردم پاریس آن خیانتکار را کشتند.

هنگامی که به‌لویی شانزدهم خبر دادند که پاریس شوریده و باستیل سقوط کرده است، فریاد کشید «طغیان کوچکی است». یکی از درباریان‌ش پاسخ داد نه اعلیحضرت این بار يك انقلاب است. شاه که دیگر به‌ارتش اعتماد نداشت جرأت نکرد تا فرمان حمله ارتش به پاریس را بدهد. وی به مجلس مؤسسان مراجعه کرد و اعلام داشت که به نیروهایش فرمان میدهد که پاریس و ورسای را ترك گویند. بدینسان نخستین قیام خلقی که با شعارهای سیاسی آغاز انقلاب را روم زده بود با پیروزی به‌پایان رسید. بورژوازی بزرگ از این پیروزی سود جست. قدرت را تصاحب کرد و آن را با قوانین ویژه‌ای تحکیم نمود. هرگاه مجلس مؤسسان قانونی تصویب میکرد با پادشاه که کماکان رئیس دولت بود آن را بشور میگذاشت.

## ۱۸. بورژوازی بزرگ در قدرت. استقرار سلطنت مشروطه (محدود) مجمع مؤسسان (۱۷۸۹-۱۷۹۱)

به قدرت رسیدن بورژوازی بزرگ سقوط باستیل همچون علامتی برای شورش‌های خلقی در شهرستان‌ها ظاهر شد. در همه شهرها چونان پاریس بورژوازی از جنبش‌های خلقی در جهت فتح

قدرت سود برد و گاردی ملی از شهروندان ثروتمند تشکیل داد. شورش‌های دهقانی که تاکنون پراکنده و منزوی بودند به انقلاب جوش خوردند. زنگ خطر در همهٔ فرانسه بصدا درآمد. کشاورزان مسلح به داس‌های دسته بلند و چنگالهای چوبی زراعتی و خرمنکوب، بر کاخ‌های اربابان آتش می‌افکندند. روستائیان بر تلی از هیزم فرمان‌های تثبیت‌کنندهٔ امتیازهای فئودالی و مالیات‌ها را میسوزاندند. روزهای «دهشت عظیم» برای اربابان فرا رسید و بسیاری از اربابان رخت بر بستند و به خارج گریختند.

در مجلس موسسان نمایندگان اشراف و روحانیت نیز آرامش خود را از دست داده بودند. آنها برای فرار از خطر بخشش‌هایی روا می‌داشتند. در شب ۴ اوت ۱۷۸۹ مجمع موسسان بخشی از حقوق کهن فئودال‌ها را که اهمیت کمتری داشت، ملغی نمود (مانند حق داشتن کبوترخان و حق شکار در کشتزارهای دهقانان). معذک عوارض و حقوق اربابی که تصاحب زمین را تحت الزامات سنگین در می‌آورد، ملغی نشد. شورش‌ها همچنان در روستا ادامه یافت. گاهی آرام می‌گرفت و دگر بار با شدت مضاعفی آغاز میشد.

### اعلامیه حقوق بشر و افراد ملت

مجمع موسسان که در جهت تدوین قانون اساسی فرانسه میکوشید، با الهام از اعلامیهٔ «استقلال» اعلامیه حقوق بشر و افراد ملت را در ۱۷۸۹ به رشتهٔ تحریر در آورد و تصویب نمود. این بیانیه اعلام آشکار اصولی بود که قانون اساسی جدید بر پایهٔ آنها قرار داشت: الغاء کاست‌های طبقاتی، برابری همهٔ افراد در مقابل قانون و پذیرفتن حاکمیت مردم. «مردمان آزاد متولد میشوند و آزاد و برابر حقوق باقی می‌مانند» حکم اخیر از معروفترین احکامی است که در اعلامیه ذکر شده است. با این همه اعلامیه اصل اساسی نظام بورژوازی را تثبیت کرده است. در اعلامیه چنین می‌خوانیم «مالکیت اصل غیرقابل تجاوز و مقدسی است که هیچ کس را نباید از آن محروم کرد».

در اعلامیه حقوق بشر و افراد ملت همهٔ امتیازها و استبدادهای فئودالی از میان رفته و برابری مردمان در برابر قانون تأمین گشت. لیکن با مقدس شناختن مالکیت بورژوازی نابرابری جدیدی در جامعه پدید آوردند که همانا نابرابری در اموال بود که آزادی بیار نیار بود بلکه نوعی وابستگی را به نوع دیگری از وابستگی تبدیل کرده کارگران را به سرمایه‌داران وابسته نمود.

با اعلام اجتناب‌ناپذیر بودن مالکیت خصوصی انقلاب بورژوازی در فرانسه ستم طبقاتی را مجاز شمرده است.

برخلاف همهٔ انقلاب‌های بورژوازی انقلاب سوسیالیستی اکتبر ما زمین،

کارگاه، و کارخانه را به مالکیت عموم درآورد و استثمار انسان از انسان را ملغی ساخت.

### کوشش‌های شاه برای فرار بخارج

در پائیز ۱۷۸۹ پادشاه و ملکه کوشیدند تا از ورسای بخارجه بگریزند. اما مردم آنها را بازداشتند و به پاریس برگرداندند. لویی شانزدهم که به انقلاب کینه میورزید در انتظار فرصت مناسب بود تا فرانسه را ترك گوید و در خارج از مرزها از کشورهای فتودالی پروس، اتریش و روسیه یاری طلبد. در ۱۷۹۱ عده کثیری از مهاجران فرانسوی ضدانقلابی در نزدیکی مرز در کوبلانس گرد آمدند. این جماعت آماده بودند تا به اولین اشارت وارد پیکار شوند.

پادشاه از بانکداران پاریسی مبالغی قرض گرفت و يك پاسپورت معمول‌روسی تهیه کرد و روز ۲۰ ژوئن پنهانی به اتفاق همه خانواده خویش به سوی مرز بلژیک که محل تمرکز قوای زیرفرماندهی افسران اشرافی و وفادار به شاه بود، حرکت کرد. در میان راه و در نزدیکی مرز يك رئیس پستخانه لویی شانزده را شناخت. مرد میهن‌پرست وی را بازداشت و با محافظان توانا پادشاه را به پاریس فرستاد. مردم پاریس خواستار محاکمه شاه شدند، لیکن مجلس مؤسسان که می‌ترسید سرنوشتی تاج و تخت به‌پیدایی جنبش توده‌ای علیه اشرافیت و بورژوازی بیانجامد، پادشاه را در پناه خود گرفت و کوشید تا وی را بی‌گناه جلوه دهد. مجمع مؤسسان اعلام داشت که شاه فرار نکرده بلکه «رَبوده شده است». هنگامی که تظاهرات خلقی عظیمی در شام دومارس، برپا شد، بورژوازی با استفاده از گارد ملی به مردم بی‌سلاح حمله برد و بدینسان بورژوازی بزرگ در کشمکش میان خلق و پادشاه، جانب پادشاه را گرفت.

### قانون اساسی ۱۷۹۱ و شیوه‌هایی که بورژوازی در پیش گرفت.

همه افراد مجمع مؤسسان تقریباً نمایندگان بورژوازی مالی و تجاری و مالکان بزرگ ارضی بودند. بورژواهای انقلابی چند نفری بیشتر نبودند که در رأس آنان وکیلی بنام ریسپیر قرار داشت. وی علیه پادشاه، نجبا و علیه مالکان بزرگ می‌رزمید و ساکنان این محله‌های انقلابی گوش به‌سخنان وی فرا می‌دادند.

بورژواهای انقلابی در باشگاه‌های سیاسی بیشتر از مجلس مؤسسان بودند. باشگاه ژاکوبین‌ها که جلساته در صومعه قدیم ژاکوبین‌ها برگزار میشد و نام خود را از آن صومعه گرفته بود، بزودی نفوذی عظیم یافت. اعضای آن در آغاز به‌ویژه

به بورژوازی فوقانی تعلق داشتند اما به نسبتی که انقلاب گسترش می‌یافت اینان در برابر قدرت افزاینده نمایندگان بورژوازی انقلابی عقب نشستند.

در ۱۷۹۱ مجمع موسسان با اکثریت بورژوایی قانون اساسی را تصویب کرد. مشروطه سلطنتی در فرانسه مستقر شد و پادشاه حق به‌تعلیق در آوردن قوانین مصوبه مجلس را تا ۴ سال برای خود حفظ کرد.

کاست‌های طبقاتی الغاء گشت لیکن این قوانین برابری حقوق سیاسی را تضمین نکرد. قانون اساسی بی‌هیچ توجهی به اعلامیه حقوق بشر مصوبه ۱۷۸۹ مردم را به شهروندان دارای حق رأی و محروم از این حق تقسیم نمود. باید یادآور شد که زنان نیز از این حق محروم بودند.

حق رأی به شهروندانی اعطاء شده بود که مالیات قابل ملاحظه‌ای می‌پرداختند. از ۲۵ میلیون جمعیت فرانسه در آن روزگار تنها ۴ میلیون توانایی این پرداخت را داشتند. بنابراین تنها مردمان مالدار بودند که حق برگزیدن نماینده در مجلس قانونگذاری و انتخاب اعضای شورای شهر را داشتند و همانطور که قبلاً گفتیم همین مردم بودند که می‌توانستند وارد گارد ملی شوند.

ماکسیمیلین ربسپیر که در برابر این قانون اساسی بخشم آمده بود، اظهار داشت «چه کسی بشما حق داده که مردم را از حقوقشان محروم سازید».

بورژوازی پس از رسیدن به قدرت، نظام صنفی قرون وسطایی را از میان برد، و تقسیم فراسنه را به ایالت‌هایی که مرزهایش به اربابان فئودال قدیم بستگی داشتند، بی‌اعتبار اعلام نمود. فرانسه به ۸۳ استان بمساحت‌های تقریباً برابر تقسیم شد. هر استان نام خود را از آب‌های مجاور و یا کوه‌های نزدیک گرفت. همه حقوق گمرکی داخلی لغو گردید. آکادمی علوم مأمور شد تا نظام اندازه‌گیری جدیدی پدید آورد. به این معنا که واحدی برای وزن‌ها و طول‌ها در سرتاسر فرانسه درست کند که به جای واحدهای گوناگون بنشینند. به جای عدالت‌خانه‌های اربابی دادگاه‌های عادی و جنایی پدید آمد.

از آنجا که سلطنت مطلقه، فرانسه را ویران کرده و خزانه را تهی ساخته بود می‌بایست در جستجوی منابع درآمد جدید بود. از سوی دیگر تضعیف روحانیت که آشکارا به ستیزه‌جویی با انقلاب برخاسته بود، الزامی می‌نمود. زمین‌های کلیساها و صومعه‌ها ضبط گردید و بملکیت دولت در آمد. و برای افراد روحانی مالیات‌هایی مقرر شد. زمین‌های گرفته شده از ارباب کلیسا و نجبای ضدانقلابی بمعامله گرانی فروخته شد که آنرا به قطعات کوچک تقسیم کردند و به قیمت‌های کلان بدهقانان فروختند.

مجمع موسسان که وسیله‌ای در دست بورژوازی بود دست به اقداماتی علیه مردم زد. قانونی را تصویب کرد که به حاکمان اجازه میداد که در صورتی که مردم در

حال تظاهرات، از پراکندن سرباز زنده، بروی ایشان آتش گشایند. در ۱۷۹۱ کارگران به دنبال اعتصاب‌های متعدد، شروع به‌گرد آمدن در سندیکا‌های حرفه‌ای کردند: شیروانی سازان جامعه امداد مشترك را پدید آوردند و کارگران چاپخانه اتحادیه کارگران صنعت چاپ را بنا نهادند. اما مجلس موسسان قانونی وضع نمود که طبق آن کلیه سازمانهای کارگری ممنوع گردید. برپاکندگانی اعتصاب و هر کس که در آن شرکت فعال می‌داشت، با جریمه و زندان کیفر می‌دید.

روستائیان نیز ناخشنود بودند زیرا عوارض فتودالی هنوز باقی بود و در مستعمرات بردگی کماکان رواج داشت.

## ۱۹. بورژوازی بزرگ مالی در قدرت. سرنگونی سلطنت در فرانسه در ۱۷۹۲

### مجلس قانونگذاری

موسسان با تدوین قانون اساسی بکار خود پایان داد و جای خود را به مجمع قانونگذاری داد. این مجلس بنا به اصول قانون اساسی جدید برگزیده می‌شد. تنها شهروندان ثروتمند که مالیات ثروت خود را می‌پرداختند می‌توانستند انتخاب کنند و انتخاب شوند. از ۷۶۶ نماینده تنها ۳ نفر کشاورز و ۴ نفر پیشه‌ور بودند. اکثر کرسیهای مجمع جدید به بورژوازی بزرگ رسید: بانکداران، رباخواران و تاجران.

در این مجلس نمایندگان بورژوازی تجاری و صنعتی (تاجران و مالکان مانوفاکتورها) نفوذ بسیار داشتند. آنان را ژیروندن‌ها می‌نامیدند زیرا روسای اصلی‌شان برگزیده استان ژیروند بودند. ژیروندن‌ها موفق شدند قدرت را در مجلس قانونگذاری که تقریباً اعضایش همه نمایندگان طبقات مالک بودند در دست گیرند. ژیروندن‌ها که دیگر به انقلاب نیازی نداشتند اکنون از توده‌های مردم بیش از شاه می‌هراسیدند.

### انقلاب فرانسه و کشورهای فتودالی اروپا

ضد انقلابی‌های فرانسوی به پادشاه بروس، امپراتور اتریش و ملکه روسیه روی آوردند و از ایشان یاری خواستند تا سلطه ناه را دگر بار در فرانسه مستقر سازند. کاترین دوم آنان را با پول یاری کرد. اما روسیه بینهاد دخالت مسلحانه را در اموری که به انقلاب فرانسه مربوط می‌شد، به خاطر درگیر بودن در مخاصمه میان خود و سوئد و شرکت در تقسیم لهستان نپذیرفت.

#### 1. Girondins



با وجود آنکه کاترین دوم به صفوف ضدانقلابی‌های فرانسه پیوست روشن اندیشان روسی با شور و حرارت جریان انقلاب را در فرانسه دنبال می‌نمودند.  
در سال ۱۷۹۰ يك انقلابی روسی بنام، آن. رادیشچف<sup>۱</sup> که برای آزادی سرفها می‌رزمید کتابی بنام «سفر از بطرزبورگ به مسکو» انتشار داد که هنوز شهرت خود را حفظ کرده است.  
رادیشچف در این کتاب باحرارت زشتیهای سرواژ را می‌نمایاند و کشاورزان را به انقلاب فرا میخواند و به انقلاب فرانسه اظهار علاقه می‌کرد. کاترین دوم وی را «باغی بدتر از بوگاجف» می‌دانست. این انقلابی بهمرگ محکوم شد و بعد از آنکه رنج بسیار کشید به سبیری منتقل گردید و به بند کشیده شد.

## آغاز جنگ‌های انقلابی

امپراتور اتریش که میخواست با بهره گرفتن از اوضاع یأس‌آور فرانسه دگر بار قدرت را به لویی شانزدهم و خواهر خود ماری آنتوانت بازگرداند، به تدارک نبرد علیه فرانسه پرداخت. مجلس قانونگذاری به خاطر در دست گرفتن ابتکار عمل پیشدستی کرد و در بهار ۱۷۹۲ به اتریش اعلان جنگ داد.

از آن بیعد فرانسه وارد يك دوران جنگی شد که بیست سال بطول انجامید.  
فرانسه با راندن مداخله‌گران و ضدانقلاب، جنگی را آزمود که امنیت مرزهایش بدان بستگی داشت و همه اینها مشارکت فعال و پرشور توده‌ها را در امر دفاع از میهن می‌طلبید. هنگامیکه در ۱۷۹۲ پادشاهان مستبد اروپا ترسان از امواج انقلاب که فرانسه را فرا گرفته بود به این کشور اعلان جنگ دادند، خلق فرانسه قهرمانانه از میهن در برابر خطری که تهدیدش می‌نمود، دفاع کرد و با ایشار در برابر نیروهای پادشاهان رزمید.

## میهن در خطر

نبرد در برابر اتریش و پروس که در يك جهت قرار گرفته بودند ابتدا برای فرانسه نامیمون بود. اشرافی که در فرماندهی ارتش قرار داشتند، همواره در انتظار فرصت مناسب برای خیانت بودند. سربازان دیگر نه به افسران و نه به سرداران هیچیک اعتماد نداشتند و انضباط در هم ریخته بود. ماری آنتوانت نقشه جنگ را خائنانه در اختیار اتریشیها گذاشته بود و وضع فرانسه از لحاظ نظامی هر دم وخیم‌تر میشد و قوای اتریش و پروس مرزهای کشور را تهدید می‌کردند.

مجلس قانونگذاری زیر فشار کارگران محله‌های اطراف پاریس، اعزام ۲۰ هزار داوطلب از ایالت‌ها و پادگان‌های اطراف پایتخت را مطرح و قانون مربوط به آنرا تصویب نمود. پادشاه از امضاء این فرمان سر باز زد و عدم قبول وی خشم عمومی را برانگیخت. علیرغم مخالفت پادشاه در همه فرانسه فوج‌های داوطلبی پدید آمدند که دفاع از پاریس را به عهده گرفتند. گروهان ماری در حال

حرکت سرودی انقلابی می‌خواندند که نام خود را از اهالی ماریس گرفت. و از همین رو «مارسیز» نامیده شد و نخستین بند آن چنین است:

برویم فرزندان وطن  
روز افتخار فرا رسیده است.  
و در برابر ما پرچم خونینی  
از ستمگری برافراشته

.....

همشهریان سلاح بردارید.

در ماه ژوئیه مجلس، میهن را در خطر اعلام کرد. و در میان پارسی‌ها سلاح بخش کردند. فوج‌هاییکه به تازگی شکل گرفته بود به سوی جبهه رفتند.

### شورش ۱۰ اوت ۱۷۹۲. سرنگونی سلطنت در فرانسه

کارگران و پیشه‌وران محله‌های پاریس در برابر خطری که دستاوردهای انقلاب را تهدید میکرد، به ضد ارتش مهاجران و دولت‌های فئودالی پیا خاستند. جنبش کشاورزان فرانسه علیه اربابان شدت گرفت. ژاکوبین‌ها، ریسپیر و دانتون به فعالیت سخت و بی‌سابقه‌ای دست زدند. آنان درخواست خلع پادشاه و گشایش يك مجمع خلقی بنام کنوانسیون را کردند که با رأی عمومی و بدون طردشهروندان تهنی‌دست برگزیده شود.

مارا که در میان خرده بورژوازی و مردم زحمتکش پاریس برآوازه بود، در روزنامه خود موسوم به «دوست خلق» توصیه کرد که باید نه تنها از پادشاه بلکه از مجلس قانونگذاری نیز طمع برید، و بدانان اعتماد نکرد. ما را در مقالات خود دائماً تکرار میکرد که مجلس قانونگزاری خطرناک‌ترین دشمن شماست و میخواهد از شما انتقام بکشد و شما را با وعده‌های دروغ در خواب کند. از این مجلس بخواهید که کنوانسیون را بگشاید و کنوانسیون پادشاه را محاکمه کند و قانونی اساسی را اصلاح نماید.



مارا

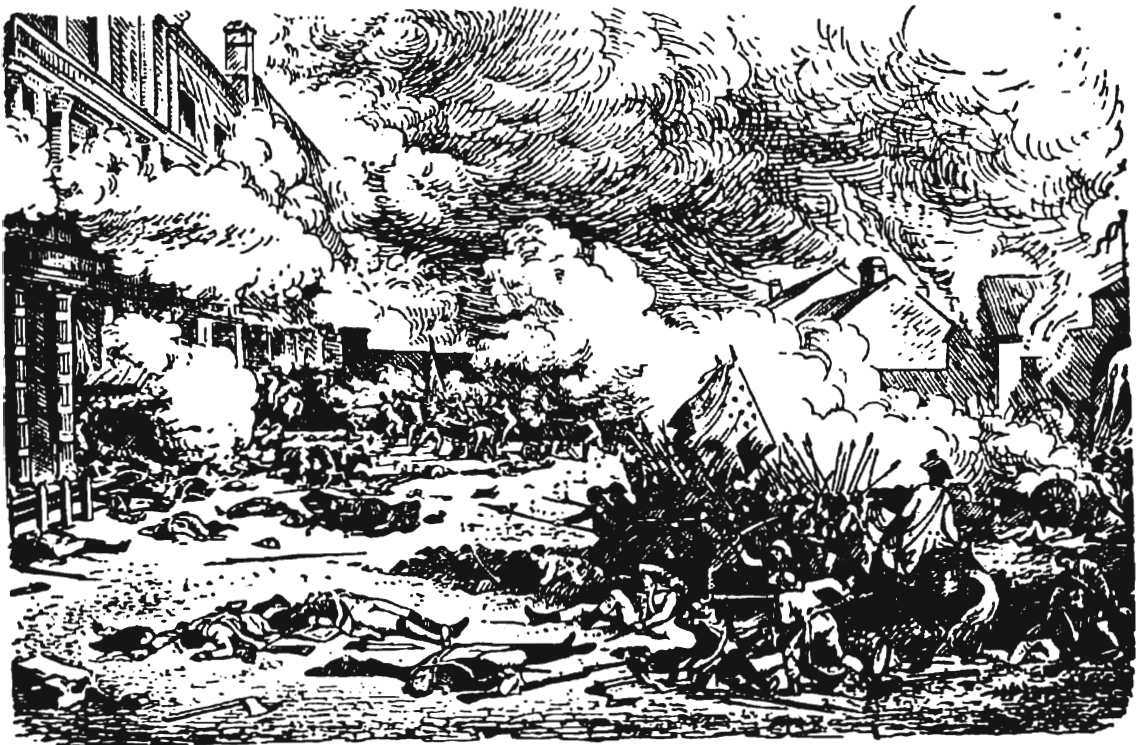
ژان پل مارا (۱۷۴۳-۱۷۹۳) مردی پزشک بود. تحصیلات خود را در لندن به پایان رسانده و سپس در پاریس مقیم شده بود. از هنگام آغاز انقلاب مارا مقاله‌های تند و پرشور منتشر میکرد و در آنها از منافع مردمان تهی‌دست شهرها و کشاورزان پشتیبانی می‌نمود. حکم بازداشت او صادر شد و چندین ماه ناگزیر به زندگی مخفی در خانه‌های محقر شد. مارا با وجود ابتلاء به بیماری چشم دائماً می‌نوشت و مردم را به دنبال کردن کار انقلاب فرا میخواند. وی روزنامه «دوست خلق» را منتشر کرد. وی در میان مردم فقیر دوستان بسیار داشت و پس از مدتی بنام دوست خلق معروف شد.

مارا که از وضع پیشه‌وران تنگدست شکایت داشت و خواهان بهبود زندگی ایشان بود، فکر میکرد که باید نظام صنفی و فئودالی که دیگر از رونق افتاده بود، از نو زنده شود.

هنگامی که انقلاب در خطر قرار گرفت مارا همه اوقات خود را در نواحی (ادارات منطقه‌ای محله‌های پاریس) می‌گذراند و در مبارزه سیاسی فعالانه شرکت داشت. نواحی که در عهد مجلس طبقات سه‌گانه سازمان یافته بود، هنوز وجود داشت. برخی از تشکیلات ناحیه‌ها اکنون دیگر نه تنها مردمان مرفه بلکه تمام داوطلبان عضویت را می‌پذیرفتند. در روزهای پر التهاب ماه اوت ۱۷۹۲ نواحی که اعتماد خود را به مجلس قانونگذاری از دست داده بودند، اعلام کردند که جلسات خود را دائمی خواهند کرد و یک کمیته مرکزی برگزیدند - کمون انقلابی پاریس (سازمان اداری خودمختار پاریس) - که رهبری جنبش را بعهده گرفت. گرانی هزینه زندگی و نایابی فراورده‌های غذایی توده‌ها را هر دم تحریک میکرد و ناخشنودی همگانی بخاطر شکست‌های نظامی و خیانت هر دم افزاینده دربار وسعت می‌گرفت.

در طول شب ۱۰ و ۹ اوت ۱۷۹۲ با صدای ناقوس خطر (معروف است که مارانخستین کسی است که از بالای برج ناقوس، مردم را از خطر آگاهانید) ساکنان پایتخت نزدیک مقر کمون گرد آمدند. در سپیده دم ۱۰ اوت فوج‌های پاریسی مسلح به تفنگ، تپانچه و سرنیزه با حمایت قوای کمکی که از استان‌ها آمده بودند، به فرماندهی کمیته انقلابی برگزیده از سوی مردم، کاخ شاهی را محاصره کردند. لویی شانزدهم که از مدت‌ها پیش انتظار چنین محاصره‌نی را داشت، -سربازان مزدور سونیزی را در کاخ متمرکز کرده بود. در آن اطاق‌ها مهمات ساخته و اشراف و فادار را گرد آورده بود.

نخستین حمله دفع گردید و کشته‌ها و زخمی‌های بسیار پدید آمد. بعد از دومین حمله کاخ توئیلری‌ها به دست مردم افتاد، اما شاه ناپدید شد. لویی شانزدهم به مجلس قانونگذاری گریخت. این مجلس ترسان از توده‌های انقلابی، وی را از



سقوط تونیلری ۱۰ اوت ۱۷۹۲

قدرت خلع کرد ولی اعلام داشت که پادشاه در یکی از قصرهای پاریس اقامت خواهد کرد. کمون انقلابی که در آن زمان اقتدار بسیار یافته بود، بازداشت پادشاه را خواستار شد. پادشاه و همه خانواده‌اش به زندان افتادند و بدین ترتیب در ۱۷۹۲ سلطنت در فرانسه سرنگون شد.

این شورش به اولین مرحله انقلاب فرانسه (۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ تا ۱۰ اوت ۱۷۹۲) پایان داد. دورانی که بورژوازی بزرگ پولسی در اتحاد با اشراف مترقی، قدرت را در دست داشت.

انقلاب در این مرحله حالت جنبشی بالنده داشت. توده‌های مردم سهمی هر دم افزون‌تر می‌یافتند و بیش از پیش در انقلاب و جریان حوادث اثر می‌گذاشتند. ۱۰ اوت نه تنها سرنگونی پادشاهی بلکه شکست قشر فوقانی بورژوازی را به همراه داشت. بورژوازی ژیروندنی تاجران و صاحبان صنایع با بهره‌گرفتن از شورش خلقی قدرت را فتح کردند.

دومین مرحله انقلاب از ۱۰ اوت ۱۷۹۲ تا روزهای ۳۱ مه - ۲ ژوئن ۱۷۹۳ یعنی آن هنگام که قدرت به ژاکوبین‌ها رسید، ادامه دارد. این ژاکوبین‌ها نماینده بورژوازی انقلابی بودند که از سوی خلق حمایت می‌شدند.

پس از آن نوبت سومین مرحله انقلاب و نقطه اوج آن یعنی دیکتاتوری ژاکوبینی‌ست. در این دوران همه امتیازات فئودالی که باری بر دوش توده‌های

کشاورز و خردکننده این مردم بود، الفبا گردید. این دوره کمی بیش از یک سال طول کشید و از ۲ ژوئن ۱۷۹۳ تا ۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴ دوام آورد. پایان سومین مرحله - سقوط دیکتاتوری ژاکوبین‌ها - در عین حال پایان انقلاب فرانسه بود.

### سازمان دفاع و دفع دشمن

با وجود آنکه در روز ۱۰ اوت پارسی‌ها به پیروزی بزرگی رسیدند، نیک می‌دانستند که هنوز بسیار زود است تا از آن بهره گیرند:

قوای مداخله‌گر بیگانه با برسرزمین فرانسه نهاده بود. کمون که مستقیماً به توده‌ها مربوط بود از همه نفوذ و قدرتی که در پاریس داشت برای سازمان دادن امر دفاع سود جست. روا نبود که هیچ‌وقتی تلف شود زیرا پروسی‌ها در کنار دروازه‌های وردن بودند. خلق پاریس رزمندگانی به جبهه گسیل داشت در حالی که ضد انقلاب در قلب پاریس آشکارا تدارک قیام می‌دید. در این روزها ژاکوبین پرآوازه، دانتون از بالای تریبون مجلس قانونگذاری افکار عمومی را بدینسان بیان کرد: «وقتی میهن در خطر است، هیچکس نمی‌تواند از خدمت به او سر باز زند. مگر آنکه حق ناشناس و خائن نسبت به میهن معرفی شود. برای پیروزی بر دشمن ما را جسارت باید. جسارت و باز هم جسارت و در این صورت میهن رهیده است».

شعار دفاع از میهن که از سوی ریبسییر، مارا و دانتون طرح شده بود، با استقبال همه فرانسه مواجه گردید.

واقعۀ شگفت و غیر منتظره‌یی در برابر دیدگان اروپا رخ داد. فوج‌های انقلابی فرانسوی گرسنه بالباس نامناسب و غالباً پای برهنه و بدون تجهیزات خوب امامملو از شور انقلابی، ارتش‌های تمرین کرده دولت‌های فتودالی را عقب راندند.

روز ۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ نبردی جدی و سخت در وال‌می<sup>(۱)</sup> نزدیک مرز بلژیک در گرفت. پروسی‌ها موفق شدند در برابر آتش توپخانه و حملۀ ناگهانی نیروهای انقلابی پایداری کنند و در نتیجه به‌هزیمت ناگزیر گشتند. بدینسان پاریس نجات یافت. جنگ وال‌می چرخشی اساسی در وضع نبرد پدید آورد. پس از این پیروزی ارتش انقلابی حالت حمله بخود گرفت.

کمی بعد از آن ارتش فرانسه از مرز گذشت و بلژیک را تصرف کرد. اشغال بلژیک از جانب ارتش فرانسه، ناخشنودی دولت انگلیس را که فکر میکرد پس از تصرف بلژیک، فرانسه تهدیدی برای آن کشور خواهد شد، برانگیخت.

## ۲۰. کنوانسیون در عهد ژیروندن‌ها از ۱۷۹۲ تا ۱۷۹۳

### کنوانسیون

۲۰ سپتامبر ۱۷۹۲ در همان روزی که ارتش فرانسه در وال می به پیروزی بزرگی در برابر نیروهای مداخله‌گر نائل شد، نخستین جلسه کنوانسیون در پاریس تشکیل شد. کنوانسیون با رأی عمومی (رأی مردان) برگزیده شده (واژه «کنوانسیون» به معنای توافق و قرارداد است).

کنوانسیون هم مانند سلف خود مجمع قانونگذاری، از نمایندگان بورژوازی تشکیل می‌شد. دهقانان و توده وسیعی از مردم شهرها که جهت‌گیری سیاسی معلومی نداشتند، بدنبال بورژوازی آمدند، و به نمایندگان وی رأی دادند.

ژاکوبین‌های انقلابی که، بلندترین نیمکت‌های تالار می‌نشستند، «مونتانیار» نام گرفتند که بمعنای کوه‌نشین است. ژیروندن‌ها یعنی نمایندگان بورژوازی تجاری و صنعتی بر نیمکت‌های زیرین می‌نشستند و در همانجا نمایندگان بورژوازی بودند که به هیچیک از دو دسته تعلق نداشتند و همواره از دسته قوی‌تر و پرنفوذتر حمایت می‌کردند، و از همین رو ابتدا از ژیروندن‌ها حمایت کردند و سپس جانب ژاکوبین‌ها را گرفتند. بی‌تصمیمی و سیاست تردید این نمایندگان سبب گردید که ایشان را «مرداب» و یا دشت بنامند. همانطور که مردم ایشان را غوک مرداب می‌نامیدند.

هنگامی که قیام توانای خلقی سلطنت را در فرانسه سرنگون کرد، کنوانسیون جمهوری را اعلام نمود. مردم برای لویی شانزدهم کیفر مرگ طلبیدند، ژیروندن‌ها در مقام دفاع قرار گرفتند و در نجاتش کوشیدند، درحالی‌که دهقانان خواستار الغاء امتیازهای فئودالی بودند، ژیروندن‌ها فعالانه با این درخواست مخالفت می‌ورزیدند و از مالکیت دفاع می‌کردند. از سوی دیگر برخی از ژیروندن‌ها صاحب زمین بودند و با استفاده از حقوق اربابی و بیگاری کشاورزان، عایدی سرشاری از آن نصیبشان میشد. مردم شهرها که با کمبود وسائل زندگی مواجه بودند، بازداشت محترمان مواد غذایی را می‌طلبیدند، اما ژیروندن‌ها که عده بسیاری از آنان از فروش این مواد با قیمت‌های کلان ثروت می‌اندوختند، در پاسخ می‌گفتند که تعقب تاجران و کاسبان، تجاوزی به مالکیت خصوصی محسوب می‌شود.

در این مبارزه توده‌های مردم به رهبری بورژوازی انقلابی پیروز شدند. ژاکوبین‌ها به یاری همکاری با کمون از کنوانسیون فرمان محاکمه شاه را گرفتند و وی به مرگ محکوم شد. پادشاه در ژانویه ۱۷۹۳ با گیوتین اعدام گردید. کمی بعد نوبت به ماری آنتوانت رسید که بانی توطئه دربار بود.

## ادامه جنگ

اما در جبهه اوضاع ناگهان به‌وخامت گرائید.

ژیروندن‌ها جنگ را به‌چشم وسیله‌ی می‌نگرستند که کشورهای جدیدی را زیر تسلط بورژوازی فرانسه می‌کشاند. سرداران آنان شهرها و روستاهای فتح شده را غارت می‌کردند. یکی از وزیران ژيروندن به‌نام رولان، پرده از نیت حقیقی بورژوازی بزرگ برداشت. وی گفت ما ناگزیریم که هزاران پارسی را بمرزها گسیل داریم. ما بدان‌ها تفنگ و فرمان حرکت می‌دهیم که تا آنجا که پایشان قوت دارد، بروند و دور شوند زیرا در غیر این‌صورت به‌سراغ ما خواهند آمد و سر از تن ما جدا خواهند کرد. بدین ترتیب ژيروندن‌ها باتشویق سربازان برفتن به‌سرحداث، می‌خواستند از انقلابی‌ترین عناصر خلقی آسوده شوند. سربازان ارتش کنوانسیون بفرماندهی ژيروندن‌ها دیگر برای رفع تکلیف می‌جنگیدند، زیرا بفرماندهانشان اعتماد نداشتند. در نتیجه پیکار سختی که ارتش‌های ائتلاف فتودالی به‌ارتش فرانسه تحمیل کردند، در آن موقع به‌عقب‌نشینی آنان منجر شد.

در بهار ۱۷۹۳ در پاسخ اظهار خصومت دولت انگلستان که کشتی‌های فرانسه را تصرف کرده بود، فرانسه به‌انگلستان اعلان جنگ داد.

بورژوازی انگلستان که منافعی در سرکوبی جنبش‌های توده‌ای و خلقی در فرانسه بود، همچنین می‌خواست که رقیب خطرناک صنعتی خود و یکی از رقبای خویش را در فتوحات استعماری از میان بردارد؛ بنابراین انگلستان سازمان‌دهنده اصلی جنگ علیه فرانسه انقلابی بود. با دادن مساعده به متحدانش اتریش و پروس و دیگر کشورهای فتودالی، آنها را به فرستادن نیرو به فرانسه ترغیب میکرد.

## مسئله آذوقه

مسائل مایحتاج زندگی «مونتانی» و «ژیروندن» را بسختی رودرروی یکدیگر قرارداد. قیمت مواد غذایی روز به‌روز بالا می‌رفت و بنحو رنجباری بر توده‌های زحمتکش سنگینی میکرد. در چین وضعی ژيروندن‌ها موفق شدند که قانون آزادی کامل تجارت گندم را به‌تصویب برسانند. این کار ناخشنودی مردم فقیر شهرها را برانگیخت. در بهار ۱۷۹۳ طرفداران روش‌های افراطی که بورژوازی آنان را «هارها» و یا «خشن‌ها» لقب داده بود، درنواحی پاریس به‌مبارزه سختی دست زدند. هارها، که متنفذترین ایشان کشیش فقیری بنام ژاک رو بود، می‌گفتند «باید هر کس چیزی داشته باشد و هیچکس صاحب بسیار نباشد.» ژاک رو اظهار عقید می‌کرد «آزادی وهم و فریبی بیش نیست وقتی طبقه‌ای بتواند طبقه دیگری را از گرسنگی

نابود سازد و بی‌کیفر بماند» و دیگر می‌گفت «آیا مالکیت طراران مقدس‌تر از زندگی آدمی‌ست». هارها پیکاری را علیه محترکان و ثروتمندان آغاز کردند. ژاکوبن‌ها با برخورداری از نفوذ توده‌ها خواستار نرخ‌بندی نان و سایر فراورده‌های خوراکی شدند. سرانجام کنوانسیون ۱۷۹۳ به «قانون حداکثر» برای بعضی از مواد غذایی رأی داد. طبق این قانون فروش این فراورده‌ها بیشتر از قیمت تعیین شده ممنوع بود.

کشور از دو سو تهدید میشد. از بیرون بیگانگان و از درون نیروهای ضدانقلابی. ژیروندون‌ها دادگاهی برای مارا دوست خلق ترتیب دادند، اما زیر فشار توده‌ها دادگاه به برائت وی رأی داد. مردم دوست خلق را از دادگاه تاکنونسیون روی دست بردند و بر او گل افشانند.

برای پایان دادن به تظاهرات مردمی، خاصه تهی‌دستان، و خاتمه دادن به مطالبات «هارها» ژیروندن‌ها بر آن شدند که کمون را از سر راه بردارند، و برای این کار کمیسیون ویژه‌ای بنام کمیسیون «دوازده نفره» برگزیدند. این عمل تهی‌دستان را که در محله‌ها حاکم بودند، خشمگین ساخت. در روستا کشاورزان علیه ژیروندن‌ها که با استفاده از قدرت خویش جلو لغو امتیازهای فئودالی را گرفته بودند، می‌شوریدند.

مردم پاریس در این فضای ناخشنودی عمومی که شهرها و روستاها را فرا گرفته بود، بپا خاستند و بر ژیروندون‌ها یعنی نمایندگان بورژوازی تجاری و صنعتی صاحب قدرت ضربه کاری فرود آوردند.

### شورش ۳۱ مه تا ۲ ژوئن ۱۷۹۳

روز ۳۱ مه ۱۷۹۳ یکبار دیگر شورشیان مسلح به خیابان‌های پاریس ریختند. حرکت توده‌های مسلح تا ۲ ژوئن ادامه داشت. در این روز مارا شخصاً در سپیده‌دم ناقوس خطر را بصدای آورد. محله‌ها بپا خاستند. چهل هزار نفر بسوی کنوانسیون رفتند. هنگامیکه گروه‌های مسلح نواحی پاریس، کنوانسیون را محاصره کردند این مجمع ناگزیر شد که فرمان به بازداشت سرکرده ژیروندن‌ها دهد. بعد زاین واقعه ژاکوبن‌ها در رأس کنوانسیون قرار گرفتند. ژاکوبن‌ها آگاه‌ترین سخنگوی طبقات انقلابی در فرانسه آن روزگار بودند.

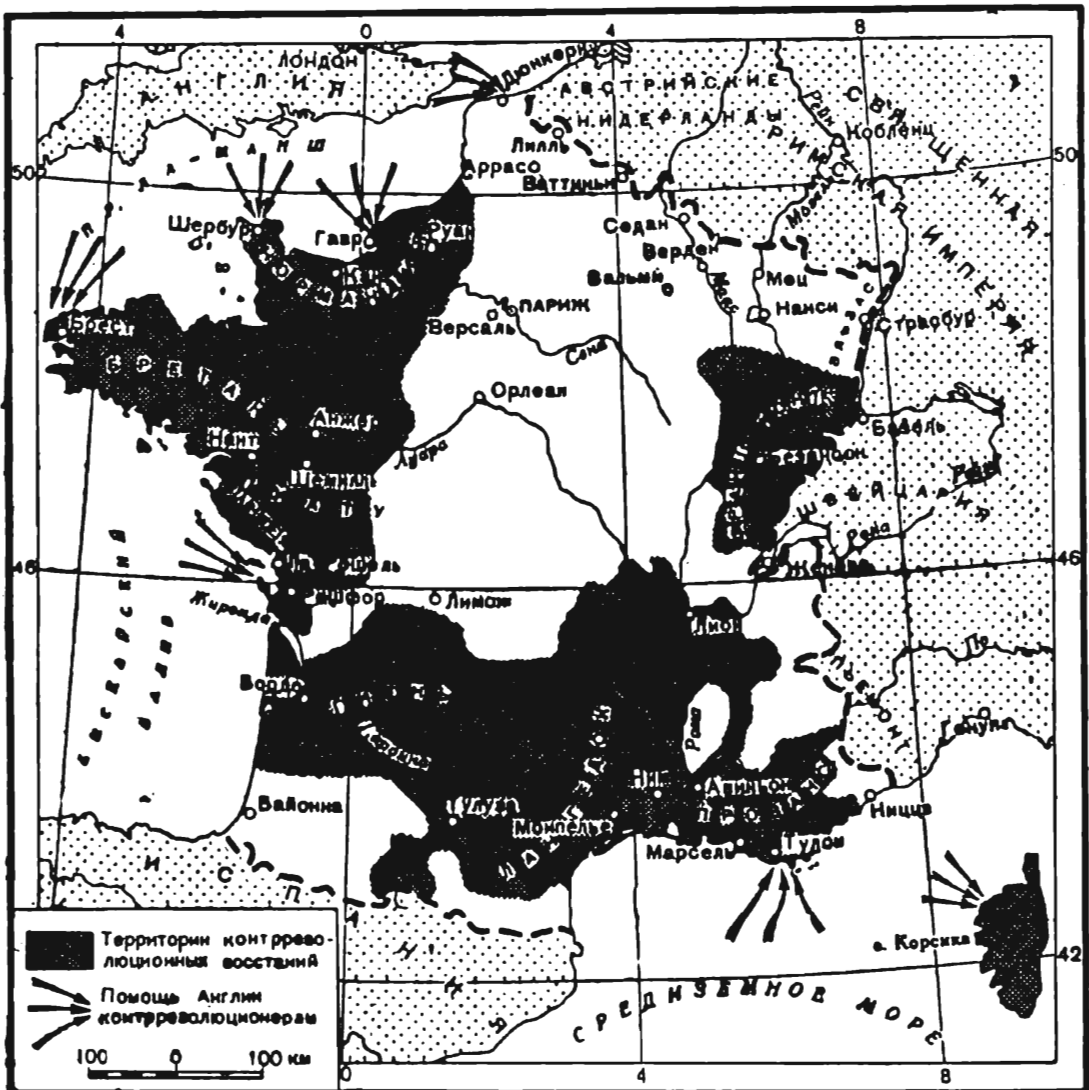
ژاکوبن‌ها در پیکار خویش علیه نظام فئودالی مطلقه، متکی و حتی غالباً بطور مستقیم تحت تأثیر و نفوذ توده‌های مردم بودند: قشرهای زیرین مردم شهرها و دهقانان. در عهد انقلاب بورژوازی دهقانان کثیرترین و نیرومندترین نیروی رزم بودند.



## ۲۱. نخستین اقدامات دیکتاتوری ژاکوبینی (۱۷۹۳)

### اوضاع سیاسی فرانسه

در جریان انقلاب قرن هیجده فرانسه کشور دوبار بطور جدی تهدید شد. نخستین بار در تابستان ۱۷۹۲ هنگام شورش ۱۰ اوت بود. با این همه پس از سرنگونی سلطنت، فرانسه انقلابی آنقدر نیرو و توان یافت که دشمن را عقب نشاند، و دست بحمله یازید. بار دوم در بهار ۱۷۹۳ آخرین ماه‌های حکومت زیروندن‌ها بود که خطر از بار نخست شدت بیشتری داشت. فرانسه به وسیله کشورهای فئودالی خصم، که انگلستان یعنی صنعتی‌ترین کشور اروپا بدان‌ها پیوسته بود، در محاصره قرار گرفت.



نقاطی که برای پایان دادن به ضدانقلاب در آن جنگ در گرفت ۱۷۹۳

درست در موقعی که ژاکوبین‌ها بقدرت رسیدند، انگلیسی‌ها شروع به‌رخنه نمودن در فرانسه کردند. نیروهای انگلیسی با استفاده از خیانت پیشگی ژيروندن‌ها تولاون مهم‌ترین بندر جنگی میدی فرانسه را اشغال نمودند.

اوضاع در فرانسه هنگامی که شورش ضدانقلابی وانه وقع یافت باز هم به‌وخامت گرائید. دهقانان عقب‌افتاده این منطقه تحت تأثیر روحانیان ضدانقلابی و اربابان قرارداداشتند. انگلیسی‌ها، جاسوس‌ها و مأموران خرابکاری به‌شورشیان پول و سلاح می‌دادند. شورش ضدانقلابی وانه و برتانی که از سوی انگلیسیها حمایت میشد هرلحظه شدت می‌یافت. وانه به‌آتش و خون کشیده شد و زمینش از کشتگان آکنده بود. در چنین وضعی بود که روبسپیر چنین گفت: «اگر انقلاب بشکند گناه از وانه است. برای آنکه فرانسه زندگی کند هلاک وانه ضرورت دارد.»

ژيروندن‌ها و وابستگانشان که از پاریس گریخته بودند به‌نجبای سلطنت‌طلب پیوسته و قیام‌های ضدانقلابی در مناطق متعدد بپا می‌کردند و کار بجایی رسید که از ۸۳ استان تنها ۲۳ استان به‌کنوانسیون وفادار ماندند.

جاسوسان و مأموران خرابکار گسیل شده از سوی مهاجران امنیت استان‌هایی را که طرفدار کنوانسیون بودند به‌خطر انداختند. در تابستان ۱۷۹۳ يك زن ضدانقلابی که با ژيروندن‌ها ارتباط داشت، به‌بهانه کاری وارد منزل مارا شد و با يك ضربه خنجر وی را ناجوانمردانه از پای در آورد. همه پاریس انقلابی برمرگ مارا، دوست خلق، گریستند.

## حکومت انقلابی

برای یافتن راهی برای خروج از میان دشواری‌های فراوانی که کشور با آنها دست بگریبان بود ژاکوبنها حکومتی را مستقر ساختند که فعالانه و بی‌رحمانه دشمنان انقلاب را تعقیب می‌نمود. آنان يك دیکتاتوری انقلابی پدید آوردند که نوعی حکومت مقتدر بود که مقصودش قبل از همه نجات انقلاب از خطراتی بود که تهدیدش می‌کرد. روبسپیر می‌گفت: «حکومت انقلابی همه امدادهای ملی را به‌شهروندان نیک‌مدیون است. اما به‌دشمنان خلق چیزی جز مرگ ندارد که هدیه کند.»

در ۱۷۹۳ ژاکوبنها قانون اساسی جدیدی تدوین کردند که در آن رأی‌گیری عمومی (برای مردان) و تنها يك مجلس پیش‌بینی شده بود. اما این قانون اساسی را اجرا نکردند و همانطور که گفتیم به‌استقرار يك دیکتاتوری انقلابی بسنده نمودند.

دسنگاه حکومتی دیکتاتوری ژاکوبنی که دیکتاتوری دمکراتیک بورژوایی بود، سازمانی به‌قرار زیر داشت. از تابستان ۱۷۹۳ قدرت کاملی به‌حکومت برگزیده کنوانسیون اعطاء شد. کمیته‌نجات ملی پدید آمد که در رأسش روبسپیر مرد آهنین



رُبسیپر ۱۷۸۹

اراده و فعال قرار داشت. وی مردم آرام، خونسرد و همواره با پشتکار بود و در اوضاع و احوال دشوار همواره از خود شهامت بارزی نشان می‌داد. دشمنانش به‌وی کینه می‌ورزیدند با این همه بسیار بلندآوازه بود. روبسیپر می‌گفت: «اگر ما برای میهن هر کاری را که می‌توانیم نکنیم و همه کارهایی را که قادریم انجام ندهیم، در واقع هیچ کاری برای وی نکرده‌ایم». وی فکر انقلاب را با فکر میهن به‌سختی در هم آمیخته بود. روبسیپر را به‌حق «فسادناپذیر» می‌نامیدند. کمیته امنیت عمومی که به‌شیوه مخصوصی تعیین شده بود، نبرد سختی را علیه دشمنان داخلی انقلاب آغاز کرد.

نایبان کنوانسیون به‌عنوان مأموریت در استانها و در ارتش در اختیار کمیته‌ها بودند. آنان در کارهای خویش همه نیرو و همه درایت انقلابی خویش را بکار می‌بردند. هنگامی که سن ژوست دست راست روبسیپر در کمیته نجات ملی که مردی با هوش سرشار و اراده بسیار قوی بود به‌عنوان نماینده، مأمور در رَن برگزیده شد، بر ثروتمندان مالیات‌های بسیار تحمیل کرد. وی در یکی از فرمانهای خود چنین نوشت: «ده هزار مرد با پای برهنه به‌سربازی رفته‌اند باید شما اشراف استراسبورگ همه کفش‌های خود را از پایتان در آورید تا فردا ساعت ۱۰ صبح ده هزار کفش به‌محل‌های عمومی فرستاده شود.»

کمیته همچنین به‌باشگاه ژاکوبنها و هزاران وابسته آن در شهرستانها، کمونها و به‌نواحی انقلابی شهرها متکسی بود. کمونها و نواحی همه جاکمیته‌های انقلابی بدیدمی‌آوردند که با قاطعیت و سرعت عمل می‌کرد. حکومت ژاکوبنی نیروی خود را از خلق می‌گرفت.

### الغاء امتیازهای فئودالی

در هفته ژوئیه ۱۷۹۳ ژاکوبنها فرمانی تصویب کردند که همه امتیازهای فئودالی را ملغی ساخت. کنوانسیون در همان حال دستور سوزاندن همه فرمانها و اسنادی را که در آن حقوق اربابان و زمینداران بزرگ منظور شده بود صادر کرد. زمین‌های اشتراکی که فئودال‌ها تصاحب کرده بودند به‌دهقانان بازگردانده شد. علاوه بر این کنوانسیون اعلام کرد که تقسیم زمینهای اشتراکی به‌قطعات برابر بنا

به درخواست يك سوم از رؤسای خانواده‌ها در هر روستا مجاز است. زمین‌های ضبط شده روحانیان و نجیب‌زادگان مهاجر به‌خاطر مساعدت به‌دهقانان فقیر در قطعات كوچك در معرض فروش قرار گرفت.

كنوانسیون بعد از آنكه بردگان سیاه مستعمره فرانسه‌هائیتی شوریدند، و آزاد شدند سرانجام بردگی را در مستعمرات لغو کرد.

### مطالبات توده‌های مردم - «هارها»

یکی از هدف‌های اصلی تعقیب بیرحمانه دشمنان خلق بود: نجبا، روحانیان سلطنت‌طلب، بورژوازی ژیروندنی، ضدانقلاب و مأموران و جاسوسان بیگانه که در فرانسه افزایش می‌یافتند و سوداگران دزدمنش که در شدت گرسنگی مردم ثروتها اندوخته بودند.

پائیز فرا رسید. خزان دهشتناك ۱۷۹۳، مردم فقیر شهرها از گرسنگی رنج می‌بردند. دهقانان مرفه با بهره‌گیری از فرمان کنوانسیون تهی‌دستان را ناگزیر می‌کردند تا در مزرعه‌هایشان کار کنند و محصول را بدروند. مردمان فقیر شهرها و روستاها از تدبیرهای اتخاذ شده در این زمینه و کارهای ژاکوبینها در مورد این مسائل ناخشنود بودند. «هارها» با حمایت عده‌ای از ژاکوبینهای کمون پاریس خواستار شدت بخشیدن به مبارزه علیه محترکران و دشمنان انقلاب شدند. هارها برای خاتمه دادن به عملیات شوم دشمنان خلق و در جهت مجازاتشان پیشنهاد برقراری ترور انقلابی را نمودند که می‌بایست بی‌وقفه و بی‌رحمانه اعمال می‌شد. آنان همچنین خواستار اقدامات جدی علیه دهقانان ثروت اندوخته و خرده فروشان شدند و کنوانسیون را متهم به حمایت از محترکران ساختند. کنوانسیون ابتدا با تقاضاهای «هارها» مخالفت ورزید و حتی ژاکرو را بازداشت کرد. اما در سپتامبر ۱۷۹۳ مردمان فقیر پاریس به‌کوچه‌ها ریختند و سلاح در دست مقرر کنوانسیون را محاصره کردند و اعمال شیوه‌های ترور را علیه ثروتمندان و نجبا خواستار شدند. زیر فشار مردم شورشی، کنوانسیون قانون حداکثریها را تصویب نمود که برطبق آن فروش ارزاق ضروری با قیمت‌هایی بالاتر از قیمت حد نصاب ممنوع اعلام شد. تجاوز به این قانون کیفری بسیار شدید داشت و گاهی مجازاتش مرگ بود. فوجهای ارتش به روستاها رفتند تا گندم نجبای ارضی و دهقانان غنی را مصادره نمایند.

ژاکوبینها در عین حال حدنصابی نیز برای دستمزد کارگران منظور داشتند. اما این کارشان برعکس کارهای دیگر در جهت منافع بورژوازی بود. از پائیز ۱۷۹۳ دیکتاتوری ژاکوبینی با پشتیبانی توده‌ها ترور انقلابی را اعمال نمود. قانون مظنونها را تصویب کرد. طبق این قانون هر کس بنا بر رفتارش یا مناسباتش و یا گفتارش و



يك سرباز ژاکوبین

یا نوشته‌هایش دشمن آزادی تشخیص داده شود مظنون است و این قانون شامل حالش می‌شود. همه اشخاص مظنون باید بلافاصله بازداشت شوند. روحانیان ارتجاعی (آنهايي که زیر بار مشروطه نرفتند) مظنون شناخته شدند، مهاجرانی که مخفیانه به فرانسه آمده بودند تهدید به مرگ گشتند، ضدانقلابی‌های شرکت‌کننده در شورش‌ها تیرباران شدند و رؤسای ژيروندها با گيوتین معدوم گردیدند. مردم به‌شناسائی ضدانقلابی‌ها، محترکان، جاسوسان و خائنان کمک کردند.

### مبارزه با کلیسا

انقلاب فرانسه در تاریخ، نخستین انقلابی‌ست که در جریان آن توده‌های مردم نه زیر پرچم يك عقیده دینی، بلکه مستقیماً در جهت مطالبات سیاسی خود رزمیدند. کنوانسیون در مبارزه خود با کلیسای کاتولیک که از ضدانقلاب پشتیبانی می‌کرد، کلیساها را بست و نیت موالید و ازدواج و آئین تدفین را بصورت مدنی در آورد. تعلیمات دینی در مدارس ملغی گردید.

کنونسیون برای فرانسه تفویم جدیدی ساخت. سالها براساس تاریخ جدیدی محاسبه شد. که آغاز آن اعلام جمهوری در فرانسه یعنی ۲۲ سپتامبر ۱۷۹۲ بود. ماهها طوری نام‌گذاری شدند که متناسب با فصل بود. مثلاً یکی از ماههای تابستان «ترمیدور» نامیده شد که بمعنای ماه گرماست و یک ماه خزان «برومر» که معنای آن ماه به‌آلود است. ماههای بهار چنین بودند: وانتوز - ماه بادها، ژرمینال - ماه رویندگی، پره ریال - ماه سبزه‌زار و نظیر این‌ها. هر ماه به‌سه دهه تقسیم شده بود و آنرا دکاد می‌گفتند.

## ۲۲. خیزش میهن‌پرستانه در فرانسه، عقب راندن مداخله بیگانه

دیکتاتوری انقلابی ژاکوبینی قاطعانه خراج‌ها و عوارض فئودالی را از میان برد و کشاورزان را از یوغ اشرافیت ارضی رها کرد. این حکومت به‌توده‌های وسیع دهقانی امکان داد تا خود زمین‌ها را تصاحب کنند و امتیازهای کهن اربابان را از میان ببرند. به‌این علت بود که فرانسویان با آن همه شهامت و ایثار درجبهه‌ها می‌جنگیدند و به‌پیروزی پشت پیروزی، نائل می‌شدند.

این جنگ انقلابی، شعارش چنین بود: «پیروزی یا مرگ». سربازان ارتش جمهوری که اغلبشان دهقان، پیشه‌ور و کارگر بودند و زنجیرهای نظام فئودالی را گسسته می‌دیدند، نمونه‌ای از قهرمانی و شهامت بی‌نظیر گشتند.

سازمان دهندگان این پیروزی، نایبان و سردارانی برخاسته از میان پائین‌ترین قشرهای مردم بودند. یکی از جسورترین سرداران نوش، جوان بود. وی پسر یک سرباز قدیمی و در جوانی ستوربان بود و در سقوط باستیل شرکت داشت.



سربازان ارتش انقلابی و اسیران اتریشی

ارتش انقلابی بهترین نیروهای اتریشی و انگلیسی را شکست داد. در پایان سال ۱۷۹۳ انگلیسی‌ها از تولون رانده شدند و وانده‌ای‌های شکست‌های سخت خوردند.

ارتش‌های ژاکوبین در رن و در آلزاس بر اتریشی‌ها فائق آمدند. سرانجام در ژوئن ۱۷۹۴ ارتش‌های مداخله‌گر از کشور رانده شدند و نبرد بسرزمین دشمن منتقل گردید.

دیکتاتوری ژاکوبینی در انگلستان و دیگر کشورها، کینه بورژوازی و اشراف را از یکسو و علاقه خلق را از سوی دیگر برانگیخت. به ویژه در انگلستان کارگران و پیشه‌وران نیت و علاقه خود را در کمک به فرانسه انقلابی بروز دادند. در آغاز سال ۱۷۹۴ دریاورد منهور روسی موسوم به لی‌سیانسکی<sup>۱</sup> از لندن به برادرش در سن پترزبورگ نوشت: «انگلیسی‌ها از این جنگ علیه فرانسه آنقدر ناخرسندند که پادشاه پس از بازگشت از جلسات پارلمان که امسال بدست خود او گشایش یافته بود، از جانب جمعیتی حدود ده هزار نفر محاصره شد و رنج بسیار بر خود روا داشت تا توانست از سنگ‌هایی که بر جدار کالسکه‌اش فرود می‌آمد، برهد».

بعد از آن نظاهرات بزرگ توده‌یی در شهرها بپا شد و شورش‌هایی در نیروی دریایی بوقوع پیوست. اما انقلاب آغاز نشد. زیرا انقلاب بورژوازی قرن هفدهم از قبل موانع را از سر راه توسعه سرمایه‌داری برداشته بود. دهقانان تقریباً بکلی از انگلستان نابدید شده بودند و طبقه کارگرنیز ضعیف‌تر از آن بود و از لحاظ سیاسی کمتر از آن تجربه داشت که در آن دوران بمبارزه جهت دهد.

## ۲۳. سقوط دیکتاتوری ژاکوبینی. اهمیت انقلاب بورژوازی فرانسه در قرن هیجدهم.

### ضعف دیکتاتوری ژاکوبینی

مبارزه علیه عناصر فئودالی و بورژوازی ضدانقلاب و همچنین نبرد با دشمنان خارجی با خیزش یکسانی همه نیروهای وابسته به ژاکوبین‌ها را گرد آورد و برانگیخت. اما هنگامی که دگرگونی‌های مناسب در اوضاع و احوال جنگی در خارج پدید آمد و سرکشی‌ها و طغیان‌ها در درون سرکوب و خاموش شد، اردوی انقلاب بورژوازی در فرانسه دچار نفاق گشت.

در طول انقلاب بورژوازی، بورژوازی نمی‌تواند مدتهای مدید میلیون‌ها زحمتکش و توده استثمار شده را در اطراف خود نگهدارد، زیرا وی زنجیر فئودالی را با زنجیر سرمایه‌داری تعویض می‌کند.

مسئله علت اصلی سقوط دیکتاتوری ژاکوبینی در حقیقت بالا نهفته است.

قشرهای تهیدست مردمان شهری و روستایی مصرأ خواستار بهبود بنیادی وضعیت زندگی و خواستار «آزادی، برابری و برادری بودند». اما در دیکتاتوری ژاکوبین‌ها حاکمیت اشراف و اربابان جای خود را به حاکمیت بورژوازی و سلطه سرمایه‌داری داد.

شومت یکی از برجسته‌ترین مردان سیاسی کمون پاریس می‌گفت «اربابان جدید با همان دهشتناکی و همان آزمندی گذشتگان بر ویرانه‌های فئودالیسم قد برافراشته‌اند. آنان املاکت اربابان کهن را صاحب شدند و در همان راه بیدادگرانه، راه پیمودند.

در مارس ۱۷۹۴ عده‌یی از سرکردگان کمون که ایرا رهبرشان بود و پیرو خط کلسی «هارها» بودند، کوشیدند تا قدرت را تصاحب کنند. اما بازداشت و اعدام گردیدند. ژاکوبین‌ها با فرود آوردن این ضربه جدید بر نمایندگان توده‌های مردم (بعد از محکومیت «هارها»ی مستقل در پائیز ۱۷۹۳) خود بنیاد خویش را برانداختند. اختلافی که میان بورژوازی انقلابی ژاکوبینی و مردمان فقیر ظاهر شد، مورد استفاده قشرهایی از بورژوازی قرار گرفت که نمایل بسود نامحدود، سرکوب جنبش خلقی و لغو قانون حداکثر و ضبط اموال و متوقف کردن ترور انقلابی داشتند. کمی پس از اعدام ایرتیست‌ها؛ توطئه دانتون و طرفدارانش کشف شد. دانتون که به «وزغ‌های مرداب» نزدیک شده بود، بنوبه خود خواستار قطع ترور و الغاء قانون حداکثر و اعلان صلح با انگلستان بود. بدینسان وی به‌سختگی بورژوازی بزرگ تبدیل شده بود. همان بورژوازی که آرزوی ازدیاد ثروت را داشت. به‌ویژه خواسته‌های دانتون نزدیک به‌منافع «نوکیسه‌گانی» بود که از راه احتکار و سفارش‌های ارتش، ثروت‌های کلان اندوخته بودند. معروف بود که دانتون اموال عمومی را حیف و میل کرده است، حتی می‌گفتند که دولت انگلیس کمک‌های مالی در اختیار او فرار داده است. دانتون و بیشتر اطرافیان او بازداشت و اعدام شدند.

قانون ۱۷۹۱ که هنوز قوت داشت کارگران را از تشکیل مجامع صنفی بازمیداشت و اعتصاب کنندگان را تعقیب می‌نمود. در روستا، روستائیان فقیر کماکان در فقر بسر می‌بردند. ژاکوبین‌ها هیچ مساعدتی به‌آنها نمی‌کردند و بدین خاطر حمایت مردم فقیر را در شهر و روستا از دست دادند. ریسپیر و ژاکوبین‌ها محروم از حمایت توده‌های مردم، درخطر کودتای ضدانقلابی که دستاورد بورژوازی و نمایندگان وی بود، قرار گرفتند. این نمایندگان بسختی علیه قانون حداکثر پسا خاستند و با ژاکوبین‌ها دشمنی‌ها کردند. این زمان، دوران ساختمان‌های بزرگ صنعتی و تراکم‌های افزایشنده سرمایه بود.

## کودتای ضدانقلابی ۹ ترمیدور سال دوم جمهوری ۲۷ ژوئیه (۱۷۹۴)

در ترمیدور (ژوئیه ۱۷۹۴) توطئه علیه ریسپیر و طرفدارانش در میان «مرداب» بورژوازی و در میان عده‌یی از ژاکوبین‌ها آماده و پخته شد. ریسپیر بازداشت شد و در زمان بازداشت مجروح گردید. این واقعه روز ۹ ترمیدور سال دوم بنا به تقویم نوین جمهوری، رخ داد. فردای آن روز ریسپیر، سن ژوست و یارانشان با سلب حمایت قانون از آنان توسط گیوتین اعدام شدند.

حکومت به ترمیدوری‌ها، به بورژوازی ضدانقلابی که برای بهره‌گیری از توده‌های مردم شتاب می‌ورزید، منتقل گردید. دهقانان به دفاع از ژاکوبین‌ها برخاستند. آنان به لغو امتیازهای فتودالی نائل آمده بودند و اکنون تقریباً همه زمین‌ها را در تصاحب داشتند.

بورژوازی ضدانقلابی پس از در دست گرفتن قدرت با هیچ مقاومت دهقانی روبرو نشد، و از این وضع برای در فشار قرار دادن کشاورزان سود جست.



## اهمیت انقلاب بورژوایی فرانسه در قرن هیجدهم

انقلاب فرانسه تغییراتی بزرگ در زندگی اجتماعی کشور پدید آورد. قبل از انقلاب نظام فئودالی مانعی در رشد صنعت، کشاورزی و تجارت بود. نجبا و روحانیان با ابزار حکومتی خود یعنی سلطنت مطلقه فرمان می‌راندند. اشراف و روحانیان دوکاست صاحب امتیاز بودند، درحالیکه مردم از حقوق و امتیازها بهره‌یی نداشتند. کشاورزان در زیر بار خراج‌های اربابی و عشریه‌های دینی خرد می‌شدند و نیز به دولت مالیات‌های کمرشکن می‌پرداختند.

انقلاب نظام فئودالی را در هم شکست. در این زمینه کارهای پر ثمری از جانب ژاکوبین‌ها و زیر فشار توده‌های مردم صورت گرفت. مهمترین آن‌ها آزاد کردن دهقانان از عوارض فئودالی و سهم‌های اربابی بود (سهم‌های اربابی و بیگاری). بخش بزرگی از کشاورزان زمین خریدند. ژاکوبین‌ها نوعی دیکتاتوری انقلابی مستقر کردند و ضدانقلاب را با پشتکار و بیرحمانه سرکوب نمودند و از میهن در برابر خصمان بیرونی دفاع کردند.

اعتبار ژاکوبین‌ها و همه انقلابیون بورژوای قرن هیجدهم در آن بود که در پیوند با خلق قدرت فئودالی را در هم کوبیدند. توده‌های مردم فعالانه در انقلاب قرن هیجده فرانسه شرکت کردند. و در نیل به پیروزی سهم بس عظیمی داشتند. این انقلاب خلقی بود، زیرا به یاری خلق به پیروزی رسید و توده‌ها بخاطر تسلط بر فئودالیسم آتشفشانانه بپا خاستند.

ژاکوبین‌ها وظیفه بزرگی از لحاظ تاریخی انجام دادند. نظام فئودالی را در هم شکستند و افق‌های وسیعی در برابر رشد صنعت و کشاورزی گشودند. اما درعین حال راه را برای سرمایه‌داری و تسلط بورژوازی در فرانسه هموار نمودند. آنان زوال فئودالیسم و پیروزی سرمایه‌داری در کشورهای اروپایی را تسریع کردند.

در فرانسه بورژوازی که انقلاب را هدایت میکرد، میوه آنرا چید. کاست‌ها در هم ریختند ولی یوغ سرمایه‌داران جانشین زنجیر فئودال‌ها شد.

## تفاوت بنیادی میان انقلاب بورژوایی و انقلاب پرولتری

تا هنگامی که ژاکوبین‌ها علیه فئودال‌ها و بورژوازی بزرگ می‌رزمیدند، از سوی توده‌ها حمایت می‌شدند. بعد از آنکه ژاکوبین‌ها با جنبش‌های توده‌ای نظیر جنبش «هارها» در افتادند و بعد از آنکه ابرتیس‌ها را از سر راه برداشتند، حمایت مردم را نیز از دست دادند و در نتیجه بورژوازی ضدانقلابی، آنان را سرنگون کرد. همانطور که قبلاً گفتیم درانقلاب بورژوایی، توده‌های مردم نمی‌توانند برای مدت

طلوانی گرد بورژوازی حلقه زنند.

تنها انقلاب سوسیالیستی است که وضعی پدید می‌آورد که اتحاد پایدار میان توده‌های زحمتکش بهره‌بری پرولتاریا در آن مسیر است.

تفاوت بینادی که انقلاب پرولتری را از انقلاب بورژوایی متمایز می‌گرداند، در آنست که انقلاب بورژوایی نوعی استثمار را جانشین نوعی دیگر می‌کند، درحالی‌که انقلاب سوسیالیستی استثمار انسان از انسان را برمی‌اندازد و طبقات مالک و بهره‌کش را از میان می‌برد، زیرا با الغاء مالکیت خصوصی بر وسائل تولید راه را بر هرگونه بهره‌کشی می‌بندد.

در قرن هیجدهم اسباب و وسایل لازم برای استقرار سوسیالیسم و سرنگونی بورژوازی وجود نداشت. در دوران ما اوضاع به‌گونه‌ی دیگر است. زیرا ما ویرانی و پوسیدگی سرمایه‌داری و زوال بورژوازی و بالندگی طبقه کارگر را در برابر دیدگان داریم.



## فصل ۶

# اروپا از ۱۷۹۴ تا ۱۸۱۵

## ۲۴. نبرد طبقاتی در فرانسه از ۱۷۹۴ تا ۱۷۹۵ فتنه بابوف

### دوران کنوانسیون ترمیدوری

کودتای ۹ ترمیدور (۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴) بورژوازی را که در طول انقلاب با استفاده از همه انواع احتکار ثروت اندوخته بود، به قدرت رساند. اکنون سوداگران رهبری کنوانسیون را در اختیار داشتند. ترمیدوری‌های بقدرت رسیده در شکستن دستگاه دیکتاتوری ژاکوبینی و نشانیدن مکانیسمی که پاسخگوی دیکتاتوری ضدانقلابی بورژوازی بزرگ باشد، شتاب ورزیدند.

باشگاه ژاکوبین‌ها تعطیل شد و شعبه‌ها و تقسیمات وابسته بدان منحل گردید. ضدانقلابیون بورژوا ناحیه‌های پاریس را که در عهد انقلاب آن همه سهم داشتند و فعالیت می‌کردند، نابود ساختند.

کمون انقلابی پاریس به حال تعلیق در آمد. ژیروندن‌ها کرسی‌ها را بر کنوانسیون باز یافتند. همه این اقدامات که از سوی ارتجاع انجام شد، با تروری خونین همراه بود. ژاکوبین‌های انقلابی بازداشت می‌شدند. گروه‌های «جوانان طلایی» در خیابان‌ها به کارگران و پیشه‌وران حمله می‌بردند و بخانه ژاکوبین‌ها می‌ریختند و آنان را بشدیدترین وجه از پای در می‌آوردند.

کنوانسیون ترمیدوری قانون حداکثر مربوط به بهای کالاها را ملغی کرد. کاسبان و تاجران بلافاصله از این اقدام برای بالا بردن قیمت کالاها سود جستند.

در بهار ۱۷۹۵ مردم گرسنه دو بار کوشیدند تا بشورند. اولین طغیان مردم مایوس در آوریل در پاریس وقوع یافت. این شورش با فریاد «نان و قانون اساسی ۹۳» همراه بود. توده‌های گرسنه کنوانسیون را محاصره کردند و خواستار بازگشت ژاکوبین‌ها و اجرای قانون اساسی ۱۷۹۳ شدند. بورژوازی پاریس علیه مردم پسا خاسته از هیچ کاری فروگذار نکرد. ارتش، کارگران را تا محله‌ها تعقیب کرد و بازداشت و تبعید و اعدام مضاعف گردید.

بار دوم توده‌های مردم در ماه مه ۱۷۹۵ شوریدند. این بار شورش بسیار شدیدتر بود. کارگران حتی چندین توپ بدست آوردند. اما این جنبش سازمان یافته

نبود. حکومت با توپخانه خود محله‌های کارگری را گلوله‌باران کرد. هنگامی که شورش دوم در هم شکسته شد، تروری که از جانب بورژوازی ضدانقلابی اعمال میشد، به نقطه اوج خود رسید. ژاکوبین‌ها تیرباران شدند و یا در زندان به قتل رسیدند. هنگامی که کنوانسیون ترمیدوری پس از آنکه قیامهای انقلابی را سرکوب کرد، اقداماتی در جهت تحکیم قدرت مرکزی انجام داد. در ۱۷۹۵ کنوانسیون قانون اساسی جدیدی را تصویب کرد. رأی‌گیری عمومی ملغی شد و تنها مالکان حق دادن رأی داشتند. کشور دو مجلسی گردید. مجلس پائینی «شورای ۵۰۰ نفره» بود که قوانین را پیشنهاد و تدوین می‌کرد و شورای «قدما» که به قوانین رأی میداد. مجالس دوگانه حکومت را که از ۵ وزیر بنام «دیرکتور» که بمعنای مدیر و اداره‌کننده است، تشکیل میشد، برمی‌گزید. و نام «دیرکتوار» برای این حکومت بکار میرفت. اعضای کنوانسیون پراکنده گشته و طبق احکام قانون اساسی حکومت جدید مستقر گشت. سلطنت‌طلبان با بهره‌گرفتن از اوضاعی که نتیجه ترور ضدانقلابی بود، شروع به فعالیت کردند. وانده مجدداً نمایشگاه سرکشی و طغیان جدیدی شد که دفع آن مستلزم رنجهای بسیار بود.

### بابف و «فتنه برابران»

ناخشنودی عظیمی که سیاست دیرکتوار برانگیخته بود، سبب یکی از بزرگترین فتنه‌ها و مبارزه‌جویی‌های کارگران و خورده بورژوازی گشت که بابوف



بابوف

الهام‌دهنده‌اش بود. فتنه بابوف و طرفدارانش که پس از سرنگونی ژاکوبین‌ها وقوع یافت، واپسین نمایش بزرگ جنبش مردمی در دوران انقلاب فرانسه بود. بابوف در ۱۷۶۰ در شمال فرانسه متولد شد و بخاطر فقر خانواده‌اش از شانزده سالگی بکار پرداخت.

بابوف می‌گفت: «ثمره زمین بهمه تعلق دارد و خود زمین متعلق به هیچ کس نیست. جامعه اشتراکی تنها جامعه راستین و منطبق با طبیعت است».

بابف می‌خواست از فرانسه جامعه‌ای بسازد که در آن وسائل تولید متعلق به همه باشد. مالکانی که حاضر نشوند از اموال خود در جهت خیر جماعت، دست بردارند، به نظر بابف باید از همه حقوق مدنی محروم شوند و بعنوان مظنون زندانی گردند.

در جامعه اشتراکی برابری حکم خواهد راند. بابف می‌گفت: «ما خواهان مساواتیم اما نه مساواتی که در «اعلامیه حقوق بشر و افرادملت» از آن سخن رفته است. بلکه مساواتی که بدرون ما بیاید و زیر بام خانه‌های ما فرمانروایی کند».

بابوف خواستار برابری راستین همه شهروندان بود. به عقیده‌ی هر عضو جامعه باید محصول کار صنعتی و یا فلاحتی خود را بمغازه‌های جماعت، عرضه کند. تشکیلات ویژه‌ی باید بوضع همه زحمتکشان و همه تولید رسیدگی نماید و همین سازمان باید با «فراهم آوردن احصائیه» ای از همه افراد و همه اموال امر توزیع را بر مبنای دقیق‌ترین برابری‌ها بعهده گیرد. بنابراین بابف پیشنهاد می‌کرد که همه فراورده‌ها میان اعضاء جامعه بدون در نظر گرفتن کار آنها تقسیم شود. در اولین مرحله کمونیسیم یعنی سوسیالیسم چنین توزیعی با میدان دادن به تنبل‌ها و بیکارگان و سوءاستفاده‌کنندگان، به تولید اجتماعی زیان‌های جبران‌ناپذیر خواهد زد.

بابف که خواستار حکومت انقلابی مقتدری بود پیشنهاد می‌کرد که دیکتاتوری تهیدستان در جهت شکستن مقاومت ثروتمندان پدید آید. وی هنوز کارگران را از مجموع توده‌های زحمتکش جدا نمی‌کرد، زیرا وی متوجه نقش پیشقراولان این طبقه نبود.

بابف کوشید تا طرح خود را به اجرا در آورد. در ۱۷۹۶ آنچه را که بنام فتنه معروف است، سازمان داد که هدفش سرنگونی قدرت بورژوازی بود. این اقدام توسط یک مأمور خرابکار خنثی گشت. بابف بازداشت شد و یک سال بعد او را بجایگاه گیوتین فرستادند. کمی بعد از بازداشت بابف طرفدارانش کوشیدند که سربازان اشغال کننده حومه پاریس را، بشورانند، اما در این کار شکست خوردند.

فتنه بابف نخستین اقدام درجهت نیل به کمونیسیم از راه یک شورش مسلحانه و استقرار دیکتاتوری انقلابی تهیدستان بود. این کوشش‌ها با شکست مواجه شد، زیرا پرولتاریا در فرانسه تازه آغاز به شکل گرفتن کرده بود.

## ۲۵. جنگ‌های فرانسه بورژوایی (۱۷۹۵-۱۷۹۹). ژنرال بناپارت

### جنگ‌های کنوانسیون ترمیدوری ژنرال بناپارت

در ۱۷۹۵ فرانسه که نیروهایش به پیروزی‌های متعدد دست یافته بود، موفق شد تا قرارداد صلحی با پروس منعقد نماید. با این قرار داد فرانسه میوه پیروزی‌هایی را که ارتش‌هایش در طول انقلاب بدست آورده بودند، چید. منطقه ساحل چپ رود رن را که سربازانش اشغال کرده بودند، تصرف نمود. با این همه جنگ در برابر اتریش و انگلستان ادامه یافت و در این جنگ، ژنرال بناپارت بویژه درخشید.

ناپلئون بناپارت در سال ۱۷۶۹ در جزیره کرس که سه ماه قبل از تولد وی به فرانسه ملحق شده بود، بدنیا آمد. پدرش که در خانواده اشرافی ولسی بی‌مکتب متولد شده بود، به ناحیه فرانسوی‌ها پیوست. وی میخواست که پسرش در فرانسه پرورش یابد. ناپلئون تحصیلاتش را در مدرسه نظامی شهر کوچک بری‌ین انجام داد. ناپلئون کوچک‌اندام و بداخلاق بود و فرانسه را با لهجه شدید کرسی تکلم می‌کرد. ویرا تحقیر می‌کردند و لهجه او را دست می‌انداختند. در پانزده سالگی به مدرسه نظامی پاریس منتقل شد و آن مدرسه را با کسب معلومات وافر بویژه در ریاضیات و تاریخ پایان رساند. وی کتابی درباره بالستیک نوشت که دانش حرکت‌های گلوله بود.



بناپارت

بناپارت در طول محاصره تولون در ۱۷۹۳ توپخانه را طبق نقشه‌ای که خود طرح کرده بود، بکار برد. این بیکار توپخانه بنحوی استثنایی با موفقیت قرین بود. انگلیسی‌ها شکست خوردند و تولون سرانجام از اشغال رهید. کنوانسیون بمنظور قدرشناسی از بناپارت بخاطر این پیروزی وی را در ۲۴ سالگی بدرجه ژنرالی ارتقاء داد. در ۱۷۹۵ بناپارت با

استفاده از آتش توپخانه سلطنت‌طلبان خواهان حکومت را بپراکند.

بناپارت بعد از این واقعه فرمانده کل ارتش ایتالیای شمالی که در صدد نبرد با اتریشی‌ها بود، گردید.

## جنگ بناپارت در ایتالیا

وی مصمم بود که از ایتالیا میدان عملی درست کند و با استفاده از آن اروپا و خاور را برای بورژوازی فرانسه بتصرف در آورد. وی فوراً برای تحقق نقشه‌هایش دست بکار شد.

بناپارت در هنگام نبرد وعده غارت ایتالیا را به سربازانش داد. وی خطاب به سربازان گفت: «ای سربازان! شما عربان و نیمه گرسنه‌اید، و من شما را به سوی حاصلخیزترین جلگه دنیا راهبری می‌کنم». و بار دیگر از روی فریبکاری گفته بود که من به ایتالیا میروم تا سلطه اتریشی‌ها و حکومت‌های فئودالی را از آن سرزمین براندازم.

سربازان بناپارت بسرعت ایتالیا را تصرف کردند. اتریشی‌ها جنگ‌ها را یکی پس از دیگری می‌باختند. اما هنگامی که ژنرال بناپارت وارد ایتالیا شد، نیرنگ او در این که گفته بود برای آزادی مردم ایتالیا آمده برملا گشت. بناپارت بجنگی ناعادلانه و پیکاری برای تصرف سرزمین‌ها دست زده بود و برای مردم چیزی جز کینه و تحقیر به ارمغان نیاورد.

ناپلئون بناپارت در ایتالیا دست به غارت زد و جنبش مردمی ایتالیا را بیرحمانه درهم کوبید. وی برای تنبیه شهر کوچکی که از اطاعتش سر باز زده بودند، مردم آن شهر را قتل‌عام کرد. پس از آنکه سربازانش همه ساکنان شهر را از دم تیغ سرنیزه گذراندند، آتش بر شهر افکند و ۲۴ ساعت بعد فرمان حمله به شهر کوچک دیگری را صادر کرد. وی همه دهکده‌هایی را که مرده سربازان فرانسوی که بدست مردم محلی بقتل رسیده بودند در اطراف آنها پیدا شده بود، به آتش کشید.

ارتش ناپلئون بناپارت در ایتالیا توشه و علوفه فراوان و سلاح و توپ‌های فراوان بچنگ آورد. مناطق فتح شده مالیات کلان میدادند که سر به چند میلیون فرانک میزد. بناپارت همه مجسمه‌های قیمتی و تابلوهای نفیس موزه‌ها و ظروف مقدس کلیساها را به پاریس فرستاد، و همینطور گوهرها و زرهائیکه بدست وی می‌افتاد، به پاریس منتقل می‌گردید.

بناپارت با اطلاع از نقشه ستاد ارتش اتریش پیروزی سهلی بچنگ آورد. وی از مرزهای اتریش گذشت و تا نزدیکی وین پیش آمد و قوای اتریشی را که بجلوگیری از وی شتافته بود، مغلوب کرد.

در حالی که بهترین نیروهای فرانسوی در رن شکست می‌خورند، ارتش بناپارت که در آغاز نبرد بی‌لباس و کم غذا و فاقد انضباط لازم بودند، در شگفتی

همگانی نیروهای اتریش را با همه تجهیزات و تمرینات شکست داد. در ۱۷۹۶ پس از پیروزی بناپارت بر اتریش کاترین دوم تصمیم گرفت ۶۰ هزار سرباز به جنگ جمهوری فرانسه گسیل دارد. اما در همان سال، مرگ بسراغش آمد و مانع از اجرای تصمیمش گشت. اتریش مغلوب ناگزیر به امضاء پیمان صلح شد. بر طبق این پیمان که در سال ۱۷۹۷ در کانپو فورمبو، منعقد گردید، فرانسه مناطق فتح شده در ساحل چپ رن را برای خود نگاه داشت.

ایتالیا به جمهوری‌هایی که به «جمهوری‌های دختران» معروف بود، تقسیم شد. این جمهوری‌ها در حقیقت دولت‌های کوچکی بودند که دست نشانده حکومت فرانسه محسوب می‌شدند. سوئیس و هلند نیز کمی بعد تبدیل به جمهوری‌های وابسته به فرانسه شدند. نفوذ فرانسه در اروپا وسیعاً گسترش یافت. با این همه جنگ ادامه می‌یافت و پایانش معلوم نبود. انگلستان دشمن قدیمی و رقیب فرانسه که از نیروی دریایی توانایی برخوردار بود و بواسطه مستعمراتش همه مواد اولیه را که نیازمند بود، در اختیار داشت، مغلوب ناشدنی باقی‌مانده بود. حکومت انگلستان در اختیار دولت‌های فتودالی اروپا پول قرار میداد، تا به جنگ علیه فرانسه ادامه دهند و متحدان جدید دست و پا کنند.

### نبرد مصر و سوریه

بورژوازی فرانسه مصمم گشت تا با ضربه زدن به نقاط ضعف انگلستان جنگ را با این کشور ادامه دهد. بناپارت پیشنهاد کرد که نبردی تازه را در هند آغاز کند (سرزمینی که از ۱۷۶۳ تنها قطعات کوچکی از آن در تصرف فرانسه باقیمانده بود)، تا انگلستان را از ارزشمندترین مرواریدهای تاج امپراتور محروم سازد. و سرانجام مقرر شد که این نبرد با فتح مصر آغاز شود. بناپارت می‌گفت: «آنکه سرور مصر شود، سرور هندنیز خواهد شد». دیرکتوار در ماه مه ۱۷۹۸ لشکرکشی به مصر را تصویب کرد و بناپارت با توپخانه و ارتشی متشکل از ۳۰ هزار سرباز و ۳۵۰ کشتی بسوی مصر بادبان برافراشت. نبرد مصر و سوریه که هر دو زیر سلطه سلطان عثمانی بودند، موفقیتی نداشت. عرب‌ها، کپت‌ها (اسلف ساکنان قدیم مصر) و سوری‌ها بشدت از خود دفاع کردند.

در سوریه به فرمان ناپلئون همه ساکنان شهر جفا به گناه نافرمانی قتل‌عام شدند. چهارهزار سرباز ترك که در جفا به اسارت درآمده بودند، به ساحل منتقل گردیده و تیرباران شدند. بناپارت پس از ورود به سن ژاندارك که ترك‌ها و عرب‌ها



به یاری انگلیسی‌ها از آن دفاع می‌نمودند، برتری خود را از دست داده و ناگزیر به عقب‌نشینی گشت. ارتش وی در اثر جنگ‌های مداوم و آفتاب سوزان و بیماری مسری طاعون ناتوان و ضایع گشت. ارتباط‌ها همه با فرانسه قطع شد، زیرا ناوهای ارتش در نبرد خلیج ابوکیر توسط ناوگان انگلیس منهدم شده و غرق گشته بودند.

### نبرد سووروف ۱ و دوچاکوف ۲

در این هنگام بناپارت دریافت که روسیه که در ۱۷۹۸ به فرانسه اعلان جنگ داده بود، شروع به اعزام نیرو به ایتالیا کرده است. ارتش روسی به فرماندهی سووروف در برابر نیروهای فرانسوی قرار گرفت. در این جنگ فرانسویان شکست خوردند. با این همه سووروف در ۱۷۹۹ بخاطر تحریک‌ها و دشمنی‌های متحدان



سردار آ. سووروف

اتریشی ناگزیر به ترك ایتالیا گشت. در يك توفان برف نیروهای وی از بالای سن‌گوتارد<sup>۳</sup> گذشتند و در داخل سوئیس رخنه کردند و ناپلئون بناپارت نگران آن بود که فتوحاتش در ایتالیا به سبب پیروزی‌های سووروف به خطر افتد، مضافاً به اینکه نیروی دریایی روسیه به فرماندهی دوچاکوف به پیروزی‌های چشمگیری در برابر ناوگان فرانسه در مدیترانه نزدیک سواحل یونان و آلبانی نائل آمده بود. اخبار رسیده از فرانسه از وضع بحرانی دیرکتوار حکایت می‌کرد. در این موقع ناپلئون ارتش خویش در مصر را رها کرد و با تحمل رنجی عظیم از خط محاصره ناوهای جنگی انگلیسی که در کمین او بودند، گذشت و در ۱۷۹۹ وارد پاریس شد.

1. Suvorov

2. d'Ouchokov

3. Saint-Gothard

## ۲۶. حکومت کنسولی و اعلام امپراطوری در فرانسه

کودتای ۱۸ برومر (۹ نوامبر ۱۷۹۹)

بورژوازی از ناپلئون، بسیار پرشور پذیرایی کرد. در آن ایام، سوداگران و محترکان و حقه‌بازان و غارتگران اموال عمومی دور دیرکتواررا گرفته بودند و از این رو این حکومت اعتبار خود را در نزد بورژوازی از دست داده بود. بورژوازی نیازمند حکومتی مقتدر و لایق بود تا سلطنت‌طلبان را به‌جای خویش نشانند و جلوی ژاکوبین‌ها را بگیرد و در برابر ائتلاف فنودالی و انگلستان برزند. خلاصه بورژوازی «شمشیر مطمئنی» لازم داشت. نظر وی معطوف به بناپارت گردید، که خیال کودتا در سر داشت. بانکداران پاریس پول لازم را در اختیار بناپارت گذاشتند وی روز ۹ نوامبر ۱۷۹۹ (۱۸ برومر از سال ۸ جمهوری) در سپیده دم، نیروهای وفادار خویش را گرد آورد.

بنابه تقاضای بناپارت که ظاهر ائتلافی را علیه حکومت کشف کرده بود مجلس پانصد نفره و مجلس قدما به سن - کلو، شهر کوچکی نزدیک دروازه پاریس منتقل گشت و گارد محافظ دو شورا به‌سازماندهنده حقیقی توطئه یعنی بناپارت سپرده شد.

فردای آن روز ناپلئون در رأس سربازانش در سن - کلو ظاهر شد و شوراها را متفرق ساخت. قدرت از وزرا سلب گردید و دو تن از ایشان بازداشت شدند. بناپارت فرمان داد تا چند ده نفر از نمایندگان را که فرار کرده بودند، بازدارند و ایشان را ناگزیر ساخت تا به قانونی رأی دهند که قدرت را به‌سه کنسول منتقل میکرد و یکی از آنها خود بناپارت بود.

بدینسان در سال ۱۷۹۹ قدرت در دست‌های مردی قرار گرفت که از سوی بورژوازی بزرگ حمایت میشد. بناپارت با تکیه بر ارتش، یک دیکتاتوری نظامی مستقر ساخت که هدفش دفاع از منافع همان بورژوازی بود.

کمی بعد از کودتای هیجده برومر بناپارت بانکداران پاریس را فراخواند و از ایشان تقاضای وام نمود. یکی از بانکداران در جواب تقاضای بناپارت از جانب خود و دیگران چنین گفت: «ما همه در این مورد حاضر به تأمین اعتبار هستیم. کدام بانک‌دار یا بازرگان پاریسی است که در برابر چنین وعده‌های زیبایی حاضر نباشد تمام اعتبار خود را در اختیار دولت گذارد».

۱. اشاره به گفته سی‌یس دایر بر اینکه «مغزی لازم و شمشیری که فرمان این مغز را ببرد.» مترجم.

خرده‌مالکان فرانسه امید داشتند که بناپارت که نامش با پیروزی‌های درخشان بر ائتلاف‌های فتودالی گره خورده بود، بتواند از کشور در مقابل دشمنان خارجی و مهاجران دفاع کند و مالکیت زمین‌هایی را که ایشان در ایام انقلاب خریده بودند، تضمین نماید.

### سیاست داخلی حکومت ناپلئون. اعلام امپراتوری

تدبیرهای سیاسی که ناپلئون اتخاذ کرد به روشنی نشان می‌دهد که حکومت وی حاکمیت بورژوازی را تحکیم کرد. کنسول اول که اقتدار بسیاری داشت پس از مدتی بعنوان کنسول دائمی تعیین شد و سپس در سال ۱۸۰۴ به امپراتوری، تعیین گشت. بنا بر این سلطنت دگر بار در فرانسه مستقر گشت. اما این بار دیگر سلطنتی فتودالی نبود، بلکه امپراتوری بورژوازی بود. از آنرو که قدرت در دستهای بورژوازی قرار داشت.

نجبای مهاجر و وضعشان دگرگون شد و اجازه یافتند که به فرانسه بازگردند و آن املاکی را که بفروش نرفته بود به ایشان باز پس دادند. با این همه تحت نظر قرار داشتند. اما در مورد ژاکوبین‌ها که هنوز از میان نرفته بودند باید گفت که بیدادگرانه تعقیب میشدند، بازداشت می‌گردیدند و تبعید می‌گشتند.

ناپلئون بمحض به قدرت رسیدن، از رشد صنایع در جهت منافع بورژوازی حمایت کرد. مؤسسه‌ای بنام «شرکت حمایت از صنایع ملی» ایجاد شد و سهامداران عمده‌اش خود بناپارت، کارگزاران وی و سردارانش بودند و نماشگاههای صنعتی یکی پس از دیگری پدید آمد.

توسعه صنعت در فرانسه اهمیت ویژه‌ای به لحاظ نبرد با انگلستان داشت. در ۱۸۰۴ تدوین «قانون مدنی» به اتمام رسید. این قانون مدنی مجموعه‌ای از قوانین بود که منظور اصلی در آن تضمین بهره‌برداری از اموال برای بورژوازی بود. در ماده ۵۵۴ این قانون آمده است: «مالکیت حق برخورداری و در اختیار گرفتن اشیاء در مطلق‌ترین شیوه‌ها و اشکال است».

قانون ۱۷۹۱ علیه کارگران از سوی ناپلئون نیز به تصویب رسید. سندیکاهای کارگری مانند گذشته ممنوع بود و اعتصاب‌ها کیفر سنگینی داشت.

## ۲۷. جنگ‌های اروپا از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱۲

### پیروزی ارتش فرانسه از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱۲

حدود پانز ۱۸۰۵ جنگ در اروپا شدت گرفت. فرانسه در برابر خود دشمنانی مانند انگلستان، اتریش و روسیه داشت. حکومت انگلستان برای کمک به متحدان و در استخدام گرفتن جاسوسان در فرانسه مبالغ هنگفتی خرج می‌کرد.

ناپلئون به قصد پیاده کردن سربازدر انگلستان نیروی عمده‌یی در بندر بولونی در شمال فرانسه متمرکز کرد (اردوی بولونی) ۲۳۰۰ ناو فرانسه به بولونی و دیگر بندرهای دریای مانس آمدند. تدارک جنگ بسرعت پیش میرفت. انگلستان شدیداً تهدید میشد. اما در ماه اوت ۱۸۰۵ ناپلئون فرمان متوقف کردن عملیات لشکرکشی به انگلستان را صادر کرد، و اردوی بولونی برچیده شد. بعد از آن ناپلئون در مقام فرماندهی ارتش که همه نیروی خود را در آن متمرکز کرده بود (۲۵۰ هزار نفر)، وارد باویرا شد.

نتیجه این چرخش ورود روسیه متحد اتریش بجنگ بود. ناپلئون به کرات نیروهای اتریشی را در هم شکسته بود، اما قدرت نظامی ارتش روس که تحسین جهانیان را در اثر عملیات خود در ایتالیا و سوئیس بفرماندهی سووروف برانگیخته بود، از جانب ناپلئون بدرستی ارزیابی میگردید.

به امید شکستن انگلیسی‌ها در دریا، ناپلئون فرمان داد که ناوهایش بجنگ با ناوهای انگلیسی بپردازند. در ماه اکتبر ۱۸۰۵ واحدهای دریایی فرانسه در مدیترانه بقوای دریایی انگلیس بفرماندهی دریاسالار نلسون در نزدیکی سواحل اسپانیا و نه چندان دور از دماغه ترافالگار، هجوم بردند. نبرد ترافالگار صد و چهلمین کارزار دریایی نلسون بود و در عین حال این نبرد واپسین جنگ وی بود. زیرا در جریان آن از پای در آمد. با این همه ناوگان فرانسه در این جنگ، شکست بزرگی را متحمل شد. در دسامبر ۱۸۰۵ نیروهای ناپلئون از یکسو و نیروهای روسی و اتریشی از سوی دیگر بجنگ سختی در مراوی در نزدیکی اُسرلیتز (سلاکف) دست زدند. روسیه علیرغم مخالفت کوتوزف، در اوضاع و احوال نامناسبی به این نبرد تن داد و شکست خورد. ناپلئون اتریشی‌ها را در هم شکست و نیروهای روس را بروی برکه‌های منجمد عقب راند و سپس آنها را گلوله باران کرد و در نتیجه یخ‌ها شکست و عده زیادی از سربازان روسی غرق شدند.

1. Baviere
2. Trafalgar
3. Austerlitz
4. Koutousev

ناپلئون پس از شکست اتریش سرکرده امپراتوری مقدس رومی ژرمنی در ۱۸۰۶ خود این امپراتوری را از صفحه روزگار محو کرد. امپراتور امپراتوری مقدس ناگزیر شد از عنوان خود چشم بپوشد و به امپراتوری اتریش قانع شود. ناپلئون در ۱۸۰۶ نبرد بایروس را نیز آغاز کرد. پروسی‌ها بکلی مغلوب شدند و استحکامات، بدون پیکار سقوط کرد. ۱۹ روز پس از آغاز جنگ، نیروهای فرانسه وارد برلن شدند.

محافل حاکمه دولت پروس نیز می‌فهمیدند که پس از آن شکست خفت‌آور از فرانسه، نمی‌توانند از قید تسلط آن کشور، بدون انجام یک سلسله اصلاحات برهند. در ۱۸۰۷ فرمانی منتشر شد که برطبق آن، الغاء سرواژ در پروس اعلام شده بود، اما دهقانان موظف به پرداخت دیون و خراج‌ها تا هنگام بازخرید آن بودند. حق بازخرید تنها به دهقانانی تعلق می‌گرفت که صاحب کالسکه دو اسبه بودند، یعنی به ثروتمندترین آنها.

بدینسان بخش عظیمی از دهقانان دهها سال دیگر زیر یوغ فئودال‌ها باقی ماندند و این وضع هم در پروس و هم در سایر دولت‌های آلمانی برقرار بود.

### محاصره قاره‌ای

ناپلئون در پایان سال ۱۸۰۶ به پیروزی‌های بسیاری در قاره نائل شده، ایتالیایی‌ها، اتریشی‌ها، پروسی‌ها را در هم شکسته بود. اما اقدامات او در جهت غلبه بر نیروی دریایی انگلیس، بی‌نتیجه می‌نمود. ناپلئون بمنظور استقرار سلطه بورژوازی فرانسه در همه کشورها تصمیم به تضعیف صنایع انگلیس از طریق محروم ساختن آن از بازارهای اروپا کرد. برای خرد کردن انگلستان مصمم گشت که جلوی ورود کالاهای انگلیسی را به قاره اروپا بگیرد. ناپلئون در سال ۱۸۰۶ در برلن منشوری را بنام «محاصره قاره‌ای» تصویب کرد که حکایت از بسته شدن درهای اروپای قاره‌ای به روی کالاهای صنعتی انگلستان می‌کرد.

در این فرمان آمده بود: «جزایر بریتانیایی از این پس در حال محاصره اقتصادی هستند. هرگونه تجارت و هر رابطه‌ای با جزایر بریتانیایی ممنوع است».

در این فرمان همچنین مقرر شده بود که در سرزمین فرانسه و متحدان این کشور انگلیسی‌ها باید بازداشت شوند و کالاهای انگلیسی به دست آمده در این سرزمین‌ها، باید ضبط گردد. در ۱۸۰۷ پس از چند نبرد سخت علیه نیروهای روسی، میان روسیه و پروس و ناپلئون قرارداد صلحی در تیلسیت امضاء شد. الکساندر اول همه فتوحات ناپلئون را برسمیت شناخت و ناگزیر به عقد قرارداد اتحاد با

فرانسه شد و ناچار به محاصره قاره‌ای پیوست. ناپلئون پروس را به پرداخت غرامت جنگی ناگزیر ساخت و بطور قابل ملاحظه‌ای از قلمرو این کشور کاست. پروس دیگر دولتی مستقل نبود و فقط گاهی حکومت روسیه که بانگرانی به قدرت افزاینده فرانسه می‌نگریست، تقاضای استقلال پروس را می‌کرد. پروس دارای ارتشی بود که افرادیست از ۴۰ هزار نفر تجاوز کنند.

### شکست محاصره قاره‌ای

محاصره قاره‌ای آرزوهای بورژوازی فرانسه را در این باره برنیاورد. اولاً به تلافی محاصر، ناوهای جنگی انگلیسی به شکار کشتی‌های جنگی فرانسوی و متحدان فرانسه در راه‌های دریایی پرداختند. ثانیاً کالاهای فرانسوی ناکافی و بسیار گران و با کیفیتی نامرغوب‌تر از کالاهای انگلیسی بودند. بعد از آنکه فرانسه قاره اروپا را برای تاجران انگلیسی بست، کالاهای ارزان به طریق قاچاق به ویژه از راه اسپانیا و دولت‌های آلمانی وارد قاره شدند. خود حکومت فرانسه نیز نمی‌توانست از فرآورده‌های صنعت انگلستان صرف‌نظر کند. لباس ارتشیان فرانسه از ماهوت انگلیسی بود و کفش سربازان فرانسه نیز از جزایر فوق قاره‌ای می‌آمد. حکومت فرانسه رسماً برای خرید باره‌ای از اشیاء ساخته شده در انگلستان اجازه صادر میکرد. با این همه این اجازه مانع از آن نبود که مأموران فرانسوی در همه اروپا، به دنبال کالاهای انگلیسی قاچاق بگردند؛ ماهوتها را می‌دریدند و کالاهای دیگر را برتلی از هیزم می‌سوختند.

علیرغم محاصره، تجارت خارجی انگلستان رونق گرفت، در حالیکه بازرگانی خارجی فرانسه در معرض خطر قرار می‌گرفت. علاوه بر این رشد صنعت برخی از کشورهای اروپائی سبب شد که آنها بصورت رقیبی برای فرانسه در آیند. در سال ۱۸۱۱-۱۸۱۰ از آنجا که توده‌های مردم بخاطر جنگهای توقف‌ناپذیر به افلاس و فقر کشیده شده بودند، صنعت فرانسه، دچار بحران سختی گردید. تعداد بیکاران افزایش یافت و ناخشنودی کارگران وسعت گرفت. برای مخارج جنگهای کمرشکن، بورژوازی مالیاتهای سنگین پرداخت. خدمت نظام اجباری که لاینقطع تجدید میشد و لوله ناخشنودی در روستائیان و کارگران می‌افکند. کشورهای اروپائی زیر فرمان ناپلئون، ناگزیر بودند که قسمت بزرگی از سربازان او را تأمین کنند. این مردمان که ملیت‌های گوناگون داشتند، و حتی زبان فرانسه را نمی‌فهمیدند ناچار بودند در ارتش فرانسه بجنگند. اینان بخش بزرگی از این ارتش را تشکیل می‌دادند.

## جنبش خلقی علیه سلطه ناپلئونی

خلقها، مخصوصاً خلق اسپانیا و روسیه که با یوغ بورژوازی فرانسه که ناپلئون می‌خواست به آنها تحمیل کند مخالفت می‌ورزیدند، بامقاومت غیرمنتظره خویش، ضربه‌ای سخت بر امپراطوری وارد آوردند. در ۱۸۰۸ نیروهای ناپلئون وارد اسپانیا شدند و از بدو ورود، با جنگهای چریکی، توده‌ای، با مشارکت گروههای پارتیزانی اسپانیائی که علیه مداخله‌گران می‌جنگیدند مواجه شدند.

ناپلئون شخصاً در رأس يك ارتش ۱۸۰ هزار نفری به اسپانیا تاخت، سر راه آبادیها را ویران کرد و مادرید را تصرف نمود. اما آتش جنگهای چریکی همه اسپانیا فرا گرفت. شهر ساراگوسا در ۱۸۰۹ شورش، وزیر فشار نیروهای فرانسوی قرار گرفت اما ۸ ماه طول کشید تا ساراگوسا مقاومتش در هم شکست. مردم غیرنظامی شهر در زیرزمین‌ها پنهان شدند. شهر تماماً سوخته بود. اما هنگامیکه توپخانه حفره‌هایی در منازل پدید آورد، تفنگها از آنها بیرون آمد و بروی مهاجمان آتش گشود. زنان و کودکان در کنار پدران و برادران و همسران می‌رزمیدند. مقاومت مردم اسپانیا در برابر مداخله‌گران انقلاب بزرگی پدید آورد.

کرتس‌ها (پارلمان) که، بطور انقلابی در سال ۱۸۱۲ گرد آمده بودند، قانون اساسی اسپانیا را تدوین کردند. قدرت پادشاه محفوظ ماند اما توسط پارلمان محدود گردید - کرتس‌ها.

اکنون که از جنبش خلقی در اسپانیا سخن گفتیم، لازم است ویژگی‌های آنرا یادآور شویم. اسپانیا کشوری فتودالی و عقبمانده بود. روستائیان آن سرزمین از کلیسای کاتولیک تمکین میکردند. دهقانان رهبران شایسته‌ای برای دفاع از منافع خویش نداشتند و با شمارهایی در جهت افتخارات دینی و حفظ سلطنت بدنبال کشیشان و اربابان میرفتند.

اما آنچه اهمیت داشت مین پرستی مردم اسپانیا بود که توده‌های مردم را در برابر دخالت بورژوازی فرانسه که هدفش تسلط بر اسپانیا و غارت آن سرزمین و ویران ساختن و به‌بردگی در آوردنش بود، برانگیخت.

## ۲۸. نبرد ناپلئون اول در روسیه. جنگ ملی ۱۸۱۲ و سقوط امپراتوری ناپلئون

### نبرد روسیه (۱۸۱۲)

نبرد ناپلئون با روسیه برای وی فاجعه‌بار آورد. بورژوازی فرانسه که بهترین ارتش دنیا را در اختیار داشت، از قدرت روسیه می‌هراسید و میکوشید بر آن غلبه یابد و از نیرویش علیه انگلستان سود جوید. ناپلئون به سرکردگی ارتشی ۶۰۰ هزار نفره و کاملاً مجهز وارد روسیه شد. ارتش وی علاوه بر فرانسویها از فوجهای ایتالیائی، آلمانی و لهستانی تشکیل شده بود. فوجهای ارتش به ۱۲ زبان گوناگون سخن

میگفتند.

در آغاز نبرد در مرزهای باختری روسیه، این کشور که نیروی دفاعی چندانی نداشت، روسها شکست خوردند و عقب نشستند.

در نزدیکی مجایسک، نه چندان دور از دهکده برودینو، ارتش روس به نبردی بزرگ علیه نیروهای دشمن دست زد. جنگ بورودینو (۷ سپتامبر ۱۸۱۲) طولانی و سخت بود و از خونین‌ترین پیکارهای زمانه بود. این نخستین کارزار بزرگ ناپلئون بود که در آن شکست را آزمود. این نبرد در عوض برای نیروهای روسی پیروزی بیار آورد. اما برای ارتش فرانسه نحوست بار بود و آغاز شکست‌های قطعی‌اش را رقم زد.



۴. کوتوزوف

بعد از این جنگ، کوتوزف ارتش خود را از

بورودینو به مسکو برد و آنگاه برای فریب دشمن وانمود کرد که از طریق جاده ریازان، عقب می‌نشیند، اما از راه میان‌بر خود را در جاده کالوگا انداخت. مردم مسکو در هنگام حمله دشمن در شهر نماندند. از ۳۰۰ هزار جمعیت شهر تنها ۳۰ نفر نتوانستند شهر را ترک گویند. فردای روز اشغال مسکو توسط فرانسویها

آتش‌سوزیهای بزرگی در شهر رخ داد.

نیروهای روسی، فرانسویانی را که در جستجوی آذوقه میکوشیدند از شهر خارج شوند، از پای در می‌آوردند. ناپلئون کوشید تا باب مذاکرات را برای نیل به صلح بگشاید. اما پاسخی دریافت نداشت. در زیر ضربات شدید ارتش روس، ناپلئون ناگزیر از مسکو خارج شد و البته قبل از آن از تخریب و ویران‌سازی خودداری نورزید. برجهای چندی را سرنگون ساخت و بخشی از دیوار کرملین سالمند را منفجر کرد. اما مردم مسکو مانع شدند که همه کرملین را نابود کند.

جنگ ۱۸۱۲ در تاریخ جنگی عادلانه و نبردی ملی تلقی شده است. زیرا در جهت رها کردن کشور از یورش خارجی بوده است. دهقانان دلاورانه در ارتش می‌جنگیدند و یا گروههای پارتیزانی تشکیل میدادند. در حالیکه مردم به‌منظور نجات



میهن اشغال شده، خود را فدا می‌کردند، تزار و اشراف ارضی در جستجوی تحکیم قدرت بودند. کوتوزف از جنبش پارتیزانی حمایت میکرد و به آن مساعدت می‌نمود، در صورتیکه تزار و نجبای ارضی برای توقف آن از هیچ کاری فرو گذار نمی‌کردند.

ناپلئون در رأس ارتش خود و با کاروانی از غنیمت‌های بدست آمده کوشید تا از راه کالوگا خود را به سرزمین‌های حاصلخیز جنوب برساند، اما قوای روس ارتش فرانسه را در مالوای اروسلاوتز متوقف کردند و شکست دادند. شهر ۸ بار دست بدست گشت. آنگاه ناپلئون دریافت که پشت مالوای اروسلاوتز جاده کالوگا توسط کوتوزف و ارتش ۸۰۰۰۰ نفری وی بسته شده است. در اینصورت ناپلئون می‌بایست از راه سمولنسک عقب نشیند که خود فرانسویها آنرا منهدم و ویران ساخته بودند. کوتوزف که در تعقیب مهاجمان بود به آنان ضربه‌های دهشتناک فرود آورد.

سرمای تازه آغاز شده بر سرعت انهدام مانده‌های ارتش ناپلئون افزود. این ارتش هر جا که اردوی میزد، صدها مرده برجای می‌گذاشت. ناپلئون که میدید نبرد را باخته است، ته مانده ارتش خویش را رها کرد و با آجودانها و گماشتگانش همه آلمان را با کالسکه پیمود و ۱۲ روز بعد پاریس رسید. از ناپلئون پرسیدند ارتش کجاست؟ پاسخ داد، دیگر ارتشی وجود ندارد.

ارتش بزرگ ناپلئون که از ۶۰۰ هزار سرباز تشکیل شده بود، در جریان جنگ ملی مردم روسیه علیه مهاجمان بفرماندهی استراتژ بلندآوازه کوتوزف تماماً معدوم شد. بعد از شکست نیروهای فرانسوی در روسیه امپراتوری بزوال گرائید

### نبرد ارتش روسیه در آنسوی مرزها

ناپلئون کوشید تا دگر بار برتری از دست رفته را بازیابد و به این منظور ارتش جدیدی تشکیل داد و این موقعی بود که نیروهای روسی، آلمان را از قوای ناپلئون خالی کرده و به برلن رخنه نموده بودند. شکست ناپلئون در روسیه و ورود نیروهای روسی به آلمان يك جنبش ملی را در این کشور در برابر فاتحان فرانسوی برانگیخت. در ۱۸۱۳ ارتش جدید فرانسه شکست دیگری را در لایپزیک در هنگام «جنگ ملتها» که چهار روز بطول انجامید متحمل شد. فرانسویها در این نقطه با نیروهای ائتلاف متشکل از روسیه، اتریش، پروس، و سوئد مصاف دادند. عقب‌نشینی فرانسویان بزودی تبدیل به هزیمتی آشفته و نامنظم گشت. گروه‌های سواره نظام باشکیر<sup>(۱)</sup>، که در میان ارتش روسیه بودند مدت زیادی دشمن را تعقیب کردند. در جنگ لایپزیک ۱۲۵۰۰۰ نفر و از جمله ۶۵۰۰۰ فرانسوی نابود شدند.

از ۱۸۱۳ به بعد جنگ حکومت تزاری در برابر ناپلئون به جنگی ارتجاعی در

1. Malojaroslavetz

2. bachkire

جهت استقرار و تحکیم دودمانهای فتودالی و قدرت اربابان در اروپای باختری تبدیل شد. با اینهمه ارتش روسیه مردم اروپای غربی را از یوغ ناپلئونی رها نید اما هنوز ضربه نهائی بر ناپلئون فرود نیامده بود و برای منع وی از براه انداختن جنگ‌های جدید میبایست قدرت را از وی بازگرفت.

در شب اول ژانویه ۱۸۱۴ ارتش متحدان از مرزهای فرانسه گذشت و کمی پس از آن ارتش روس وارد پاریس شد.

ناپلئون بناچار کناره گرفت. وی را به جزیره ایل ب تبعید کردند. این جزیره ۲۲۳ کیلومترمربع وسعت داشت و میان کرس و شبه جزیره ایتالیا قرار دارد. ناپلئون بعنوان حاکم جزیره منصوب شد و حتی هزار سرباز در اختیار وی قرار گرفت.

### تجدید سلطنت بوربونها در فرانسه

بوربونها با تکیه به سرنیزه‌های متحدان به فرانسه آمدند.

لونی هیجدهم برادر لونی شانزدهم که با گیوتین اعدام شده بود، پادشاه فرانسه شد. متحدان قلمرو و مرزهای قبل از انقلاب را برای فرانسه باز شناختند. اشراف و روحانیون به همراه بوربونها به فرانسه بازگشتند و از ترور سفید، در جهت تصاحب زمینهای مصادره شده در طول انقلاب، سود جستند و این امر ناخشنودی مالکان جدید را برانگیخت: دهقانان و بورژوازی.

کینه‌توزی بوربونها آنقدر شدید بود که ناپلئون با استفاده از موقعیت قدرت را برای مدتی کوتاه بازیافت. وی با کشتی به جنوب فرانسه آمد و بسرعت راه پاریس را در پیش گرفت. و نیروهای مخالف ناپلئون نیز بنوبه خود بسوی آن شهر شتافتند. لونی هیجدهم با خانواده اش بسوی مرز بلژیک گریخت و ناپلئون در ۲۰ مارس ۱۸۱۵ به پاریس آمد.

ناپلئون پس از نیل بقدرت نتوانست آنرا حفظ کند و حکومت مجدد وی به صد روز نرسید. متحدان که استقرار امپراتوری ناپلئون نگرانیشان را برانگیخته بود، مجدداً قوای خود را علیه وی بحرکت درآوردند. در جریان بازپسین نبرد بزرگ، که در هیجده ژوئن ۱۸۱۵ در واترلو نزدیک بروکسل وقوع یافت، ناپلئون بطور قطع مغلوب نیروهای انگلیسی و پروسی شد.

عده‌ای از مردان سیاسی بورژوازی به ناپلئون پیشنهاد کردند که توده‌های مردم را فراخواند و دهقانان را بنا به اصول انقلابی ژاکوبینی سال ۱۷۹۳ گردآورد، اما وی نپذیرفت. او را به جزیره دور افتاده‌ای در جنوب بنام سنت - هلن منتقل کردند که در همان جزیره در سال ۱۸۲۱ مرد.

بوربونها مجدداً وارد فرانسه شدند و اروپا وارد يك دوران بازگشت به ارتجاع

بورژوازی فرانسه پس از کسب قدرت می‌خواست بر دنیا فرمانروائی کند. او بخش بزرگی از اروپا را تصرف کرد اما هنگامی که کشورها را یکی پس از دیگری می‌گشود، جنبش‌های خلقی را علیه خود برانگیخت.

جنگ ملی مردم روسیه در برابر ناپلئون، امپراتوری بورژوازی فرانسه را خرد کرد و راه آزادی مردم اروپا را از سلطه ناپلئون هموار نمود و چرخش جدیدی در تاریخ جهانی پدید آورد.

# کنگره وین. اتحاد مقدس. جنبش‌های انقلابی سالهای ۲۰ قرن نوزدهم.

۲۹

## کنگره وین ۱۸۱۴-۱۸۱۵

پس از شکست فرانسه و سقوط ناپلئون پادشاهان و وزیران اروپا در ۱۸۱۴ به منظور تدوین قرارداد صلح و تنظیم نقشه جدید اروپا در جهت منافع فاتحان گرد آمدند. موافق تصمیم‌های کنگره وین فرانسه به مرزهای قبل از جنگ‌های جمهوری بازگشت، و ملزم به پرداخت ۷۰۰ میلیون فرانک غرامت گردید.

سه سال بعد ۵۳ دژ نظامی و دریایی فرانسه توسط ارتش متحدان که ۱۵۰ هزار نفر ابواب جمعی داشت، تصرف شد. همچنین این کشور ناگزیر شد که همه نیروی دریایی خود را به متحدان واگذارد. لویی هیجدهم به پادشاهی فرانسه منصوب گشت.

سلطانهای اروپا با دخل و تصرف در نقشه آن قاره مطابق دلخواه خویش هیچ توجهی به منافع خلقها نکردند.

دولتهای فاتح سرزمین‌های جدیدی را صاحب شدند: قسمتی از لهستان به علاوه ورشو به روسیه رسید و این کشور صاحب حقوق و امتیازهایی در فنلاند گردید. انگلستان ناحیه سوق الجیشی مهمی را در مدیترانه، جزیره مالت و مستعمره‌های سابق هلند: جزیره سیلان نزدیک هند و جزیره کاپ در جنوب آفریقا تصرف کرد. اما بزرگترین پیروزی انگلستان تضعیف خصم قدیمی یعنی فرانسه بود.

پروس دو پنجم از ساکس<sup>۱</sup>، وستفالی<sup>۲</sup> ورنانی<sup>۳</sup> را بدست آورد و بدین ترتیب سرزمین پروس بسیار گسترش یافت اتریش نیز از تقسیم‌بندی جدید سودبرد. لومباردی<sup>۴</sup> و ونتی را تصرف کرد.

اما در مورد آلمان باید گفت که این کشور کماکان تجزیه شده، ناتوان و عقب افتاده باقی ماند. امپراتوری مقدس رومی - ژرمنی که بوسیله ناپلئون منقرض شده بود، جای خود را به کنفدراسیون ژرمنی، مرکب از سی‌ونه دولت که مهمترین آنها امپراتوری اتریش و پادشاهی پروس بودند، سپرد. شورای عمومی دولتها پدید

1. Saxe  
3. Rhenanie

2. Westphalie  
4. Lombardie

آمد که وظیفه‌اش پرداختن به مسائل کنفدراسیون ژرمنی بود و از پادشاهان و یا نمایندگان آنان تشکیل می‌شد. مقر این شورا در فرانکفورت علیا بود که در آنجا بریاست نماینده اتریش گشایش می‌یافت. حکومت‌های کشورهای ژرمنی ناگزیر به گردن نهادن به تصمیم‌های شورا نبودند. این شورا که ناتوان و بی‌ارزش بود، تاثیری در امور سیاسی بین‌المللی نداشت.

ایتالیا که در عهد ناپلئون زیرسلطه فرانسه عملاً متحد و یگانه شده بود، دگر بار تجزیه شد. اتریشیها به استثناء پیهمون فرمانروای همه شمال ایتالیا بودند و پاپ و پادشاه ناپل به یاری فوجهای سوییسی قدرت را در دست داشتند. بعد از کنگره وین دورانی آغاز می‌شود که بدان دوران بازگشت می‌گویند. در واقع این کنگره کوشید تا دگر بار سلطه سلسله‌ها و حکومت‌های ماقبل انقلاب را برقرار سازد. چنانچه فرمانروائی دودمان بوربونها را نه تنها در فرانسه بلکه در اسپانیا و سرزمین ناپل برقرار کرد و ایالت رم به‌زیر فرمانروائی پاپ درآمد.

### اتحاد مقدس

پادشاهان اروپا به تشویق آلکساندر اول در ۱۸۱۵ «اتحاد مقدس» را که اتحادی علیه خلقها بود پدید آوردند. آنان عهد بستند تا «به نام دین و آئین» یکدیگر را یاری دهند و در جهت خرد کردن انقلابها هرکجا که وقوع یابد متحد شوند. اتحاد مقدس را تزار روسیه، امپراطور اتریش و پادشاه پروس امضاء کردند. کمی بعد پادشاهان تقریباً همه کشورهای اروپایی بدین پیمان پیوستند. انگلستان بدون الحاق بدین پیمان باجدیت از همه کارهای اتحاد مقدس در جهت سرکوبی انقلاب حمایت می‌نمود.

حکومت تزاری فعالترین متحد در اتحاد مقدس بود. این حکومت باتفاق اتریش و پروس به زاندارم اروپا تبدیل گشت.

شاهزاده مترنیخ وزیر امور خارجه اتریش عملاً مبتکر سیاست اتحاد مقدس بود. مترنیخ که روح ارتجاع و عامل سرکوب همه جنبش‌های ملی خلقهای امپراتوری اتریش بود، شبکه جاسوسی بزرگی در همه اروپا پدید آورد. همو مبتکر دخالت‌های متعدد اتحاد مقدس علیه جنبشهای انقلابی بود.

فرانسه و اتریش به عنوان اعضاء اتحاد مقدس از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۳ انقلابهای ایتالیا و اسپانیا را درهم شکستند

### جنبش‌های انقلابی از ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰

علیرغم سرکوبها و فشارها، اتحاد مقدس سالهای ۱۸۲۰-۱۸۳۰ با رشد و ارتقاء جنبش‌های انقلابی در کشورهای چندی همراه بود. پس از شکست فرانسه مناسبات سرمایه‌داری در همه کشورهای اروپائی به رشد خود ادامه داد. مانوفاکتورها تعدد یافتند و شهرهای کارگری فزونی گرفتند و در عین حال فقر کشاورزان بطور

مداوم تشدید شد. در ایتالیا و اسپانیا وضع توده‌ها، که از مدتها قبل رقت‌بار بود، بعد از بقدرت رسیدن مجدد نجبا و روحانیان که امتیازهای خویش را دوباره برقرار ساختند و در صومعه‌ها را گشودند، غیرقابل تحمل گشت. لازم به‌تذکر است که این صومعه‌ها در طول انقلاب بسته بود. بعد از گشایش صومعه‌ها دوباره بساط تفتیش عقاید گسترده شد.

در آغاز سالهای ۲۰ قرن نوزدهم در ایتالیا و اسپانیا انقلاب وقوع یافت. بنا به‌تصمیم اتحاد مقدس دولت فرانسه ارتشی مرکب از ۱۰۰ هزار سرباز به‌منظور درهم شکستن انقلاب به‌اسپانیا فرستاد. ارتش ۶۰ هزار نفری اتریش نیز موفق به غلبه بر ایتالیای انقلابی گشت. انقلابهای ایتالیا و اسپانیا نه تنها به‌سبب دخالت نیروهای خارجی، بلکه بخاطر اوضاع داخلی مغلوب گشت. از جمله آن که سازمان دهندگان این انقلابها انقلابیون اشرافی بودند که به‌جای تکیه به‌توده‌های مردم به‌انجمن‌های مخفی و توطئه‌ها تکیه داشتند و برای نیل به‌پیروزی به‌شورش ارتش بسیار دل بسته بودند. برخلاف انقلاب فرانسه در این انقلابها کشاورزان و قشرهای فرو دست مردم شهرها سهم چندانی نداشتند.

در روسیه انقلابی‌های اشرافی در دسامبر ۱۸۲۵ بپاخاستند و کوشیدند تا تزار را سرنگون کنند. اما آنان نیز مانند انقلابی‌های ایتالیا و اسپانیا به‌توده‌های مردم بستگی نداشتند. شورش دکابریستها را نیکلای اول بیدادگرانه سرکوب کرد. مردم یونان سالهای طولانی در برابر بیداد و سلطه‌ترکها رزمیدند. در ۱۸۲۱ شورش وقوع یافت و ۸ سال دوام آورد. در ۱۸۲۹ یونان بیاری روسیه از ترکیه جدا شد و کشور مستقلی گردید.

جنبش‌های خلقی به‌ورای اقیانوس و به‌درون مستعمره‌های اسپانیا در آمریکا کشیده شد. مستعمره‌های بپاخاسته از تسلط اسپانیا رهیدند و دولت‌های مستقل مکزیک، پرو، شیلی و آرژانتین و غیره را پدید آوردند. برزیل نیز بنوبه خود از پرتغال جدا شد.

بدینسان در اولین دهه‌های قرن نوزدهم موجی از جنبشهای انقلابی اروپای باختری را فرا گرفت و از دریاها گذشت و به آمریکا رسید. نتیجه این جنبش‌ها پدید آمدن دولت‌های مستقلی در اروپا و یونان بود. در آمریکا ۲۰ کشور مستقل جدید، در مرکز و جنوب قاره، پدید آمدند و در کنار ایالات متحده قرار گرفتند.

## نبرد اندیشه‌ها در ادبیات. «فاوست» گوته

نویسندگان ارنجاعی به مبارزه سختی علیه انقلاب فرانسه دست زدند. آنان از نظم فئودالی و طبقات جانبداری می‌کردند و بازگشت این نظم و ممنوعیت تدریسی علوم طبیعی و تاریخ را در مدرسه‌ها می‌طلبیدند. از سوی دیگر افکار انقلابی نیز در ادبیات تجلی می‌کردند و بدین سان افکار آزادی‌بخش انقلاب فرانسه در اثر معروف شاعر بزرگ دنیا گوته بنام «فاوست» منعکس شد. این اثر عطش دانستن و جسارت اندیشه بشری را بخاطر رخنه در قوانین پوشیده طبیعت می‌ستاید و ایمان به فرد را اعلام می‌دارد. زیرا خرد آدمی را تنها راز گشای قوانین می‌داند.

گوته، فاوست را چنین به سخن گفتن وامیدارد:

آری من خود را در عین حال به این سخن تسلیم می‌کنم، زیرا که نهایت خردمندی است.

آنکس سزاوار آزادی و زندگی است که هر روز بکوشد تا راز قوانین را بگشاید.

گوته در فاوست از عظمت کارآدمی سخن می‌گوید و این کار را بمثابه اساس پیشرفت انسان تجلیل می‌کند.

فاوست در عین حال نمایشگر تردیدها و ترس‌هایی است که آفریده طبقات غنی در برابر کوشش‌های

نوده‌های مردم در جهت تجدید و نوسازی جامعه است.



## فصل ۸

# فرانسه از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸

## ۳۰. انقلاب بورژوازی ژوئیه ۱۸۳۰

دومین تجدید سلطنت (۱۸۱۵-۱۸۳۰) علل انقلاب ۱۸۳۰. لویی هیجدهم، اشراف و روحانیون که برای بار دوم بیاری سرنیزه متحدان وارد فرانسه شده بودند قبل از هرچیز می‌خواستند که زمینهای مصادره شده در طول انقلاب را به ملکیت خود درآورند و روستائیان را به پرداخت خراجهای فنودالی وادارند. درباره این مهاجران می‌گفتند: «آنان نه چیزی را فراموش کرده و نه چیزی را آموخته‌اند» در يك روستا ۲۷ کشاورز بازداشت شدند و ۷ تن از میان ایشان بخاطر خلع سلاح مردی وانده‌ای در عهد انقلاب، اعدام شدند. با اینهمه صنعت و تجارت به سرعت توسعه یافت. ثروت و نفوذ بورژوازی روز بروز افزونتر گشت و کارگران به‌میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافتند. لویی هیجدهم در چنین اوضاعی نمی‌توانست نظم فنودالی را دگربار مستقر سازد و امتیازهای قدیم را از نو زنده کند. همانطور که قادر نبود کاستهای طبقاتی و قدرت مطلقه پادشاه را تجدید کند. وی ناگزیر گردید که به‌حکومت مشروطه راضی شود. قانون اساسی جدید تعداد رأی دهندگان را فقط به ۹۴ هزار نفر تقلیل داد. زمینهای ضبط شده عهد انقلاب در اختیار مالکان جدید که اغلبشان دهقانان و مالکان کوچک روستا بودند باقی‌ماند.

پس از مرگ لوئی هیجدهم در سال ۱۸۲۴ برادر وی شارل دهم به تخت نشست. وی مرتجعی قهار بود که «شاه مهاجران» نام گرفت. وی از قانونی پشتیبانی کرد که طبق آن مالکان قدیم زمینهای مصادره شده در عهد انقلاب، يك میلیارد فرانك خسارت دریافت می‌داشتند.

## انقلاب ژوئیه

در ماه ژوئیه ۱۸۳۰ شارل دهم مجلس نمایندگان را منحل کرد و بر محدودیت حق رأی بورژوازی بازهم افزود. قانونی سخت را علیه آزادی مطبوعات بتصویب رساند. شارل دهم می‌خواست سلطنت مطلقه را تجدید کند. در برابر این تمایل بورژوازی در تردید بود، اما توده‌های مردم بپاخواستند. در ۲۷ ژوئیه ۱۸۳۰ پایتخت از سنگرها مملو گشت. کارگران محله‌های اطراف، دانشجویان و خورده بورژوازی



به اتفاق علیه نیروهای پادشاهی رزمیدند. نبرد مسلحانه در کوچه‌ها و میدانهای پاریس سه روز پایید. محله سن - آنتوان نمایشگاه پیکاری سخت گردید. از هر خانه‌ای کارگران و افراد گاردملی بسوی سربازان ارتش بوربونها آتش می‌گشودند. زنان سنگهای سنگفرش خیابان را می‌کنند و سپس از بالای بام برسر دشمنان فرو می‌ریختند. از درون پنجره‌ها باران مبل و اثاثیه برسر سربازان می‌ریخت. در ۲۹ ژوئیه مردم پیروز شدند. شارل دهم کنار رفت و به انگلستان گریخت.

با وجود آنکه انقلاب ژوئیه برحاکمیت نجباء قدیم ضربه زد، اما به سلطنت در فرانسه پایان نداد.

بورژوازی بزرگ که در طول این انقلاب با جبن بسیار پنهان شده بود، از پیروزی آن سود برد تا پادشاه جدیدی را به تخت بنشاند - لوئی - فیلیپ یکی از بوربونها از شاخه اورلئانها پادشاه مورد نظر بود. سلطنتی که در فرانسه بعد از انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ پایه‌ریزی شد «سلطنت ژوئیه» نام دارد. سلطنت بورژوایی ژوئیه از ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۸ دوام آورد. در این دوران حکومت در دست قشرهای بالائی بورژوازی مانند بانکداران و صاحبان ثروتمند صنایع بود.

لوئی - فیلیپ بسیار ثروتمند و بی‌نهایت خسیس و فوق‌العاده آزمند و مکار بود. وی برای کسب حسن شهرت در دوران تجدید سلطنت با لباسی مندرس و چتری که این لباس را هنگام باران محفوظ می‌داشت، مانند یک بورژوازی عادی و صرفه‌جو می‌گشت.

لویی - فیلیپ پادشاه بورژوازی بزرگ و «شهریار مالداران» بود. روز تاجگذاری اش لافیت<sup>۱</sup> بانکدار چنین گفت:

«از این پس بانکداران در فرانسه فرمان خواهند راند».



لویی فیلیپ. کاریکاتور

بلینسکی نویسنده و انقلابی بزرگ روس که با حرارت در جهت مدعای مردم می‌رزمید، از انقلاب ۱۸۳۰ فرانسه به هیجان آمد. وی در نوشته‌های خود مجاهدتهای مردم را که دلاورانه در برابر نیروهای پادشاه پیکار می‌کردند، منعکس می‌نمود.

پاریسیها در گروه‌های جدا از یکدیگر در پشت سنگرها بدون نقشه کلی و در حالی که فاقد سازمان دهندگان بودند، می‌جنگیدند. نمایندگان مجلس از ترس می‌لرزیدند و در زیرزمین‌ها پنهان می‌شدند. اما هنگامی که مردم به پیروزی رسیدند «نمایندگان از سوراخها بیرون خزیدند. مرده‌ها را در زیر پا لگدمال کردند و سهل‌وآسان قدرت را در دست گرفتند و سپس همه مردمان با فضیلت را نقل مکان دادند».

بلینسکی می‌افزاید: «اشرافیت بطور قطع فرو افتاده بود و بورژوازی با گامهای محکم به پیش آمد و بجایش نشست».

اما این انقلاب برای کارگران چه ارمغان آورده بود؟ کارگرانی که آنهمه ایثار کرده و با چنان شهامتی جنگیده بودند.

بلینسکی به این پرسش چنین پاسخ می‌دهد: «کارفرما به کارگر بلوز به تن و کفش چوبی برپا با همان چشم می‌نگرد که مزرعه‌داران به سیاهان می‌نگریستند. درست است که کارفرما نمی‌تواند کارگر را بزور بکار وادارد اما می‌تواند وی را از کار محروم سازد و او را از گرسنگی بمیراند... بدینسان پرولتاریا این سازنده جاودان سرمایه کارفرمایان و سرمایه‌داران کاملاً در اختیار آنان قرار می‌گیرند و بیده آنان می‌شوند، زیرا کارفرمایان به آنان کار می‌دهند و با محدود کردن دستمزد در برابر کارگران اعمال قدرت میکنند. دستمزد کارگر فقیر نه نان او را تأمین می‌کند و نه وی را به خرید تن‌پوش کهنه‌ای برای خود و خانواده‌اش قادر می‌سازد. کارفرمایان ثروت می‌اندوزند و از آنجا که بخش بزرگی از درآمد خود را که در واقع خون کارگر است و به‌وی نداده‌اند، می‌انبارند.» این توصیفی بود که بلینسکی از بهره‌کشی سرمایه‌داری در فرانسه بدست داده است.

### ۳۱. سلطنت بورژوازی در فرانسه

در طول نخستین هفته پس از انقلاب ژوئیه قانون اساسی جدیدی به جای قانون عهد لویی هیجدهم تدوین شد.

مالیات برانتخابات از سیصدفرانک به دویست فرانک در سال بنا به مقررات مالیاتهای غیرمستقیم کاهش یافت. این کاهش مالیات سبب شد که انتخاب کنندگان از ۹۴ هزار به ۲۴۰ هزار نفر افزایش یابند و این خراج انتخاباتی برتری بورژوازی فوقانی را که در طول انقلاب ژوئیه بقدرت رسیده بود در هنگام رأی‌گیری تضمین می‌کرد.

## تکامل اقتصادی در فرانسه

در فاصله سالهای ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ صنعت کشاورزی فرانسه بسیار رونق گرفت. يك انقلاب صنعتی مانند آنچه در گذشته در انگلستان رخ داده بود، به وقوع پیوست. فرانسه که از انگلستان عقب مانده بود و در سال ۱۸۲۰ بیش از ۶۵ ماشین بخار نداشت، در ۱۸۴۷ صاحب بیش از ۵ هزار ماشین بخار بود. مجموعه سرمایه‌های موجود در بنگاه‌های تجارتي و صنعتی در ۱۸۳۲ سی‌میلیارد بود. در حالی که این رقم در ۱۸۴۸ به ۴۵ میلیارد فرانک رسید.

در دوران سلطنت ژوئیه قدرت در دستهای قشرهای بالائی بورژوازی: بانکداران، معامله‌گران، مقاطعه‌کاران راه‌آهن و صاحبان معادن آهن و ذغال سنگ بود. بخشی از مالکان ارضی که بیشترشان خریداران سابق اموال ملی بودند به این گروه پیوستند. بورژوازی صنعتی نمایندگان کمی در مجلس نمایندگان داشت، اما به نسبت فزونی گرفتن قدرت اقتصادی بر تمایلات سیاسی وی نیز افزوده می‌گشت. این بورژوازی کمی بعد خواستار کاهش مالیات بر انتخابات و افزایش تعداد انتخاب کنندگان گردید. گیزو<sup>(۱)</sup> وزیرلویی - فیلیپ در پاسخ این درخواستها با استهزاء چنین گفت: «اصلاحاتی در کار نیست. ثروت بیندوزید خودبخود انتخاب کننده می‌شوید».

## وضع طاق‌ت فرسای کارگران و دهقانان

رشد سرمایه‌داری وضع فقیرانه کارگران و بخشهای وسیع دهقانی را وخیتر کرد. قطعات زمین که از انقلاب قرن هیجدهم به بعد در ملکیت دهقانان بود، به قطعات کوچکتری تقسیم شد. قسمت اعظم درآمد کشاورزان فرانسه صرف پرداخت مالیاتهای گوناگون می‌گشت. مزرعه‌ها هر روز فقیرتر می‌شد و کارشان بویرانی می‌کشید. هر سال هزاران ملك دهقانی به صورت حراج به فروش می‌رفت.

فقر و تنگدستی کارگران بازهم دهشناکتر بود. در جریان تدوین پرسشنامه‌ای در یکی از محله‌های کارگری شهرلیل پیرزنی چنین گفت: «من ثروتمند نیستم اما خدا را شکر که تشکی از گاه دارم که برویش بخوابم.»

بازرس یکی از نواحی مون پلیه به وزیر بازرگانی در ۱۸۴۷ گزارشی داد: «در کارخانه‌ها کودکان ۸ تا ۱۵ ساله بکار مشغولند» این کودکان حداقل ۱۴ ساعت در روز کار می‌کردند. آنان در کارخانه می‌خوابیدند و هرگز از آن خارج نمی‌شدند. بدستور کارفرما سرکارگر بامدادان عقربه ساعت را سه ربع ساعت بجلو می‌برد و شامگاهان يك تا يك ساعت ونیم به عقب می‌کشید و بدینسان دو ساعت دیگر برکار روزانه کارگران و کودکان می‌افزود.

## شورشهای لیون

کاردستی هنوز حتی در مراکز بزرگ صنعتی فرانسه مانند پاریس و لیون رایجتر بود. در شهر لیون که بخاطر چلوارها و ابریشم‌هایش شهرت داشت، سی‌هزار بافنده و نساج کار می‌کردند. فقر این کارگران توصیف ناپذیر بود. در ۱۸۳۰ کارگران لیون گرسنه و با طاقت طاق شده درخواست افزایش دستمزد کردند. کارفرمایان این درخواست را نپذیرفتند و امتناع کارفرمایان شورشی بزرگ پدید آورد.

پیشگامان رزمندگان لیونی این شعار را می‌دادند: «یا باید با کار کردن زنده باشیم و یا در رزمیدن بمیریم». کارگران پس از سه روز نبرد شهر را تصرف کردند و نیروهای دولتی را بیرون راندند. لیون ده روز در دست کارگران باقی‌ماند. با این همه اینان که فاقد حزب خود بودند، از پیروزی بهزه نگرفتند. کارفرمایان کوچک سدره قدرت کارگران شدند. لیون از سوی قوای عمده نظامی که از سوی پاریس آمده بود اشغال شد.

قیام لیون در همهٔ فرانسه و سایر کشورها طنین شگفتی افکند.

شورش دیگری در ۱۸۳۴ از سوی کارگران در این شهر پدید آمد. شورشیان بیانیه‌ای دادند. در این بیانیه آمده بود: «مدعایی که ما بخاطرش کارزار می‌کنیم آرمان همهٔ آدمیان، نیکبختی میهن و آینده مطمئن است». این بار قیام شعار روشنتری داشت. کارگران خواستار جمهوری بودند. اما حکومت لویی - فیلیپ نیروهای خود را برای مقابله آماده کرده بود. نیروی خونین درگرفت که چهار روز بطول انجامید: کارگران لیونی در برابر ارتش منظم شکست خوردند. بورژوازی بیدادگرانه طغیان را درهم شکست. توپها تا مدتها بعد در کوههای اطراف شهر باقی ماندند و محله‌هایی را که ساکنانش پرولتاریا بودند. نشانه گرفتند.

ارتش و پلیس حکومت فرانسه قیام کارگران را سرکوب کرد. حکومت بورژوائی، سرمایه‌داران را در جهت ستم به کارگران یاری کرد و از این راه، این نظم را تقویت نمود.

با وجود آنکه قیام پارچه‌بافان شهر لیون بعلت فقدان سازمان شکست خورده اما نمایشگر ورود نیروی سیاسی جدید و قدرتمندی به صحنهٔ مبارزات اجتماعی بود. این نیرو همان طبقهٔ کارگر محسوب می‌شد و اهمیت تاریخی شورش لیون در همین حقیقت نهفته است.



شورش کارگران لیون در ۱۸۳۱

## رتالیسم در ادبیات. بالزاک

رشد نیروی بالنده بورژوازی در ادبیات نیز تعبیر شد. بموازات آناری که خواننده را به مرزهای خارج از زندگی و به جهانی خیالی همراه با آدمیانی فوق العاده فرو می‌کشاندند و می‌بردند و یا گذشته‌ای دور دست را توصیف می‌نمودند، ادبیات جدیدی پدید آمد که زندگی راستین انسان را در جامعه بورژوازی آن روزگار می‌نمایاند. بلندآوازه‌ترین نماینده رتالیسم در ادبیات، بالزاک بود.

بالزاک (۱۷۹۹-۱۸۵۰) نویسنده بزرگ فرانسوی بخاطر نیروی لایزال و استعداد غیرقابل انکارش متمایز است. وی ۱۶ تا ۱۴ ساعت در روز کار می‌کرد و آثار خویش را بکرات بازنویسی می‌نمود و سرانجام موفق شد که

دورنمایی روشن از افراد و امیال و خواهشهایی که در جامعه بورژوازی فرمان می‌رانند، بیافریند. هدف بالزاک نقاشی واقعیت و نمایش «وقایعی بود که در همه جا می‌گذرد».

اثر اصلی این نویسنده يك دسته رمانهای بی‌دربی است که تحت عنوان کلی «کمدی انسانی» قرار دارد. وی بنحو گیرانی در کمدی انسانی جامعه فرانسه عصر خود را به معرض نمایش در می‌آورد. بالزاک در رمانها و نوشته‌هایش بیش از سه هزار شخصیت معرفی می‌کند و با قدرت، بی‌قلبی و جنایتی را که آدمیان در جریان اندوختن ثروت از خود نشان می‌دهند، برملا می‌سازد.

مالدار آزمندی که میلیونها در اختیار دارد، اما جبههای قند را می‌شمارد و تازه از راه رسیده‌ای که از هیچکاری برای اندوختن ثروت فرو گذار نمی‌کند و حسن ظن مردم با فضیلت را نسبت بخود از دست می‌دهد از جمله قهرمانان آثار بالزاک هستند.

انگلس نوشته است: «کمدی انسانی از آغاز تا پایان ادعا نامه‌ای است علیه جامعه بورژوازی».

## انگلستان از ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸

## ۳۲. رشد صنعت سرمایه‌داری

رشد اقتصاد انگلستان در نیمه اول قرن نوزدهم انگلستان که شاهد ظهور نخستین ماشین‌ها و فابریکها در قرن هیجدهم بود، حدود نیمه قرن نوزدهم کشوری صنعتی محسوب می‌شد. کار ماشینی و مکانیکی همه جابه‌جای کاردستی نشسته بود. بافندگان دستی تعدادشان از ۲۴۰ هزار به ۶۰ هزار نفر بین سال ۱۸۲۰ تا ۱۸۴۴ تقلیل یافته بود. این رقم در سال ۱۸۶۰ به ۸ هزار نفر رسید. در عوض تعداد نساجان و بافندگان که با دستگاههای مکانیکی کار می‌کردند در همین سالها از ۱۰ هزار نفر به ۱۵۰ هزار نفر بالغ شد.

مکانیزه کردن صنعت، رشد ناگهانی تولید را همراه آورد. در ۱۷۷۵ تولید ماهوت ۵ میلیون لیور، پنبه در سال نیاز داشت. در حالیکه نیاز این نوع تولید در ۱۸۴۱ به ۵۲۸ میلیون رسید. تولید مواد ذوب شده از ۱۹۳ هزار تن در ۱۸۰۰ به ۱/۴ میلیون در ۱۸۴۰ رسید.

انگلس در ۱۸۴۴ رشد صنعتی انگلستان را چنین توصیف می‌کند: «هنوز ۶۰ تا ۸۰ سال گذشته است که انگلستان مانند دیگر کشورها بود. شهرهای کوچک و صنعتی بس ابتدائی داشت... اما اکنون دیگر به هیچ کشوری شبیه نیست. پایتخت آن ۲/۵ میلیون سکنه دارد و شهرهای صنعتی و کارخانه‌هایش به سرتاسر جهان فرآورده عرضه می‌کند»<sup>(۱)</sup>.

جمعیت شهرها به قیمت کاهش ساکنان روستا که فقیر می‌شدند افزایش می‌یافت. رشد صنعت دگرگونی‌هایی در توزیع جمعیت پدید آورد. مردم به صورت انبوه به شمال و باختر هجوم می‌آوردند و در مناطق صنعتی ساکن می‌شدند. منچستر و بیرمنگام با آهن‌گی پرشتاب مملو از جمعیت شدند. در انگلستان ساخت جامعه تغییر کرد و دو طبقه اصلی سابق یعنی دهقانان و مالکان ارضی جای خود را به کارگران و بورژوازی سپردند.

بعد از ۱۸۳۰ ساختمان راه آهن سرعت بی‌سابقه‌ای یافت.

<sup>1</sup> K. Marx et F. Engels, «Sur l'Angleterre», (édition russe), Moscou, 1953, p. 43.

افزایش تولید، صدور کالاهای انگلیسی را به مستعمرات و کشورهای بیگانه سرعت بخشید. صدها کشتی انگلیسی دریا‌های عالم را در می‌نوردیدند و در این اوضاع و احوال انگلستان به‌تصرف مستعمرات جدیدی نایل آمد.

### وضع پیشه‌وران و کارگران

پیشرفت صنعت بزرگ وضع پیشه‌وران را درهم ریخت و آنان را به افلاس کشاند. مارکس در این باره نوشت: «تاریخ نمایشی غم‌انگیزتر از زوال پیشه‌وران انگلیسی که پس از ۴۰ سال مقاومت سرانجام در سال ۱۸۳۰ شکست خوردند به یاد ندارد»<sup>(۱)</sup>.

سرنوشت آنان که در کارخانه کاری می‌یافتند، بهتر نبود. این مردم ۱۶ تا ۱۸ ساعت برای مزد ناچیزی کار می‌کردند. انگلس دربارهٔ این کارگران نوشت: «تقریباً همهٔ آنان ناتوانند. درشت اندام و در عین حال ضعیف. همه لاغر و رنگ‌پریده‌اند». تیفوس یا «تب فابریکها» و بیماری سل هزاران قربانی به‌بار می‌آورد. هر قدر سرمایه‌داری رشد بیشتری می‌یافت وضع کارگران خراب‌تر می‌شد و فقر آنان خصلت ویرانگری می‌یافت. در کارخانه‌ها غالباً کار زنان و کودکان جانشین کار مردان می‌گشت. زنان و کودکان معمولاً دوسوم کارگران را در بنگاهها تشکیل می‌دادند. وضع مسکن و اقامتگاهها زشت و حقارت بار بود. یکی از مأموران حکومتی پس از بازدید از محله کارگر نشین گلاسگو که ۳۰ تا ۴۰ هزار کارگر در خانه‌های ویران و چرکین آن می‌زیستند، سطور ذیل را نوشت: «در برخی از این مسکونی‌ها که شب هنگام دیدیم اتاقهایی را یافتیم که ۱۵ تا ۲۰ نفر در هر کدام از آنها بروی زمین دراز کشیده بودند. بستر آنها جلی از کاه بود. حشرات برویش رژه می‌رفتند. از صندلی و میز و سایر وسایل خبری نبود». «این اقامتگاهها معمولاً چنان کثیف، نمناک و ویران هستند که هیچ‌کس حتی رغبت نمی‌کند که اسب خویش را در این مکانها مسکن دهد».

پوشکین نویسندهٔ بزرگ ما دربارهٔ این وضع رقت‌بار چنین نوشته است: «شکایت‌های کارگران کارخانه‌ها را در انگلستان بخوانید: این وضع نابسامان موی براندام راست می‌کند... وحشیگری عظیم از یکسو و تهی‌دستی از سوی دیگر. شما فکر می‌کنید سخن برسر بنای اهرام در عهد فرعون‌ها است، اما ابدأ اینطور نیست. موضوع برسر تولید ماهوت مستراسمیت و سنجاق مسترجاکسون است... برای آدمی این فکر پیش می‌آید که در دنیا نگویند بخت‌تر از کارگران انگلیسی نیست. حالا بنگرید که چگونه در آنجا هر اختراع ماشین، با رهاندن ناگهانی ۵ تا ۶ هزار نفر از کاری سخت و طاقت‌فرسا ناگهان این عده را از واپسین درآمد خویش نیز محروم می‌سازد».

1. K. Marx et F. Engels, Oeuvres, t. XVII, p. 473 (édition russe).  
K. Marx, Le Capital, t. II, Paris, Editions sociales, 1938, p. 123, (édition française).



### ۳۳. سیاست خارجی انگلستان. اصلاح پارلمانی.

سیاست توسعه مستعمراتی انگلستان در قرن نوزدهم در نیمه اول قرن نوزدهم بورژوازی انگلستان علیرغم تضمین فریبکارانه در مورد آزادی ملتها از جنگهای مستعمره‌آور و غارت مردم بیگانه و بیداد نسبت به آنان دست نکشید. انگلیسیها بتصرف هند و ویران ساختن آن ادامه دادند. آنان تقریباً همه این سرزمین غنی و پهناور را تصرف کردند. در ۱۸۳۹ در چین رخنه نمودند و کوشیدند با نبردی غیر انسانی که ۳ سال بطول انجامید، آن سرزمین را نیز بگشایند. بورژوازی انگلستان درصدد بود که از چین «بازاری آزاد» برای تجارت خارجی خویش بسازد و میل داشت که حق وارد کردن تریاک را به بندرهای این سرزمین بدست آورد، تا این کالا را به مردم آن دیار بفروشد. تریاک ماده‌ای مانند تنباکو است اما زهر دهشتناکی است که به حال ارگانسیم آدمی بسیار بیش از تنباکو زیان می‌رساند.

نبرد با چین که نام «جنگ تریاک» بخود گرفت با پیروزی انگلستان، که به آنچه دلخواهش بود رسید، خاتمه یافت.

نیروهای انگلیسی همچنین وارد افغانستان شدند. این کار مانوری برای تصرف ایران و تهدید سواحل دریای خزر و قفقاز بود. قفقاز مدتها قبل از آن بتصرف روسیه درآمده بود. مردم افغانستان مهاجمان انگلیسی را ازکشور بیرون راندند.

انگلیسیها از حکومت ارتجاعی و فئودالی ترکیه حمایت می‌کردند و آن حکومت را در سرکوب خلقهای اسلاو یاری می‌نمودند و با این کار خیال رخنه در دریای سیاه را داشتند.

بورژوازی انگلستان اقداماتی در جهت تصرف مستعمرات اسپانیا در آمریکای جنوبی که علیه سلطه متروپول پیا خاسته بودند انجام داد. اما خلقهای آمریکای جنوبی که تمایلی به عوض کردن حاکمیت اسپانیا با سلطه انگلیسیها نداشتند، این اقدامات را خنثی نمودند.

انگلستان در حدود نیمه قرن نوزدهم در همه بخش‌های عالم مستعمره داشت و امپراطوری پهناور بریتانیا را بنانهاد که زندان ملتها بود.

#### قتل عام کارگران در «پترزفیلد»<sup>(۱)</sup>

در درون، کشور بورژوازی همچنان ستمگرانه مردم را در زیر فشار قرار داده

بود. در آن ایام انگلستان در اثر تبلیغات به نفع اصلاحات پارلمانی، که طبق آن قرار بود حق دادن رأی برای مردم تضمین شود، به حرکت درآمده بود. ۶۰ هزار کارگر که خواستار انتخابات و رأی‌گیری عمومی بودند در پترزفیلد نزدیک منچستر یکی از بزرگترین مراکز صنعتی گردآمدند. چند فوج انگلیسی بجلوگیری از این عده آمدند. عده‌ای از کارگران کشته شدند و در میان مجروحان زنان و کودکان به چشم می‌خوردند.

سال بعد در ۱۸۲۰ پنج مبلغ که بخاطر اصلاحات پارلمانی با حرارت رزمیده بودند، بازداشت شدند.

### اصلاحات پارلمانی ۱۸۳۲

رشد سریع صنعت در انگلستان يك بورژوازی ثروتمند و مقتدر آفرید. نظام انتخاباتی قدیم در کشور نه تنها کارگران بلکه بورژوازی صنعتی را نیز از قدرت محروم می‌کرد. بورژوازی نمایندگانی در مجلس عوام نداشت. در این مجلس تنها نمایندگان مالکان ارضی فرمانروائی می‌کردند.

مراکز بزرگ صنعت که به تازگی پدید آمده بودند در پارلمان نمایندگی نداشتند. در صورتی که کوچک شهرهای بی‌اهمیت که غالباً خالی از سکنه بودند، نمایندگان خود را برمی‌گزیدند.

این خرده شهرها «شهرک‌های پوسیده» نام گرفته بودند. یکی از آنان تنها ۵ خانه و ۱۲ نفر مقیم داشت. با این همه مالک آن دو نماینده به مجلس می‌فرستادند. یکی دیگر از این شهرهای پوسیده را دریا فرا گرفته بود، معذالك دو نماینده در پارلمان داشت. روز انتخابات لردی که این زمینها متعلق بدو بود، برزورقی می‌نشست و باتفاق ۳ انتخاب کننده در محلی که سابقاً خرده شهر برده حاضر می‌شد و بدینسان در انتخابات شرکت می‌جست. این «شهرکهای متروک» بیش از نیمی از اعضاء پارلمان را برمی‌گزیدند (۲۵۴ از ۵۱۳ نفر). کاندیداها در طول انتخابات به انتخاب کنندگان پول می‌دادند و آنان را به کاباره‌ها دعوت می‌نمودند و این کارها در کلیه انتخابات معمول بود.

حرکت بورژوازی انگلستان در جهت اصلاح نظام انتخاباتی از سوی کارگران انگلیسی حمایت شد. دخالت آنان، که غالباً با سلاحی دردست صورت می‌گرفت، قاطع و جدی بود. انقلاب ژوئیه ۱۸۳۰ در فرانسه این جنبش را شدیداً تحت تأثیر قرارداد. در ۱۸۳۲ پارلمان زیر فشار کارگران ناگزیر به اصلاحات رای داد. اغلب «شهرکهای متروک» پرچیده شدند و مراکز بزرگ صنعتی به حق داشتن نماینده در مجلس نائل آمدند. مالیات انتخاباتی کاهش یافت. با اینهمه تعداد نمایندگان به آرامی افزایش یافت.

از این اصلاح، بورژوازی سود جست، اما کارگران حق رأی دادن نیافتند. بورژوازی برای قدر شناسی از یاری کارگران به قانون «خانه‌های کار» رأی داد. این خانه‌ها اختصاص به کارگران بیکار داشت. در این سراها مانند زندان همه بلوز زندانیان به تن داشتند و مردان از زنان جدا بودند. در آنجا کارگران را بهرنج آورترین کارها وا می‌داشتند: آنان سنگ می‌شکستند و کابل‌های به‌قیراندوده دریایی را از یکدیگر جدا می‌کردند. و این کاری بود که همیشه خون برناخهای آنان روان می‌ساخت. این خانه‌ها را «باستیل کارگران» نامیدند. و با گشایش آنها مستمری مستحقان نیز که از سوی ادارات محلی پرداخت میشد، قطع گردید.

### ۳۴. جنبش کارگران انگلیس برای اصلاحات انتخاباتی. (چارتیسم)

#### آغاز جنبش چارتیستی

اصلاحات ۱۸۳۲ تنها بورژوازی را خشنود ساخت، اما زحمتکشان که از این رهگذر چیزی عایدشان نشده بود، همچنان می‌رمزیدند. در ۱۸۳۵ جنبش جدیدی در ارتباط با توده‌های کارگری پدید آمد که در جهت اصلاحات همه‌جانبه انتخاباتی در انگلستان عمل می‌کرد. این بار کارگران از بورژوازی فراتر رفتند و علیه خود این طبقه بپاخواستند.

در ۱۸۳۶ بحران صنعتی و تجاری که تازه آغاز شده بود هزاران کارگر را در خیابانها سرگردان ساخت. اینان در لندن در يك «اتحادیه کارگری» که می‌خواست در جهت حق رأی همگانی مبارزه کند، گرد آمدند.

این مجمع یا «اتحادیه» سال بعد منشوری را تصویب کرد که در آن حقوق ملت منعکس شده بود و قرار بود که به پارلمان تقدیم شود. این منشور را به‌انگلیسی «چارتتر charter» می‌گویند و نام جنبش چارتیستی از این کلمه مشتق شده است. اصول این منشور مربوط به درخواست انتخابات عمومی و رأی‌گیری همگانی می‌شود و خود آن حاوی شش ماده است:

- ۱- حق داشتن نماینده در پارلمان برای همه مردم. تقسیم انگلستان به دو بیست منطقه انتخاباتی با جمعیت برابر.
- ۲- تجدید سالیانه پارلمان.
- ۳- رأی‌گیری عمومی از همه مردان ۲۱ ساله که از ۶ ماه قبل در حوزه انتخاباتی ساکن بوده‌اند.

۴- الغاء شرط ثروت (در مورد فعالیتهای انتخاباتی)

۵- رأی مخفی.

۶- مستمري برای نمایندگان و کارمندان دائم پارلمان. کارگران انگلیسی می‌پنداشتند که تصویب این فرمان از سوی پارلمان همه مسایلی را که ارتباط با بهبود وضع آنان دارد، حل خواهد کرد. آنان امیدوار بودند که پس از تصویب منشور و استقرار رأی‌گیری عمومی پارلمان به مسایل سیاسی و اقتصادی که دامنگیر آنها شده، پایان خوشی خواهد داد، زیرا در آن صورت بیشترین آراء از آن کارگران است.

### جریان نیروی معنوی و نیروی جسمانی

در طول تدوین منشور در میان چارتيستها عقاید گوناگونی پیدا شد. عده‌ای بسرکردگی لووت<sup>۱</sup> که اتحادیه کارگران لندن را می‌گرداند، معتقد بودند که منشور موردنظر باید بوسیله اتحادکارگران و بورژوازی و از راه‌های منحصرأ مسالمت‌آمیز برکسی نشیند: تبلیغ و فرستادن عرضحال برای تحقق یافتن اهداف ضرورت دارد. لووت می‌گفت: «ما خصم تمام آن چیزهائی هستیم که به‌یکار انقلابی شباهت دارد. ما مخالف بکار بردن نیروی زور و اعمال خشونت هستیم. باید همه طبقات مردم را به‌حقانیت خویش معتقد سازیم و منشور را با رفتاری مسالمت‌آمیز برکسی پیروزی نشانیم».



اکنور به‌خانه‌هایی اشاره می‌کند که مایل بود به‌کارگران اهدا کند

این همان عقیده‌ای بود که حزب نیروی معنوی را می‌ساخت. مخالفان آنان را «حزب گل و گلاب» می‌نامیدند و عقیده داشتند که پیروزی تنها بزور سلاح بدست می‌آید. آنان خود را حزب نیروی جسمانی می‌نامیدند.

ا.کنور<sup>۲</sup> وکیل دعاوی ایرلندی که خود را طرفدار نیروی جسمانی می‌دانست، عقیده داشت که هنگامی که تمام راه‌ها برای رسیدن به‌هدف باطل شدند، شورش مسلحانه را بعنوان وسیله نهائی باید پذیرفت.

1. Lovett

2. O. Connor

شهرت ا.کنور بس عظیم بود. وی قامتی بلندتر از متوسط داشت و صاحب شانهای قوی و صدائی رعدآسا بود. مشتزنی چیره دست بود که یکبار در بازار با جمعیت کثیری مقابله کرد و نیز سازماندهی شگفت بود. با این همه وی سوسیالیست نبود و می‌گفت: «من طرفدار اصولم. خواه متعلق به من باشد، خواه متعلق بتو». در یکی از روزنامه‌ها که طرفدارانش انتشار می‌دادند، ابیات زیر آمده بود:

من خانه کوچکی لازم دارم.  
همراه با گوسپندی و گاوی و گوساله‌ای.  
و چمنزار سبز و طلانی بسیار کوچکی  
تا چوپانی بتواند چارپایان اندک را  
در آن بچراند.

و دخلی که از چند صد لیور درسال تجاوز نکند.  
و در این صورت بسیار خشنود و دلشاد خواهم بود.  
کمی بعد درسال ۱۸۴۵ ا.کنور یک جامعه یا مؤسسه‌ای کشاورزی پدید آورد که هدفهایش خیالی و ارتجاعی بود: خریدن زمینها در جهت کشاندن تدریجی کارگران بکار در مزرعه‌ها و پدید آمدن مالکیت‌های کوچک در روستاها.  
چارتیستها در جریان مبارزه خود شاهد شکل گرفتن یک جناح انقلابی در میان خود بودند که برجسته‌ترین نماینده‌اش گارنی بود. وی ابتدا طرفدار تاکتیکهای انقلابی ژاکوبینها و تحسین کننده مارا بود و سپس از ۱۸۴۳ به بعد تحت تاثیر مارکس و انگلس قرار گرفت. گارنی عقیده داشت که نباید زمینها را به قطعات کوچک تقسیم کرد، بلکه باید آنها را مصادره نمود و بصورت اموال ملی درآورد. او خواستار ۸ ساعت کار روزانه و منع کار کودکان بود و اقدامات دیگری را در جهت بهبود زندگی کارگران می‌طلبید.

### ۳۵. نقطه اوج و زوال جنبش چارتیستی. اهمیت تاریخی.

#### حزب چارتیستی و نقطه اوج این جنبش

در ۱۸۴۰ چارتیست‌ها کنگره‌ای در منچستر تشکیل دادند و در این کنگره مصمم شدند سازمانی ملی پدید آورند تا گروه‌های پراکنده را مجتمع سازد. برای عضویت در این سازمان کارگری اعلام کتبی قبول اصول چارتیسم کافی بود. همه کسانی که به حزب چارتیست می‌پیوستند کارت عضویت دریافت می‌داشتند و حق

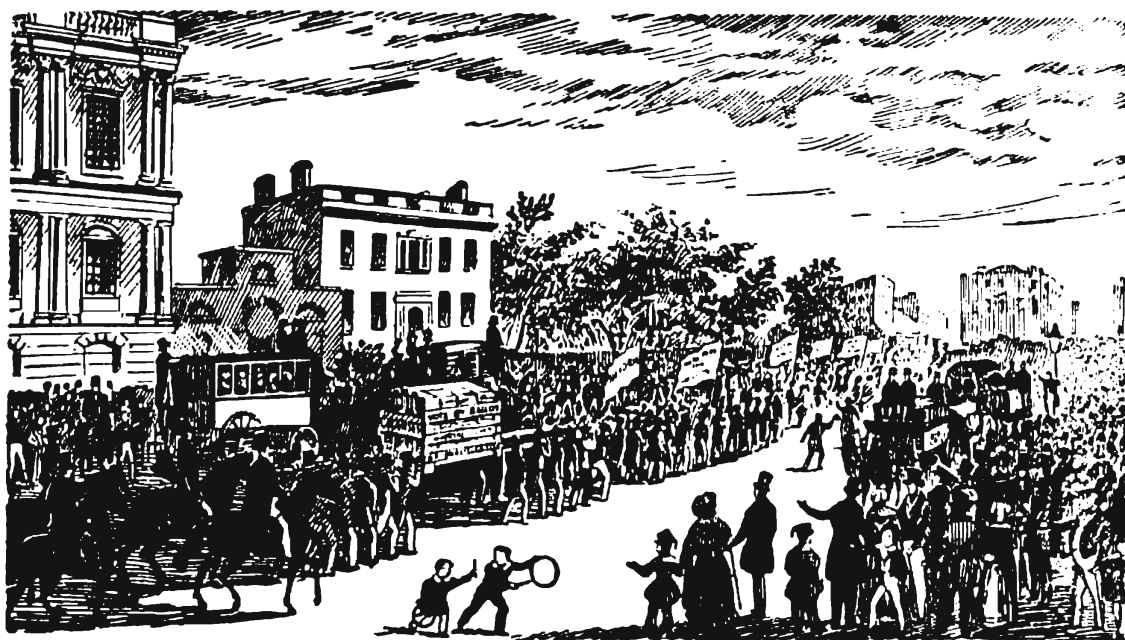
عضویت می‌پرداختند و در زمره افراد حوزه حزبی محله خود قرار می‌گرفتند. سازمان چارتیستی که همه افراد بدون نظارت خاصی بدان وارد می‌شدند، سازمانی نبود که اعضایش يك دست و منسجم باشند.

در ۱۸۴۲ جنبش چارتیسم به نقطه اوج خود رسید. کارگرانی که همه روز کار می‌کردند شب هنگام در نور مشعل گرد می‌آمدند. میتینگ‌های چند هزار نفری برپا می‌داشتند. تقاضا نامه‌ای تدوین شد و در آن رأی‌گیری عمومی و مطالبات اقتصادی و یا آنطور که خود چارتیست‌ها می‌گفتند «مسائل مربوط به کار و چنگال» مسائلی که بوضع مادی زحمتکشان مربوط می‌شد مطرح گردید. در تقاضا نامه از «فقر بیکرانی که هزاران نفر را می‌کشت» سخن رفته و درآمد روزانه ملکه بالغ بر ۱۹۷ لیره استرلینگ با مزد کارگری که از سه پنس و نیم تجاوز نمی‌کرد، مقایسه گشته بود. در این عرضحال صورت حال اجیران کشاورزی و مزد پائین آنان به شرح درآمدی بود. درخواست مورد بحث همچنین حاوی مطالبات کارگران بقرار زیر بود: تحدید ساعات کار روزانه، لغو قانون مربوط به تهیدستان و خانه‌های کار. اهمیت ویژه این درخواستنامه در آن بود که الغاء مالکیت سرمایه‌داری زمینها و وسایل تولید را می‌طلبید.

در ماه مه ۱۸۴۲ بحران و بیکاری بازهم شدیدتر شد و عرضحال به پارلمان تقدیم گردید. بیش از ۳ میلیون امضاء در زیر آن به چشم می‌خورد. تقاضا نامه در جعبه بزرگی توسط بیست مرد حمل می‌شد و صفی مرکب از هزاران تظاهر کننده بدنبال آن می‌آمد. اما پارلمان عرضحال را نپذیرفت. چارتیست‌ها برای رسیدن به خواسته‌های خویش اعتصاب عمومی اعلام کردند. («ماه مقدس») اما در حقیقت این اعتصاب همگانی نبود. سازمان دهندگان این اعتصاب ناتمام، بازداشت و محاکمه شدند. سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۴۸ و ۱۸۴۲ نقطه اوج جنبش چارتیستی بود و بعد از این سالها دوران زوالش فرارسید.

### جنبش چارتیستی در ۱۸۴۸

بحران بزرگ اقتصادی سال ۱۸۴۷ و آغاز انقلاب فرانسه تکان جدیدی به شارتیسم داد. کنگره تازه‌ای از طرفداران این نهضت در لندن پدید آمد. روز ۱۰ آوریل ۱۸۴۸ را برای تظاهرات عظیم، در پشتیبانی از تقاضا نامه‌ای که این بار ۵ میلیون امضاء داشت، تعیین کردند. در پادگانها و کوچه‌ها سربازان در پشت توپها ایستادند. حکومت بنوبه خود میان داوطلبان بورژوازی سلاح پخش کرد. ا.کنور که خود محرك تظاهرات بزرگ بود، کارگران را به عدم شرکت در آن فراخواند و بدینسان هنگام عمل وی در صفوف «قوای جسمانی» قرار نگرفت بلکه به «نیروهای اخلاقی» پیوست. تظاهرات وقوع نیافت. عرضحال به پارلمان تقدیم شد و باردیگر مورد قبول واقع نگردید.



چارتیستهای سوسیالیست در این واپسین مرحله جنبش برهبری گارنی، شدیداً تحت تاثیر مارکس و انگلس قرار گرفتند. مارکس و انگلس چارتیستهارا بمبارزه پیگیر در جهت رسیدن به هدفهای منشور خود و اتحاد با سایر کشورها فرا خواندند.

طبقه کارگر در همه انگلستان در جنبش چارتیستی شرکت جست. طرفداران این جنبش نه تنها برای بهبود وضع اقتصادی کارگران بلکه همچنین بخاطر حقوق سیاسی خویش مبارزه می کردند. این جنبش علیرغم نقاط ضعف خود دارای اهمیت بسیاری است. لنین در مورد آن می نویسد: «انگلستان بدین اولین جنبش بزرگ پرولتاریائی را عرضه کرد که حقیقتاً توده ای و از لحاظ سیاسی تبلور یافته بود. جنبشی بنام چارتیسم»<sup>۱</sup>.

طبقات حاکم بخاطر نفوذ این جنبش عقب نشستند و سرانجام اصلاحات را پذیرفتند. در ۱۸۴۷ چارتیستها به تقلیل ساعت کار به ۱۰ ساعت در روز برای زنان و کوچک سالان توفیق یافتند و این ساعت کار روزانه گاهی در مورد مردان نیز عملی می شد.

<sup>۱</sup> V. I. Lénine, Oeuvres, t. 24, p. 282 (édition russe);  
Lénine, Oeuvres choisies, Edition en langues étrangères, Moscou, t. II,  
p. 569.

## علتهای شکست جنبش چارتیستی. اهمیت آن

پس از شکست تظاهرات ۱۰ آوریل ۱۸۴۸ شدت جنبش چارتیستی فروکش کرد. علت اصلی شکست این جنبش را باید در نفوذ طرفداران سازش با بورژوازی در دوران آن و فقدان حزب انقلابی رزمنده دانست. اگر چه در میان رهبران جنبش سوسیالیستها نیز وجود داشتند، اما ایشان خود هنوز نمی‌دانستند که چگونه باید سوسیالیسم را به پیروزی رساند. لنین عواملی را که به نفوذ بورژوازی در جنبش کارگران یاری رسانده، برشمرده است: مستعمرات وسیع انگلستان و تسلط این کشور بر بازار جهانی که مرهون تسلط انگلستان بر سایر کشورها بود.

بورژوازی انگلستان با بهره‌گیری از عایدی سرشار می‌توانست قشر فوقانی پرولتاریا را بخرد و از آن ابزاری برای نفوذ بر جنبش کارگری بسازد. از سوی دیگر از ۱۸۵۲ انگلستان وارد یک دوران توسعه اقتصادی وسیع و مداوم شد و این خود بزوال موقت روحیه و فکر انقلابی در بطن جنبش کارگری انگلستان انجامید.



## سوسیالیسم تخیلی (سن سیمون، فوریه، اون)

### ۳۶

در آغاز قرن نوزدهم صنعت مکانیزه ابتدا در انگلستان، سپس در فرانسه و سایر کشورها رشد سریعی یافت. صنعت بزرگ سرمایه‌داری پیشه‌وران را ورشکسته گردانید. کارگرانی هم که در کارخانه کار می‌یافتند، ستمکارانه استثمار می‌شدند. دستمزدها بسیار اندک بود. روزانه کار مردان و نیز زنان ۱۴ تا ۱۸ ساعت بطول می‌انجامید. کودکان کمی کمتر کار می‌کردند. خردسال‌ترین آنان در کارخانه ساکن بودند و از آن بیرون نمی‌آمدند. غذا همانجا می‌خوردند و در کنار ماشینهایشان می‌خوابیدند. کارگران در همه جای کشور بکلی از حقوق سیاسی محروم بودند.

نتیجه دهشتناک بهره‌کشی سرمایه‌داری، روشن‌بینان روزگار را برانگیخت تا به خیال‌پی‌افکندن جامعه‌ای نوین و خالی از اربابان و بهره‌کشان بیایند.

در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته مانند انگلستان و فرانسه سوسیالیست‌های تخیلی طرحهایی برای تحویل و تبدیل جامعه سرمایه‌داری آفریدند.

از پرآوازه‌ترین سوسیالیست‌های تخیلی در فرانسه هانری سن - سیمون<sup>(۱)</sup> و فوریه<sup>(۲)</sup> و در انگلستان آون<sup>(۳)</sup> بودند. آنان با شور و حرارت به انتقاد و رسوا ساختن بهره‌کشی سرمایه‌داری پرداختند و خیال نظام اجتماعی بهتر، متعادل و بی‌جنگ و بهره‌کشی و فقر را در سر می‌پختند. با اینهمه سوسیالیست‌های تخیلی که هدفهای نجیبانه و کلی برای رهایی آدمی از بهره‌کشی داشتند راه رسیدن به این هدفها را نمیدانستند و از نحوه استقرار نظام نوین و زندگی بهتر اطلاع نداشتند. آنان می‌پنداشتند که ممکن است از مبارزه طبقات چشم پوشید. بنظر ایشان تنها کافی بود که نظام اجتماعی نوینی ابداع کرد و نمونه‌ای از زندگی جدید بدست داد، تا فقر مغلوب شود و رنج مردم پایان یابد. این روش‌اندیشان نتوانستند و سیله امحاء بهره‌کشی را بیابند. طرح آنان به منظور آفرینش جامعه سوسیالیستی از راه منحصر بفرد تبلیغات خیالی تحقق نیافتنی باقی‌ماند و سوسیالیستی که پیشنهاد می‌کردند بصورت مدینه فاضله درآمد.

## سن - سیمون

سن سیمون ۱۷۶۰-۱۸۲۵ سوسیالیست تخیلی فرانسه از خانواده اشرافی بود. تحصیلات درخشان و عالی داشت. هنگامی که هنوز جوان بود، آرزوهای بزرگ در سر می‌پروراند. به پیشخدمت خود گفته بود که هر بامداد وی را با این کلمات بیدار کند: «آقای کنت برخیزید. شما کارهای بزرگی در پیش دارید که باید انجام دهید.»

در پانزده سالگی هانری به پدرش اطلاع داد که از مذهب سرخورده شده و از شرکت در مراسم کلیسا خودداری خواهد کرد. پدرش خشمگین شد و وی را محبوس ساخت. سن - سیمون با یک ضربه چاقو محافظ خود را مجروح ساخت و از آنجا دور شد و از خانه پدری گریخت. در نوزده سالگی وارد آمریکا شد و با عنوان افسری در یکی از فوج‌های فرانسوی که به یاری مستعمره نشینان آمریکا شتافته بودند، بخدمت مشغول شد. این مستعمره‌نشینان بخاطر استقلال در برابر انگلستان می‌جنگیدند. سن - سیمون در جریان این نبردها شهامت بسیاری از خود نشان داد. جنگ خاتمه یافت و سن - سیمون، با درجه سرهنگی ارتش پادشاهی، بفرانسه بازگشت. وی در آن هنگام ۲۳ سال داشت. پس از آن استعداد درخشانی از خود نشان داد و به فرماندهی استحکامات متز منصوب شد، اما وی ارتش را ترك گفت.

سن - سیمون در این موقع تصمیم گرفت که همه معلومات بشری را به‌منظور آفریدن نظام هماهنگی در جهت دگرگون کردن دانش بکار گیرد. اما متوجه شد که معلومات وی برای انجام چنین کاری بسنده نیست، لذا در سن چهل سالگی در مدرسه پلی‌تکنیک نام نوشت. وی که کاملاً در کارهای علمی خویش فرو رفته بود تمام آنچه را که از اندوخته‌اش باقی‌مانده بود خرج کرد. همسرش وی را ترك گفت. برای تامین معاش ناگزیر شد کار کوچکی بعنوان دفترنویس در مون - دو - پیته<sup>(۱)</sup> بگیرد، اما برحسب تصادف پیشخدمت سابق خود را دید و این پیشخدمت مسکنی در اختیار او گذاشت و سن - سیمون کاری را که در مون - دو - پیته داشت رها کرد و بخانه پیشخدمت رفت. سن - سیمون شب و روز روی طرح تجدید سازمان دانش بشری خود کار می‌کرد، اما نگویند تازهای در پیش روی او قرار گرفت. مستخدمش مرد. پس شروع به دستنویس آثار خود که هیچکس مایل به چاپش نبود کرد. آنها را برای شخصیت‌های گوناگون می‌فرستاد و درجوف آن نامه زیر را قرار می‌داد: «آقای عزیز خواهش می‌کنم ناجی من باشید. من که کاملاً در جهت منافع همگانی هستم از همه کارهای شخصی دست کشیده‌ام بنحوی که به‌چنین زندگی گرفتار آمدم: از گرسنگی رمقی بتن ندارم. کار می‌کنم بدون آنکه وسیله‌ای برای گرم کردن خود داشته باشم و حتی لباسهای خود را برای پول رونویس کردن کارهایم فروخته‌ام. همه اینها بخاطر

عشق و شیفتگی بدانش و نیکبختی همگان است. اینها ناشی از تمایل من به یافتن وسیله‌ای است که بنحوی مطلوب بحران دهشتناکی را که جامعه اروپائی در آن غلتیده است، پایان دهد. آری اینهاست سبب بینوایی من»

اما ثروتمندان حتی زحمت خواندن نامه‌های سن - سیمون را بخود نمیدادند. با نیروی پشتکار و امید سن - سیمون خود را برمی‌انگیخت و برپا نگاه می‌داشت. اما يك چشم خود را از دست داد و ۲ سال دیگر بیش نزیست. واپسین نفس‌های خود را در میان بازوان شاگردانش، که در آخر عمر دور او حلقه زده بودند، گذراند. و واپسین سخنانش چنین بود: «همواره بپاد داشته باشید که برای انجام کار بزرگ باید عاشق بود. حاصل کارهای زندگی من در جهت اعطای شیوه‌ای به همه افراد جامعه است که بتوانند همه استعدادهای خویش را به کمال رسانند». پس از لحظه‌ای درنگ فرزانه در حال مرگ می‌افزاید که حزب زحمتکشان بزودی پدید خواهد آمد و آینده جامعه متعلق باوست. سن - سیمون چنین می‌پنداشت که وظیفه تنها این است که جامعه کمال مطلوب درك شود و در این صورت از استثمار انسان از انسان ثمری نخواهد ماند. سن - سیمون با انکار پیکار طبقاتی فکر می‌کرد که اگر طرحی برای تجدید نظام اجتماعی تدوین شود، همه مردم بدان روی خواهند آورد.

بنظر سن - سیمون صنعت باید توسط فرزندگان در جهت منافع توده‌های مردم طرح‌ریزی شود. و بدینسان این دانشمند بانفسی ضرورت مبارزه طبقاتی، خود را درچارچوب سوسیالیسم طبقاتی محبوس کرد.

### فوریه

سوسیالیست تخیلی دیگر فرانسه شارل فوریه ۱۷۷۲-۱۸۳۷ در يك تجارخانه کار می‌کرد. در آثارش با کینه منحصر بفردی به معامله‌های ناحق و اختکارهای بازرگانان می‌تاخت. وی از رقابت، فقدان نقشه و بی‌نظمی تولید سرمایه‌داری گله می‌کرد. فوریه در نوشته‌هایش خاطر نشان می‌ساخت که در نظام سرمایه‌داری کارگران از بیکاری و گرسنگی در رنجند، و هر چند خود همه چیز را می‌سازند، محکوم‌اند که در فقر بسر برند. فوریه همچنین در نوشته‌هایش اظهار نظر می‌کرد که در جامعه سرمایه‌داری منافع هر يك از افراد متضاد منافع دیگری است و در عین حال با مصالح جمعی در تضاداند.

فوریه متذکر می‌شود که در سرمایه‌داری «پزشک خواهان آن است که بیماریها هرچه افزونتر باشد و وکیل دعاوی می‌خواهد که در هر خانواده جنگ و نزاع باقی‌ماند. معمار آرزوی آتش‌سوزی و ویرانی يك چهارم شهر را دارد و شیشه‌ساز تمایل به طوفانی دارد که در اثر آن همه شیشه‌های پنجره‌ها بشکند و فرو ریزد.»

فوریه برای تغییر این وضع پیشنهاد می‌کرد که جامعه سرمایه‌داری دگرگون شود.

وی همه را بساختن فالانژهایی (جماعتها) فرا می‌خواند و پیشنهاد می‌کرد که برای این جماعتها تشکیلات نوینی براساس طرحهایی که داده بود، بسازند. خانه‌ها، مزرعه‌ها، زراعتها و اصطبل‌ها در این فالانژها می‌بایست خصلتی غیر از شهرکها و دهکده‌ها داشته باشند. شهرکها و دهکده‌هایی که مردم بنا به روابط موجود در آن به حال پراکنده بسر می‌برند.

ساکنان فالانژها باید در درون خانه‌هایی بسر برند که فوریه بدانها نام فالانستر<sup>(۱)</sup> می‌دهد. کار باید بنا به يك نقشه تحت قاعده درآید و همه اعضای فالانژ در کار شرکت جویند. به‌منظور آنکه کار پربارتر و کمتر خسته کننده باشد، کارگر باید هر روز کار خود را عوض کند و با سایر کارگران بخاطر کسب بهترین نتیجه در ارتباط باشد. با اینهمه در فالانژ پاره‌ای از مناسبات سرمایه‌داری محفوظ می‌ماند. عایدی بنگاهها و مؤسسات می‌بایست میان اعضای فالانژ و سرمایه‌داران تقسیم شود. دوسوم سود به کار و کارکنندگان تعلق می‌گرفت و يك سوم آن به سرمایه‌دارانی که سرمایه خود را در کار ساختمان فالانسترها می‌گذارند.

فوریه نیز مانند سن - سیمون مبارزه طبقاتی را انکار می‌کرد و می‌پنداشت که در اروپا ثروتمندان بسیاری هستند که آماده‌اند برای ساختن فالانژها وجوه لازم را بپردازند. و از اینرو به ناپلئون اول، روتشیلد بانکدار و دیگر صاحبان ثروت نامه نوشت و تقاضا کرد که بیاریش بشتابند. فوریه حتی مراسم طولانی برپا می‌داشت و در آن مراسم در خانه خویش در انتظار اندوخته‌دارانی می‌نشست که بنظر وی شرکت کنندگان در دگرگون ساختن دنیا بودند. اما انتظارهایش بیهوده بود.

## آون

سومین مدینه فاضله‌گرای بزرگ روبرت آون ۱۷۷۱-۱۸۵۸. وی در انگلستان زیست و از نزدیک شاهد فقر کارگران انگلیسی بود. در ۱۸۱۷ طرح سازمان جامعه را براساس اصول کمونیستی انتشار داد. لیکن آون نیز مخالف ستیزه طبقاتی بود و می‌گفت هیچکس را نباید از ثروت خود محروم ساخت.

آون کوشید تا يك جماعت اشتراکی متکی به اصول کمونیستی بنیان‌گذارد و منظور از آن تجدید تربیت و بازآموزی مردم و هماهنگ ساختنشان با زندگی جدید بود. و این نمونه‌ای بود که بنظر این مصلح اجتماعی همه مردم را بخود جذب می‌کند. ملک مرغوبی در آمریکا خریداری کرد و باتفاق پیروانش بدانجا رفت. اما نتیجه آن چه بود؟ ایجاد تأسیسات نظیر آنچه آون پیشنهاد می‌کرد در کشورهای سرمایه‌داری و مستعمرات

آن نتیجه‌ای جز آن نداشت که طرحها تغییر شکل دهند و به مؤسسه‌های دهقانان مرفه تبدیل گردند و از کار دیگری سود جویند.

با اینهمه عظمت سوسیالیستهای تخیلی در آن است که به اوضاع یأس‌آور کارگران در نظام سرمایه‌داری پرداختند و آن اوضاع را به باد انتقاد گرفتند. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نیل به سوسیالیسم بدون مبارزه طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا انسان که سن - سیمون، فوریه و آون می‌پنداشتند ناممکن است.

طرفداران سوسیالیسم تخیلی اگر چه با کارگران همدردی می‌کردند، اما پرولتاریا را بعنوان تنها نیروی قادر به متحول ساختن جامعه نمی‌شناختند. آنان در انزوا و بدن رابطه با توده‌ها مبارزه می‌کردند و از این رو، طرحهای آنان از پیش محکوم به شکست بود.



## تولد کمونیسم علمی

## ك.ماركس و ف. انگلس قبل از ۱۸۴۸

## ۳۷. تولد کمونیسم علمی

کمونیسم علمی در جریان کارزار میان پرولتاریا و بورژوازی شکل گرفت و رشد یافت. توسعه سرمایه‌داری فقر مضاعف کارگران را در پی داشت. کارگران با جسارت بخاطر آزادی می‌رزمیدند. با اینهمه در نیمه نخست قرن نوزدهم مبارزه پرولتاریا باندازه کافی سازمان نیافته و تقریباً ناآگاهانه بود. تظاهرات خودبخودی مانند جنبش ماشین‌سکنان قادر به تضمین پیروزی کارگران نبود.

در ۱۸۳۱ کارگران و پیشه‌وران بپاخواسته، قدرت را بمدت ده روز در دست گرفتند و فرمانروای یکی از بزرگترین مراکز صنعتی فرانسه شدند. لیکن نتوانستند از این پیروزی بهره گیرند. آنان تصور روشنی از هدفهای قیام نداشتند و فاقد حزبی شایسته برای سازماندهی و نیل به پیروزی بودند. از اینرو شورشی که آنچنان نیک آغاز شده بود، درهم شکست.

نیروی شگفت و شدت جنبش کارگری در انگلستان سالهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۳۲ در همه اروپا طنین افکند. اصلاحات پارلمانی، کامیابی کارگران بود. معذالك تنها بورژوازی از آن سود جست، زیرا کارگران سازماندها نپودند و يك نظریه علمی و انقلابی نداشتند. یکی دیگر از دلایل شکست چارتمس که جنبشی نسبتاً پخته بود، نفوذ افکار خرده‌بورژوایی در درون این جنبش توصیف شده است.

با وجود آنکه غرش‌های انقلابی اروپای باختری را لرزاند، توده‌های مردم خاصه طبقه کارگر کماکان از مواهب حیات محروم بودند.

قبل از ماركس و انگلس سوسیالیستها هیچ برخورداردی با توده‌ها نداشتند و همواره دور از جنبش‌های انقلابی بودند. منزویانی بودند که فقط نظام بهتری را آرزو می‌کردند. سوسیالیست‌های تخیلی بهره‌کشی را مردود می‌داشتند و به بحرانها و نوسانهای سرمایه‌داری کینه می‌ورزیدند. با اینهمه در جستجوی «آشتی» طبقات بودند.

در این دوران «تولد افکار سوسیالیستی» (لنین)، سوسیالیسم و جنبش کارگری تماسی باهم نداشتند. سوسیالیست‌های تخیلی آگاهی نسبت به هدفها را به میان جنبش کارگری نیاوردند، زیرا قادر باین کار نبودند. آنان خود اصول تکامل اجتماعی را

نمی‌شناختند. قوانین تاریخ هنوز کشف نشده و نظریه انقلاب پی‌ریزی نگشته بود. در این اوضاع و احوال پرولتاریا هنوز وسایل پیروزی را در برابر بهره‌کشان نداشت. هر قدر طبقه کارگر وسعت می‌گرفت و بر نیرویش می‌افزود، به همان نسبت اندیشه‌های تخیلی سد راه آزادی بخش وی می‌شد. زیرا باعث روی گرداندن این طبقه از پیکار طبقاتی می‌گردید.

سوسیالیست‌های تخیلی می‌خواستند نیکبختی را در زمین، بی‌یاری مردم مستقر سازند. آنان اهمیت شرکت پرولتاریا را در این امر نمی‌فهمیدند و توجه بسیار کمی به جنبش کارگران مبذول می‌داشتند. با اینهمه این جنبش که مستقل از آنها و اراده‌شان توسعه می‌یافت، بدرستی نشان داد که بیاری نبرد طبقاتی پرولتاریا خود و دیگر زحمتکشان را خواهد رهانید. این اندیشه بزرگ از سوی کارل مارکس اعلام شد.

## ۳۸. جوانی کارل مارکس و فردریک انگلس

### ک. مارکس

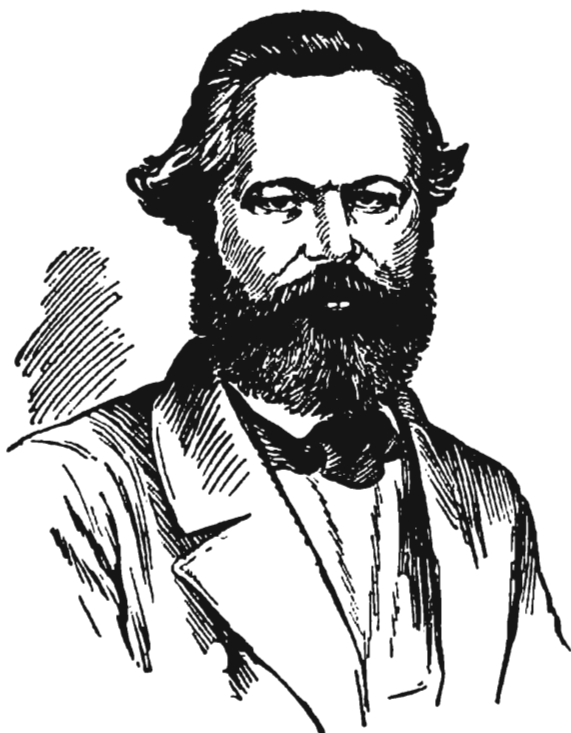
کارل مارکس در ۱۸۱۸ در ترو، دریک ناحیه صنعتی رن در مجاورت فرانسه متولد شد. رنانی که بفرانسه تعلق داشت دوباره به یکی از ایالت‌های پروس فتودالی، سه سال قبل از تولد مارکس، تبدیل شده بود.

پدر مارکس وکیل و مردی با فرهنگ غنی و عمیق بود که به آثار نویسندگان فرانسوی قرن ۱۸ عشق می‌ورزید. کارل مارکس جوان در مدرسه بخاطر استعداد درخشان و رفتار خود ممتاز بود. در ۱۸۴۱ دانشگاه را به اتمام رساند و به اخذ درجه دکترا بخاطر رساله‌اش در فلسفه یونان نایل آمد.

حکومت پروس درهای دانشگاه را بروی فرزنانگان مترقی بسته بود. بنابراین مارکس نمی‌توانست در پروس ارتجاعی و فتودالی تدریس کند.

در ۱۸۴۲ مردان بورژوازی با افکار سیاسی پیشرو در کلنی «روزنامه راین» را تأسیس کردند. مارکس در سن ۲۴ سالگی ابتدا همکار این روزنامه و سپس سردبیر آن شد.

با سردبیری مارکس این روزنامه خصلتی انقلابی و دمکراتیکتری یافت. روزنامه به چاپ مقالاتی درباره وضع طاقت‌فرسای دهقانان رنانی دست زد و بدادگاه پروس که متکی به نهادهای فتودالی بود و دهقانان را تنها به جرم جمع‌آوری چوبهای خشک در جنگل محکوم می‌نمود، اعتراض کرد. سردبیر جوان «روزنامه رن» نوشت: «آنکس که طعم آزادی را چشیده، توصیه می‌کند که بخاطر آن نه تنها باید باسنان جنگید بلکه تبر



کارل مارکس

را نیز باید بکار گرفت». کارل مارکس خاطرناشن می‌ساخت که آزادی را بدون مبارزه توده‌های مردم نمیتوان فتح کرد. او خود را خصم سرسخت نظام ارتجاعی پروس و مالکیت فئودالی و حکومت مطلقه آن دیار می‌دانست. در این دوران مقاله‌های کارل مارکس در «جریده رن» مبلّغ فکر لغو مالکیت خصوصی از راه انقلاب و گذار به کمونیسم بود. نفوذ «جریده رن» سرعت افزایش می‌یافت. روز اول آوریل ۱۸۴۳ حکومت پروس حکم به بستن روزنامه داد، در حالی که مارکس

از مدتها قبل دیگر با آن همکاری نداشت.

در این موقع مارکس به اتفاق همسرش ژنی<sup>(۱)</sup>، که در همه عمر برای وی همکاری وفادار بود، به پاریس رفت. اقامت در این شهر تأثیر بس عظیمی بر مارکس گذاشت. وی در آنجا گذشته انقلابی فرانسه را مطالعه کرد و با انقلابی‌های آن دیار به معاشرت پرداخت. او قسمت بزرگی از اوقات خود را صرف مطالعه تاریخ و قوانین تکامل اجتماعی کرد. در دورانی که در پاریس اقامت داشت، در این مرحله از عمر در ایامی که انقلاب جدیدی در فرانسه تدارک دیده می‌شد، مارکس بطور نهانی به سوسیالیسم گرائید. یعنی طرفدار اصلی شد که برطبق آن مالکیت اجتماعی وسایل تولید مورد تقاضا بود. در ۱۸۴۴ مارکس به انتشار «سالنامه فرانسه و آلمان» همت گماشت. در مقالات این روزنامه نتیجه گرفت که انقلاب کارگری اجتناب ناپذیر است و پرولتاریا با مسلح شدن به یک نظریه و دانش انقلابی تبدیل به طبقه‌ای خواهد شد که قادر است بشریت را از استثمار برهاند. در این مقالات کارل مارکس امکان جنگ مسلحانه علیه سرمایه‌داران رامی‌پذیرد.

انگلس که در این زمان مقیم انگلستان بود نیز به همان نتایج کمونیسم علمی رسید و با «سالنامه فرانسه و آلمان» به همکاری پرداخت.

انگلس قبلاً بسیار از مارکس شنیده بود، ولی تا آن هنگام یکدیگر را ندیده بودند. شعری نوشته انگلس یا نوشته شده با همکاری او باقی‌مانده که تصویری



پرشور از مارکس را در عهد دانشجویی بدست می‌دهد:

این کیست که چنین با جسارتی سهمگین پیش می‌جهد؟  
این کودک سیه‌چرده ترواست که روحی بزرگ و جانی شیفته دارد.  
با قدرتی شگفت به پیش می‌تازد،  
او نمی‌دود اما می‌سرد و با طوفان به پرواز درمی‌آید،  
دستها را بسوی آسمان فراخناک می‌گشاید  
تا چرخ نیلوفری را به سوی زمین هدایت کند.  
زمینی که فرمانبردار حرکات و الایش گشته است

در ۱۸۴۴ انگلس چند روزی بیاریس آمد و با مارکس در تماس قرار گرفت و این آغاز دوستی لایزال آنان بود، که سالهای طولانی آندو را به یکدیگر پیوند زد و تا پایان عمر این دوستی دوام آورد. محبتی که ناشی از اعتقاد هر دو دوست به مدعای پرولتاریا بود.

## ف. انگلس

فردریک انگلس در ۱۸۲۰ در بارمن<sup>(۱)</sup>، شهر صنعتی پروس رنانی متولد شد. پدرش که کارخانه‌دار بود، انگلس جوان را در تجارتخانه بکار واداشت. اما انگلس دائماً با خانواده‌اش در تضاد بود و به‌جای رفتن به راه پدر جسم و روحش را در خدمت جنبش انقلابی طبقه کارگر گذاشت.

در ساحل رودخانه ویپر (یکی از شاخه‌های رود رن) محله‌های صنعتی شهر بزرگ دلبرفیلد<sup>(۲)</sup>، که تقریباً به بارمن می‌پیوندند، واقع شده‌اند. مسافر فارغ‌البال می‌تواند شاهد امواج سرخ‌رنگی باشد که ناشی از سرریز شدن مواد رنگین ساحل‌نشینان برودخانه است.

از دو هزاروپانصد کودکی که در دره ویپر می‌زیستند، نیمی به مدرسه می‌رفتند و نیمی دیگر در کارخانه کار می‌کردند. وضعیت کار در آنجا دهشتناک بود. از ۱۸۳۹ انگلس که شدیداً تحت‌تاثیر آلام مردم قرار گرفته بود، باین نتیجه رسید که سرنگونی سلطنت پروس ضروری است و تنها انقلاب رهاننده توده‌های مردم است. انگلس پس از ورود به انگلستان در منچستر اقامت گزید و در آنجا از نزدیک شاهد زندگی فقیرانه کارگران و انبوه بیکاران در هر بحران صنعتی بود. انگلس پس از همداستانی با چارتیستها، با روزنامه آنان موسوم به «ستاره شمال» به همکاری پرداخت.

در منچستر بود که انگلس اثر برانگیزاننده خویش یعنی «وضع طبقات زحمتکس در انگلستان» را آماده کرد. او در این اثر، با استفاده از اطلاعات حقیقی



فردريك انگلس

مندرج در روزنامه‌ها و منعکس در انواع پرسشنامه و نیز باتکیه به مشاهدات شخصی از استثمار وحشیانه‌ای که بورژوازی به کارگران تحمیل کرده است، پرده برداشت. قبل از انگلس بکرات دربارهٔ اوضاع نابسامان و اندوهبار کارگران سخن رفته بود. اما هیچکس بوسیلهٔ مقابله با آن نیرداخته و راه امحاء این فقر عظیم را نمایانده بود. آنچه در کتاب انگلس جدید بود، توصیف پرولتاریا بود. نه تنها بعنوان طبقه‌ای که از سرمایه‌داری رنج می‌برد، بلکه همچون یگانه نیروئی که قادر است تسلط بورژوازی را براندازد و خود و محرومان دیگر را برهاند.

## مبارزهٔ مارکس و انگلس علیه نفوذ نحوست‌بار بورژوازی در پرولتاریا.

کمونیسم علمی مارکس و انگلس می‌بایست راهی را در میان موانع زیاد هموار کند. بورژوازی و مالکان ارضی، کلیسا و روزنامه‌ها منظماً فکر و روح مردم را مسموم می‌کردند. می‌بایست علیه نظریه‌های فریفتار که از سوی بورژوازی به پرولتاریا تلقین می‌شد مبارزه کرد. نفوذ بورژوازی در محافل کارگری سدی در برابر کارزار بخاطر آزادی بود. از اینرو مارکس و انگلس بی‌وقفه علیه همهٔ آنها که سرمایه‌داری را جاودان اعلام می‌کردند، و آنها که کارگران را از مبارزهٔ طبقاتی باز می‌داشتند و کسانی که نظریه‌های غلط بسود بورژوازی و بزیان کارگران می‌پراکندند، می‌رزمیدند. آنان به بازدارندگان زحمتکشانشان از تشکل، بخاطر نبرد انقلابی، می‌تاختند و کلیسا را، که کارگران را به تحمل رنج ترغیب می‌نمود و به آنان وعدهٔ پاداش پس از مرگ می‌داد، نکوهش می‌کردند.

کارزار پرشوری که مارکس و انگلس علیه نظریه‌های طبقهٔ استثمارگر بپا کردند، در عین حال نبردی برای آفرینش حزب انقلابی کارگری بود.

## ۳۹. «اتحاد و پیوند کمونیست‌ها» مانیفست حزب کمونیست فصل ۱

### اتحاد کمونیست‌ها

همه مبارزات مارکس و انگلس شدیداً بکار انقلابی آنان و به بنیان نهادن حزب کارگری بستگی داشت، زیرا نیک می‌دانستند که بدون چنین حزبی طبقه کارگر قادر نیست که رهایی‌بخش خود و دیگران باشد. مارکس انقلابی بزرگ و فرزانه نابغه سرنوشت خود را به سرنوشت پرولتاریا پیوند زد و سازمانده پیشقراول این طبقه یعنی حزب کمونیست شد.

در ۱۸۴۵ بنا به تقاضای حکومت پروس مارکس از فرانسه اخراج شد. وی وارد بلژیک شد و در آنجا به تبلیغ میان کارگران پرداخت و با کارگران سایر کشورها تماس گرفت. در ۱۸۴۵ باتفاق انگلس به لندن و منچستر رفت تا از نزدیک زندگی در سرزمین انگلستان را، که رشد یافته‌ترین صنعت جهان را داشت، مطالعه کند.

نخستین سازمان حزبی که توسط مارکس و بیاری انگلس بنیانگذاری شد «اتحاد کمونیست‌ها» بود که سازمان جدیدی از «اتحاد درستکاران قدیم» محسوب می‌شد. از مدتها قبل مارکس و انگلس به جامعه انقلابی کارگران و انجمن مخفی اتحاد درستکاران وابستگی داشتن؟ این تشکیلات در سال ۱۸۳۶ در پاریس سامان یافته و بویژه از پیشه‌وران پذیرنده سوسیالیسم تخیلی تشکیل شده بود. در کنگره «اتحاد درستکاران» که در لندن تشکیل شد و انگلس در آن شرکت نمود، تصمیم به تجدید سازمان این اتحادیه گرفته شد.

به منظور تغییر بنیادی در این سازمان ماجرا برانگیز شعار اساسی آن تحت عنوان همه مردمان برادرند، تغییر کرد و براساس شعار رزمنده «پرولتاریای همه کشورها متحد شوید»، که منطبق بر اصول کمونیسم علمی بود، سازمان جدیدی پی‌ریزی گردید و «اتحاد» یا «اتحادیه کمونیست‌ها» نام گرفت. مارکس و انگلس منشور آن را تدوین کردند. هدف اتحادیه جدید به قرار زیر بود «...سرنوشتی بورژوازی، حکومت پرولتاریا و امحاء جامعه قدیم بورژوازی» جامعه‌یی که در آن بهره‌کشی و جنگ بی‌امان طبقات حاکم است. منشور آفرینش جامعه نوینی را بدون مالکیت خصوصی و بهره‌کشی پیش‌بینی می‌کرد.

بدینسان مجمع مرکب از طرفداران سوسیالیسم تحقق نیافتنی و تخیلی جای

<sup>1</sup> K. Marx et F. Engels, Manifeste du Parti Communiste, Partizdat, 1938, (édition russe).

Idem, Paris, Bureau d'Éditions, 1938, p. 50 (édition française).

خود را به سازمان پرولتاریائی داد. «اتحادیه کمونیستها» آفرینش جامعه کمونیستی را که بر پایه شناخت قوانین تکامل اجتماعی و براساس درک سهم کارگران در تجدید سازمان انقلابی جامعه، قرار داشت وظیفه خود دانست.

هنگام برگزاری دومین کنگره «اتحادیه کمونیستها» که در پائیز ۱۸۴۷ در لندن گشایش یافت، ضرورت تدوین برنامه‌ای که مارکس الهام دهنده آن بود، تأیید شد. کنگره درباره طرح برنامه ده روز به مباحثه نشست و سرانجام انشاء برنامه به مارکس و انگلس واگذار گردید و مقرر گشت که تحت عنوان مانیفست اتحاد کمونیستها منتشر شود.<sup>۱</sup>

کارگر جوان آلمانی لسز خیاط و عضو اتحاد کمونیستها، از تاثیر آنی که مارکس بروی در ۱۸۴۷ گذاشته سخن گفته است: «مارکس که در آن ایام هنوز جوان بود و ۲۸ سال بیشتر نداشت، تاثیر آنی نیرومندی بر ما گذاشت. وی قدی متوسط و شانه‌های پهن داشت و پر از نیرو و انرژی بود. پیشانی پهن و زیبا داشت و موهای پریش سیاه. نگاهش نافذ و کلامش موجز و فشرده بود. وی واژه‌ها را عبث بکار نمی‌برد و هر جمله‌اش آکنده از تفکر و هر فکر او حلقه‌ای از منطق گفتارش بود.»

### مانیفست حزب کمونیست.

دست نویس «مانیفست» را که توسط مارکس و انگلس انشاء شده بود در ژانویه از بروکسل به لندن فرستادند و در آنجا به چند زبان منتشر شد. این «مانیفست» انتشارش در فوریه ۱۸۴۸ بود. همه آنها که می‌خواهند کمونیست شوند، لازم است سطور پرشور «مانیفست» را بخوانند و باز بخوانند. این نخستین رساله منظم از دکتترین مارکس و انگلس است.

### اندیشه‌های اصلی فصل نخست.

مانیفست در درجه اول خاطر نشان می‌سازد که مسئله کمونیسم اکنون جای مهمی در سیاست دولتهای اروپائی دارد و طبقات بورژوائی نبرد سختی را علیه آن آغاز کرده‌اند.

### تاریخ مبارزه طبقات است

فصل نخست تحت عنوان «بورژواها و پرولترها» ثابت می‌کند که تاریخ رشد جامعه، حرکت از اشکال اجتماعی پست به اشکال عالی است: جامعه بردگی که در آن اربابان از بردگان بهره‌کشی می‌کردند، به جامعه فئودالی تبدیل شد که اربابان سرف‌ها را بکار کردن برای خود ناگزیر می‌ساختند. سپس جامعه فئودالی جای خود را به جامعه سرمایه‌داری سپرد و این جامعه‌ای است که در آن سرمایه‌داران از کارکارگران ارتزاق

۱. «مانیفست Manifeste» از کلمه لاتین Manifestus مشتق شده و به معنای روشن و مبرهن است - مانیفست عمل یا نوشته‌ای است که توضیح می‌دهد و می‌شناساند. (ترجمه فارسی ایر کلمه بیانیه است اما ما بخاطر مصطلح بودن واژه مانیفست، واژه اخیر را به کار بردیم. - م.)

می‌کنند. اما جامعه سرمایه‌داری جاودانه نیست و دیر یا زود به جامعه سوسیالیستی تبدیل خواهد شد. گذار از یک نظام اجتماعی به نظام اجتماعی دیگر خودبخود صورت نمی‌گیرد، بلکه از راه مبارزه طبقات که خشونت و شدت آن در وقت انقلاب به نقطه اوج خواهد رسید، عملی می‌شود.

مارکس و انگلس، برخلاف سوسیالیستهای تخیلی که خیال می‌کردند جامعه می‌تواند از مبارزه طبقات بپرهیزد، خاطر نشان ساختند که این مبارزه اصل اساسی تاریخ است. «تاریخ همه جامعه‌ها تا روزگار ما سرگذشت مبارزه طبقات است»<sup>۱</sup> انگلس بعدها توضیح می‌دهد که اشاره این حکم به جامعه‌هایی است، که دارای طبقات استثمارگر هستند و بدیهی است که جامعه اشتراکی اولیه و جامعه سوسیالیستی مشمول این حکم نمی‌شوند.

فصل اول مانیفست نشان می‌دهد که در جامعه‌هایی که تحت حاکمیت بهره‌کشان هستند، طبقات متخاصم آشتی‌ناپذیرند. در درون سرمایه‌داری «...جامعه بیش از پیش به دو اردوی بزرگ متخاصم و بدو طبقه آشکارا خصم یکدیگر، بورژوازی و پرولتاریا، تقسیم گشته است.»<sup>۲</sup>

### ظهور بورژوازی

مارکس و انگلس نشان دادند که بورژوازی چگونه تولد یافت و چه سان ثروت اندوخت و چگونه از راه مبارزه طبقاتی و انقلاب بورژوائی قدرت را در دست گرفت. یکی از تفاوت‌های اساسی که سرمایه‌داری را از فئودالیسم متمایز می‌گرداند، سرعت رشد تکنیک صنعتی است که در عهد فئودالیت به بسیار کند پیشرفت می‌کرد. رقابت شدیدی که میان سرمایه‌داران وجود دارد ناگزیرشان می‌سازد که دائماً ماشین‌های جدید و روش‌های نوین تولید را بکار گیرند. اما با وجود آنکه در نظام سرمایه‌داری تولید بسرعت افزایش و گسترش می‌یابد، توده‌های مردم زندگی فقیرانه و اندوهباری دارند. آنان دارای قدرت خرید ضعیفی هستند که سبب رکود تجارت، وقفه در تولید و بحرانهای اقتصادی می‌شود. این بحرانها همانطور که خاطر نشان ساختیم، نتیجه فقدان نقشه برای تولید و فقر توده‌های مردم است که تنها می‌توانند بخش کوچکی از کالاها را خریداری کنند. از سوی دیگر سرمایه‌داران به منظور افزودن به عایدی و منفعت خویش تا آنجا که ممکن است بی‌توجه به نیاز مصرف، کالا تولید می‌کنند و بدینسان بحران فرا می‌رسد و اوضاع طاقت‌فرسای کارگران را طاقت‌فرساتر می‌سازد.

1. K. Marx et F. Engels, "Manifeste du Parti Communiste", Gospolitizdat, 1953, p. 32 (edition russe). Idem, Paris, 1938, Bureau d'Editions, p. 12 (edition francaise).
2. K. Marx et F. Engels, "Manifeste du Parti Communiste", Gospolitizdat, 1953, p. 32 (edition russe). Idem, Paris, Bureau d'Editions, p. 11 (edition francaise).

## پرولتاریا گورکن بورژوازی است.

«با رشد بورژوازی و در واقع با رشد سرمایه، پرولتاریا یعنی طبقه کارگر جدید، رشد و توسعه می‌یابد.»

پرولتاریا پیکاری را علیه بورژوازی آغاز می‌کند. نیروهای خود را گرد می‌آورد و پس از ایجاد حزب خود، بورژوازی را سرنگون خواهد ساخت و جامعه‌ای بدون مالکیت خصوصی و بدون بهره‌کشی برپا خواهد کرد، و از اینرو مارکس و انگلس در ۱۸۴۸ پیش‌بینی کردند که پرولتاریا گورکن بورژوازی و سرمایه‌داری خواهد شد.

## دولت بورژوائی، ابراز تسلط برتوده‌های مردم.

مارکس و انگلس در نخستین فصل مانیفست تعریفی از ماشین دولت، که وسیله حفظ قدرت بورژوازی است، بدست می‌دهند. آنان می‌نویسند: «دولت جدید کمیته امور مشترك طبقه بورژوازی است.»

دولت‌های بورژوائی در طول اعتصابها به‌منظور خاموش ساختن آنها، غالباً به‌ارتش متوسل شده‌اند و قوانینی را به تصویب رسانده‌اند که حامی استثمار کارگران از سوی کارفرمایان‌اند. مطابق این قوانین مثلاً سندیکاها، احزاب سیاسی و اعتصاب کارگران ممنوع شده است.

## ۴۰. «مانیفست حزب کمونیست».

## اندیشه‌های اصلی فصل دوم. دیکتاتوری پرولتاریا. اصل اساسی مارکسیسم.

کمونیست‌ها پیشاهنگ طبقه کارگرند. در فصل دوم تحت عنوان «پرولترها و کمونیست‌ها» مارکس و انگلس اظهار می‌دارند که کمونیست‌ها پیشاهنگ طبقه کارگر هستند. کمونیست‌ها «باعزمت‌ترین و راسخترین فراکسیون احزاب کارگری سرتاسر جهانند. فراکسیونی که بلحاظ نظری و آگاهی برتری دارند و بخاطر آگاهی روشن نسبت به اوضاع و حرکت و هدفهای عمومی جنبش کارگری از بقیه کارگران ممتازند.»

1. K. Marx et F. Engels, "Manifeste du Parti Communiste", Gospolitizdat, 1953, p. 39 (edition russe). Idem, Paris, 1938, Bureau d'Editions, p. 12 (edition francaise).
2. K. Marx et F. Engels, "Manifeste du Parti Communiste", Gospolitizdat, 1953, p. 32 (edition russe). Idem, Paris, 1938, Bureau d'Editions, p. 73 (edition francaise).

بنابراین کمونیست‌ها معرف پیشروترین، آگاهترین و راسخترین گروه از طبقه کارگر محسوب می‌شوند.

### ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا.

مارکس و انگلس تاکید کردند که هدف فوری کمونیست‌ها، پایان دادن به تسلط بورژوازی و رساندن پرولتاریا بقدرت سیاسی است. در مانیفست حزب کمونیست فکر دیکتاتوری پرولتاریا و اندیشه سرنگونی قدرت بورژوازی و کسب قدرت از سوی طبقه کارگر عنوان شده است.

### کمونیسم علمی راه رهائی آدمی را تعیین کرده است.

کارل مارکس و فردریک انگلس آموزگاران و رهبران بزرگ پرولتاریا با افتخار کمونیسم علمی را پایه نهادند. تولد کمونیسم علمی یکی از بزرگترین رویدادهای تاریخ جهانی است. مارکس و انگلس با تکیه بر معلومات علمی ضرورت کمونیسم، یعنی آن نظام اجتماعی را که در آن زمینها، فابریکها، کارخانه‌ها و بالاخره همه وسایل تولید، متعلق به جمع است، ثابت کردند. مارکس و انگلس همچنین نشان دادند، برای نابودی بهره‌کشی و پیروز ساختن سوسیالیسم، باید مرحله شدت گرفتن مبارزه طبقاتی را از طریق انقلاب کارگری پشت سر گذارد.

### فکر مالکیت خلق (مالکیت کمونیستی) بر وسایل تولید.

مارکس و انگلس روشن ساختند که کمونیسم نه يك افسانه و نه يك آرزوی مدینه فاضله‌ای است، بلکه نتیجه منطقی رشد جامعه سرمایه‌داری است. آنان مبرهن ساختند که برای پایان دادن به استثمار انسان از انسان باید قبل از همه مالکیت خصوصی بروسایل تولید از میان برود و مالکیت جمعی ایجاد گردد.

### سه هدف دیکتاتوری پرولتاریا:

#### ۱) سرکوبی بهره‌کشان.

برای حفظ قدرت و ساختن جامعه نوین بی‌استثمار طبقه کارگر باید حکومت خود را مستقر سازد. این حکومت همان دیکتاتوری پرولتاریا است.

مارکس و انگلس با تکیه بر دانش، گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم را يك روزه ندانستند. در این مورد يك دوران گذار اجتناب ناپذیر است و آن دیکتاتوری پرولتاریا است. در این مرحله طبقه کارگر باید از طریق دولت، مقتدرانه اعمال قدرت نماید.

اما مقصودهای اصلی دیکتاتوری پرولتاریا کدام است؟ دولت کارگری برای

درهم شکستن مقاومت بورژوازی قدرت از کف داده، که در جستجوی فتح مجدد قدرت است، اعمال زور می‌نماید. دیکتاتوری پرولتاریا باید اقلیت بهره‌کش را بخاطر منافع اکثریت زحمتکش از میان بردارد. یعنی آنان را در زحمتکشان حل نماید.

## ۲) رهبری همه زحمتکشان

طبقه کارگر متکی به حکومت خود و بیاری حزب کمونیست، با همه زحمتکشان و در درجه اول دهقانان متحد می‌شوند و در رأس آنان قرار می‌گیرد و جامعه جدیدی بدون مالکیت خصوصی بر وسایل تولید، بدون بهره‌کشی و بدون طبقات آشتی‌ناپذیر بنا می‌نهد. این جامعه جدید، توسعه سریع تولید اجتماعی و فراوانی فرآورده‌ها را تضمین می‌کند. بنابراین دیکتاتوری پرولتاریا برای تبدیل انقلاب به پیروزی کامل سوسیالیسم ضرورت دارد.

## ۳) دفاع از میهن در برابر دشمن خارجی.

دیکتاتوری پرولتاریا وظیفه مهم دیگری در پیش‌رو دارد و آن دفاع نظامی از کشور در برابر حملات خارجی است. بدون دیکتاتوری پرولتاریا هیچ کشوری که در آن انقلاب‌کارگری بوقوع پیوسته باشد، نمی‌تواند آزادی و استقلال خود را در صورت حمله دشمن خارجی حفظ نماید.

## دیکتاتوری پرولتاریا تبلور دمکراسی حقیقی. اهمیت حزب.

دیکتاتوری پرولتاریا نمایشگر دمکراسی حقیقی است. این حکومت معرف حاکمیت مردم است و بجای دمکراسی موهوم بورژوازی، دمکراسی راستینی را برای زحمتکشان تضمین می‌کند و حقوق وسیعی را برای آنان منظور می‌دارد، اما برای نیل به قدرت و در جهت متحول ساختن جامعه و امحاء فقر توده‌ها، طبقه کارگر به حزب ویژه خود نیاز دارد. پرولتاریا بدون حزب قادر به فتح قدرت و رهایی خود و دیگرگون ساختن جامعه نیست.

## فکر انترناسیونالیسم کارگری

مانیفست حاوی فراخوانی از همه کارگرانی است که مرزها از یکدیگر جدایشان ساخته است. در این دعوت آمده است، «پرولتاریای همه کشورها متحد شوید»، بنیان‌گذاران مارکسیسم کارگران را با روح اتحاد برادرانه انترناسیونالیسم کارگری تعلیم می‌دادند و برای همه آنان وظایف و هدفهای مشترک تعیین می‌کردند. پرولتاریا، که تنها نیروی قادری است که می‌تواند در جهت آزادی همه



زحمتکشان از بردگی سرمایه‌داری تا پایان برزمد، برای آزادی و استقلال ملت خود و کشورش نیز می‌جنگد. از این نکته می‌توان فهمید که چرا بی‌اعتنائی در برابر سرنوشت میهن جنایتی بزرگ از سوی مردم تلقی می‌شود، و در نظر خلق این بی‌اعتنائی قابل تحقیر و مذمت است. تنها آنکس که تا سرحد خون به مردم خویش وابسته باشد و در غم و شادیشان شریک گردد و با جسارت و از خودگذشتگی در خدمت آنان درآید و بملت خود بسیار عشق ورزد شایسته نام انترناسیونالیست است. انترناسیونالیست ملت خود را مانند دختر یا پسری خلف که به‌والدینشان محبت می‌ورزند، دوست دارد، و بخاطر حفظ آزادی ملت در برابر تجاوزگران از هیچ کاری فرو گذار نمی‌کند و در عین حال همراه ملت خود، همه ملت‌ها و کلیه مردمان را دوست دارد و در فکر نیکبختی همگان است. انترناسیونالیست در کشورهای سرمایه‌داری علیه بورژوازی و مالکان ارضی که مردم را در درون کشور استثمار می‌کنند و بآنان ستم روا می‌دارند، میرزد.

انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر بعد از سرنگون ساختن حکومت بهره‌کشان در کشورها و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا، میهنی سوسیالیستی را نه تنها برای خلقهای کشور شوراها، بلکه برای همه زحمتکشان سرتاسر گیتی آفرید.

مردم شوروی در جریان ساختمان جامعه کمونیستی و تقویت هرروزه امنیت میهن سوسیالیستی، بخاطر تحقق آرزوهای پرولتاریا و مدعای توده‌های زحمتکش پیکار می‌کنند.

فصل سوم مانیفست حزب کمونیست به انتقاد از همه افکاری می‌پردازد که راه توسعه جنبش کارگری را سد می‌نمایند. فصل چهارم به طرح وظایف و شیوه‌های کمونیستهای همه کشورها در زمان انقلاب آینده اختصاص دارد و در این مبحث به ویژگی‌های هرکشور توجه شده است.

### نتیجه‌گیری‌های مانیفست

در این بخش از بیانیه آمده است: «کمونیستها درصدد نیستند که عقاید و طرحهای خود را پنهان کنند. آنان آشکارا اعلام می‌دارند که به‌اهدافشان جز از طریق سرنگونی خشونت‌آمیز تمام نظام اجتماعی سنتی نخواهند رسید. اگرچه طبقات فرمانروا از فکر انقلاب کمونیستی برخوردارند، کارگران چیزی جز زنجیرهای خویش را ندارند که از دست دهند. درحالی که جهانی را فتح خواهند کرد»

«پرولتاریای همه کشورها متحد شوید.»<sup>۱</sup> با این فراخوانی به‌نبرد، مانیفست حزب کمونیست به پایان می‌رسد.

1. K. Marx et F. Engels, "Manifeste du Parti Communiste", Gospolitizdat, 1953, p. 71 (edition russe).

Idem. Paris, 1938, Bureau d'Editions, p. 41 (edition française).

## ارزش مانیفست.

مانیفست حزب کمونیست در آن واحد حاوی نظریه کمونیسم علمی و دعوتی از کارگران همه کشورهای برای سرنگونی سرمایه‌داری و تشکیل حزب سیاسی است. آفرینندگان نظریه کمونیسم علمی، مارکس و یار وفادار و همکارش انگلس انقلابی‌های فعالی نیز بودند. آنان نخستین حزب کارگران را، که مجهز به نظریه انقلابی نیز بود، پی‌افکنند.

کمونیسم علمی، در عین حال نظریه‌ای انقلابی و تکانی بزرگ در علم و مرحله جدیدی در جنبش مبارزاتی انقلابی کارگران بود. نظریه انقلابی کمونیسم علمی با مشعل خرد و دانش جنبش کارگری را که تا آن هنگام خودبخودی و ناآگاهانه بود روشن و شعله‌ور کرد و بدان سازمان داد. تبلیغ مارکسیسم در محافل کارگری عنصری آگاهانه را وارد جنبش کارگری کرد و آن را به مرحله جدید و متعالی ارتقاء داد و بدان روح و نیروی تازه‌ای دمید که در گذشته ناشناخته بود.

در ۱۸۹۰ انگلس بدرستی نوشت که مانیفست به «... رایجترین و بین‌المللی‌ترین اثر در ادبیات سوسیالیستی تبدیل گشته و بصورت برنامه مشترک میلیونها کارگر همه کشورهای از سیریه تا کالیفرنیا درآمده است.»<sup>۱</sup> و لنین در سال ۱۸۹۵ در این باره نوشت: «این جزوه جلدها ارزش دارد: روح موجود در آن تا روزگارا همه کارگران سازمان یافته و رزمندگان جهان متمدن را زنده کرده و به حرکت واداشته است.»<sup>۲</sup>

لنین می‌گوید: «دکترین مارکس قدرت بسیار دارد، زیرا حقیقت است. این نظریه هماهنگ و کامل است. بینشی راستین به‌آدمی می‌بخشد که با هیچ خرافه، هیچ ارتجاع و با هیچ حمایتی از ستم بورژوازی سرآشتی ندارد.»<sup>۳</sup>

1. K. Marx et F. Engels, "Manifeste du Parti Communiste", Gospolitizdat, p. 24 (edition russe). Idem. Paris, 1938, Bureau d'Editions, p. 9 (edition française).
2. V. I. Lenine, Oeuvres, t. 2, p. 10 (edition russe). Idem, Marx, Engels, marxisme. Edition en langues étrangères. Moscou, 1947, p. 48.
3. V. I. Lenine, Oeuvres, t. 19, (edition russe). Idem. Oeuvres choisies. Edition en langues étrangères. Moscou, 1948, t. 1, p. 63.

## ۴۱. ماهیت بهره‌کشی سرمایه‌داری که مارکس از آن پرده برداشت. ارزش تاریخی مارکسیسم.

مارکس سالهای فراوانی را صرف مطالعه ماهیت استثمار سرمایه‌داری کرد و نشان داد که چگونه سرمایه‌داران با بهره‌کشی از کار کارگران ارتزاق می‌کنند و ثروت می‌اندوزند.

مارکس ثابت کرد که بورژوازی تنها مزد قسمتی از کار کارگران را پرداخت می‌کند. نیمی از آن و غالباً بیشتر از نیمه کارشان به صاحبان کارخانه، فابریکها و سرمایه‌دارانی که صاحب کار متراکم کارگران هستند، برمی‌گردد. مارکس نشان داد که بورژوازی ثروتمند می‌شود، در حالیکه توده‌های کارگر تهی دست می‌گردند. این اوضاع و احوال تضاد موجود میان کارگران و سرمایه‌داران را تشدید می‌کند و بذر انقلاب کارگری را می‌افشاند. مارکس قوانین حقیقی تکامل سرمایه‌داری را کشف کرد و پیش‌بینی نمود که این نظام بطور گریز ناپذیری در آستانه اضمحلال است. وی وظایفی را که طبقه کارگر و حزب او در جهت سرنگونی سرمایه‌داری دارا هستند یادآور شد.

مارکس درباره نظریه اقتصادی و دکترین‌های موجود، مربوط به قوانین عمومی رشد و ماهیت جامعه، مطالعه ژرفی کرد. وی روشن ساخت که رشد جامعه مرکب از طبقات متخاصم، همراه با جهشها و انقلابها است. وی ثابت کرد که تکامل جامعه برپایه رشد تولید قرار دارد و متکی بر روش‌هایی است که آدمی برای تهیه وسایل زندگی بکار می‌برد و این تکامل متکی به مناسباتی است که از فعالیت‌های تولیدی ناشی می‌شود.

هنگامی که مالکیت زمین و سایر وسایل تولید مانند ماشین و کارخانه در انحصار مالکان معدودی است، اینان توده‌های مردم را به محرومیت می‌کشند. اما در جامعه‌ای که زمین و سایر وسایل تولید به همه مردم متعلق باشد، مناسبات همکاری دوستانه میان اعضای گوناگون جامعه پدید می‌آید.

دکترین مارکس درباره سهم تعیین کننده تولید نعمتهای مادی به هیچوجه نافعی کار فعال دولت و سهم موثر اندیشه‌ها نیست. افکار منحصرأ سودمند به حال طبقات اجتماعی زوال یابنده مانعی در راه تکامل اجتماعی پدید می‌آورد؛ در حالیکه افکار و نظریه‌های جدید و پیشرو که از بطن طبقات اجتماعی بالنده پدید می‌آیند برشد جامعه و حرکت آن به جلو یاری می‌رسانند. افکار نبوغ‌آمیز مارکس راه را برای تکامل جامعه گشوده و می‌گشاید.

کمونیسم علمی مارکس و انگلس بوسیله لنین و هم‌زمان وی و حزب



مارکس در میان کارگران

کمونیست با تعمیم تجربه تاریخی گرد آمده روزگارا توسعه یافت و غنی شد. افکار موجود در مانیفست حزب کمونیست در کشور سوسیالیستی ما عملی شد. این اندیشه‌ها در قانون اساسی اتحاد جماهیر شوروی به پیروزی رسیدند. طبقه کارگر کشور ما با استقرار دیکتاتوری خویش اکنون بر سریر قدرت است. این طبقه مالکیت بورژوائی را از میان برد و با موفقیت در راه ساختمان جامعه کمونیستی گام برمی‌دارد. پیروزی‌های حاصله در اتحاد شوروی واجد اهمیت تاریخی و جهانی است، که نمایشگر پیروزی آراء درخشان مارکس است. پیروزی سوسیالیسم و پیشرفت ساختمان کمونیسم در شوروی و استقرار حکومت کارگری در کشورهای دمکراسی توده‌ای و پیشرفت‌های انکارناپذیر این کشورها، افکار مارکس را در میان توده‌ها بلندآوازه‌تر ساخت.

## انقلاب ۱۸۴۸ در فرانسه

### ۴۲. علل و آغاز انقلاب. مجلس مؤسسان

#### علل و آغاز انقلاب

سالهای میان ۱۸۳۰ و ۱۸۵۰ بخاطر رشد صنعت بزرگ و افزایش پرولتاریا ممتاز است. وضع کارگران نسبت به قبل از این دوران بازم بدتر شد. طغیانهای بزرگ کارگری در لیون توسط بورژوازی درهم شکسته شد. بعد از شورشهای لیون در فرانسه اتحادیه‌ها و مجمع‌های سیاسی مخفی مرکب از کارگران تشکیل گردید. برخی جمهوری‌خواهان و سایرین طرفداران کمونیسیم تخیلی بابوف را گرد می‌آوردند.

ثروت و نفوذ بورژوازی صنعتی افزایش می‌یافت. اما از انقلاب ژوئیه به بعد بانکداران در قدرت بودند.

در ۱۸۴۵-۱۸۴۷ وضع سیاسی فرانسه بخاطر بدمحصولی و آفت سیب‌زمینی، که در همه اروپا رخ نموده بود و در فرانسه و ایرلند محسوس بود، به‌وخامت گرائید. این اوضاع و احوال در ۱۸۴۷ هنگام بحران سرتاسری اروپا بازم وخیمتر شد. دستمزدها ۵۰ تا ۶۰ درصد کاهش یافت و بیکاری وسعت بی‌سابقه‌ای گرفت. جنگی که فرانسه بخاطر تصرف الجزایر در این کشور راه انداخته بود، برناخشنودی مردم می‌افزود.

حدود سال ۱۸۴۸ انقلاب جدیدی در فرانسه آغاز شد. عللی آن قبل از هرچیز فقر توده‌های مردم و محروم بودن از حقوق اصلی بود. در مورد بورژوازی باید گفت که این طبقه از راه تسلط بانکداران فرمان می‌راند. با این همه، تنها صاحب امتیازان بورژوازی صاحب قدرت، دارای حقوق سیاسی بودند.

بورژوازی صنعتی، (مالکان فابریکها و کارخانه‌ها) مصمم شدند که از فضای بحران، برای ناگزیر ساختن حکومت به‌انجام اصلاحات در زمینه حق رای و کاهش مالیات انتخابات که بسیار بالا بود، (۲۰۰ فرانک مالیات مستقیم سالیانه) بهره گیرند. بورژوازی صنعتی در عهد سلطنت ژوئیه در مجلس نمایندگان چند نماینده‌ای بیش نداشت و در اقلیت بود و نفوذش در سیاست تقریباً هیچ بود.

تسلط بانکداران توده‌های مردم فرانسه را بیش از پیش می‌رنجاند. فکر حکومت جمهوری در محافل کارگران همواره طرفداران بیشتری می‌یافت. عدم

پذیرش خواسته‌های مردم از سوی لویی - فیلیپ و وزیرانش و مخالفت با تقاضای اصلاح قانون انتخابات، نتیجه‌اش افزایش طرفداران اصلاحات بود. آنان جلسات بزرگی تشکیل می‌دادند. در این جلسات و گردهماییها مردان سیاسی بورژوازی و نمایندگان این طبقه در مجلس، رشته سخن را بدست می‌گرفتند و خواستار اصلاحات می‌شدند.

واپسین گردهم‌آیی بزرگ برای روز ۲۲ فوریه ۱۸۴۸ تعیین شده بود. همه شرکت کنندگان می‌بایست خود را به مسیر يك راه پیمانی که از قبل تعیین شده بود برساند؛ اما در بازپسین لحظات حکومت گردهم‌آیی را ممنوع کرد. بورژوازی که کمتر نگران انقلاب بود به این فرمان گردن نهاد. مردان سیاسی بورژوا درخانه‌های خویش ماندند، اما کارگران، پیشه‌وران و محصلان در محل تجمع حضور یافتند. سازمان‌های انقلابی جمهوریخواه و سوسیالیست که بدام نیفتاده بودند فعالیت پنهانی خود را ادامه دادند و مردم را بشورش فراخواندند. سنگرها قد برافراشت. حکومت گارد ملی را بحرکت درآورد، اما این گارد با کارگران اعلام برادری نمود. همه‌جا فریاد زنده‌باد اصلاحات بگوش می‌رسید و مردم به خیابانها ریخته بودند.

در شب ۲۳ تا ۲۴ فوریه، پس از آن که نیروهای دولتی به شکستن تظاهرات فرمان یافتند، شورش همگانی شد.

پاریسی‌ها در این شبها نزدیک به دو هزار سنگر پیا کردند. برای ساختن این سنگرها بیش از ۴ هزار درخت را که در کنار خیابانها بود شکستند و بالغ بر يك میلیون سنگ از سنگفرشها را کردند.

### سقوط سلطنت لویی - فیلیپ و تشکیل حکومت موقت.

در سپیده دم ۲۴ فوریه همه پادگانها و همه مخزنهای سلاح در دست شورشیان بود. لویی - فیلیپ توانست از يك راه زیرزمینی از کاخ خارج شود و به حومه پاریس بگریزد. مجلس نمایندگان کوشید که نوه لویی - فیلیپ را، که هنوز کودک بود، بر تخت نشاند و نیابتش را تا هنگام بلوغ به مادرش سپارد. اما کارگران مسلح و گاردهای ملی تالار مباحثات را اشغال کردند و این کوشش را خنثی نمودند. بعلاوه دیگر تختی وجود نداشت. مردم فرانسه برای نمایش دادن کینه خویش آن را در يك گذرگاه سوزانده بودند. در اثر دلآوری و عزم راسخ کارگران سلطنت بورژوایی ژوئیه سرنگون شد. با اینهمه بورژوازی، که از کارگران سازمان یافته‌تر بود و به فوجهای گارد ملی تکیه داشت، حکومت جدید را تشکیل داد. نمایندگان بورژوازی پس از ورود به قصر بوربون حکومت موقت را، که



کارگران و پیشه‌وران در تالار تخت در تونلری، ۲۴ فوریه ۱۸۴۸

می‌بایست تا تشکیل مجلس ملی مؤسسان دوام آورد، تأسیس کردند. مردم به‌همکاری با حکومت موقت آلبر کارگر سابق کارگاه کم‌دسازی و لویی بلان شرکت‌کننده در شورش ۱۸۳۴ در لیون و تاریخ‌نویس و روزنامه‌نگار و سوسیالیست تخیلی، پرداختند. لویی بلان خود را سوسیالیست می‌دانست اما در واقع از مالکیت خصوصی پشتیبانی می‌نمود و از بورژوازی جانبداری می‌کرد. سوسیالیست‌ها در حکومت جدید نه بعنوان عضو بلکه بعنوان منشی انتخاب شدند.

لامارتین که بعنوان وزیر امور خارجه منصوب شده بود، در این حکومت سهم مؤثری داشت و از منافع کارخانه‌داران و کارفرمایان حمایت می‌نمود. لدرولن سردبیر روزنامه برای خُرده بورژوازی و کارگران بوزارت داخله رسید. در ۲۵ فوریه بایک تظاهرات عظیم کارگری فرانسه جمهوری، واحد و تقسیم ناپذیر نامیده شد. بنابراین جمهوری دست آورده کارگران فرانسوی بود که بخاطرش خون داده بودند.

دمکراسی بورژوائی در مقایسه با حکومت‌های ماقبل آن گامی بجلو محسوب می‌شد، زیرا در این دمکراسی، مخصوصاً در نوع جمهوری آن تا حدودی تعلیم و



### باشگاه انقلابی در پاریس.

سال ۱۸۴۸، شعار انقلاب ۷۸۹ یعنی آزادی، برابری و برادری بر روی دیوار دیده می‌شود آموزش توده‌ها، و سازمان سیاسی آنان تحقق می‌یابد. اگر چه در این نوع دمکراسی یوغ سرمایه‌داری همچنان بر توده‌ها سنگینی می‌کند.

جمهوری فرانسه برای کارگران کاری نکرد و میدانی که جنب مقرر حکومت بود از نو توسط مردم مسلح اشغال گردید. یکی از کارگران با تفنگی در دست از حکومت موقت شناسائی «حق کار» و تضمین کار برای همه شهروندان نیازمند را خواستار شد. کارگران تقاضای نوعی «جمهوری اجتماعی» داشتند، که در وضع آنان بهبود بنیانی پدید آورد و سرنوشت توده‌های زحمتکش را بنیسی دگرگون سازد. کارگران هنوز نمی‌دانستند که حقوق کار تنها در سایه سرنوشتی بورژوازی میسر است و آنان از همین بورژوازی شناختن «حق کار» را برای هر یک از افراد می‌طلبیدند.

حکومت موقت این حق را برسمیت شناخت، اما این کار را بخاطر دور کردن خطری که به نیستی تهدیدش می‌کرد، انجام داد. آنگاه به بهانه تضمین «حق کار» علیه کارگران بحالت حمله درآمد.

حکومت کمیسیونی، ظاهراً بمنظور اجرای «حقوق کار»، تشکیل داد. این کمیسیونی که از سوی لویی بلان و آلبر اداره می‌شد، زیر نظر کاخ لوگزامبورگ قرار گرفت. بطوری که رؤسای آن از سوی بورژوازی حکومت موقت یکی پس از دیگری تعیین می‌شدند. در کمیسیون نمایندگان پیشه‌وران و کارگران حضور می‌یافتند، اما به



پیشنهاد لوئی بلان نمایندگان کارفرمایان نیز پذیرفته شدند. کمیسیون نه بودجه‌ای و نه پرسنلی دریافت نداشت.

کمیسیون لوگزامبورگ برهبری لویی بلان تاثیر نحوست باری برجای گذاشت. لویی بلان بفریب کارگران دست زد و به ایشان گفت که گامهائی بسود آنها برداشته می‌شود، و آنان را از مبارزه علیه حکومت موقت منع کرد و به حمایت از این حکومت فرا خواند و از این راه مبارزه انقلابی طبقه کارگر را خاموش کرد. لویی بلان طرفدار بورژوازی و کارگزار آن در بطن جنبش کارگری بود و به منافع مردم خیانت روا داشت. در حالیکه کمیسیون لوگزامبورگ در مناقشات بی‌پایانی غرق شده بود، و به‌دعواهای کارگران و کارفرمایان می‌نگریست، حکومت عمل می‌کرد. حکومت گارد سیاری مرکب از ۲۴ هنگ در وسط پاریس گردآورد. این گارد بویژه بخاطر جنگ با کارگران در نظر گرفته شده بود. سربازان گارد سیار روزی يك فرانك ونیم دریافت می‌داشتند و غالباً مردمانی بودند که تحت تاثیر تبلیغات ضدکارگری تحریک شده بودند. حکومت به منظور منکوب کردن فکر «حقوق کار» بوزیر کارهای عمومی که امورخیریه را سرپرستی می‌کرد، مأموریت داد که «کارگاه‌های عمومی» را سازمان دهد. کسانی که در این کارگاهها ثبت نام می‌کردند بلافاصله يك بیل و چرخ دستی دریافت می‌داشتند و بدین‌سان کارگران متخصص و استادان حرفه‌ای را نیز بکار گل و خاک برداری واداشتند.

تأسیس این کارگاهها گران تمام شد. در اوضاع و احوال بحران و بیکاری بیش از صد هزار نفر در اندک زمانی در آنها نام نوشتند و در نتیجه حکومت ۴۵٪ برمالیات مستقیم دهقانان افزود و این در حالی بود که بورژوازی از همه انواع تسهیلات و مساعدت‌ها سود می‌برد (برای مثال حکومت منافع وامهای عمومی را قبل از موعد به بورژوازی پرداخت).

بورژوازی دهقانان را متقاعد کرد که کارگران پاریسی از کار کردن سرباز می‌زنند و در نتیجه نگهداری کارگاههای ملی خرجش بعهده دهقانان است. در دوران انتخابات مجلس مؤسسان بورژوازی بویژه این مطلب را بسیار تبلیغ نمود. بورژوازی همچنین رقابت میان مردم روستا و کارگران را ترغیب می‌کرد و آنان را علیه یکدیگر تحریک می‌نمود، و بدینسان در انتخابات مجلس مؤسسان، دهقانان که اکثریت مردم فرانسه را تشکیل می‌دادند، رأی‌های خود را بنفع بورژوازی به صندوقها ریختند.

### مجلس مؤسسان

در مجلس مؤسسان که در ماه مه ۱۸۴۸ گشایش یافت يك چهارم از نمایندگان را، سلطنت طلبان افراطی تشکیل می‌دادند. جمهوری خواهان، نمایندگان

بورژوازی صنعتی در آن مجلس اکثریت داشتند.

حکومت موقت قدرت خود را تفویض کرد و جای آن را يك کمیسیون اجرائی مرکب از پنج عضو گرفت. لامارتین برگزیده شد، لکن لویی بلان و آلبر کنار رفتند. رئیس مجلس مؤسسان، حق فراخواندن ارتش را، در هنگام ضرورت بدست آورد.

## ۴۳. روزهای ژوئن. ضد انقلاب در فرانسه

### روزهای ژوئن

حکومت مصمم شد که سرکوبی از کارگران را سازمان دهد. در روز ۲۲ ژوئن ۱۸۴۸ به بستن کارگاههای ملی فرمان داد و در نتیجه ۱۱۳ هزار کارگر بیکار شدند و در خیابانها سرگردان گشتند. در پاسخ این کار شوری بزرگ برخاست.

آغاز این قیام را هرزن بدینسان توصیف می‌کند: «روز بیست و سوم، حدود ساعت چهار، طول سن را می‌پیمودم تا به هتل دوویل برسم: مغازه‌ها بسته بودند. ستونهای گاردملی، با چهره‌ای گرفته، در مسیرهای مختلف حرکت می‌کردند... برق خیره کننده‌ای از میان ابرها گذشت. غرش متوالی رعد با بانگ طولانی و منظم ناقوس در می‌آمیخت... کارگر از نو فریب خورده رفیقان را به برداشتن سلاح فرا می‌خواند... در ساحل دیگر در همه کوجه‌ها و پس‌کوجه‌ها سنگرها قدبر افراشته بود... ناقوس همچنان می‌نواخت... ابتدا در محله‌های اطراف و سپس در نیمی از پایتخت چهارصد سنگر برپا شدند».

مجلس قدرت را به يك دیکتاتور نظامی بنام کاونیاک که به قساوت مشهور بود، سپرد. وی در الجزایر تمام يك قبیله را، که علیه فاتحان فرانسوی می‌جنگیدند، سربریده بود.

کارگران کارگاههای ملی در سنگرها تنها نبودند. فوجهای دیگر پرولتاریای پارسی همدوش آنان می‌رزمیدند: کارگران کارگاه‌های مکانیکی، کارگران بیکار، درودگران و شیروانی سازان در جنگ محله سن - آنتوان ممتاز بودند. زنان و کودکان در ذوب گلوله‌ها مساعدت می‌نمودند، مجروحان را پانسمان می‌کردند و برای رزمندگان آب و غذا می‌آوردند.

در جریان این شورش کارگران شهادت تحسین‌برانگیز و اتحاد و مهارت رزمی از خود نشان دادند که حتی خصمانشان را به حیرت واداشت. کارگران کارگاه‌های ملی از تجربیات حاصله در کارگاه‌ها بهره گرفتند و در جریان نبرد به انضباطی نظامی تن در دادند.

با اینهمه شورش ژوئن فاقد فرماندهی متمرکز بود. تنها در محله‌هایی چند نبرد



۲۳ ژوئن ۱۸۴۸ در پاریس

توسط کارگران عضو جمعیت‌های مخفی، در درون سنگ‌ها، با مهارت هدایت می‌شد. فرمانده یکی از این سنگرها کفاش ۶۰ ساله‌ای بود که پتکی را همچون سلاح دردست داشت.

در جریان نبرد کارگران تصمیم به فتح هتل دوویل، که تشکیلات شهرداری شهر پاریس در آنجا مستقر بود، گرفتند. ساختمان از چهار سو مورد حمله قرار



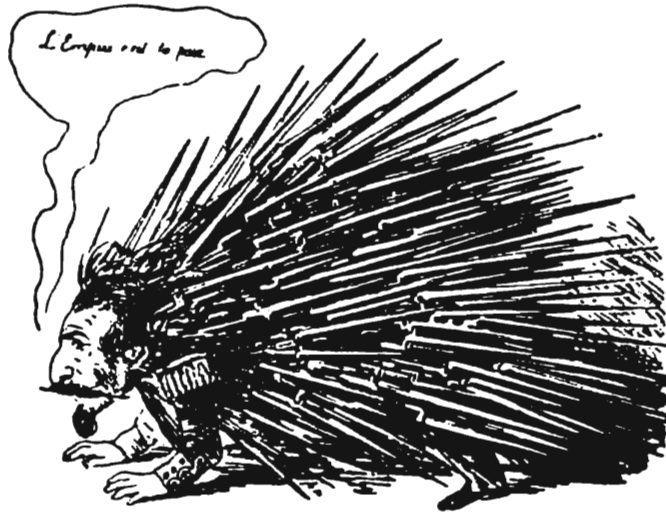
رزمندگان ژوئن گرفتار می‌شوند

گرفت. ۲۴ ژوئن تا نیمروز بنظر می‌آمد که پیروزی از آن کارگران است. برخی از فوجهای آنان به‌شصت قدمی هتل دوویل رسیدند، اما روز ۲۵ ژوئن نیروهای کاونیاک آشکارا برتری یافتند. شلیک توپخانه بیرحمانه محله‌های کارگری پاریس را درهم ریخت.

کارگران مورد حمله فوج‌های ارتش منظم و ۲۴ هزار سربازگارد سیار مستقر در پاریس و هنگ‌های گاردملی واقع شدند. پرولتاریا خود را تنها و بی‌یاور دید و دهقانان کمکی به‌آنان نکردند. در طول روزهای ژوئن حتی بخش بزرگی از خُرده‌بورژوازی به صفوف دشمنان طبقه کارگر پیوستند. قیام کنندگان فاقد مرکز رهبری واحدی بودند و حزب انقلابی خود را نداشتند. لویی بلان سازشکار با تشویق کارگران به قطع نبرد به‌ایشان خیانت ورزید.

روزهای ژوئن «نخستین نبرد میان طبقات دوگانه‌ای بود که جامعه جدید را تقسیم کردند. کارزاری برای بقاء یا نابودی نظام بورژوازی بود»<sup>۱</sup>.

1. K. Marx et F. Engels, Oeuvres choisies, t. I, 1952, p. 131 (édition russe). K. Marx, "Les luttes de classes en France". Editions sociales internationales, Paris, 1936, p. 61 (édition française).



کاریکاتور ناپلئون سوم «امپراتوری یعنی صلح»

این بار نیز بورژوازی نبرد را برد. کارگران، پس از مقاومتی سرسختانه، ناگزیر به عقب‌نشینی به‌درون محله‌ها شدند. روز ۲۶ ژوئن واپسین قرارگاه شورشیان، یعنی محله سن - آنتوان تسلیم شد. بعد از آن، تمام کسانی را که بلوز کارگری بتن داشتند و سیمایشان از گرد باروت سیاه بود تیرباران کردند. ۸۰۰ کارگر در جریان کارزار جان باختند. جنگ تمام شد و لااقل ۲ هزار نفر تیرباران شدند و ۲۵ هزار نفر بازداشت گردیدند و سه هزار و پانصد نفر راه تبعید در پیش گرفتند. هرزن انقلابی روسی، که در آن روزهای ژوئن ۱۸۴۸ در فرانسه بود، درباره آن روز به نتایج زیر رسید: «اشکال حکومتی که در فرانسه و سایر کشورهای اروپا غلبه دارد، بخاطر خصلت درونیشان مستقیماً با آزادی، برادری و برابری در تضادند.»

بورژوازی و مالکان ارضی پس از غلبه بر کارگران بسوی توده‌های دیگر برگشتند، و این نه تنها در فرانسه بلکه در آلمان و ایتالیا و سایر کشورها صورت گرفت.

بورژوازی در فرانسه با بیرحمی کارگران انقلابی را تعقیب می‌نمود. در ۱۸۵۲ بورژوازی به منظور بیشتر در فشار قراردادن دهقانان و کارگران استقرار امپراتوری را اعلام کرد. روز دوم دسامبر برادرزاده ناپلئون اول بنام لویی ناپلئون که در گذشته بریاست جمهوری فرانسه برگزیده شده بود، بنام ناپلئون سوم، خود را امپراتور نامید. وی برای رسیدن بقدرت مقاومت کارگران و خُرده بورژوازی و حتی در

1. A. I. Herzen, Oeuvres completes, t. I. p. 423.

۱: طرفداران ناپلئون دوک راشیتات پسر ناپلئون اول را که در جوانی مرده بود بنام ناپلئون دوم می‌شناختند.



قیام ۱۹ مارس ۱۸۴۸ در برلن

بعضی نقاط دهقانان را بیاری نیروهایش درهم شکسته بود. در عهد ناپلئون سوم (۱۸۵۲-۱۸۷۰) صنعت و تجارت بسرعت توسعه یافت. ناپلئون سوم بمنظور کسب قدرت، سوگند خورده بود که امپراطوری بمعنی صلح است. اما در واقع در زمان او حتی يك سال هم بدون جنگهای مستعمراتی و توسعه طلبانه نگذشت. ابتدا در سال ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶ جنگ در برابر روسیه بود و سپس جنگ آفریقا و هندوچین آغاز گشت، که در طی آن فرانسه مستعمرات جدیدی بدست آورد.

انقلاب بورژوازی ۱۸۴۸ با شرکت فعالانه کارگران، که جمهوری را

اعلام نموده و حق کار را برسمیت درآورده بودند، وقوع یافت. علیرغم شکست کارگران قیام ژوئن ارزشی بسیاری برای مبارزه آتی آنان داشت. در انقلاب ۱۸۴۸ بورژوازی فرانسه بمثابه يك نیروی ضدانقلابی ظاهر شد و دهقانان جانب او را گرفتند. تنها طبقه‌ای که تا پایان انقلابی باقی ماند همانا پرولتاریا بود.

در طول سالهای ۱۸۴۸-۱۸۵۲ بورژوازی پیروز شد. ماشین دولتی بورژوایی - ارتش، پلیس و دادگستری بورژوائی - تحکیم شد. ناپلئون سوم هنگامی بقدرت رسید که پرولتاریا و بورژوازی در اثر نبرد تضعیف شده بودند. وی به کارگران و دهقانان وعده بهبود زندگی داد. اما کاری جز خواست بورژوازی و تحکیم قدرت او نکرد.



## انقلاب ۱۸۴۸ در آلمان.

### ۴۴. علل و آغاز انقلاب در آلمان

#### کشورهای ژرمنی قبل از انقلاب ۱۸۴۸.

بعد از کنگره وین، آلمان همچنان تجزیه شده باقی ماند. و غالب دولتهای کنفدراسیون ژرمنی مانند پروس و اتریش به سلطنت مطلقه بازگشتند. تنها چند دولت در جنوب، مانند باویریا<sup>(۱)</sup> و دوک نشین بادا<sup>(۲)</sup>، قانون اساسی داشتند. پروس و امپراتوری اتریش و بزرگترین کشورهای فدراسیون ژرمنی، در آن فدراسیون مؤثرتر از دیگران بودند و غالباً بخاطر سیادت، دعوا داشتند.

پروس سرتاسر در انقیاد اشراف ارضی بسر می برد، و طرفداران اصلاحات بورژوازی به زندان می افتادند.

ما، با مقایسه آلمان ۱۸۴۸ و فرانسه قبل از انقلاب ۱۷۸۹، خاطر نشان می سازیم که در آنچه مربوط به صنعت و کشاورزی است، آلمان سال ۱۸۴۸، از فرانسه پایان قرن هیجدهم پیشرفته تر بود. صنعت مکانیک که در فرانسه عهد انقلاب ۱۷۸۹-۱۷۹۴ هنوز وجود نداشت، در دوران مورد بحث در آلمان در تمام رنایی رشد یافته بود. تنها خود پروس قبل از انقلاب ۱۸۴۸ دارای بیش از هزارماشین بخار بود. در صورتیکه فرانسه در پایان قرن هیجدهم حتی یک ماشین بخار نداشت. کارخانه فردریک کروپ<sup>(۳)</sup> که در ۱۸۲۶ در اِسِن تأسیس یافته بود، ابتدا بیش از ۴ کارگر نداشت. ده سال بعد یک ماشین بخار در آنجا بکار انداختند و تعداد کارگران به ۶۷ رسید، و در دهه بعد این رقم به ۱۲۲ نفر بالغ شد.

با اینهمه در پروس و دیگر کشورهای آلمانی در ۱۸۴۸ تولید دستی برتولید مکانیکی غلبه داشت و کارگاهها و مانوفاکتورها، بیش از کارخانه ها بودند.

انقلاب بورژوازی که آلمان را فرا گرفت، قبل از هرچیز، بخاطر مسئله اتحاد کشورها بود. تکه پارگی آلمان، مرکب از ۳۵ دولت، مانع اصلی رشد آن سرزمین بود

سرواژ در برخی از کشورهای کنفدراسیون ملغی شده بود. با اینهمه

1. Bavière

2. Bade

3. Krupp



امتیازات فنودالی که بر کشاورزی سایه انداخته بود، اثر تعیین کننده داشت.

### وضع کارگران. قیام پارچه بافان سیلزی (۱۸۴۴).

در آلمان علت افلاس و ورشکستگی پیشه‌وران، علاوه بر رشد صنعت بزرگ در ورود فرآورده‌های مانوفاکتوری از انگلستان، که دارای وسایل مکانیکی قدرتمندی بود، قرار داشت. وضع کارگران بویژه در سیلزی طاقت فرسا بود. پارچه بافان سیلزی، برای کاسبان و تاجران در خانه کار می‌کردند. این مردم، که در روستای خود، در دامنه‌های کوه‌های سربفلك کشیده، ساکن بودند؛ علاوه بر فشار تاجران، از سوی اشراف ارضی نیز در زحمت بودند و مالیات ویژه‌ای به نام «مالیات بافندگی» می‌پرداختند. گرسنگی نیمی از ساکنان چند منطقه سیلزی را از پای درآورده بود.

تقریباً نیمی از مردم شهرکهای دوگانه سیلزی در تولید پارچه کتان کارمزدی می‌کردند، و کار بر مبنای سفارشهای کارخانه‌داران تاجر صورت می‌گرفت. درباره یکی از این بازرگانان بنام سوانزیگر<sup>(۱)</sup> در این دهکده‌ها سرودی بر سر زبانها بود.

سوانزیگرها در دیار ما بجای دزخیمان نشسته‌اند.

خدمتکارهای آنان دستیار دزخیمانند

اگر بتو ستم کنند و یا تو را بیاد کتک گیرند،

چاره‌ای نداری، جز آنکه خاموشی گزینی،

زیرا تنها مرگ است که می‌تواند تو را برهاند.

ای آدم خواران! ای سلاخان! مگر قلب ندارید؟

درندگان جنگلها از شما مردمی‌ترند.

تنها شادی شما در جهان غارت ماست،

و در این است که ما را برنجانید و بر آلمان بیافزاید.

در ۱۸۴۴ پلیس کارگرانی را که این سرود را در کنار پنجره کارخانه‌دار می‌خواندند، بازداشت و مضروب کرد، و این علامتی برای طغیان خودبخودی پارچه بافان محروم از همه حقوق و بفقان آمده از فرط استیصال بود. هزاران کارگر در قیام شرکت کردند. فابریکها و اداره‌های توزیع را گرفتند، و دستگاههای مکانیکی جدید را شکستند.

کارگران با سربازانی که برای سرکوب شورش آمده بودند، با قلعوه سنگ و تبر مقابله کردند. سربازان پس از کشتن ۱۱ تن از قیام کنندگان و مجروح کردن ۲۴ نفر، شورشیان را پراکندند.

علیرغم عدم شدت این شورش، انعکاس آن در سرتاسر آلمان وسیع بود، و نشان داد که در آلمان نیز کارگران بمثابه نیروی اجتماعی مستقلی وارد عمل شده‌اند.

## بورژوازی آلمانی

آلمان به لحاظ صنعت و کشاورزی، نسبت به فرانسه عهد انقلاب بورژوازی قرن هیجده، توسعه یافته‌تر بود. در عوض بورژوازی آلمان، از نظر سیاسی، عقب مانده‌تر از بورژوازی قرن هیجدهم فرانسه بود، و طبقه کارگر نوتولد وی را می‌ترساند.

برخلاف بورژوازی فرانسه در قرن هیجدهم، بورژوازی قرن نوزدهم آلمان انقلابی نبود. این بورژوازی در ۱۸۴۴، هنگامی که پرولتاریای آلمان با قیام سیلزی نیروی خود را نشان داد، وارد زندگی سیاسی شد. از سوی دیگر جنبش کارگری در فرانسه و انگلستان زنگ خطر را برای بورژوازی پروس بصدا درآورده و باو فهمانده بود که کارگران نیز تهدیدش می‌کنند. بورژوازی آلمان محتاط، ترسان و بی‌شهامت، آماده بود که به مردم خیانت ورزد و بجای نبرد علیه اشراف ارضی بیاری مردم، با اشراف و همه نیروهای کهنه، علیه کارگران و دهقانان همداستان شود. اشراف ارضی در آلمان خصم سرسخت هرنوع تغییراتی بودند و همانطور که گفتیم، بورژوازی آلمانی ترسان از طبقه کارگر، از قرار گرفتن در راس جنبش سرباز می‌زد.

در نتیجه در آلمان تنها پرولتاریا قادر بود جنبش را بجلو هدایت کند و این خود ارزش وی را بمثابة طبقه انقلابی دوچندان می‌نمود. در آلمان وقایع انقلابی بسیار با اهمیتی رخ داد.

## هانری هاینه

نویسندگان روشن اندیش آلمانی سالهای ۱۸۳۰-۱۸۴۰ جسارت کارگران بیاخواسته باریسی را می‌ستودند و برای انقلاب ۱۸۴۰ فرانسه، شعر می‌سرودند و مردم را بمبارزه علیه آلمان فئودالی فرا می‌خواندند. هانری هاینه یکی از برجسته‌ترین این نویسندگان است.

در نظر این شاعر، روزنامه‌هایی که خبر از انقلاب زوئیه در فرانسه می‌دادند «پرتوهای آفتاب بودند که در ورق پیچیده‌اند». وی که در آنهنگام در باریس بود، شکست انقلاب بر روحش اثر گذاشت و تجدید سلطنت در فرانسه، دروی حرمان تلخی پدید آورد. هاینه همچنین علاقه فراوانی به کارگران انگلیسی داشت که برای حقوق سیاسی خویش می‌رزمیدند.

در ۱۸۴۳ هاینه با مارکس آشنا شد و تحت تاثیر مستقیم وی پرنمرترین دوران ادبی‌اش را آغاز کرد. در ۱۸۴۴ سروده‌ای تحت عنوان «بارچه بافان» نوشت که مربوط به قیام کارگران سیلزی بود. سپس قطعات طنزآمیزی علیه حکومت پروس و باویر نگاشت و سپس شعر پر آوازه خویش موسوم به «آلمان» را آفرید. («داستانهای زمستان»)

هاینه که حساس بود و گاهی حساسیت برمنطق غلبه می‌کرد، برای انقلاب کارگری نستیزید. با این همه همواره تمایل صادقانه خود را به طبقه کارگر جوانی، که در آلمان رشد می‌کرد، ابراز می‌نمود. هاینه در یکی از بازبین سرودهایش سروده بود:

خون جاری شده و قوا زایل شده‌اند...  
پس چه کسی جای مرا خواهد گرفت؟

اگر یکی از ما به زمین درغلطد، شما به صفها بیونید! سلاحها خوبند و من نامقلوب و بی شکست. تنها قلب من است که در این نبرد شکسته است.

هائنه سالهای آخر عمر را در وضع دهشتناکی گذراند. بیماری سختی وی را به بستر انداخت. و آنطور که خود می‌گفت، وی را اسیر «گورنشک» گردانید. اما هائنه بیمار و در آستانه مرگ مغلوب نشد. وی مطمئن بود که دیگران بجای او، در مبارزه‌ای که بخاطر پیشرفت آدمی درگرفته است، یکبار خواهند نمود. این سرود آفرین مرقی کینه ضد فرهنگیان فاشیست را برانگیخت. اینان پس از رسیدن بقدرت آرامگاه هائنه را ویران کردند و آثار وی را سوزاندند.

## در آستانه انقلاب.

با نزدیک شدن نشانه‌های طوفان انقلاب، پادشاه و اشراف پروس به امتیازات خود چسبیده بودند و خیال هیچ گذشتی نداشتند.

در ۱۸۴۵ - ۱۸۴۶ وضع محصول بسیار بد بود. آفت سیب‌زمینی و خشکسالی سبب بالا رفتن قیمت فرآورده‌های غذایی می‌شد. انبوه گرسنگان به تاجران سیب‌زمینی، که از بدمحصولی بمنظور بالا بردن قیمت استفاده می‌کردند، می‌تاختند. عده‌ای بزور وارد نانوائی‌ها می‌شدند و نانهای پخته را تصاحب می‌کردند. این صحنه‌ها در برلن در شومیز و نقاط دیگر تکرار می‌شد.

سال ۱۸۴۷ آغاز بحران صنعتی بود. کارخانه‌ها بسته می‌شدند و انقلاب به‌پختگی می‌گرایید. جرقه‌ای که آتش انقلاب را در کشورهای کنفدراسیون ژرمنی برافروخت، خبر انقلاب بتازگی شعله‌ور گشته فرانسه بود.

## آغاز انقلاب در پروس

در مارس ۱۸۴۸ تظاهرات تهدید آمیزی در برلن وقوع یافت. شاهزاده گیوم ولیعهد، دستور تیراندازی بسوی مردم داد. فوراً کوچه‌ها از سنگرها پرشدند و رزمندگان ۱۳ تا ۱۴ ساعت متوالی جنگیدند. کارگران در صفوف نخست بودند. با وجود آنکه ۱۴ هزار سرباز و ۳۶ توپ علیه این سنگرها بکار میرفت، نیروهای منظم موفق نشدند مقاومت کارگران را، که متکی به همه مردم بود، درهم شکنند.

پادشاه فردریک - گیوم چهارم پیامی خطاب به «برلنی‌های عزیزش» فرستاد و قطع جنگ را خواستار شد. وی علت جنگ را این دانست که گلوله دو سرباز «خودبخود در رفته است». این بیانیه کذب آمیز، هیچ تاثیری نگذاشت. پادشاه ناگزیر شد که سپاهش را خارج کند.

مردم از پادشاه، که در بالکن کاخش ظاهر شده بود، هنگام حمل کشتگان در خیابانها در جلو قصر شاهی، خواستند که مسئول این قتل عام معرفی شود. پادشاه که از ترس می‌لرزید، با رنگ پریده، ناگزیر شد در برابر جنازه‌هایی که کشته ارتش او بودند، ظاهر شود.

کارگران و پیشه‌وران از روزهای مارس پیروز بیرون آمدند. اما در برلن نیز مانند ماه فوریه در پاریس، بورژوازی توانست از بی‌سازمانی کارگران بهره‌گیرد و از کامیابی آنان بنفع خود سود جوید. پادشاه وزیر جدیدی را، که مورد نظر کارخانه‌داران بزرگ بود، منصوب کرد. و انتخابات مجلس ملی را اعلام نمود. بورژوازی آلمان از بدو انقلاب اشراف ارضی و پادشاه را حمایت می‌کرد. وزیر جدید نیز هیچ يك از صاحب منصبان را معزول نکرد. دست به ترکیب پلیس قدیم پروس نزد و ارتش را نیز تغییر نداد و بدفاع از پادشاه آغازید. کارگران برلن در طول يك گردهمایی خواستار تأسیس وزارت کار، عضویت نمایندگان کارگران و گشایش مجلسی برگزیده از طریق رأی‌گیری عمومی و مستقیم، شدند. این مطالبات پذیرفته نگشت و بورژوازی در پاسخ این درخواستها در طلب مجدد فراخواندن ارتش به برلن به پادشاه مراجعه کرد. این امر تحقق یافت. ارتش با شتاب بازگشت. مردان سیاسی بورژوازی آلمان با قدرت پادشاه همداستان شدند. در مجلس ملی پروس که در ۱۸۴۸ گشایش یافت، يك کارگر و يك پیشه‌ور وجود داشت، بقیه نمایندگان به بورژوازی و اشراف ارضی تعلق داشتند. جنبش دهقانی وسیعی در ۱۸۴۸ در چند منطقه پدید آمد و مجلس پروس که طرح الغاء عوارض فتودالی را رد کرده بود، حمایت دهقانان را از دست داد.

## ۴۵. حوادث انقلاب و ضد انقلاب در آلمان (۱۸۴۸ - ۱۸۴۹)

### پارلمان فرانکفورت.

بورژوازی کوشید از انقلاب برای متحد ساختن دولتهای آلمانی بهره‌گیرد، اما این عمل را با تردید انجام می‌داد. زیرا از اشتراك منافع پادشاهان و مالکان ارضی بیم داشت. بدینسان این اقدامات از پیش محکوم به شکست بود. پارلمان مرکب از دولتهای آلمان و اتریش در ۱۸ ماه مه در فرانکفورت در یکی از کلیساهای شهر تشکیل جلسه داد. این مجلس در جریان رأی‌گیری همگانی بنحو زیر برگزیده شده بود: همه شهروندان به انتخاب کنندگانی که بنوبه خود نمایندگان مجلس را برگزیدند، رأی دادند. پارلمان که از نمایندگان اشرافیت ارضی و بورژوازی تشکیل می‌شد، بحث پایان ناپذیری را در اطراف قانون اساسی ژرمنی ادامه می‌داد. هنگامی که حکومت پروس گاردملی تشکیل یافته توسط لهستانیها در پُسنانی<sup>(۱)</sup> را پراکنده ساخت، پارلمان فرانکفورت این عمل خشونت

آمیز را تأیید کرد.

در حالیکه پارلمان ژرمنی به بحث‌های بی‌پایان مشغول بود، مالکان ارضی و شاهزادگان آلمانی نیروهای خود را برای غلبه بر انقلاب فراهم آوردند. در نوامبر ۱۸۴۸ پادشاه پروس مجلس ملی آن کشور را منحل کرد و نمایندگان از فرا خواندن ملت بمنظور مقاومت در برابر این اقدام ترسیدند و بملایمت پراکنده شدند.

### مارکس و انگلس در آلمان.

مارکس و انگلس موضع کاملاً وفادارانه‌ای نسبت به اصول انقلاب چه در مورد مسئله اتحاد آلمان و چه در مورد انقلاب آلمان بطور کلی اتخاذ کردند. آنان در ماه آوریل ۱۸۴۸ به آلمان آمدند و در رناتی، منطقه صنعتی پیشرفته، ساکن شدند.

در ژوئن ۱۸۴۸ در کلنی روزنامه «نوین راین» منتشر شد، که زیر نظر مارکس تبدیل به کانون اتحاد همه نیروهای انقلابی آلمان گردید.

در نظر مارکس و طرفدارانش هدف اصلی سرنگونی حکومت‌های فئودالی آلمان و تشکیل یک جمهوری دمکراتیک متحد که همه کشورهای آلمانی را در خود جای دهد بود. جمهوری دمکراتیک بنظر مارکس و انگلس نقطه حرکتی بجانب سوسیالیسم است. آنان در درون خود جنبش کارگری در برابر کسانی قرار می‌گرفتند که مخالف نبرد انقلابی بودند.

مارکس و انگلس همچنین به انتقاد جدی از کسانی دست زدند که می‌پنداشتند طبقه کارگر قادر است به تنهایی مبارزه کند و از متحدان چشم‌پوشد - دهقانان و عناصر انقلابی بورژوازی. مارکس موفق شد که اکثریت اعضای اتحادیه کارگری کلنی را که خود در رأس آن قرار داشت، بدنبال خود بکشاند.

کمی بعد از سرکوبی شورش ژوئن در پاریس، مارکس متوجه شد که مبارزه‌ای سخت بزودی در وین آغاز خواهد شد. بنابراین به آن شهر رفت و در اوت و سپتامبر پانزده روزی را در آنجا گذراند.

در آنجا با مردان سیاسی انقلابی بورژوازی و سازمانهای کارگری تماس حاصل کرد.

### مبارزه بخاطر قانون اساسی امپراتوری

در بهار ۱۸۴۹ مجلس فرانکفورت سرانجام یک قانون اساسی برای همه آلمان تدوین کرد. بورژوازی آلمانی جز آنکه به پادشاه پروس تاج امپراتوری آلمان را «بدون اتریش» پیشنهاد کند، اقدام دیگری بنظرش نرسید. وی بی‌همتایانه خود را بسوی فاتحان انداخت و خود را به آنان چسباند. اما فردریک - گیوم چهارم با

تحقیر این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت که مایل نیست «تاج را از درون گل و لای بیرون آرد». و قانون اساسی را که در فرانکفورت تدوین یافته بود، نیز نپذیرفت. حکومت اتریش و دیگر دولتهای آلمانی از پادشاه پروس تقلید نمودند.

قانون اساسی که از سوی پادشاه پروس رد شده بود، امحاء کاستهای طبقاتی و الغاء سرواژ را پیش‌بینی کرده بود. با اینهمه موافقان قانون، دهقانان بخاطر آزادی خود ناگزیر به پرداخت عوارض بودند. همچنین آزادی بیان و مطبوعات و اجتماعات و غیره در قانون اساسی آمده بود. حقیقت این است که این آزادی‌ها بورژوازی و کاملاً نسبی محسوب می‌شد. آلمان مرکب از دولتهای کوچک فئودالی، که در آنها اشراف ارضی فرمان میراندند، متحد می‌شد و به یک امپراتوری فدرال که پارلمان ویژه خود را داشت تبدیل می‌گشت. این قانون اساسی حاوی عنصرهای مترقی بود و می‌توانست به تبدیل آلمان به جمهوری یاری رساند. البته لازم بود که قبلاً این قانون به اجرا در آید، در حالیکه پادشاه پروس و دیگر شاهزادگان آلمانی کنار نهادنش را ترجیح می‌دادند. مردم اجرای قانون اساسی را می‌طلبیدند. شورش‌های بوقوع پیوست. این شورش در درسدن<sup>(۱)</sup> پایتخت ساکس شدت بی‌سابقه‌ای یافت. تنها دخالت نیروهای نظامی توانست آنها را تا حدودی خاموش کند.

در رنانی نیز قانون اساسی با یک جنبش انقلابی حمایت شد. روز ۱۰ مه ۱۸۴۹ انگلس از کلنی به البرفیلد شهر بزرگ کارگری منطقه راین رفت و در آنجا کار ساختن سنگرها را هدایت کرد. و به ترتیب دادن و جمع کردن قطعات توپ پرداخت.

طغیان رنانی بزور ارتش ۱۱۰ هزار نفری که از پروس و سایر کشورهای آلمانی گرد آمده بودند، سرکوب شد. حکومت پروس پس از درهم شکستن قیام «روزنامه نوین راین» را توقیف کرد (۱۹ ماه مه ۱۸۴۹). در واپسین شماره روزنامه بعنوان شماره وداع که با جوهر قرمز تحریر شده بود، مارکس خطاب به کارگران کلنی نوشت: «نویسندگان «روزنامه جدید راین» در وقت وداع از شما بخاطر علاقه‌ای که از خود ابراز کردید، سپاسگزارند. همه جا و همیشه آخرین کلام آنان رهائی طبقه کارگر خواهد بود.»<sup>(۲)</sup>

### علل شکست انقلاب آلمان.

شکست انقلاب در آلمان قبل از هر چیز بعلت خیانت بورژوازی بود. پرولتاریا هنوز ناتوانتر از آن بود که بتواند جنبش توده‌های مردم را در نبرد با مالکان ارضی و دودمانهای فئودالی رهبری کند. بورژوازی بزرگ و نیز اکثریت بورژوازی کوچک از خود بی‌عزمی نشان دادند و به انقلاب خیانت ورزیدند. در انقلاب ناتمام آلمان این بورژوازی نبود که سهم تعیین کننده داشت. در این انقلاب خلق بعنوان موثرترین نیرو عمل می‌کرد. توده‌های مردم که بخوبی سازمان نیافته بودند، کارگران و دهقانان آلمان نتوانستند نه حکومت فئودالی را سرنگون سازند و نه جمهوری دمکراتیکی پدید آورند. مالکان ارضی و دودمانهای فئودالی بعلت خیانت بورژوازی و قلت تجربه پرولتاریا بر سریر قدرت باقی ماندند.

# انقلاب ۱۸۴۸

## درامپراتوری چندملیتی اتریش.

### ۴۶. علل و آغاز انقلاب در امپراتوری اتریش

#### علل انقلاب.

اتریش در مقایسه با کشورهای پیشرفته اروپا بسیار عقب افتاده بود. صنعت و حمل و نقل بکندی توسعه می‌یافت. مثلاً خط آهن در ۱۸۲۸ ساخته شد و ۱۲ سال بعد، یعنی در ۱۸۴۰ در تمام امپراتوری اتریش بیش از ۱۴۴ کیلومتر خط آهن وجود نداشت. سرعت ساختن خطوط آهن در اتریش ۱۲ کیلومتر در سال بود. در حالیکه در همین دوران شبکه راه آهن در انگلستان در هر سال ۹۰ کیلومتر، افزایش می‌یافت در فرانسه این رقم ۴۲ و در پروس ۳۰ بود.

در امپراتوری اتریش هنوز سرواژ، بویژه در مجارستان و بزرگترین بخش مناطق اسلاو، غلبه داشت و شدت آن در بوهم و ایالت‌های آلمانی کمتر بود. با اینهمه در بوهم نیز بیگاری به ۱۰۴ روز در سال می‌رسید. دهقانان ناگزیر به پرداخت مالیات حتی برای چیدن قارچ و یافتن محلی در گورستان بودند. در ۱۷۷۵ هنگامی که جنبش دهقانی در روسیه برهبری بوکاچوف جریان داشت دهها هزار دهقان در بوهم شوریدند. اما نیروی نظامی اتریش این شورش را درهم شکست. بار دیگر در ۱۸۲۱ یک شورش بزرگ دهقانی وقوع یافت. دهقانان توانستند مدت چهارماه با نیروهای دولتی مقابله کنند.

سرواژ و نظام صنفی قرون وسطایی در صنعت، خودکامگی مالکان ارضی و صاحب منصبان و بیداد شدید ملی، عللی بود که توده‌های مردم را در امپراتوری اتریش به انقلاب می‌کشاند.

ستم ملی دهشتناکی که درامپراتوری اتریش وجود داشت، جدائی ملت‌های تحت سلطه و واژگونی امپراتوری اتریش را که «زندان ملت‌ها» خوانده می‌شد و تکوین حکومت‌های ملی مستقل را بعنوان هدف در برابر انقلاب قرار داده بود. این امر خصلت ویژه انقلاب در امپراتوری اتریش را نشان می‌دهد و آن را از انقلابی که در آلمان جریان داشت، متمایز می‌سازد. در آلمان مانع بزرگ بر سر راه توسعه سرمایه‌داری، تکه پارگی کشور بود. از اینرو توده‌های مردم در جهت متحد ساختن میهن، مجاهدت می‌کردند.



## رشد فرهنگی خلقهای اسلاو و سلطه اتریش.

علیرغم ستمی که اتریشی‌ها روا می‌داشتند و سرکوبی که از خلقها می‌نمودند، مردم چک گنجینه‌های تمدن ملی را نگاه داشتند و آن را غنی ساختند. اقامت نیروهای سوورف در ۱۷۹۹ در بوهوم برتماییل چکها به نزدیک شدن به خلق روس، که زبان و تمدنشان بسیار به هم نزدیک بود، افزود. ارتش‌های روسی در ۱۸۰۵ در هنگام جنگ اتریش و در ۱۸۱۳ هنگام آزاد ساختن اروپا از سلطه ناپلئون در بوهوم ظاهر شدند.

در دورانی که از ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰ ادامه داشت، جنبش رشد فرهنگ ملی بوهوم تا حدودی وسعت گرفت. گذشته سرزمین مادری درخاطره‌ها زنده شد و تاریخ آن مطالعه گردید، و مبارزه بخاطر ساختن يك نحلّه ملی افزایش یافت. جریانی از همین دست در میان توده‌های مردم صربستان و کروواتی پدید آمد. خلقهای اسلاو به مجاهدتهای خود در جهت اتحاد و نزدیک شدن به خلق روسیه افزودند. مدتی بعد آثار پوشکین، لرمانتف، گوگول، ژوکوفسکی و سایر نویسندگان و شعرای روسی در بوهوم بلند آوازه گشت. توده‌های مردم این کشور آرزوی تکامل فرهنگ ملی و نیز آرزوی آزادی داشتند. اما مالکان ارضی چک، مانند پالاکی تاریخ‌نویس لیبرال چک، به حرکت توده‌ها با دیده تردید می‌نگریستند و از سلطنت اتریش پشتیبانی می‌کردند. مالکان ارضی آلمان به مردم اسلاو ستم می‌کردند. زبان آلمانی به همه مدرسه‌ها، دادگاهها و اداره‌های عمومی تحمیل شده بود. تعلیمات همگانی منحصراً بعهدۀ روحانیان کاتولیک بود. آلمانی‌ها نام خیابانها را تغییر داده و دیوارهای خانه‌ها مملو از اندرزه‌های آلمانی بود. داشتن شغل و حرفه برای ارتدکس‌ها و پروتستانها<sup>۱۱</sup> ممنوع بود و همه آنها که بر کلیسا می‌شوریدند مورد آزار و تعدی قرار می‌گرفتند و حتی پس از مرگ استخوانهایشان را از گور بیرون می‌آوردند و می‌سوزاندند.

بوهوم اسلاو پیشرفته‌ترین ایالت امپراتوری اتریش بود. از ۹۰۰ هزار سوزن و میله مکانیکی نساجی موجود در امپراتوری ۳۳۶ هزار در بوهوم کار می‌کردند و هزار و سیصد **فابریک** در آن سرزمین وجود داشت که صنعت پنبه آن ۱۵۰ هزار بافنده را در خود جای داده بود.

در ۱۸۴۴ در پراگ و سایر نقاط قیام‌های کارگری بوقوع پیوستند. کارگران شورشی ماشین‌ها را درهم شکستند. هنگامی که چند هزار نفر از کارگران پس از تصرف کارخانه‌های اطراف پراگ بمنظور مطالعه وضع بهتر زندگی بسوی شهر حرکت کردند، سربازان بسویشان تیراندازی نمودند.

۱. برخلاف کشورهای پروتستان، شهاب آلمان در اتریش مذهب کاتولیک حاکم بود.

## آغاز انقلاب در امپراطوری اتریش.

خبر اعلام جمهوری در پاریس چند روز بعد در پایان فوریه ۱۸۴۸ به اتریش رسید. نخستین جنبش انقلابی که اتریش را لرزاند در پراگ رخ داد. در آغاز ماه مارس، خیابانهای شهر مملو از تراکتهائی شده بود که در آنها مسلح شدن همگان و الغاء سانسور را می‌طلبیدند. کمیته‌ای مرکب از نمایندگان بورژوازی و اشراف چک و آلمانی شکل گرفت و عرضحالی، دایر بر تقاضای قانون اساسی، به امپراتور داد. در وین پایتخت اتریش نیز یک جنبش پرتوان انقلابی شکل گرفت. در ۱۳ مارس ۱۸۴۸ کوچه‌های شهر پر از سنگرها شدند. گارد ملی بورژوازی سازمان یافت و کاخ امپراتوری از سوی مردم بپا خواسته، که تقاضای کناره‌گیری مترنیخ، وزیر امور خارجه را داشتند، محاصره شد. وی که مدت ۳۰ سال در رأس حکومت ارتجاعی اتریش قرار داشت، در آن هنگام از ترس جانفش گریخت. امپراتور کابینه جدیدی تشکیل داد و صاحب منصبان لیبرال را وارد آن کرد.

حکومت در ماه آوریل، قانون اساسی امپراتوری اتریش را انتشار داد. در این قانون دو مجلس پیش‌بینی شده بود: سنای اشراف و مجلس نمایندگان. موافق متمم ویژه قانون اساسی کارگران حق رأی نداشتند. در ماه مه در وین مردم مسلح شوریدند. در این تظاهرات، کارگران، پیشه‌وران و محصلان شرکت جستند. بیاری این جنبش مردان کارگر حق رأی بدست آوردند. مجلس بزرگان برچیده شد و اعلام گردید که رایشتاک (پارلمان) خود شکل حکومت را (سلطنتی یا جمهوری) برخواهد گزید. این پیروزی بزرگی برای مردم بود. در روستاها کشاورزان اتریشی در همه نقاط شوریدند و از پرداخت عوارض فئودالی سر باز زدند.

ملیون اتریش هنگام شعله‌ور شدن انقلاب در امپراتوری اتریش، که بحق «زندان ملتها» نام گرفته بود، بلافاصله وارد پیکار شدند و به محض رسیدن خبر وقوع انقلاب در وین به میلان، ایتالیائی‌ها نیز بپا خاستند. نبرد سختی میان مردم تقریباً بی سلاح میلان و ارتش منظم اتریش به فرماندهی رادتزکی<sup>(۱)</sup> در گرفت و جنگ پنج روز بطول انجامید. شورشیان با الوار بلوط و حلقه‌های آهن توپ می‌ساختند. این توپها در واقع در اسرع وقت از هم جدا می‌شد. با اینهمه گلوله‌هایی به جانب اتریشیها، بیاری آنها پرتاب می‌گردید. از ۴۰۰ توپچی که در ارتش رادتزکی بودند بیش از ۵ نفر نماند و این سردار ناگزیر به ترك میلان شد. اتریشیها را از لمباردی و ونتی نیز بیرون راندند. و جنبشی وسیع و ملی مجارستان را نیز فرا گرفت.

## ۴۷. حرکت انقلاب و ضد انقلاب از ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ در امپراطوری چند ملیتی اتریش

### جنبش انقلابی خلقهای اسلاوه در امپراطوری اتریش.

خلقهای اسلاو امپراتوری اتریش نیز بپاخواستند. دهقانان در بوهم شوریدند و خواستار الغاء بیکاری، تأسیس پارلمان چک و برابری همه ملیتها شدند. در ماه ژوئن ۱۸۴۸ کنگره‌ای از مردان سیاسی اسلاوه گشایش یافت. در این کنگره درباره مسئله اتحاد امپراطوری اتریش مباحثاتی در گرفت. کنگره را بویژه نمایندگان نجبای ارضی و بورژوازی، دشمنان اقدامات انقلابی تشکیل می‌دادند. گارد ملی و سازمان‌های دانشجویی و کارگری پراگ با استفاده از فرصت از ویندیش کراتز، فرمانده کل نیروهای اتریش، خواستند که توپ و خمپاره در اختیار گارد ملی قرار دهد، ولی فرمانده نپذیرفت. پراگ پر از سنگر شد. کارگران آلمانی و چک در صف اول رزمندگان قرار گرفتند. ویندیش گراتز نیروهای خود را از پراگ بیرون برد و شهر را زیر آتش توپخانه گرفت و بخش بزرگی از این شهر قدیمی چک را ویران کرد. هزاران دهقانی، که بخاطر حمایت از قیام به پراگ شتافته بودند، بازداشت شدند و سپاهیان ویندیش کراتز که خود چک بود، آنها را ناگزیر به مراجعت کرد.

کنگره اسلاو کارهایش را بحال تعلیق درآورد.

رهبران جنبش اسلاو در اتریش، مالکان ارضی و نمایندگان بورژوازی به جنبش خیانت ورزیدند و به پادشاهی اتریش پیوستند. آنان مردم را به متوقف کردن انقلاب فراخواندند و آنگاه زعمای اتریشی فرصت یافتند و جنبش انقلابی خلقهای اسلاو را درهم کوبیدند.

### شورش اکتبر ۱۸۴۸ در وین.

در ماه سپتامبر ۱۸۴۸ حکومت در صدد برآمد که بسیاری از نیروهایش را از وین، پایتخت امپراتوری، بیرون کشد و آنها را، بمنظور شکستن جنبش انقلابی، به مجارستان گسیل دارد. اما انقلابی‌های وین در صدد خنثی نمودن این اقدام برآمدند. دانشجویان، خورده بورژوازی و کارگران راه‌های خروج سربازان را گرفتند و سدھائی در آنها پدید آوردند و با آنان اعلام برادری کردند. زرادخانه معدوم شد و نزدیک به صد هزار نفر سلاح بدست گرفتند.

ارتش امپراتوری به فرماندهی ویندیش کراتز خود را به وین رسانید. حکومت اتریش بعد از سرکوب خلقهای اسلاو، از بخشی از قوای چک بخاطر درهم شکستن انقلاب در درون خود اتریش سود جست. ارتش ۷۰ هزار نفری امپراتوری با دو بیست

توپ دور شهر را گرفت و محاصره سه روز پایید. ژوزف بوهم در دفاع از وین فعالانه کوشید. در همه دروازه‌های شهر سنگرهای بپا داشت و در حد امکانات حصارهای کهن را دیگر بار برافراشت و خود در وضع سختی جنگ را در پشت توپها هدایت کرد. وین پس از مقاومت سخت و دلاورانه‌ای سقوط کرد. محله‌های کارگری شهر اشغال شدند و خانه‌های بسیاری را سوختند. نیروهای امپراتوری، انبوه شورشیان اسیر را تیرباران کردند. سقوط وین شکست موحشی برای انقلاب بود.

### انقلاب مجارستان.

نیروهای اتریشی بعد از سقوط وین متوجه هنگری شدند. در آن کشور پیاخاستگان، ارتش امپراتوری را در بهار ۱۸۴۹ بیرون رانده بودند و دهقانان آرام آرام زمینهای اربابی را تصرف می‌کردند. پارلمان مجارستان آن کشور را دولتی مستقل اعلام داشته بود و ریاست حکومت جدید، بمهده وکیل دعاوی، کوسوت<sup>(۱)</sup> بود. پیروزی انقلاب مجارستان، تأثیر بسزائی بر همه اروپا داشت و نیروهای مجار می‌توانستند به‌حمله علیه پایتخت اتریش دست زنند و در صورت پیروزی بر اتریش، ایتالیائی‌ها از سلطه آن کشور می‌رمیدند. و در آنصورت نیروهای انقلابی در همه کشورهای اروپا، تکیه‌گاه مطمئنی می‌یافتند.

امپراطور اتریش قادر به مهار کردن انقلاب نبود و در این کار از نیکلای اول استمداد نمود. این «ژاندارم اروپا»، فوراً ارتشی صد هزار نفره بفرماندهی ژنرال باسکوویچ، علیه مجارستان بحرکت درآورد. ارتش قدرتمند تزار باتفاق نیروهای اتریش انقلاب مجارستان را درهم شکستند. تمام افسران اسیر ارتش مجارستان بدار آویخته شدند و دهقانان شدیداً تحت تعقیب قرار گرفتند. در روستاهای مجارستان مردم بسیار تبعید شدند و دادگاه‌های نظامی پدید آمد. ساندرپتوفی<sup>(۲)</sup> شاعر بزرگ انقلابی مجار که در صفوف نخست بخاطر انقلاب می‌رزمید، در جنگ با ارتش تزار از پای درآمد.

انقلاب اتریش امپراتوری را نابود نساخت و به‌ایجاد دولت‌های ملی مستقل نینجامید و الغاء سلطه اربابان را ببار نیاورد و مانند انقلاب آلمان انقلابی ناتمام باقی‌ماند.

علل شکست انقلاب ۱۸۴۸ در امپراتوری اتریش چنین بودند: خیانت بورژوازی، ضعف پرولتاریا و اختلاف‌های ملی. با اینهمه این انقلاب به الغاء سرواژ انجامید و رشد صنعت و جنبش کارگری را سرعت بخشید و بطور محسوسی خلقهای اسلاو اتریش را ارتقاء داد.

1. Kossuth

2. Sandor Peteofi

## ارزش انقلاب ۱۸۴۸

در آنگام که انقلاب ۱۸۴۸ در مرحله ابتدائی خود بود، مارکس و انگلس قوانین تکامل سرمایه‌داری را فرا گرفتند. تحلیل نخستین تظاهرات انقلابی طبقه کارگر تأثیر رهایی بخش پرولتاریا را در تاریخ آدمی برایشان مبرهن ساخت. این در دورانی بود که انقلاب ۱۸۴۸ تمامی فرا نرسیده بود و در آن دوران کمونیسم علمی و اتحادیه کمونیستها که نخستین حزب انقلابی طبقه کارگر و مجهز به نظریه علمی بود، شکل گرفتند. اما همه جا از ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹ انقلابها و قیامهای مردمی شاهد شکست بودند.

بورژواهای ایندوران برخلاف ژاکوبنها، یعنی انقلابی‌های قرن هیجدهم بامردم هم‌رزمی نکردند و برعکس به جنگ با طبقه کارگر و دهقانان پرداختند. پرولتاریا در قرن هیجدهم هنوز کاملاً شکل نگرفته بود. در حالیکه در قرن نوزدهم طبقه تهدید کننده‌ای بشمار می‌آمد و از اینرو بورژوازی از پیروزیهای آن طبقه هراس دردل داشت و در نتیجه، با مالکان ارضی بمنظور درهم شکستن جنبش‌های مردمی می‌ساخت. بدینسان انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹ نشان داد که در کشورهای پیشرفته اروپا بورژوازی دیگر طبقه‌ای انقلابی نیست و تبدیل به طبقه‌ای ضدانقلابی گشته است.

جنبش توده‌های مردم و بویژه جنبش کارگری ۱۸۴۸ از شدت گرفتن تضادهای سرمایه‌داری حکایت کردند و نشان دادند که طبقه کارگر بخاطر کسب قدرت می‌رزد و آینده متعلق بدوست.

حرکت انقلاب در ۱۸۴۸ ثابت کرد که طبقه کارگر تنها طبقه‌ای است که تا پایان انقلابی باقی‌ماند و به پیروزی کامل و نهائی انقلاب و امحاء کامل بهره‌کشی علاقمند است. انقلاب ثابت کرد که همه توده‌های مردم و بویژه توده‌های دهقانی باید از سوی طبقه کارگر هدایت شوند.

در ۱۸۴۸ طبقه کارگر حتی در کشورهای پیشرفته اروپا هنوز حزب انقلابی خود را تشکیل نداده بود. این طبقه نتوانست دهقانانرا متشکل کند و آنرا بدنبال خود بکشاند و در نتیجه دهقانان به بورژوازی پیوستند. ارتش‌های منظم که تقریباً همه افرادش دهقان بودند به سرکوب تظاهرات انقلابی کارگران پرداختند.

کارگران فرانسه، جمهوری را در ۱۸۴۸ اعلام کردند و از حکومت بورژوائی پایان دادن به بیکاری و بهبود بنیادی وضع خویش را طلبیدند در پاسخ این درخواستها بورژوازی قتل عام کارگران را در روزهای ژوئن ترتیب داد و دیکتاتوری نظامی خود را مستقر ساخت.

بورژوازی پس از شکست انقلاب با دیکتاتوری نظامی امپراتور ناپلئون سوم

در فرانسه فرمان راند.

مارکس پس از تحلیل انقلابهای ۱۸۴۸ نتیجه گرفت که بورژوازی برای فرمانروایی بر مردم و ستمگری بر آنان و بویژه طبقه کارگر ماشین دولتی را تقویت و تحکیم نمود. پرولتاریا دیگر نمی‌تواند این ماشین را در جهت اهداف خویش بکار گیرد. طبقه کارگر باید این ماشین دولتی را بشکند و نابود سازد. به این معنا که مشاغل، پلیس و ارتش آفریده بورژوازی را حذف کند و نهادهای نوین را به جای این اندامها نشاند. اداره و تشکیلات جدیدی بنیان‌گذارد و مردمان دیگری را از میان خلق از کارگران و دهقانان برگزیند و در آن تشکیلات بکار گمارد. توده‌های مردم در ۱۸۴۸ - ۱۹۴۹ مغلوب شدند، اما تجربه این سالها برای مبارزه انقلابی بعدی کارگران و دهقانان بسیار ارزنده بود.



# جنگ کریمه. انگلستان و هند از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰

۴۸. ارتجاع اروپا. جنگ کریمه.

## ارتجاع در اروپا از ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰

شکست انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹ سالهای ارتجاع را در اروپا بدنبال داشت؛ سال‌هایی که در طول آن جلو هر حرکت اجتماعی مرفعی را می‌گرفتند و اندیشه‌های پیشرفته را می‌کوبیدند. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری مانند انگلستان و فرانسه ارتجاع با حدت هرچه بیشتر کارگران را می‌فشرده. در انگلستان ارتجاع تمام باقی‌ماندگان جنبش چارتریستی را معدوم کرد و در فرانسه تقریباً همه سازمانهای کارگری خواه آموزشی و خواه تعاونی را از میان برد.

حکومت پروس فعالان اصلی جنبش کارگری را بازداشت و به تبعید فرستاد در ۱۸۵۲ تقریباً همه اعضای فعال «اتحادیه کمونیستها» شاگردان مارکس و انگلس در کشورهای متعدد بازداشت شدند و اتحادیه کمونیستها تبدیل به گروهی با گرایشهای بورژوائی شد و از اینرو علت وجودی خود را از دست داد و در ۱۸۵۲ بنا به پیشنهاد مارکس و انگلس اتحادیه منحل گشت.

## جنگ کریمه

مناسبات میان فرمانروایان روسیه و دو کشور سرمایه‌داری اروپای باختری یعنی انگلستان و فرانسه در ۱۸۵۳ با مطرح شدن مسئله حاکمیتشان بر مشرق و تسلط بر راههای دریائی که بسوی خاور می‌رفت، تیره شد. این مسئله بسیار حائز اهمیت بود، زیرا برتری یکی از این کشورها در خاور زمین بر نفوذ سیاسی آن کشور در اروپا می‌افزود. انگلستان و فرانسه و ترکیه که وابسته بدان کشورها بود، ائتلافی بوجود آوردند و بروسه اعلان جنگ دادند. این جنگ بیشتر در جزیره کریمه اتفاق افتاد و نام خود را از آن جزیره گرفت. جنگ کریمه جنگی ناعادلانه از هر دو سو بود: هم از سوی اتحاد فرانسه و انگلستان و ترکیه و هم از جانب حکومت تزاری. همه این دولتها از جمله ترکیه تنها در خیال فتحها و تصرفهای جدید بودند. پس از ورود نیروهای متفقین به جزیره، ارتش روسیه و مردم سباستوپل دلاورانه بدفاع

برخاستند و جنگ را با کارهای فراموش ناشدنی رنگین ساختند. رسوم و عادات بیهوده در مکانیسم اداری دولتی روسی و وجود سرواژ که از رشد نیروی مردمی جلوگیری می‌کرد و تکنیک عقب‌مانده کشور، سبب شکست شد. با اینهمه مدافعان با چنان شهامت و شوری جنگیدند و چنان ضرباتی بردشمن وارد آوردند که انگلیسیها و فرانسویها تنها در سایه مرارتی بس عظیم توانستند سباستوپل را تصرف کنند و در پایان دادن به جنگ شتاب ورزیدند.

### معاهده پاریس (۱۸۵۶)

جنگ ۱۸۵۳-۱۸۵۶ کریمه که روسیه را در برابر انگلستان و فرانسه و ترکیه و کشور ساردنی که بعدها به آنها پیوسته بود، قرار داده بود با شکست روسیه پایان رسید. در معاهده‌ای که در ۱۸۵۶ در پاریس امضاء شد، روسیه به واگذاری بخشی از بسارابی<sup>۱۱</sup> ملزم گشت و از داشتن ناوگان جنگی در دریای سیاه منع شد. این جنگ از وضع عقب افتاده روسیه وضع نظامی آن کشور در برابر تاکتیکهای جدید و تکنیک‌های تازه دشمن پرده برداشت. روسیه تزاری قسمتی از نفوذ خود را بر سیاست اروپا از دست داد و شکست کریمه از فعالیت این کشور بعنوان «ژاندارم اروپا» کاست.

معاهده پاریس ترکیه را در وابستگی کامل به فرانسه و انگلستان قرارداد. اتحاد ایالت‌های مستقل دانوبی، ملداوی و والاشی که تا نیمه قرن نوزدهم بخشی از کشور عثمانی بود، با مساعدت روسیه، دولت مستقل رومانی را پدید آورد.

صربها نیز که تا آن زمان در انقیاد دولت عثمانی بودند به استقلال نایل آمدند و آخرین پادگان ترك در ۱۸۴۷ از صربستان برچیده شد.

شکست روسیه اصلاحاتی را که رشد درونی کشور بدان نیاز داشت، متحقق ساخت (۱۸۶۰-۱۸۷۰).

## ۴۹. انگلستان از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰

### پیشرفت اقتصادی اروپا از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰

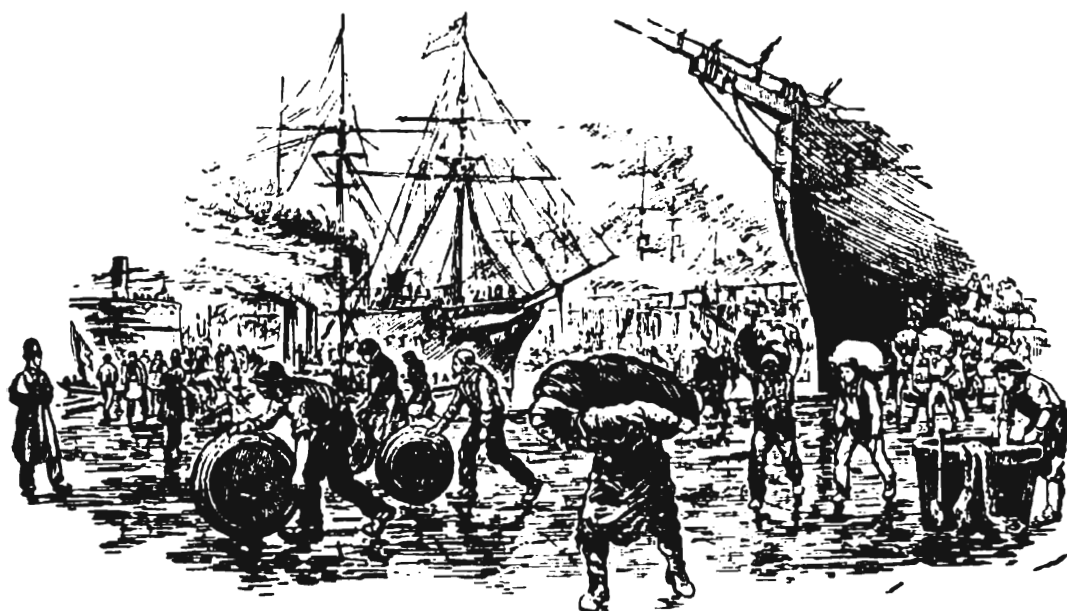
بعد از سال ۱۸۵۰ اروپا وارد دوران رونق صنعتی شد. صنعت بزرگ بسرعت توسعه یافت. سرمایه‌داری هر روز در کشاورزی کشورهای قاره بیشتر نفوذ می‌کرد و در نتیجه دهقانان هر روز از یکدیگر متمایزتر می‌شدند. هزاران کشتی جنگی که بسیاری از آنها کشتی بخاری بودند، بسوی مستعمرات روان شدند. شبکه راه‌آهن



بسرعت توسعه یافت. اما بناباقانون خاص سرمایه‌داری دوران رونق صنعتی دوران بحران جدید اقتصادی را در پی دارد.

### بحرانهای ۱۸۵۷ تا ۱۸۵۹

نخستین بحران اقتصادی جهانی در ۱۸۵۷ بوجود آمد، از ایالات متحده آمریکا شروع شد و سپس انگلستان را فرا گرفت و در همه کشورهای اروپایی گسترش یافت. آغاز بحران در آمریکا ورشکستگی بسیاری از بانکها، شرکتهای مالی و صنعتی را سبب شد. در ۱۸۵۰، ۴۹۰۰ بنگاه تعطیل گردید. قیمت کالاها ناگهان پائین آمدند و تجارت بزوال گرائید. صدها کارخانه از کار افتادند. در ۱۸۵۷ بیکاری در انگلستان ۷ برابر سال ۱۸۵۳ شد و بهره‌کشی از کارگرانی که هنوز در کارخانه‌ها کار می‌کردند، شدت گرفت.



باربران کشتی‌ها در یک بندر انگلستان

بحران اقتصادی در فرانسه نیز موسسات کوچک بیشماری را نابود کرد و این خود سبب پرجمعیتی موسسات بزرگ صنعتی و تمرکز سرمایه‌ها و افزایش قابل ملاحظه بیکاری گردید.

بحران حاکم از ۱۸۵۷ تا ۱۸۵۹ جنبش کارگری را در کشورهای پیشرفته اروپا و آمریکا تندتر کرد.

### انگلستان «کارخانه جهان».

حدود نیمه قرن نوزدهم انگلستان نخستین کشور صنعتی جهان بود. در این عهد صنایع پنبه‌ای دارای ۳۰ میلیون دستگاه مکانیکی بود و این دستگاهها نسبت بدستگاههایی که در فرانسه یا ایالات متحده آمریکا وجود داشتند ۶ برابر بیشتر بود.

در ۱۸۷۰ جمعیت شهرهای انگلستان ۶۶٪ کل جمعیت را تشکیل می‌داد. نظام پارلمانی که مالکان ارضی و قشرهای بورژوازی را بقدرت نشانده بود، منافع همان‌ها را حراست می‌کرد. گاهی حزب توریها و زمانی حزب ویکها برکشور فرمان می‌راندند. حزب ویکها را مالکان ثروتمند زمین و نمایندگان بورژوازی مالی و صنعتی تشکیل می‌دادند. در حالیکه هسته اصلی حزب توری از لردهای متکی به مالکیت کوچک ارضی و مالداران متوسط تشکیل شده بود. بورژوازی انگلستان ترسان از جنبش کارگری نمی‌خواست با احزاب اشرافی ویکها و توری‌ها درافتد. وی به حاکمیت اشرافیت مالی و تجاری گردن گذاشته و ترجیح می‌داد که مانند



میتینگ کارگران در هایدپارک برای اصلاحات انتخاباتی

گذشته از ویکها و توریها در جریان عمل بهره‌گیرد و در نتیجه در انگلستان اشرافیت در جهت منافع بورژوازی حکومت می‌کردند.

در نیمه قرن نوزدهم «قانون دریانوردی» که دوست سال رواج داشت ملغی گردید و صدور ماشین‌های انگلیسی مجاز گردید. حقوق گمرکی بر کالاهای وارداتی به انگلستان تماماً از میان رفت. در همان حال حکومت در جهت کاهش حقوق گمرکی در کشورهایی که با انگلستان رابطه تجاری داشتند، شدیداً بفعالیت پرداخت. انگلستان با داشتن مکانیزه‌ترین صنعت جهان می‌توانست به ارزانترین قیمت تولید کند و باسانی با کشورهای دیگر حتی بدون حقوق گمرکی به رقابت بپردازد. وقتی یکی از کشورها جلو ورود کالاهای انگلیسی را می‌گرفت، حکومت انگلستان که در جهت منافع بورژوازی عمل می‌کرد به اعمال فشار اقتصادی بدان کشور دست می‌زد و با برای حفظ امتیازهای تجاری خود نیروی دریایی بسوی آن دبار گسیل می‌داشت.

## رشد علوم طبیعی. چارلز داروین

رشد تکنیک و پیشرفت کشاورزی مرهون کشفهای جدید علمی در کشورهای گوناگون بود. علوم طبیعی که پدیده‌های طبیعت را مطالعه می‌کرد در آنهنگام به پیشرفتهای بزرگی نائل آمده بود. ساختن نخستین میکروسکوپ در قرن هفدهم توسط لوون هوک هلندی آغاز حرکتی سریع در بررسی‌های مربوط به باکتریها بود. در قرن هیجدهم ژنر<sup>۱</sup> انگلیسی ثابت کرد اگر گاودوشی از گاو خود آبله بگیرد در تماس با مبتلایان آبله دیگر به این مرض دچار نخواهد شد. وی با دریافت این حقیقت که آبله بوسیله باکتریها منتشر می‌شود، پیشنهاد کرد تا علیه این بیماری مسری واکسن تزریق شود. این کار تزریق واکسن بشدت رایج شد و میلیونها انسان را در همه کشورهای از مرگ رهانید و از این پس نیز خواهد رهانید.

در ۱۸۴۲ دو دانشمند یکی انگلیسی بنام زول و دیگری آلمانی با اسم مایر هریک به نوبه خود با استفاده از کشفهای لومونوسوف<sup>۲</sup> دانشمند روس نسبت ثابت میان کار انجام شده و حرارت را محاسبه کردند (مثلاً گرمای حاصل از احتراق ماشین بخار را بکار می‌اندازد و آن ماشین کاری مکانیکی انجام می‌دهد). محاسبه آنان نشان داد که انرژی نه بوجود می‌آید و نه از میان می‌رود، بلکه از حالتی به حالت دیگر تغییر شکل می‌دهد (اصل بقاء انرژی).

در همین دوران بود که پرده از راز رشد گیاهان و زندگی بافتهای ارگانیک برداشته شد. و ثابت گردید که رشد بافتهای جانوری و گیاهی چیزی غیر از رشد و تعدد (تکثیر) یاخته‌ها نیست.

در ۱۸۵۹ اثر اساسی دانشمند بلندآوازه، چارلز داروین تحت عنوان «بنیاد انواع از راه انتخاب طبیعی» بینش قدیمی لایتفیر بودن و تداوم انواع حیوانی و گیاهی را در هم ریخت و خرافات کهن دینی را نقش بر آب نمود.

انگلس با تأکید بر کشفیات بزرگ سدگانه علوم طبیعی (کشف سلول، قانون بقاء انرژی و نظریه‌های داروین)، نوشت



چارلز داروین

1. Jenner

2. Lomonossov

که اکنون: «ثابت شده است که همه طبیعت در جریان و گردبادی همیشگی در حرکتند»<sup>۱</sup>

## چارلز دیکنز.

تغییرات بزرگی که در جریان قرن نوزدهم در انگلستان رخ داد؛ در ادبیات، در آثار چارلز دیکنز (۱۸۱۲-۱۸۷۰) منعکس شد. چارلز دیکنز هنوز کودک بود که پدرش ورشکست شد و بخاطر قرضهایش بزدان افتاد. پسر کوچک در کارخانه‌ای که جعبه واکس می‌ساختند بکار مشغول شد و در نتیجه فقر و استثماری را که در کارخانه‌ها حاکم بود، خود تجربه کرد. پس از مدتی توانست شغل روزنامه‌نگاری را پیشه سازد و این کار او را از نوشتن بازداشت. و دیکنز در این زمان «کاغذهای باشگاه پیک و بک» را نوشت که در ظرف یک روز او را معروف کرد. دیکنز در این اثر چهره مردی را بنام سموگل‌ولر توصیف می‌کند که پیشخدمت پیک‌ویک است. حضور ذهن و هوش این شخصیت خوانندگان را شدیداً مجذوب می‌سازد.

دیکنز مانند بالزاک نویسنده‌ای واقع‌گراست و گویاترین و تیییک‌ترین نمونه‌های زندگی را تصویر می‌کند. وی در عهد پراتهاب جنبش چارتیستی به ادبیات روی آورد و در آثار خود فقر دهشتناک را در خانه‌های محقر لندن و در «اقامتگاه‌های کار»، که در آنها تهی‌دستان از گرسنگی می‌مردند، نقاشی کرد. و نشان داد که دادگاه بورژوازی انگلیس آفریننده تحقیر، انزجار و وحشت است. دیکنز طی اقامت خود در ایالات‌متحده از قدرت پول و بهره‌کشی غیرانسانی از بردگان در این کشور به خشم آمد.

دیکنز در دوران ارتجاع که حدود سال ۱۸۵۰ همه اروپا را فرا گرفته بود، با اصرار بیشتری مظاهر زشت زندگی در انگلستان و ستم‌گری روسمی را که در مدارس فرمانرواست («داویدکاپرفیلد»، «زندگی و ماجراهای نیکلا نیکلی») آشکار می‌کند و در آثارش نمونه‌هایی از سرمایه‌داران آزمند، موجودات عاشق و بیماران بدست می‌دهد («خانه سرد») با اینهمه دیکنز که مخالف مبارزه انقلابی بود، هیچ دارونی برای دردهای سرمایه‌داری تجویز نکرد.

## ۵۰. مستعمرات انگلستان. شورش خلقی در هند (۱۸۵۷-۱۸۵۹)

### مستعمرات انگلیسی

انگلستان مستعمره‌های بسیاری بدست آورده بود و با مردم سرزمینهای مستعمره بسیار بیدادگرانه مواجه می‌شد. استعمارگران انگلیسی، مردم بومی استرالیا و کانادا را بزور بیرون کردند و باقیمانده بسیار اندک این مردم را در مناطق داخلی کشورشان متراکم ساختند. انگلیسیها با الحاق مستعمرات بهامپراتوری بریتانیا، زمینهای آنها را ملك حكومت خود اعلام کردند. مستعمره‌گیران در تاسمانی، جزیره بزرگی که در نزدیکی استرالیا واقع شده، واپسین صدها نفر باقی‌مانده مردم بومی را به‌جزایر مجاور، که کاملاً خشک و لم یزرع بود، انتقال دادند. ده سال بعد آخرین بومیان در آنجا مردند. در زلاندنو مردم محلی (مائوری‌ها) کوشیدند تا در برابر تصرف زمینها مقاومت کنند، اما انگلیسها ارتش ۲۰ هزار نفری بدان ناحیه فرستادند که مدت ۳سال با مائوری‌ها جنگید. در اندک مدتی بومیان از ۸۰ هزار به ۳۰ هزارنفر

تقلیل یافتند. مستعمره نشینان انگلیسی بصورت انبوه در مستعمره‌هائی که بومیانش بسرعت کاهش می‌یافتند، متراکم می‌شدند. در آن نقاط مردم سفیدپوست بسرعت افزایش می‌یافتند، در حالیکه مردم محلی کم‌کم محو می‌شدند. کلنی‌هائی که مردم سفیدپوست داشتند به‌نوعی استقلال نائل شدند. بهره‌برداری‌های کشاورزی در این نواحی بی وقفه صورت می‌گرفت. مثلاً در استرالیا، زمینها را پرورش دهندگان ثروتمند گوسفند تصرف کردند، که گله‌هایشان دهها هزار گوسفند داشت. در سرزمین کانادا که جنگل‌های غنی داشت کارفرمایان کارگران را بکار درخت‌بری می‌گرفتند و سپس درختان قطع شده را می‌فروختند. کشت و بهره‌برداری وسیع از غلات نیز عملی شد و دامنه پیدا کرد. صنعت بزرگ سرمایه‌داری نیز پایای اقتصاد کشاورزی بسرعت توسعه یافت.

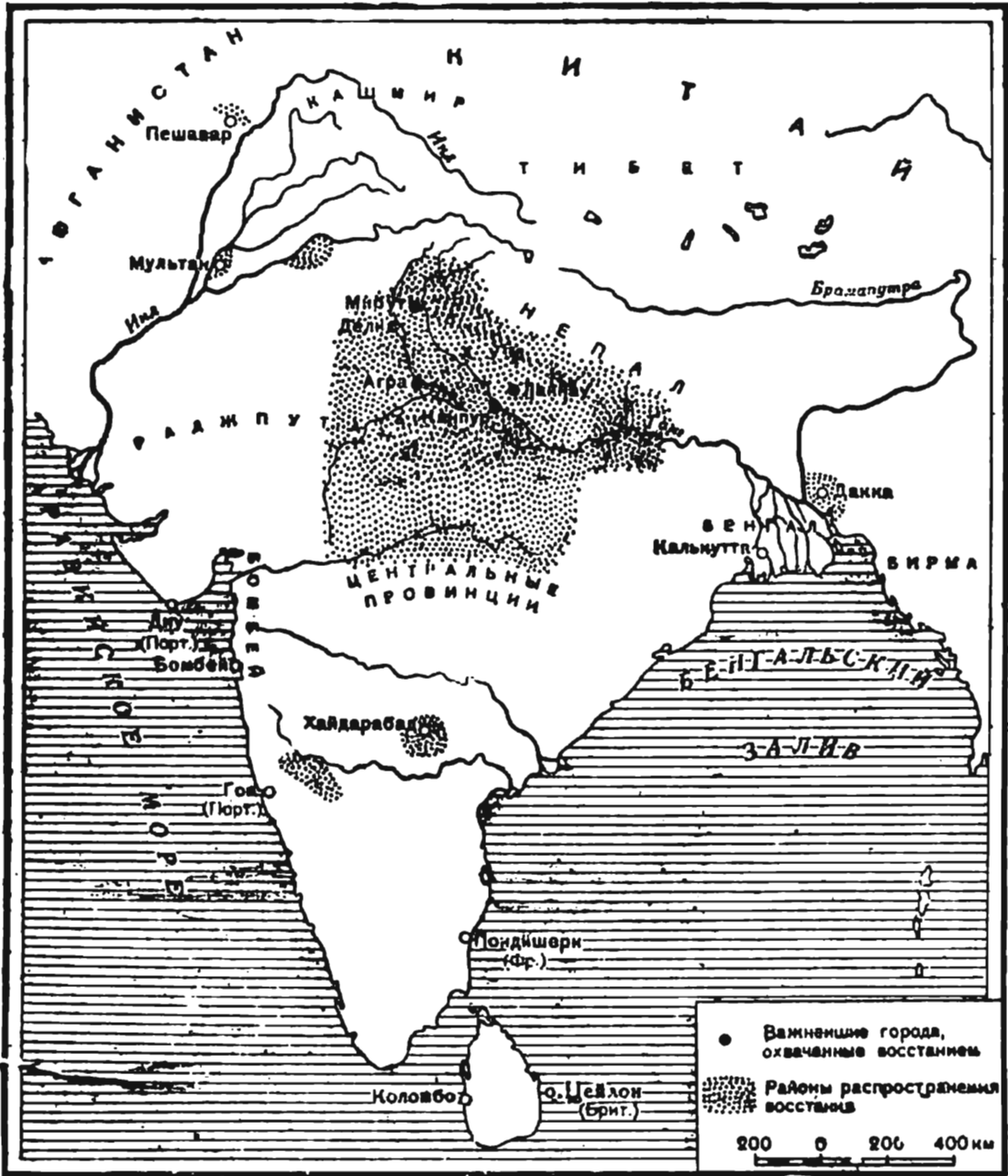
هند.

با اینهمه در اثر غارت هندوستان بود که بورژوازی انگلستان بیش از پیش برثروت خود افزود. انگلیسیها پس از تصرف آن سرزمین مردم را بزیر بار مالیاتهای سنگین کشیدند..

انگلیسیها که فرمانروای هند شده بودند، نگاهداری مردم بومی را سودمندتر دیدند و از اینرو مانند آنچه در آمریکا و استرالیا عمل کردند، بومیان رانابود نساختند، بلکه بغارت آنها پرداختند و مالیاتهای خرد کننده بر آنها وضع کردند. در هندوستان هنوز فنودالیت حاکم بود. کشور به شاهزاده نشینهای دست‌نشانده انگلیسیها، بفرمانروائی شاهزادگان بومی و نیز ایالتهای بریتانیائی که قدرت مستقیماً به انگلیسیها تعلق داشت، تقسیم شده بود. انگلیسیها با تاراج کردن هستی دهقانان ثروت‌های هنگفت می‌اندوختند و این کار عمدتاً از راه وصول مالیات صورت می‌گرفت. بورژوازی انگلستان در مدت صدسال از نیمه قرن هیجدهم تا نیمه قرن نوزده نزدیک به ۱۲ میلیارد روبل طلا از هند عاید خویش کرد. مارکس در این باره نوشته است: «ثروتی که از هند بسوی انگلستان جریان داشت قسمت اعظم آن نه از طریق تجارت که هنوز رشدی نداشت بلکه از طریق بهره‌کشی مستقیم از سرزمینها و غارت گنجینه‌هائی بود که پس از مدتی به انگلستان منتقل گردید.»<sup>۱</sup>

در قرن نوزدهم بارچه‌های ارزان انگلیسی، هند را در خود غرق کرد. این سیل فرآورده‌های مانوفاکتوری، عواقب دهشتناک داشت. میلیونها بافنده هندی، که

<sup>۱</sup> F. Engels, La dialectique de la nature, 1952, p. 2 (édition russe).



شورش خلقی در هند ۱۸۵۷-۱۸۵۹ (طغیان سی‌پہای با سپاہیان)

برای جماعت‌ها کار می‌کردند و قادر به رقابت با کارخانه‌های انگلیسی نبودند، از گرسنگی مردند. جماعت‌های هندی تجزیه شدند. بنگال که در آن صنعت پیشه‌وری رونق داشت، خالی از جمعیت گردید.

۱. در هند از قدیم‌ترین ایام جماعت‌های اشتراکی وجود داشت که بروی زمین مشترک کار می‌کردند. زمین در مالکیت جماعت بود. در این جماعتها مبادلاتی نیز صورت می‌گرفت و صنعت‌گران و پیشه‌وران هندی برای جماعت کار می‌کردند و محصولات خود را با فرآورده‌های کشاورزی مبادله می‌نمودند. مترجم.

فرمانده کل انگلستان در هند به حکومت خود نوشت: «جلگه‌های هند را استخوانهای کتان بافان پوشانده است». انگلیسی‌ها که به دهقانان ستم روا می‌داشتند و آنها را با مالیات مفلس و ورشکسته می‌کردند، ابدأ نگران حفظ کانالها و قنات‌های آبیاری، که بدون آنها کشت و زرع در قسمت بزرگی از هند ناممکن بود، نبودند. کمبود آب، قحطی‌های متعددی را پدید آورد و میلیونها روستائی بر اثر گرسنگی و یا ابتلاء به وبا و طاعون از پای در می‌آمدند.

انگلیسیها در حدود نیمه قرن نوزدهم سرزمینهای وسیع مرکز و شمال هند را که راجه‌ها (شاهکهای فتودالی) در آن فرمانروائی داشتند، بتصرف در آوردند. بهره‌کشی از دهقانان یازهم شدت بیشتری گرفت.

انگلیسیها با بهره‌کشی بی‌رحمانه از کار کارگران هندی و با نابود ساختن هزاران نفر از آنها در ۱۸۵۷ نخستین خط‌آهن هند را ساختند و قبلاً در همین دوران بیش از ۶ هزار کیلومتر خط تلگراف کشیدند.

### شورش خلقی در هند در ۱۸۵۷-۱۸۵۹

در ۱۸۵۷ شورش سیپه‌ای<sup>(۱)</sup>های هند (سپاهیان) در نزدیکی دهلی پایتخت قدیم هند وقوع یافت. واژه سیپه‌ای در آن زمان به نیروهای کمپانی هند شرقی مرکب از سربازان بومی هند و افسران انگلیسی اطلاق می‌شد. این نیروها دارای توپ و تفنگهایی با مدل جدید بودند. ۶۰ هزار سیپه‌ای شوریدند و دهقانان و پیشه‌وران از آنان حمایت کردند. شورش تقریباً تمام هند شمالی و بخشی از منطقه مرکزی را فرا گرفت. انگلیسیها با خطر عظیمی مواجه شدند: بومیان ده برابر بیشتر از سربازان انگلیسی بودند. چند شاهزاده هندی که انگلیسی‌ها مدتی قبل زمینهایشان را گرفته و تاجشان را سرنگون کرده بودند به قیام پیوستند. با اینهمه بیشتر مالکان فتودال بیمناک از جنبش تهدید کننده خلقی، باشتاب به خدمت استعمارگران درآمدند.

دو سال طول کشید تا انگلیسیها بر شورشیان غلبه یافتند. در طول محاصره دهلی مرکز قیام همه عناصر فقیر شهر و نیز پیشه‌وران بسختی از هر سنگر، هر کوچه و هر خانه دفاع کردند. اما توپخانه سنگینی که انگلیسیها موفق شدند در پشت فیلها به حدود دهلی بیاورند، سرانجام نبرد را معلوم کرد. انگلیسیها از نفاق میان شورشیان سود جستند. اربابان و شاهزاده‌گان که نمی‌خواستند جنبش مردمی را علیه بیدادگران بیگانه تا پایان رهبری کنند، به خیانت گرویدند.

انگلیسیها هندیان را به دهانه توپ می‌بستند و با شلیک گلوله آنها را قطعه

۱: cipayes این کلمه در هند بمعنی قشون و ارتش است و مأخوذ از کلمه سپاه فارسی است. مترجم.

قطعه می‌کردند. بعد از قیام بزرگ، انگلیسیها، کمپانی هند شرقی را در هند برچیدند؛ و از آن به بعد اداره هند، مستقیماً به صاحب منصبان حکومت انگلستان واگذار گردید. حکومت بریتانیا که از شورشهای جدید می‌ترسید، اعلام کرد که از این پس املاک شاهزادگان و اربابان فئودال را تصاحب نخواهد کرد و در نتیجه حتی چند شاهزاده هندی که با انگلیسیها خصومت داشتند، «جسم و جان» را در خدمت آنان گذاشتند.

در زمان تسلط انگلستان برهند نیز مانند گذشته میلیونها دهقان از طاعون و وبا و گرسنگی می‌مردند.

سلطه انگلستان مانع بزرگی در راه رشد هند محروم و ویران پدید آورد. دوبرولیو بوف، انقلابی دمکرات بزرگ روسی، مقاله بزرگی درباره شورش خلقی هند نوشت و در آن علاقه و همدردی فراوانی نسبت به مردم هند ابراز کرد، و بیدادگران انگلیسی را بشدت ملامت کرد و خاطر نشان ساخت که مردم هند بخاطر رهائی کامل از سلطه بورژوازی انگلستان به نبردی عظیم روی آورده‌اند.

### انگلستان و ایرلند.

بورژوازی انگلستان که دارای مستعمره‌ها و نیمه مستعمره‌ها در آنسوی دریاها بود، از تسلط بر همسایگان نیز چشم نمی‌پوشید. در ایرلند نیز يك نظام مستعمراتی حاکم بود.

بیشتر دهقانان ایرلندی زمین نداشتند و زمین‌ها را اجاره می‌کردند. لردان زمین خوار و اشرافیت انگلیسی آنان را از زمینها بیرون انداخته و زمین‌ها را میان خود تقسیم کرده بودند.

در قرن هفدهم، به‌هنگام سرکوبی قیام ایرلندی‌ها، شمال کشور (اولستر) تماماً از سوی انگلیسیها اشغال شد و انگلیسیها و اکوسی‌های پروتستان در آن ناحیه ساکن شدند. مردم بومی کاتولیک به سایر نقاط ایرلند کوچانده شدند. وضع اقتصادی دهقانان ایرلندی بسیار نابسامان بود.

لردان انگلیسی، بیرحمانه دهقانان را به بهانه نپرداختن منظم مال‌الاجاره، خلع تصرف می‌کردند. در ۱۸۴۱ مردم ایرلند ۸ میلیون و دویست هزار نفر بودند، ۲۰ سال بعد جمعیت این سرزمین به ۵ میلیون و نیم کاهش یافت. در ایرلند در مورد گرسنگی دو صفت بکار می‌بردند: گرسنگی آرام و «گرسنگی تند». «گرسنگی آرام» مربوط به وضع عادی هر ایرلندی بود و «گرسنگی تند» در سالهای قحطی و بدمحصولی چهره می‌نمود. انبوه گرسنگان در جاده‌های کشور بی‌هدف و مایوس می‌گشتند. در راه هرچیزی که بدستشان می‌رسید، جمع می‌کردند: آشغال گوشت، گوشت سگ، اسب و الاغ مرده. جاده‌ها را مردگانی می‌پوشاند که شکمشان انباشته



از علف بود.

دهقانان فقیر و کارگران کشاورزی بارها کوشیدند تا علیه مالکان ارضی انگلیسی بشورند. فوجهای دهقانان که به علت پا برهنه راه رفتن «پاسفیدان» نامیده می‌شدند، کاخها را محاصره می‌کردند و غالباً مالکان و مباشرانشان را می‌کشتند. حکومت انگلستان این جنبش را با درنده‌خونی فرو نشانده.

# جنگ داخلی در آمریکای شمالی

## ۵۱. ایالات متحده در نیمه نخست قرن نوزدهم. سیاست خارجی و جنگها

### ایالات متحده بعد از جنگ استقلال.

جنگ استقلال به تشکیل نخستین دولت مستقل آمریکای شمالی انجامید. با اینهمه این دولت تا مدتها وابستگی خود را به کشورهای پیشرفته اروپا حفظ کرد. آمریکا از اروپا فرآورده‌های مانوفاکتوری وارد میکرد و پنبه خود را که اصلی‌ترین ماده اولیه صنعت نساجی مکانیزه است، به انگلستان و دیگر کشورهای اروپایی می‌فرستاد. این پنبه توسط بردگان که وابسته به کشت و زرع اربابان خود بودند، در نواحی جنوبی ایالات متحده کشت میشد. در شمال کشور صنعت به سرعت توسعه مییافت.

پیشرفت قابل ملاحظه صنعت نساجی در انگلستان، فرانسه، پروس، روسیه و سایر کشورهای اروپا و همچنین در شمال ایالات متحده، نیاز به کمیت فزون یابنده پنبه داشت. قیمت‌ها بسیار بالا بود و نتیجتاً کشت پنبه علیرغم بهره‌وری ناچیز کاربردگان، سودآور بود. کشتکاران برده‌دار زمینهای پهناور جدیدی را در جنوب باختری ایالات متحده تصرف کردند. در این زمینها که از سوی حکومت فتح شده بود در تمام نیمه نخست قرن نوزدهم برده‌داران فرمانروایی می‌کردند. تقریباً همه روسای جمهور که از هنگام جنگ استقلال در قرن هیجدهم تا جنگ داخلی در ۱۸۶۱-۱۸۶۵ برگزیده شدند، صاحب برده بودند و بورژوازی براحتی زمام امور دولت را بکف آنها می‌داد. سیاستمداران با نخستین حرکت تهدیدآمیز برده‌داران، سرخم می‌کردند. دمکراتهای بورژوائی آمریکاپس از جنگ کوتاهی در همه زمینها از مقابل آنان عقب نشستند و حق حل و فصل مسایل مهم را به ایشان واگذاشتند. با اینهمه از لحاظ نظری و روی کاغذ ایالات متحده دارای حکومت دمکراتیک بر مبنای حاکمیت مردم بود.

باید در نظر داشت که دمکراسی حقیقی در نظام سرمایه‌داری که فابریکها و کارخانه و زمینها متعلق به بورژوازی است، و توده‌های مردم باید بخاطر استفاده از نهادهای دمکراتیک بر زمین، تحقق نمی‌یابد.

دمکراسی بورژوائی حق بهره‌کشی از مردم را از سرمایه‌داران نمی‌گیرد. این بهره‌کشی بویژه در ایالات متحده طاقت‌فرسا بود و نه تنها کارگران اجیر بلکه بردگان سیاه نیز بسختی استثمار می‌شدند.

### سیاست خارجی و جنگهای آمریکائیان

بورژوازی آمریکا و برده‌داران خود را به استثمار توده‌های مردم و بویژه توده‌های رنگین پوست سیاه و بومی محدود نکردند، بلکه درصدد برآمدند تا آنجا که ممکن است به فتح زمینهای جدید دست زنند. قبل از هرکار در این زمینه به نفی بلد هندیان بخاطر تصرف زمینهایشان پرداختند.

در ۱۸۳۰ آمریکائیه با استفاده از جنگی که فرانسویها از مدتها قبل با انگلستان می‌کردند، سرزمین وسیعی را در مرکز آمریکای شمالی بنام «لوئیزیانای بزرگ» از ناپلئون خریدند و این کار دوجندان بروسعت کشور افزود. بومیان پس از چند جنگ بطور کلی از «لوئیزیانا» اخراج شدند.

مردان سیاسی ایالات متحده به خیال تصرف کانادا افتادند که به انگلستان تعلق داشت. در سال ۱۸۱۲ عده‌ای از نمایندگان بسیار برجسته مجلس نمایندگان، اعلام کردند: «فتح کانادا تنها بخود ما مربوط است». آنان نه تنها تقاضای فلوریدا را در جنوب داشتند، بلکه کانادا را نیز در شمال می‌خواستند. انگلیسیها نیز بنوبه خود در ضمن جنگ با فرانسه، ناوهای بازرگانی آمریکائی را با محموله‌های آنها گرفتند و دریانوردان کشتیها را وادار کردند که سوار بر کشتیهای جنگی انگلیسی شوند.

در ۱۸۱۲ آمریکائیان به انگلستان اعلان جنگ دادند. این جنگ برای آمریکائیان قرین کامیابی نبود. انگلیسیها با وارد کردن چند شکست به آنها شهر واشنگتن، پایتخت ایالات متحده را گشودند. و مانند وحشیان کتابخانه کنگره را آتش زدند و این درحالی بود که سرداران آمریکائی با کالسکه از شهر می‌گریختند. انگلیسیها خانه رئیس جمهور آمریکا را آتش زدند. پس از این حریق و بعد از تجدید ساختمان خانه به آن رنگ سفید زدند و از همان تاریخ به بعد آن سرا به «کاخ سفید» معروف شد.

بنابراین نهاد ایالات متحده مناسبات سیاسی میان دو کشور آمریکا و روسیه برقرار شد و به وساطت روسها موافقت‌نامه صلح با انگلستان به امضاء رسید و طرفین موافقت کردند که به متصرفات یکدیگر تجاوز نکنند.

## فتح فلوریدا

در ۱۸۱۸ سردار آمریکائی موسوم به جکسون به بهانه بیرون راندن بومیان تمام فلوریدا را، که به اسپانیا تعلق داشت، تصرف کرد. اسپانیا در آن زمان ناتوان و عقب افتاده بود. نیروهای ایالات متحده دیگر از فلوریدا خارج نشدند و با استفاده از این موقعیت آن ناحیه را بقیمت ارزان از اسپانیا خریدند. بعد از آن کشتکاران و بورژوازی به جزیره بزرگ کوبا که آن نیز به اسپانیا تعلق داشت، چشم دوختند. پرحرارت‌ترین طرفداران فتوحات کار را بجائی رساندند که اظهار داشتند که جزیره کوبا جز تلی از شن که جریانهای آب میسیسیپی با خود آورده نیست، از آنجا که میسی سیپی به ایالات متحده تعلق دارد، این توده شن رودخانه آورده که کوبا را تشکیل می‌دهد، طبیعتاً مال آمریکاست و از اینرو باید آن را از اسپانیا گرفت.

## دکترین مونروئه

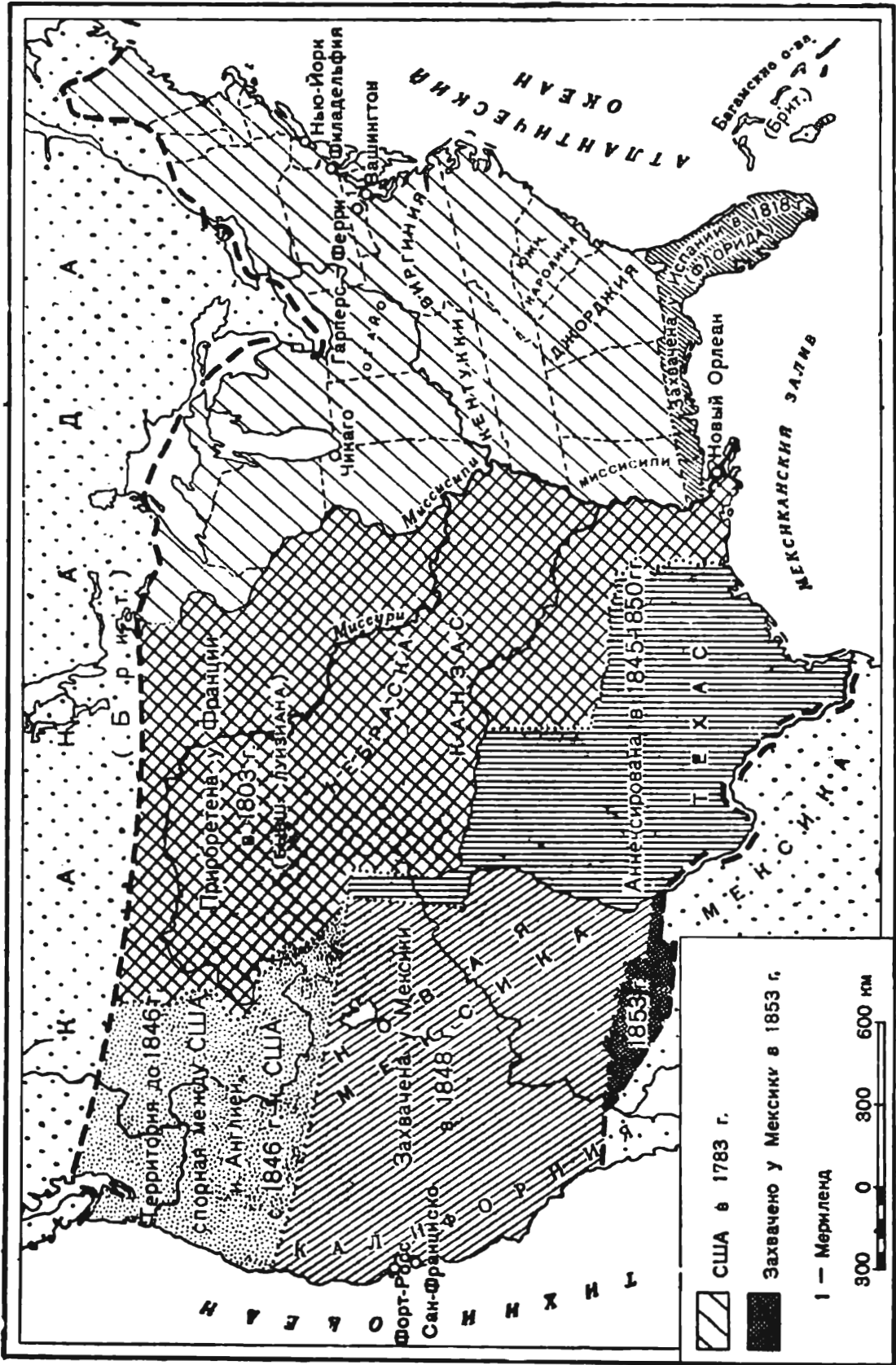
حدود سال ۱۸۲۰ در آمریکا بیش از ۲۰ کشور مستقل وجود داشت. زیرا از ۱۸۲۰ به بعد مستعمره‌های سابق اسپانیا شوریدند و جمهوری‌های مستقلی را پدید آوردند. برزیل مستعمره بزرگ پرتغالی‌ها در آمریکای جنوبی آزاد شد و یک حکومت سلطنتی در آن تأسیس گردید. سرمایه‌داران و کشتکاران که در ایالات متحده حکومت می‌کردند خیال سرکردگی ۲۰ کشور آمریکائی را که نازه استقلال بودند و رشد اقتصادی آنان آشکارا بسوی سرمایه‌داری بود، دوسر داشتند. در ۱۸۲۳ کشتکار برده‌دار مونروئه که در آنهنگام رئیس جمهور آمریکائیان بود، پیامی بکنگره فرستاد و در آن پیام اظهار داشت که مردم ایالات متحده تشکیل مستعمرات جدید اروپائی را در قاره آمریکا به هیچ وجه اجازه نخواهند داد. خواه این مستعمرات در جنوب باشد، خواه در شمال. وی با این پیام می‌خواست امیال توسعه طلبانه را در میان آمریکائیان گسترش دهد. خلاصه فکر اصلی در پیام مونروئه، چنین است: «آمریکا متعلق به آمریکائیان است» و این خود به معنای آن بود که همه آمریکا به بورژوازی و کشتکاران ایالات متحده تعلق دارد. طبقه حاکم ایالات متحده با دکترین مونروئه پرده از نیت خود درباره در دست گرفتن سرنوشته همه آمریکا برداشتند. با این همه هیچیک از کشورهای آمریکائی این امتیاز را به ایالات متحده ندادند.

## فتح تکزاس و جنگ مکزیك

در ۱۸۳۹ تزار نیکلای اول زیر فشار ایالات متحده از یکی از متصرفات روسیه در آمریکای شمالی، موسوم به روسیه چشم پوشید. این ناحیه که در کالیفرنیا قرار داشت، اصلاً برای انبار محصولات غذایی کشاورزی سرزمینهای پهناور روسیه در آلاسکا مورد استفاده قرار می‌گرفت. این سرزمین را روسها کشف کردند و پرجمعیت ساختند. این مستعمره به یک آمریکائی بنام ساتر فروخته شد. پس از آن دیری نپائید که در این سرزمین غنی‌ترین رگه‌های طلا کشف شد.

در ۱۸۴۵ آمریکائیان منطقه وسیع تکزاس را که بیاری اربابان برده‌دار

<sup>1</sup> Doctrine — resumé bref d'un enseignement, d'une théorie, ou de ses points de vue essentiels.



توسعه ارضی ایالات متحده در آغاز قرن نوزدهم در هنگام جنگ داخلی ۱۸۶۱-۱۸۶۵

ایالات متحده که بتازگی از مکزیك جدا شده بود، تصرف کردند. در ۱۸۴۶ آمریکائیان با گسترش فتوحات خود بسوی جنوب به مکزیك همسایه ضعیف خود حمله بردند و پس از دو سال جنگ راهزانه موفق بتصرف دو سرزمین پهناور، یعنی مکزیك جدید و کالیفرنیا، گشتند.

### سیاست توسعه طلبانه ایالات متحده در اقیانوس آرام.

آمریکائیان از قرن نوزدهم سیاست توسعه طلبانه خود را به اقیانوس هند و اقیانوس آرام گشاندند. هنگامی که انگلیسی‌ها خود را بروی چین افکنده و پس از جنگی حيله گرانه آن کشور را بامضاء قرارداد نابرابری ناگزیر ساخته بودند، ایالات متحده نیز از فرصت سود جست و همین نوع قرارداد را با آن کشور امضاء کرد. قراردادی که دست آمریکا را برای غارت چین باز می‌گذاشت.

آمریکائیان در ۱۸۵۳ ناوگان خود را بسوی ژاپن هدایت کردند، و با نشانروی نوبهای کشتی‌های بخاری بسوی ژاپن آن کشور را به تسلیم واداشتند و معاهده نابرابری را نیز به ژاپنی‌ها تحمیل نمودند.

در ۱۸۴۸ ایالات متحده نیروهای خود را بدماغه پاناما که به جمهوری کلمبیا تعلق داشت، فرستاد. آمریکائیان می‌خواستند در آنجا بمنظور ارتباط اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام کانالی بسازند.

آمریکائی‌ها در طول نیم قرن بعد از آن بخاطر تصرف سرزمینهایی که برای ساختن این کانال میان اقیانوسی نیاز داشتند و نیز به منظور به اطاعت درآوردن دولتهای آمریکای مرکزی، نبرد کردند. برای رسیدن بدین هدف ۵۰ بار ناوگان و افراد نیروی دریائی، خود را برای سرنگونی حکومت‌هایی که مطلوبشان نبود، بحرکت در آوردند. آنها می‌خواستند که دست نشانندگان خود را بقدرت برسانند و مقاومت مردم را که با توسعه طلبی آنان مخالفت می‌ورزیدند درهم شکنند.

## ۵۲. تحکیم بهره‌کشی سرمایه‌داری در ایالات متحده. گسترش بردگی و مبارزه بخاطر الغاء آن.

### پرجمعیت شدن زمینهای باختری

بسیاری از کارگران و دهقانان از اروپا به آمریکای شمالی می‌آمدند. فقر و ورشکستگی سریع دهقانان و افزایش بیکاری در اروپا، علت فراوانی مهاجرانی بود که به امید یافتن کار و زمین «اشغال نشده» قدم به آمریکا می‌نهادند.

بدین ترتیب بیش از ۵ میلیون نفر از اروپا به آمریکا آمدند و این رقم مربوط به

سالهای ۱۷۸۷ تا ۱۸۵۰ است. از ۱۷۸۷ تا ۱۹۱۴ مجموعاً ۲۵ میلیون به آمریکا مهاجرت کردند.

با اینهمه استثمار وحشیانه کارگران در ایالات متحده مهاجران را بصورت انبوه به ترک شهرهای صنعتی شمال خاوری واداشت. آنان بسوی باختر و بطرف زمینهای بومیان روانه شدند.

بدینسان دو گروه سیل آسا بسوی باختر شتافتند: کشتکاران ثروتمندی که با بردگان خود از جنوب می آمدند و مردم تهی دستی که از خاور و شمال بامید تصاحب یک قطعه زمین و درست کردن مزرعه ای بدانسوی می شتافتند و این توصیفی است که از یکی از نقل و انتقالهای مردمی تهی دست شده است: «مرد با تسمه ای بردوش بگاری وصل بود و مانند اسب آن را می کشید. پسر پدر را یاری می نمود. زن در گاری نشسته بود، در حالیکه پیرزن در دنبال گاری با تفنگی در دست گاوی را هدایت می نمود.» در جنوب زمینها به تصاحب گروه های مسلحی که متشکل از کشتکاران بود افتاد. آنها به مزرعه داران دیگر اجازه تصاحب زمین را ندادند. دسته اخیر خواستار تقسیم زمینهای باختر به قطعات کوچکتر و تقسیم مجانی آن میان مستعمره نشینان گشتند.

### بردگی در مزارع ایالت های جنوبی آمریکای شمالی.

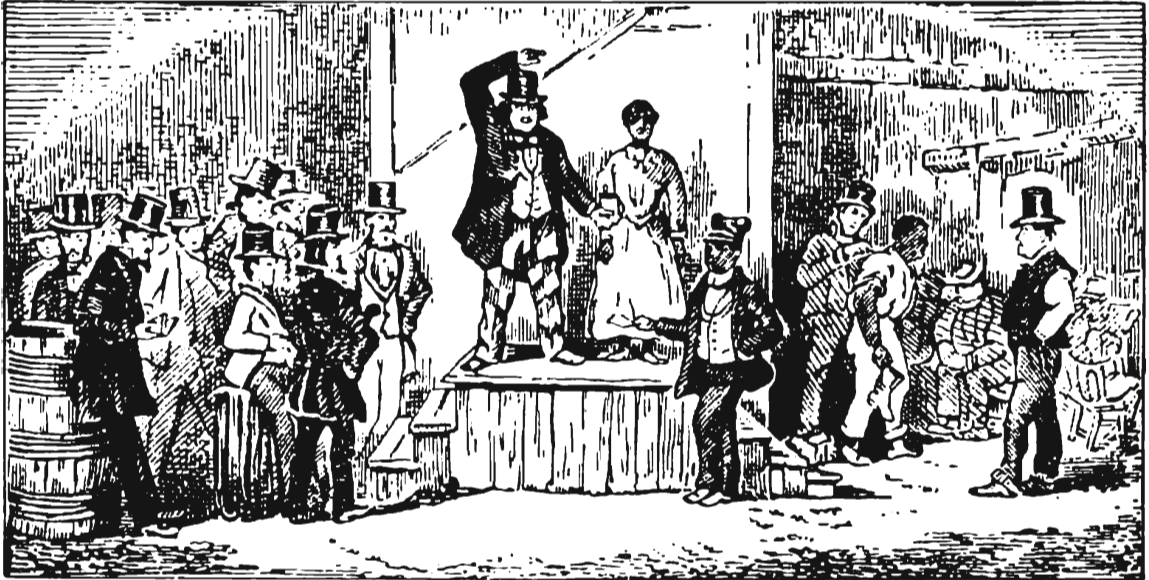
ایالت های جنوبی از لحاظ زمینهای حاصلخیز بسیار غنی بود. در نتیجه ترتیب دادن کشت پنبه که بوسیله بردگان سیاه کشت می شد، بسیار سودآور بود. در این منطقه صنعت کارخانه ای رشد بی اندازه کمی داشت. زراعت پنبه که در جریان آن بردگان سیاه را بکار دشواری و می داشتند، بیش از پیش گسترش می یافت و همواره زمینهای جدیدی بزرگ کشت پنبه می رفت.

اگر کشتکاران به سیاهان نیاز داشتند می توانستند آنها را مانند علوفه یا هرشیء دیگری خریداری کنند. در روزنامه ها آگهی هایی از این قبیل بچاپ می رسید: «بردگان عالی برای فروش. زن جوانی که آشپزی، رخت شویی و اتوکشی را می داند و چهار فرزند او: یک پسر ۱۲ ساله، یک پسر ۹ ساله، یک دخترک ۵ ساله که خیاطی می داند و یک دخترک ۴ ساله.»

برده داران گاهی به بردگان خود اجازه می دادند که در ساختمان راه آهن و یا بعنوان باربر در بنادر کار کنند و در این صورت قسمت اعظم مزد خود را به اربابان میدادند.

اربابان غلامان و کنیزان خود را بیدادگرانه کتک می زدند. آنها را به زنجیر می کشیدند، و با تازیانه بجان برده بیچاره می افتادند. سیاهان معمولاً پس از ۸ تا ۱۰ سال کار در مزارع می مردند.

بردگان بخاطر رهائی به کرات بیاخواستند. شورشهایی که در سال ۱۸۳۱ برهبری



بردگان سیاه در حراج به فروش می‌روند

نات‌تورنر در ویرجینیا اتفاق افتاد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تورنر کارگر ماهری بود که می‌توانست کاغذ، پودر و اشیاء سفالی بسازد. وی مصمم شد که سیاهان را برهاند و از اینرو طغیان کرد. شورشیان که مسلح به تبر و تفنگ بودند، اربابان کشتکار را می‌کشتند و سیاهان را آزاد می‌کردند اما بخاطر نداشتن سازمان و برنامه عمل همیشه مغلوب می‌شدند. نات‌تورنر سرانجام به اتفاق ۲۰ برده دیگر اعدام شد. پس از نابود ساختن شورش، فوجهای کشتکاران و نوکرانشان به‌شکار سیاهان، به‌یاری سگها پرداختند و فراریانی را که به‌چنگ آنها می‌افتاد می‌کشتند. دوسردار ارتشی حکومتی در قتل عام شرکت جستند. قیام کنندگان را تیرباران می‌کردند و سرهایشان را به‌منظور ترساندن بردگان برسر چوبی می‌آویختند.

### استثمار کارگران در ایالات متحده. جنبش کارگری.

در حالیکه بردگی در جنوب ایالات متحده رونق داشت، صنایع مکانیزه و بویژه صنعت پنبه در شمال کشور توسعه می‌یافت. حدود سال ۱۸۶۰ یک میلیون و هشتصد هزار کارگر روزمزد در صنایع و حمل‌ونقل ایالات متحده کار می‌کردند و هشتصد هزار کارگر در مزارع بکار مشغول بودند. در ۱۸۲۰ نیمی از کارگران مشغول در صنعت پنبه، پسرها و دختران کوچک بودند. کودکان ۹ و ۱۰ ساله ۱۳ تا ۱۴ ساعت در روز کار می‌کردند. بهره‌کشی نامردمی از کودکان در آمریکا، همه کشورهای اروپائی را از این لحاظ پشت سرگذاشت.

از ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰ کارخانه‌هایی وجود داشت که در آنها تنها کارگرانی را بکار





نات تورنر

می‌گماردند که لاقبل صاحب ۵ فرزند باشند. اگر پدر فرزند را از کارخانه بیرون می‌آورد تا بمدرسه فرستد، خود بلافاصله اخراج می‌شد. اکثر کودکان بمدرسه نمی‌رفتند و غالباً قادر بنوشتن نام خود نبودند.

یک روزنامه‌نگار آمریکائی در ۱۸۱۸ نوشت: «در زمستان هنگامی که هوا بسیار سرد است، زندگی در زندان نسبت به زندگانی بخش بزرگی از نیازمندان ما، سهل‌تر و بارنج کمتری همراه است. از اینرو اینان به امید رفتن بزندان مرتکب تخلفاتی می‌شوند. زیرا در زندان برای مدت زمانی هم که شده از بهترین وضع زندگی برخوردار خواهند شد».

پس از ۱۸۲۰ در ایالات متحده اعتصابهای بسیار زیادی پدید آمد و نیز در این دوران نخستین احزاب کارگری شکل گرفتند. اما دیرزمانی نپائیدند. از ۱۸۵۰ به بعد در ایالات متحده نخستین سازمانهای مارکسیستی تشکیل شدند. وایدمایر<sup>(۱)</sup> دوست مارکس و عضو «اتحادیه کمنیستها» که در انقلاب ۱۸۴۸ در آلمان شرکت کرده بود، در ایالات متحده بسر می‌برد. کوشش‌های او برای بنیان‌گذاری یک حزب بزرگ و فراگیر مارکسیستی با موفقیت قرین نگشت.

## الغاء گرایان

در سال ۱۸۴۰ مبارزه‌ای علیه بردگی که سیاهان تا آنهنگام به تنهایی بار آن را بردوش داشتند، بوسیله طرفداران ال‌غاء دشمنان بردگی: کارگران، ملک‌داران و نمایندگان بورژوازی پیشرفته همراهی شد.

ال‌غاء گرایان آنچه را که «راه‌آهن زیرزمینی» نامیده می‌شد، سازمان دادند. و منظور نردبانی از مأموران مخفی بود که سیاهان سرگردان را پذیرائی می‌کردند و ایشان را از این «ایستگاه» (استاسیون - station) تا ایستگاه دیگر راه‌نمائی می‌نمودند تا آنکه سرانجام سیاه فراری را به سرحد کانادا، که بردگی در آن قبلاً لغو شده بود، می‌رساندند. و بدینسان آزادیخواهان مانند یک خط‌آهن نامرئی سیاهان را به لب مرز می‌رساندند. هاریت توبمن<sup>(۲)</sup>، که بخاطر مجاهدتهایش شهرت دارد، برده جوانی بود، تولد یافته

1. Weidemyer

2. Harriet Tubman

مریلند که فرار کرده و موفق شده بود خود را به شمال رساند. ۱۹ بار از مرز کانادا گذشت و پنهانی به ایالت‌های جنوبی رفت، تا بفرار سیاهان در آن دیار یاری رساند. وی حدود ۳۰۰ برده را به پناهگاه شمال راهنمایی کرد.

برای سرش جایزه تعیین کردند. کشتکاران برای کسیکه سر او را بیاورد ۴۰ هزار دلار تعیین کردند. با اینهمه وی به کمک خود به دردمندان سیاه، به منظور آنکه آنان آزادی خود را بیابند، ادامه داد. مالکان برده عده بسیاری از الغاء‌گرایان را کشتند. کارگران مارکسیست علیه بردگی دست به سرسختانه‌ترین پیکارها زدند.



جان براون

### قیام جان براون.

در طول سالهای ۱۸۵۴-۱۸۵۵ نبرد سختی میان کشتکاران برده‌دار و ملک‌داران در سرزمین وسیع و تازه مستعمره شده‌اند از باختر یعنی در کانزاس، بوقوع پیوست. در ۱۸۵۹ ویرجینیا بنوبه خود صحنه نبردهای خونینی گردید. یکی از ملکداران بنام جان براون که از الغاء‌گرایان بود و در منطقه شهرت داشت، کوشید تا بردگان را بشوراند. وی پیشنهاد کرد که دفاع و سنگربندی، در کوههای آلگانیز، سازمان یابد و آنجا منطقه عمومی شورش سیاهان گردد. در یک شب تاریک و بارانی براون موفق شد

تا زرادخانه دولتی را در هارپرفری<sup>(۱)</sup>، که شهر کوچکی مستقر در مرز ویرجینیا و مریلند بود، تصرف نماید. گروه از ۲۳ نفر از جمله خود جان براون و ۳ پسر و ۲ داماد او تشکیل می‌شد. در این گروه همچنین ۵ سیاه بودند. براون بلافاصله چند نفری از این مردان را به مزارع مجاور فرستاد تا بردگان آن حدود را آزاد کنند و برده‌داران را بعنوان گروگان اسیر نمایند. با اینهمه براون موفق نشد که شورش همگانی بپا کند. فردای آن شب نیروهائی از واشنگتن رسیدند و گروه او را معدوم ساختند. براون خود بسختی مجروح شد و بازداشت گردید. او را با تخته روان بیماران به جلسه دادگاه «دمکراتیک» آمریکائی بردند. این دادگاه او را محکوم کرد تا بدارش بیاویزند.

این مرد با شهامت در واپسین شب زندگی خود نوشت: «من اکنون مطمئنم که تنها خون می‌تواند جنایت زشت این کشور تباه را بشوید». مارکس در این باره می‌نویسد: «بنظر من مهمترین رخدادهای عصر ما از یک سو قیام بردگان در

آمریکاست که مرگ جان‌براون شعله‌ور شد ساخت و از سوی دیگر شورشهای بردگان در روسیه است.<sup>۱</sup> مارکس در مورد روسیه به قیامهای دهقانان صرف نظر دارد.

## ۵۳. جنگ داخلی در ایالات متحده

### علل جنگ داخلی.

جنگ داخلی نتیجه تضادهایی بود که میان ایالت‌های شمالی شدیداً صنعتی و ایالت‌های برده‌دار و عقب‌مانده جنوب، وجود داشت و بیش از پیش تشدید می‌شد. بردگی که در تمام جنوب (نیمی از کشور) تسلط داشت، رشد کشاورزی و صنایع را سد می‌کرد. بردگان هیچ علاقه‌ای به خوب کشت کردن زمین نداشتند. در جنوب برای شخم زدن زمین غالباً از بیل استفاده می‌کردند و گاو آهن بکار نمی‌بردند. زمینها بسرعت بی‌رمق می‌شدند و از انبوهی جنگلها با سرعت افزاینده‌ای کاسته می‌شد.

کارگران و ملک‌داران، علیه بردگی می‌رزمیدند، زیرا وضع زندگی آنها را بدتر می‌کرد. ملک‌داران خواستار تقسیم مجانی زمینها بودند، در حالیکه کشتکاران مالک برده با این امر مخالفت می‌ورزیدند. محافل پیشرفته بورژوازی طرفدار رهائی بردگان بودند. البته باید در نظر داشت که جنوب برده‌دار، فرآورده‌های مانوفاکتوری را بسیار کم مصرف می‌کرد و این موضوع سبب می‌شد که محافل بورژوائی شمال در بردگی خطری را بنگرند که کشور را به عقب افتادن از سایر کشورهای سرمایه‌داری تهدید می‌کند.

بدینسان علت اصلی جنگ داخلی برخورد منافع دونظام تولیدی بود: نظام بردگی و نظام کارمزدوری. با اینهمه پاره‌ای از قشرهای بورژوائی در شمال مانند صاحبان صنایع نساجی از برخورد با جنوب می‌هراسیدند، زیرا از نتایج آن بیم داشتند: متوقف کردن عرضه مواد اولیه (پنبه)، بسته شدن کارخانه‌های آنان و کاهش سود خویش.

### تشکیل حزب جمهوری خواه. آبراهام لینکلن.

از ۱۸۵۴ و هنگام نبرد کانزاس در ایالات‌متحده حزب جمهوری‌خواه، یعنی اتحادی از بورژوازی صنعتی و ملک‌داران شکل گرفت. کارگران نیز به این حزب که از جانب بورژوازی هدایت می‌شد، پیوستند. حزب جمهوری‌خواه خواستار نهادن

<sup>۱</sup> K. Marx et F. Engels, Oeuvres, t. XXII, p. 476 (édition russe).



ابراهام لینکن. عکس مربوط به ۱۸۶۴ است

همه زمینهای باختر در معرض استعمار  
ملك داران بود، و تحدید این زمینها و الغاء  
كامل بردگی را می طلبید. برجسته ترین  
سیاستمدار این حزب آبراهام لینکلن بود.  
آبراهام لینکلن (۱۸۰۹-۱۸۶۵) در  
خانواده ای فقیر در کنتاکی بدنیا آمد. پدرش  
حتی خواندن نمی دانست.

يك همسایه ثروتمند که کشتکار برده دار  
بود، کینه خانواده لینکلن را که نسبت  
به سیاهان ابراز دوستی می نمودند به دل  
گرفت و به آزار لینکلن ها پرداخت. پدر  
لینکلن ناگزیر شد مزرعه خود را بفروشد و  
در جستجوی پناهگاه جدیدی به باختر برود.

آبراهام جوان به پدرش کمک می کرد. او کارگری فوق العاده و به علت نیروی خود  
مشهور بود. هیچکس در آن ناحیه نمی توانست به ژرفی او تبری را در تنه درخت فرو  
کند. لینکلن در جوانی غالباً حرفه خود را عوض می کرد. گاهی در يك مغازه به کار  
می پرداخت و زمانی کارگری بود که چوبها را برای حمل به نقاط دیگر، در آب  
می سی سی پی می انداخت. لینکلن اعتماد همه ساکنان منطقه را بخود جلب کرد و  
بریاست پست برگزیده شد. این شغل کم اهمیت فراغتی بدو داد تا خود را برای  
امتحانات حقوق آماده سازد. آنگاه لینکلن به عضویت کنگره برگزیده شد. همه  
کشور با دقت اشتیاق آمیزی گفتارهای لینکلن را علیه طرفداران بردگی می شنیدند.

### طغیان جنوب برده دار.

در ۱۸۶۰ نامزد حزب جمهوریخواه یعنی لینکلن به ریاست جمهوری برگزیده  
شد. برده داران جنوب با يك طغیان به این انتخاب پاسخ دادند. در پایان ۱۸۶۰  
دولت کارولینای جنوبی اعلام داشت که منفرد می شود و از اتحادیه جدا خواهد  
شد و ایالت های برده دار دیگر نیز بدو تاسی کردند. مالکان برده کنگره خود را گشودند  
و حکومتی تشکیل دادند. بعنوان رئیس جمهور کشتکار ثروتمندی را بنام سرهنگ  
دیویس برگزیدند.

در کنگره طغیان کنندگان جنوب معاون ریاست جمهوری کنفدراسیون اظهار  
داشت: «سنگ بنای حکومت جدید ما بر قبول این مطلب استوار است که سیاه  
بائسان سپید برابر نیست و بردگی برای سیاهان حالتی طبیعی و عادی دارد.»

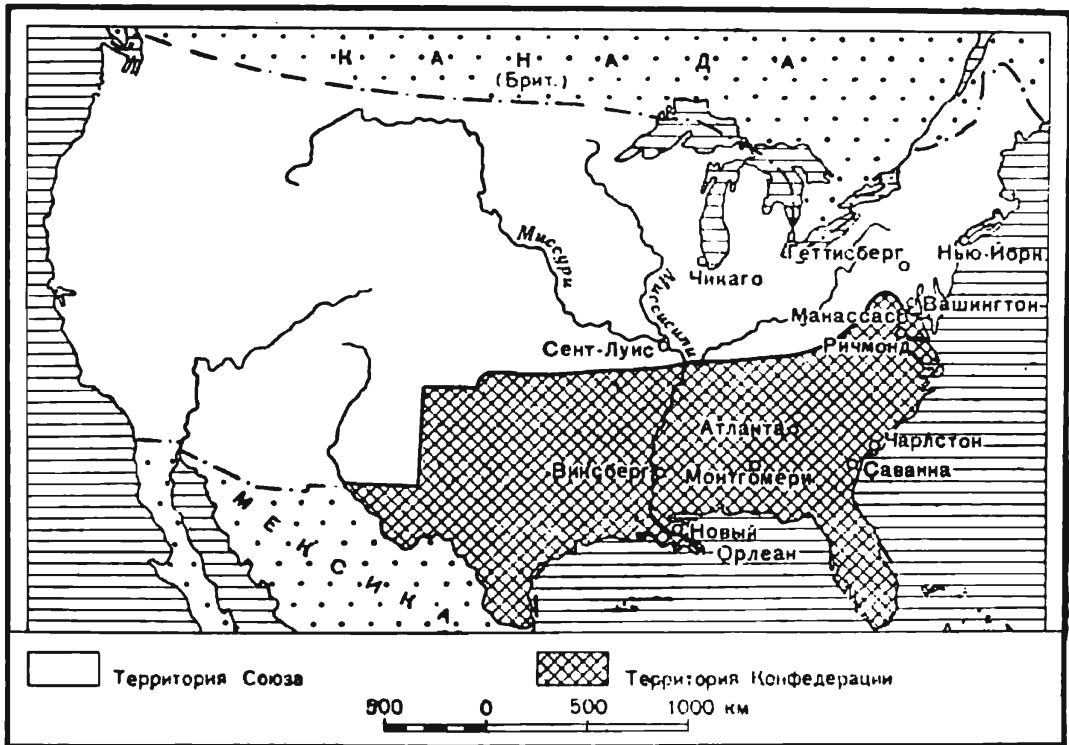
بنابراین ایالت‌های جنوبی به منظور دفاع از بردگی طغیان کردند و در نتیجه در آمریکای شمالی ۲۰ رئیس جمهوری ۲ «کاخ سفید» و دو کنگره و دو ارتش وجود داشت. یکی از نخستین اقدامات کنگره‌های جنوبی، تشکیل یک ارتش صد هزار نفره بود. جنگ میان شمال و جنوب در ماه آوریل ۱۸۶۱ رخ داد.

### نیروهای شمال و نیروهای جنوب. آغاز نبرد.

ایالت‌های شمالی یک صنعت رشد یافته و شبکه راه آهن بسیار متراکمی داشتند. جمعیت آنها در ۱۸۶۰ به ۲۵ میلیون نفر می‌رسید. در جنوب ۹ میلیون نفر ساکن بودند که ۳ میلیون آن را بردگان تشکیل می‌دادند. صنعت در آنجا بسیار ضعیف بود و برده‌داران جنوب نیک می‌دانستند که نمی‌توانند در یک جنگ طولانی بر شمالی‌ها غلبه نمایند. آنها قبل از همه به پشتیبانی کشورهای آن سوی دریاها (انگلستان و فرانسه)، که آماده دخالت بودند، امید داشتند. این دو کشور بورژوازی آرزوی جز آن نداشتند که کشوری رقیب به خطرناکی ایالت‌های صنعتی شمال را خرد کنند و از آنها برای خود مستعمره بسازند. حکومت بریتانیا از همان آغاز خود را آماده می‌کرد تا در مناقشه شرکت کند (نیروهای انگلیسی در کانادا کشور مجاور ایالات متحده متمرکز شدند). کارگران انگلیسی با براه انداختن میتینگ‌های بزرگ به خنثی کردن اقدامات مداخله‌گرانه پرداختند. فرانسه که تنها مانده بود، تصمیم به مداخله نگرفت. هنگامی که نبرد به نقطه اوج رسیده بود، روسیه دو اسکادر به آمریکای شمالی فرستاد. نخستین آن از کرونستاد به نیویورک از طریق اقیانوس اطلس و دومی از شرق دور به سان - فرانسیسکو بود. ورود این نیروها به آمریکای شمالی برای شمالی‌ها تکیه‌گاه سیاسی شد.

جنوبی‌ها دوبار نزدیک بود واشنگتن را تصرف کنند، اما شمالی‌ها موفق شدند که پایتخت خود را برهانند. نقشه شمالی‌ها محاصره جنوب بود. مارکس و انگلس در مقالات خود نشان دادند که این نقشه ناقص بود. برای پیروزی می‌بایست به پشت سردشمن در وسیع‌ترین ابعاد رخنه می‌کردند و خطوط آهن جورجیا را قطع می‌نمودند. مارکس و انگلس خاطر نشان ساختند که شمالی‌ها برای پیروزی می‌بایست به اقدامات انقلابی و در درجه اول الغاء بردگی دست زنند.

فرماندهی نیروهای شمال جنگ را بی تحرک لازم ادامه می‌دادند و از دست زدن به عملیات وسیع حمله پرهیز می‌کردند. کارگران و دهقانان شمال علیه این جنگ تردیدآمیز بپا خاستند. در تمام پهنه ایالت ماین در شمال، تا سرزمین دورکالیفرنای غربی تظاهر کنندگان که از توده‌های مردم بودند، خواستار جنگی سخت و مقابله با تبلیغات آشکاری شدند که طرفداران بردگی حتی با استفاده از روزنامه‌ها در شمال سازمان داده بودند.



### سرزمینهای اتحاد و کنفدراسیون در آغاز جنگ

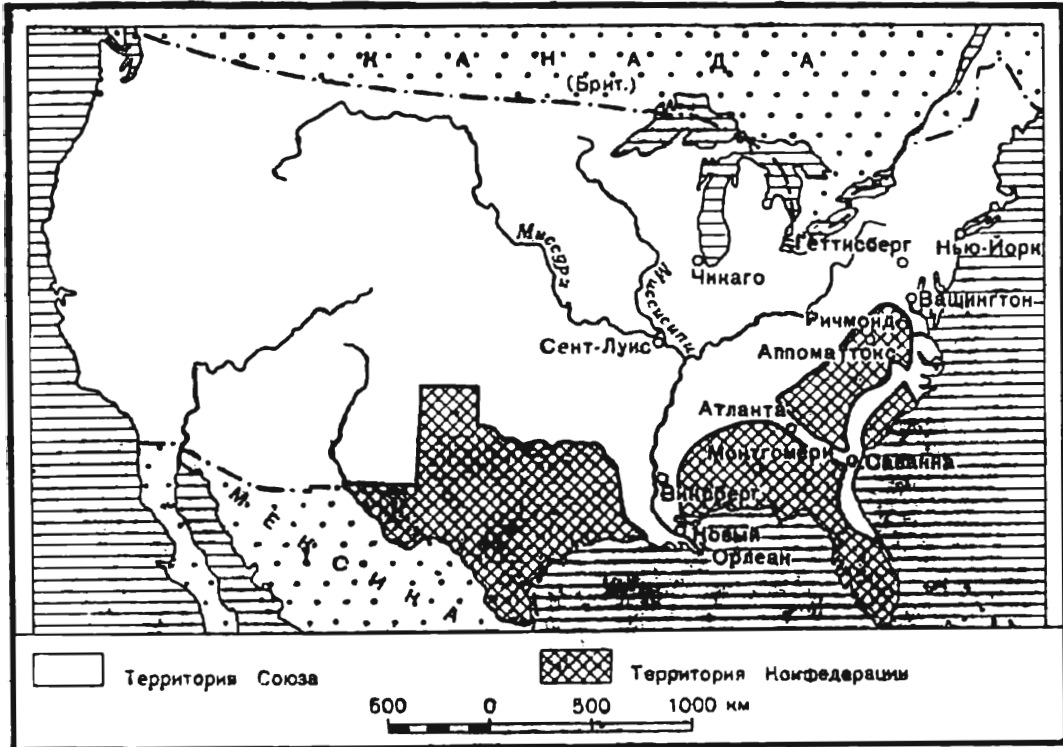
سرمایه‌داران شمال پنبه جنوب را از طریق قاچاق می‌خریدند و متقابلاً به تجزیه طلبان اسلحه می‌فروختند. بورژوازی شمال از رهایی بردگان بیم داشت، زیرا می‌ترسید که پس از الغاء مالکیت بر بردگان، در شمال جنبشی کارگری پدید آید و از سرمایه‌داران الغاء حق مالکیت را برکارخانه‌ها و کارگاهها طلب نماید.

در طول سالهای جنگ داخلی در همان حال که کارگران در جبهه‌ها دلاوری‌ها می‌کردند، حکومت ایالات متحده بکمک نیروهای نظامی خود بیرحمانه اعتصابهای مطالباتی آهنگران و کارگران ذوب فلز و دیگر کارگران را درهم می‌شکست.

مردم آمریکا (کارگران و کشاورزان) در آن واحد می‌بایست با کشتکاران مالک برده جنوب و عده‌ای از طرفداران پنهان ایشان در بورژوازی شمال برزمنند. به‌مأموران جنوب نام «مارزنگی» داده بودند. زیرا این ماران زهردار در برابر خصم خود را پنهان می‌سازند، آنگاه بروی می‌جهند و او را می‌گزند.

### گذار به جنگ «با شیوه‌های انقلابی»

هنگامی که حکومت، زیر فشار تظاهرات همگانی، ناگزیر به اتخاذ تدبیرهای فعالانه شد؛ چرخشی در جنگ پدید آمد. در ۱۸۶۲ آبراهام لینکلن رئیس جمهور،



### سرزمینهای اتحاد و کنفدراسیون در ۱۸۶۵

زیر نفوذ توده‌ها، قانون همستاد<sup>(۱)</sup> را امضاء کرد<sup>(۲)</sup>. طبق این قانون قطعه زمینهایی که در اعماق سرزمینهای اشغال نشده باختر وجود داشت، میان همه آنها که تمایل به کشت و زرع داشتند، تقسیم می‌شد. بردگی در اول ژانویه ۱۸۶۳ ملغی گردید، اما سیاهان زمینی دریافت نداشتند. ۱۸۶ هزار سیاه که تا دیروز برده بودند بخدمت ارتش و نیروی دریایی درآمدند و بخش بزرگتر آنها در ساختمان استحکامات بکار مشغول شدند.

بورژوازی آمریکا که تمایلات نژادپرستانه داشت برابری سیاهان را نمی‌پذیرفت و حتی در ارتش به آنان زیان می‌رساند: در ارتش جیره سیاهان کمتر از سفیدان بود و تنها حق داشتند کارهای فرو رتبه را انجام دهند و در نیروی دریایی حتی سیاهان سپیدموی را به ملاحی وا می‌داشتند که غالباً کار جوانان بود. با اینهمه سیاهان با شهامت و سرسختی در ارتش شمالیها نبرد می‌کردند. خدمات انکارناپذیر هاریت توبمان<sup>(۳)</sup> از راهنمایان «راه آهن زیرزمینی» برای آزادی

۱. «homestead» - lot که از ۱۸۶۲ هر شهروند ایالات متحده، که در طغیان ضد اتحاد ایالات شرکت نجسته بود، می‌توانست همستاد دریافت کند. برای دریافت آن باید ۱۰ دلار برای کارمزد ثبت آن پرداخت. بعد از گذشت ۵ سال این همستاد ملك طلق صاحب آن می‌شد.

2. harriet tubman

سیاهان؛ به این ارتش، گواه صادق این مدعاست. این زن زمانی پیشاهنگ ارتش بود و به عقب جبهه جنوبی‌ها رخنه کرد و اطلاعات ذیقیمتی برای فرماندهان ارتش شمال بدست آورد.

شمالی‌ها در زیر فشار توده‌های مردم، اقدامات سختی را علیه ناخشنودان آغاز کردند. آنان ارتش را پاک سازی کردند و عناصر ضدانقلاب و مردد را از آن بیرون



هاریت توبمان

از «هدایت کنندگان راه آهن زیرزمینی»

رانند. کارگران صنایع، گروه‌های ویژه کارگری تأسیس کردند (چاپچیان و کارگران ساختمان). و مهاجران هم، گروه‌های ملی تشکیل دادند. گروه‌های کارگری فرماندهان را خود برمی‌گزیدند، در میان این فرماندهان، سوسیالیست‌های چندی، دیده می‌شدند. از جمله می‌توان به کمونیست آلمانی و ایدمایر دوست مارکس اشاره کرد. هنگامی کارگری، از بهترین رزمندگان بودند و در جبهه به پیروزیهای جدی نایل می‌آمدند. ارتش شمال با شور و اشتیاق جنگ را ادامه داد و به پیروزی رسید. کارگران و ملک‌داران کشاورز به نبرد می‌رفتند و چنین می‌خواندند:

جسم براون در زمین غمناک آرمیده است  
اما روحش ما را به نبرد فرا می‌خواند.

برتری صنعتی شمال آرام آرام رخ می‌نمود. تداوم جنگ عاقبت شمالی‌ها را ناگزیر ساخت تا نقشه پیشرفته‌ای را که مارکس و انگلس از ابتدای کارزار، در مقاله‌هایشان به آن پرداخته بودند، به اجرا درآورند. در ۱۸۶۴ نیروهای شمالی به پشت سردشمن نفوذ کردند و ایالت جورجیا را گرفتند و خط آهن اصلی جنوب را قطع کردند. در مارس ۱۸۶۵ تقریباً همه کارولینای جنوبی را بتصرف درآوردند و بسوی شمال پیش رفتند.



## پیروزی شمال بهار ۱۸۶۵.

در حالیکه شمالی‌ها به پشت‌سر دشمن هجوم می‌بردند، فرمانده کل شمال ژنرال گرانٹ ریچموند پایتخت کنفدراسیون جنوب را مورد تهدید قرارداد. در آوریل ۱۸۶۵ شهر تصرف شد و چند روز بعد فرمانده کل جنوبی‌ها ژنرال لی خود و باقیمانده ارتش را تسلیم گرانٹ کرد. گرانٹ هیچ کار احتیاط آمیز لازمی را انجام نداد. سلاحها را به افسران جنوبی سپرد و ارتش را مرخص کرد و سربازان به‌خانه‌هایشان برگشتند.

## قتل لینکلن (۱۴ آوریل ۱۸۶۵)

شمالی‌ها در شمال پیروزی را با جشنهای عظیم بزرگ داشتند و احتیاط در برابر دشمن مغلوب را به فراموشی سپردند. روز ۱۴ آوریل ۵ روز پس از تسلیم لی، در جریان یک ضیافت بزرگ، لینکلن فرزند وفادار مردم آمریکا، بوسیله گلوله تپانچه هنرپیشه‌ای که خود را به‌برده‌داران فروخته بود، در لژ ویژه بقتل رسید. پس از لینکلن بورژوازی بزرگ در مبارزه برسر قدرت به پیروزی رسید و بلافاصله دیکتاتوری خود را مستقر ساخت.

## اهمیت جنگ داخلی در آمریکای شمالی.

نخستین نتیجه پیروزی شمال تجدید اتحاد ایالتها بود، بدون حاکمیت برده‌داران. حالا دیگر نوبت حاکمیت بورژوازی بزرگ شمال بود. جنگ داخلی به آزادی حقیقی سیاهان در ایالت‌های جنوبی منجر نشد. بردگی که رشد همه کشور را از سرعت می‌انداخت لغو گردید. بردگان سیاه آزاد شدند، اما زمین دریافت نداشتند. و ناگزیر بودند در املاک اربابان سابق خود بعنوان روزمزد و یا اجاره‌دار کار کنند. سلطه قدیم جای خود را به اسارت نوین سرمایه‌داری سپرد، که حالت‌هایی از بردگی کهن را حفظ می‌کرد و جنایت‌های نژادی را نگاه می‌داشت.

سرنوشت بومیان آمریکا نیز قبل و بعد از جنگ داخلی فاجعه بار بود. نیروهای آمریکائی قبيله بزرگ آپاچی را به کوه‌های روشوز رانده بودند. آپاچی‌ها مدت ۱۱ سال در برابر قوای آمریکائی جنگیدند. سرداران بزرگ جنگ داخلی مانند گرانٹ و غیره بخاطر بیدادگری‌هایشان با بومیان آن سامان شهرت غم‌انگیزی کسب کردند.

پیروزی شمال که حرکت سرمایه‌داری را سرعت بخشید، بهره‌کشی از کارگران را تحکیم کرد. این پیروزی در عین حال برای رشد جنبش کارگری نهایت اهمیت را داشت. کارگران که پیکار خود را با کشتکاران برده‌دار پایان یافته می‌دیدند، متوجه خصم مستقیم خود، بورژوازی شدند.

در جریان جنگ داخلی سازمان‌های سندیکائی کارگری بسرعت شکل گرفتند. بعد از جنگ کارگران در پاره‌ای از ایالتها، نخستین قانون کار روزانه ۸ ساعت را

بتصویب رساندند. در ۱۸۶۶ اتحادیه ملی کارگران برهبری و سیلوپس که با مارکس در مکاتبه بود، تاسیس شد.

تا آنجا که به‌ملك‌داران کشاورز مربوط بود، جنگ داخلی قانون مربوط به‌هومستادها را که خطر اشغال زمینهای باختر را از سوی برده‌داران مرتفع می‌نمود، برایشان به‌ارمغان آورد. از سوی دیگر، بعد از جنگ داخلی، فاصله و اختلاف میان ملك‌داران کشاورز فزونی گرفت: از یکسو دهقانان بزرگ و مرفه پدید آمدند و از دیگر سو ملكدارانی که ورشکست می‌شدند و در صفوف کارگران کشاورزی اجیر قرار می‌گرفتند و اکثرشان قربانی بهره‌کشی سرمایه‌داری می‌شدند. بورژوازی از قانون مربوط به‌هومستادها وسیعاً سود جست. وی زمینهای کوچک ملكداران را می‌خرید و با پرداخت پول ناچیزی بآنان، املاک وسیعی را ظاهراً بنا به قانون هومستاد صاحب میشد. جنگ داخلی ۱۸۶۱-۱۸۶۵ انقلابی بورژوائی بود که توده‌های مردم فعالانه در آن شرکت داشتند و حکومت لینکلن را به انجام اقداماتی در جهت منافع خود واداشتند (قانون مربوط به هومستاد، الغاء بردگی). بورژوازی بزرگ با استفاده از جنگ مسلحانه کارگران و کشاورزان در برابر کشتکاران برده‌دار بقدرت رسید. اما پس از نیل بقدرت با مالکان قدیم برده سازش کرد و املاکشان را به‌ایشان واگذاشت و تجزیه‌طلبان را بیخشود. بورژوازی با کشتکاران جنوب در جهت سرکوب تظاهرات انقلابی کارگران و ملكداران خواه سپید و خواه سیاه از در سازش درآمد و توده‌ها را به‌شدیدترین وجهی زیر فشار گذاشت.

۳۰ یا ۴۰ سال بعد از جنگ داخلی، آمریکائی‌ها انگلستان را در زمینه اقتصادی پشت سر گذاشتند و تبدیل به صنعتی‌ترین کشور جهان شدند. جنگها و تصرفها به‌ایالات‌متحده امکان داد تا بر ثروت مستعمراتی خویش بیفزایند.

## جنگ داخلی در آمریکا و دمکراتهای انقلابی روسیه.

در روسیه از ۱۸۶۰ به‌بعد دمکراتهای مرفقی با علاقه شوق آمیزی حوادث جنگ داخلی را در آمریکا دنبال می‌نمودند. نشریه «ساورمنیک» (معاصر) که چرنیشفسکی و دیگران با آن همکاری داشتند، مقالات بسیاری حاوی همدردیهای پرشور در قبال سیاهان، درباره آمریکا منتشر می‌ساخت. نویسندگان در این مقاله‌ها که ظاهراً بحثهایی درباره جنگ داخلی در آمریکا بود، دهقانان را بنحوی کنایه‌آمیز و پوشیده به‌انقلاب دهقانی در روسیه فراخواندند.

## چین از قرن هفدهم تا قرن نوزدهم.

۵۴.

## نظام اجتماعی در چین از قرن هفدهم تا قرن هیجدهم

در ۱۶۴۴ انقلاب خلقی بزرگی در چین رخ داد که در جریان آن، کشاورزان پکن پایتخت کشور را گرفتند. همه اموال عده بسیاری از نجیبزادگان فتودال ضبط شد و در نتیجه این نجیبزادگان به مملت خود خیانت کردند و بیاری قوم قبیله نشین منچو متوسل شدند.

سواران منچوئی به چین رخنه کردند و انقلاب را درهم کوبیدند. اما فتودال‌های منچو پس از رسیدن بقدرت چین را ترك گفتند. از ۱۶۴۴ (تا ۱۹۱۳) دودمان منچو، بیگانگان و تسینگ‌ها در کشور فرمان راندند. فتودال‌های منچو بهترین زمینهای زراعتی را صاحب شدند و عوارض و مالیاتهای بر مردم چین تحمیل کردند.

در چین قدرت امپراتور مطلق بود و او را «پسر آسمان» می‌نامیدند. امپراتور برای آنکه خود را همانند خورشید بنمایاند جز لباس زرد نمی‌پوشید و تنها وی و نزدیکترین والدینش حق داشتند دارای بالاپوش، لباس، چادر و کلاه زرد باشند. هیچکس مگر آنها نمی‌توانست حتی با نخ زردی در لباس، ظاهر شود.

در چین نظام فتودالی حاکم بود. اربابان زمین شخم زده نداشتند و علی‌الرسم هیچگاه از بیگاری دهقانان، که در حقیقت سرف‌های آنان بودند، چشم نمی‌پوشیدند. دهقانان تنها در آمار محل تولد خود که قبرستان خانوادگی‌شان نیز بود، منظور می‌شدند و حق ترك روستای زادگاه خود را نداشتند. و نمی‌توانستند از ارباب جدا شوند.

دهقان که زمین نداشت، ناچار بود اجاره‌نامه‌ای تنظیم کند و ۶۰ تا ۷۰ درصد محصول را بابت مال‌الاجاره بپردازد. اکثر دهقانان چارپا نیز نداشتند و زمین را با دست و بهیاری بیل و خیشی که خود آن را می‌کشیدند، شخم می‌زدند. واقعه‌ای را که جهانگرد پرآوازه روسی یسی‌یافسکی<sup>۱</sup> که در آغاز قرن نوزدهم دور دنیا را طی کرده و به چین آمده بود نقل می‌کند، نشان می‌دهد که مردم تا چه حد از حقوق

1. Ts'ing

اصلی محروم و به فتودالها و صاحب منصبان وابسته بودند. روزی يك مأمور عالی رتبه، يك ماندارن<sup>۱</sup> ساعتی مچی را در جیب تاجری یافت. در آن روزگار ساعت در چین بسیار نادر بود. مأمور دست در جیب کاسب کرد و ساعت را بیرون آورد و در جیب خود نهاد. کاسبکار که در نهادش مأمور را نفرین می‌کرد، بامؤدبانه‌ترین شیوه لبخندی بر لب آورد و از صاحب منصب، بخاطر آنکه بدو افتخار داده و ساعت را از او پذیرفته، تشکر کرد.

دهقانان بویژه از ناحیه مأموران دولتی در فشار بودند. مالکان منچوسی که برکشور فرمان می‌راندند، کشاورزان را ناگزیر به حمل محموله‌های دولتی و تعمیر جاده‌ها و انجام انواع دیگر بیگاری می‌کردند.

دهقانان غالباً از گرسنگی می‌مردند و فروش فرزندان برای آنها امری عادی بود. شهرهای چینی، مملو از گدایان و مردمان فقیر ساحلها بود که همه عمر را در کشتی‌های باری (سامپانها) می‌گذراندند.

صنعت پیشه‌وری و مانوفاکتورها نیز در چین توسعه می‌یافتند. شهرهای بزرگی وجود داشت، اما آن شهرها مانند شهرهای اروپا مراکز صنعتی نبودند. شهرهای چین که گردشان را دیوارهای بلند سنگی گرفته بود، محل سکونت فرمانروایان کشور، صاحب منصبان دولتی و ارتش بود. مالکان فتودال که بنابدانچه گفتیم به زمین‌های خود نمی‌پرداختند، نیز در شهرها می‌زیستند. دهقانان تنها برای دادن مالیات بشهر می‌آمدند.

رشد و تکامل جامعه چین و کره، بخاطر وجود سلطه فتودالی که بردوش دهقانان سنگینی می‌کرد و همچنین به علت یورش‌های ویرانگرانه قبیله‌های فاتحی که از استپ‌های آسیا می‌آمدند، بسیار به کندی صورت می‌گرفت. فتودالیسم و یورش‌های بیگانگان قبیله نشین سد بزرگی در برابر رشد بود. قبایل مهاجم در حین عبور گاهی همه قنات‌ها و مجاری آبیاری را ویران می‌ساختند.

تاریخ کره با تاریخ چین بسختی گره خورده است. کره فتودالی تحت‌الحمایه چین بود و انقلاب‌های دهقانی بیش از يك بار این سرزمین را لرزاند. در پایان قرن شانزدهم ژاپنی‌ها به کره حمله کردند، اما مردم بیاری چین در برابرشان مقاومت کردند و آنها را به هزیمت واداشتند.

در قرن هفدهم چین قدرت خود را در تبت و مغولستان تحکیم کرد. در همین عهد سبیریة شرقی را قزاقان روسی دارای جمعیت کردند. سفیران روسی بکرات به چین آمدند. در سال ۱۶۸۹ نخستین معاهده میان روسیه و چین به امضاء رسید. این دو کشور مسایل تجاری را دوستانه میان خود حل و فصل کردند. این قراردادی بود

۱. اسمی که اروپائیان به مأموران دولتی چین داده بودند. مترجم.

که طرفین در آن امتیازهای مساوی داشتند. اروپائیان از دوران کشفهای بزرگ جغرافیائی شروع به رخنه در درون چین کردند، لکن بسیار کمتر تجارت کردند و بیشتر غارت نمودند. در ۱۷۵۷ حکومت چین اروپائیان را از ورود بکشور منع کرد و تنها هلندیها بودند که حق بازرگانی با کانتون را داشتند. معامله با روسیه از طریق زمین برقرار شد. چینیها با این اقدامات میخواستند از کشور خود در برابر ورود استعمارگران دفاع کنند. اروپائیان، که به ژاپن نیز نفوذ کرده بودند. از آن دیار هم اخراج شدند.

### آغاز تسلط کشورهای سرمایه‌داری بر چین

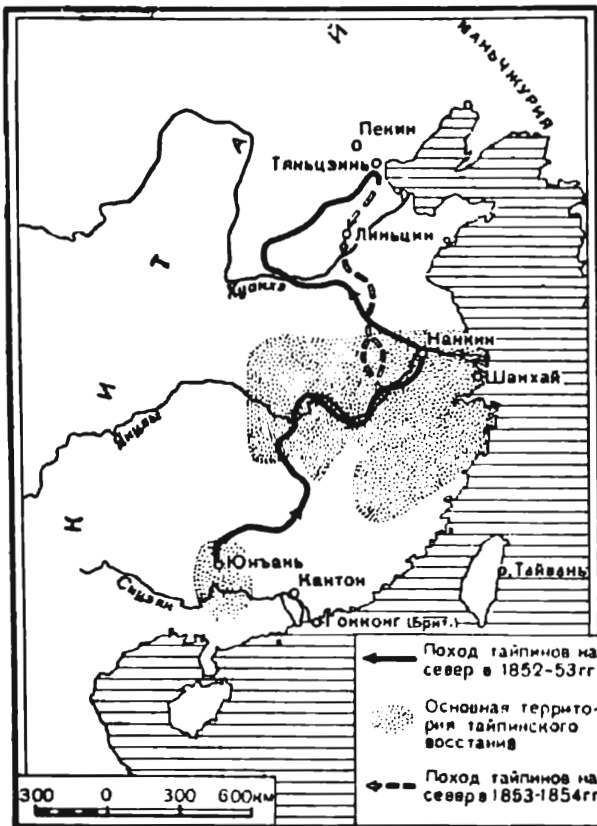
یکی از نتایج پیشرفت سرمایه‌داری در کشورهای اروپا و آمریکای شمالی، تصرف چین از سوی دولت‌های سرمایه‌دار است. در ۱۸۳۹ انگلستان قوای بحریه و ارتش خود را به منظور تصرف چین به این کشور فرستاد و هدف از این کار گشودن دروازه‌های چین بروی تجارت خارجی انگلستان بود. چینیها مصمم بدفاع از خود گشتند. این جنگ که جنگ تریاک نام داشت، ۳ سال بطول انجامید. سربازان انگلیسی شهرهای بندری را ویران ساختند و آتش برروستاها زدند، زنان را کشتند و کودکان را سرنیزه کردند. در ۱۸۴۲ انگلیسها شانگهای و نانکین را گشودند و دودمان منچو را به امضاء قراردادی، که چین را در معرض غارت فاتحان قرار می‌داد، ملزم ساختند. برطبق این قرارداد ناعادلانه که مملکت را بویرانی می‌کشید، دودمان فتودالی منچو، ناچار قبول کردند که برای کالاهای وارداتی حداکثر ۵٪ حقوق گمرکی تعیین کنند و درهای کاتون و ۴ بندر دیگر را بروی تجارت بریتانیا بگشایند. بیگانگان به قوانین چین گردن نمی‌نهادند و برای خود پلیس ویژه‌ای داشتند. این آغاز سلطه سرمایه‌داران خارجی بر چین بود. ای. گنچاروف<sup>۱</sup> نویسنده روسی که حدود نیمه قرن نوزدهم به چین رفته بود، رفتار انگلیسیها را با چینیان بدینسان توصیف می‌کند: «درنظر آنان این خلقها انسان نیستند، بلکه حیواناتی باربردارند.» اما چین برخلاف هند از سوی چند کشور سرمایه‌داری مورد هجوم واقع شد. در ۱۸۴۴ فرانسه و ایالات متحده که ناوهای جنگی‌شان از چند سال قبل در آبهای سرزمین چین بود، با تهدید به جنگ، قرارداد مشابهی با حکومت فتودالی منچو امضاء کردند و سپس دولت‌های دیگر درصدد برآمدند همین امتیازها را کسب کنند. بدینسان از نیمه قرن نوزدهم به بعد چین با ظاهر کشوری مستقل آرام آرام تبدیل به کشوری وابسته گردید. این تسلط تدریجی بیگانگان بر چین، وضع دهقانان چینی را بازهم بدتر و اندوهبارتر کرد و لحظه شورش همگانی را نزدیکتر ساخت.

رقابت کالاهای ارزان قیمت ساخته شده در اروپا، پیشه‌وران را ورشکست کرد و مانوفاکتورهای چین را به نابودی کشاند. کم‌کم نخبان و پارچه‌باخان چینی گرسنه، مانند بافندگان کتان در هند، از پای در می‌آمدند. هجوم سرمایه‌داران بیگانه به چین ناخشنودی بیشتر تاجران چینی را برانگیخت، زیرا تجارتشان صدمه می‌دید و عایدیشان کاهش می‌پذیرفت.

### جنگ دهقانی در چین (۱۸۵۰-۱۸۶۴)

در ۱۸۵۰ شورش‌های پراکنده دهقانان چینی در جنبش واحدی مجتمع شدند. مرکز این جنبش در دره یانگ - تسه بزرگترین رود چین بود. دهقانان دیری نپایید که از سوی ساکنان فقیر شهرها، پیشه‌وران، سنگ‌کشان معدنها، حمل‌کنندگان چوب جنگلها و کشتی‌رانان و کارگران نیمه سرف معدن همراهی شدند. این جنبش بنام «شورش تای - بینکها» معروف شد.

بمحض آنکه تای - بینکها به روستائی نزدیک می‌شدند، دهقانان با پیوستن به آنها بر طول صفهایشان می‌افزودند. سربازان حکومتی، بصورت انبوه، بصفوف شورشیان میپیوستند.



شورش تای‌بینگ

در آغاز برخی از بازرگانان مناطق دریائی جنوب و عده‌ای از مالکان کوچک ارضی نیز به شورش پیوستند. آنان میخواستند به یاری این قیام خلقی حکومت منچوها را سرنگون کنند. تیروکمان، نیزه، تفنگهای قدیمی سنگ چخماقی و توپهای به غنیمت گرفته شده از سپاه پادشاهی، سلاح تای - بینکها بود. در میان ایشان صنعتگران ماهری بودند که توپهای چوبین می‌ساختند و این توپها قادر بودند قبل از انفجار چند گلوله‌ای شلیک کنند.

۱. تای - بینکها به ابالت خود نام تای - بینگ - تیانگو «Taipingtiango» دادند. این کلمه به معنای «امپراتوری آسمانی نیک‌بختی بزرگ است».

دهقانان بپاخاسته نانکین را اشغال کردند. تای - پینگ‌ها کوشیدند تا مسئله ارضی را حل نمایند. در ۱۸۵۳ فرمانی را بتصویب رساندند که در آن آمده بود: «تمام زمینها باید میان همه آنها که دهانی برای خوردن دارند، بدون توجه به جنس تقسیم شوند.» «همه کشتزارهای امپراتوری آسمان را آسمانیان» کشت خواهند کرد.» (بنابراین حق هرکس بر قطعه زمین خود بازشناخته شد). «اگر زمینی موجود باشد، مشترکاً کشت می‌شود و اگر خوراکی داشته باشیم به اتفاق می‌خوریم. همانطور که شربت موجود را با یکدیگر خواهیم نوشید و پولها را به اتفاق خرج می‌کنیم. مساوات باید بر همه جا فرمان براند و هیچ کس نباید گرسنه بماند و یا سرما آزارش دهد.» جنبه اصلی این قانون ارضی، مصادره زمینها و تقسیم‌شان میان دهقانان بود.

تای - پینگ‌ها شکنجه را ملغی کردند و دادگاههای عمومی پدید آوردند. در این کشور فتودالی زنان از وابستگی حقارت‌آمیزی رنج می‌بردند. تای - پینگ‌ها برای نخستین بار در چین برابری زن و مرد را اعلام داشتند. زنان در هنگام تقسیم زمینها قطعات مساوی با مردان دریافت داشتند. در ارتش فوجهایی بوجود آمد که تماماً از زنان تشکیل شده بود و آنان حق اشغال سمت‌ها را در سازمانهای دولتی بدست آوردند.

تا آن هنگام در چین مردان در ازای پول نامزدی برای خود می‌خریدند و حتی قبلاً این نامزد را نمی‌دیدند. آنگاه این نامزد را با تخته‌روان پوشیده به خانه نامزد هرگز ندیده می‌بردند. تای - پینگ‌ها خرید و فروش نامزد را ممنوع ساختند.

در میان طبقات حاکم يك سنت وحشیانه اقتضاء می‌کرد که دخترکان در پائینترین سنین کودکی پای در قالب تنگی نهند، بگونه‌ای که انگشتان بسوی ساقه پا خم شوند و در نتیجه پا از حالت و شکل اصلی بیفتد و رشد نکند. خود این عمل نشان می‌داد که اغنیاء بدون کار کردن، زندگی می‌کنند. تای - پینگ‌ها که کار را برای هرکس الزامی شناخته بودند، این رسم را برانداختند و با تعقیب قضائی تغییر شکل دادن پای دختران را ممنوع ساختند.

تای - پینگ‌ها بخاطر اقدامات خود در جهت منفعت خلق، مورد حمایت وسیعترین توده‌های دهقانی و شهرنشینان تهی‌دست قرار گرفتند. آنان در سال ۱۸۵۲ هنگامی که جنگ را در برابر شمال آغاز کردند، مرتکب اشتباه بزرگی شدند: تای - پینگ‌ها بجای حرکت بسوی پکن، پایتخت حکومت فتودالی و مرکز نیروهای منچوها، در بخش مرکزی چین توقف کردند و همه نیروهای خود را صرف تصرف نانکین، پایتخت قدیم امپراطوری، کردند. نانکین را در سال ۱۸۵۳ گشودند. این تاریخ اوج جنبش تای - پینگ‌ها را رقم زد و بعد از آن این جنبش به ضعف گرائید.

تای - پینگ‌ها با پیروزی‌های متعدد سلطنت جدیدی را پی‌افکنند. آنان یکی از رؤسای خود، معلم سابق دهکده هونگ - سین - تسوان را به امپراتوری برگزیدند. در ۱۸۵۶ مباحثاتی میان تای - پینگ‌ها درگرفت، تاجران و مالکان ارضی، که در ابتدا به شورش پیوسته بودند، از این جنبش بزرگ خلقی به هراس افتادند و به توده‌های دهقانی پشت کردند. آنان بخصوص از مصادره زمینهای اربابی و تقسیم اشیاء و البسه ثروتمندان، میان دهقانان فقیر، ناخشنود بودند. یانگ - سوکینگ رئیس فراکسیون انقلابی تای - پینگ‌ها که پسر یک ذغال فروش بود، باتفاق چند هزار نفر از طرفدارانش کشته شد. ایالت تای - پینگ تجزیه شد و به چند ناحیه متخاصم تقسیم گردید. فرماندهی تای - پینگ‌ها که پس از مرگ یانگ - سوکینگ و طرفدارانش در دست مالکان ارضی بود، نیروهائی را به منظور تنبیه کشاورزانی که در زمین اربابان مستقر شده بودند، بحرکت درآورد.

در دومین مرحله از انقلاب، یکی از دهقانان فقیر بنام لی سو - چن ممتاز شد و برای نبرد با فتودال‌ها و ماجراجویان بیگانه در رأس نیروهای دهقانان قرار گرفت. فتودالهای منچو که درصدد غلبه بر لی سو - چن بودند، سر او را بریدند و بدنش را قطعه قطعه کردند.

بیگانگان با نادرستی تمام پیمان‌های خود را در مورد عدم دخالت شکستند و خاندان منچو و فتودالهای چین را در سرکوب انقلاب یاری کردند.

دخالت انگلیسیان و فرانسویان سقوط تای - پینگ‌ها را بجلو انداخت. از سال ۱۸۵۶ تا ۱۸۵۸ و در سال ۱۸۶۰ انگلیسیها و فرانسویها با جنگهای راهزانه کوشیدند حکومت امپراطوری را به اطاعت خود درآورند. نقشه آنان تحقق یافت، زیرا انگلیسیها و فرانسویان با فتودالها متحد شدند و بیدادگرانه انقلاب تای - پینگ را در ۱۸۶۹ خرد کردند و به پاداش آن عمل امتیازهای فراوان دریافت داشتند. آمریکائیان نیز در شکست جنبش مردمی در چین بی‌تاثیر نبودند.

مداخله‌گران در شهرهائی که اشغال می‌کردند همه مردان را می‌کشتند و زنان و کودکان را چون برده می‌فروختند.

چین کم‌کم همه استقلال خود را از دست داد. تاریخ نشان داد که فتودال‌ها با خیانت به میهن خود آن را تقدیم بیگانگان کردند. تنها یک انقلاب می‌توانست کشور را برهاند.

بعد از ۱۸۶۴ گروه‌های کوچکی از تای - پینگ‌ها در همه کشور پراکنده شدند و در جنبش‌های دهقانی پراکنده شرکت جستند.

در عهد تای - پینگ‌ها در چین نه بورژوازی انقلابی و نه پرولتاریا هیچ يك نبود. این طبقات هنوز شکل نگرفته بودند. دهقانان به تنهایی نمی‌توانند خود را از یوغ فتودالی برهاند و باید از سوی بورژوازی انقلابی و یا پرولتاریا هدایت شوند.



## اتحاد ایتالیا

### ۵۵. علل اتحاد. گسترش جنبش مردمی

#### جنبش اتحادطلبانه ۱۸۴۰ تا ۱۸۶۰

در ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ انقلاب، ایتالیا را تکان داد. توده‌های مردم که از سوی بورژوازی انقلابی رهبری میشدند دو هدف را دنبال می‌نمودند: اخراج اتریشیها از شمال کشور و بنانهادن يك ایتالیای متحد. مهمترین شهرها، رم، فلورانس، و ونیز اعلام جمهوری نمودند اما خرده بورژوازی انقلابی ایتالیا نتوانست مردم روستاها را به درون جنبش بکشاند. انقلاب شکست خورد. ایتالیا، تجزیه شده باقی ماند و ۸ دولت پدید آمد و شمال کماکان زیر سلطه اتریشیها بود.

حدود سال ۱۸۶۰ خاصه در ایالت‌های شمال رشد سرمایه‌داری، جنبش اتحاد ایتالیا را از نوزنده کرد.

#### کاوور<sup>(۱)</sup>

اتحاد ایتالیا به دو نحو می‌توانست عملی شود: (۱) «از پائین» بوسیله انقلاب مردمی و بنیان نهادن جمهوری متحد دمکراتیک. (۲) «از بالا» از راه ایجاد حکومت سلطنتی متحد، برهبری مالکان ارضی و بورژوازی. در دوران تحقق اتحاد ایتالیا، رهبری سیاسی سرزمین ساردنی<sup>(۲)</sup> در دست کنت دو کاوور بود.

کاوور به‌خانواده ثروتمندی از مالکان ارضی تعلق داشت. در جوانی در دربار پادشاه ساردنی خدمت کرده بود. وی در املاک خود روشهای جدید کشاورزی را بکار می‌برد و تجارت گندم می‌کرد. حتی کارخانه‌ای برای تولید کود مصنوعی بنا نهاد. کاوور یکی از بزرگترین سهامداران بانک تورن<sup>(۳)</sup> بود.

کاوور عقیده داشت که «تا هنوز وقت باقی است» بهتر است توافق ملت را برای تدوین يك قانون اساسی، به شیوه انگلستان، جلب کرد. وی می‌ترسید که مردم بفقان آمده، سلطنت را واژگون کنند، زیرا خود دشمن جمهوری بود. فکر اصلی در سیاست او حول محور اتحاد ایتالیا دور می‌زد که با ابتکار سلطنت ساردنی و بیاری

فرانسه تحقق یابد. کشور پیه‌مون<sup>۱</sup>، که در جنگ کریمه در کنار فرانسه بود، از ناپلئون سوم قول کمک به اتحاد ایتالیا را دریافت داشت. با این همه ناپلئون سوم بی‌چشم‌داشتی به پیه‌مون کمک نکرد و در عوض خواستار الحاق ساووا و کنت‌نشین نیس به فرانسه شد، که اکثر مردم در اولی به فرانسه سخن می‌گفتند و در دومی به ایتالیایی.

### جنگ فرانسه و ایتالیا در برابر اتریش.

در آوریل ۱۸۵۹ فرانسه و ساردنی به اتریش اعلان جنگ دادند. ارتش متحد آنها در زونن پیروزی‌های جدی بدست آورد. گاریبالدی قهرمان پرآوازه که در جنگ ۱۸۴۸-۱۸۴۹ علیه اتریشیها درخشیده بود، نیز در این نبرد شرکت کرد. وی باتفاق داوطلبانی که گردآورده بود در نبرد شمال در ۱۸۵۹ رزمید. این کارزار بندهای شورش وسیعی را در دوک‌نشین پارم و مَدن که زیر سلطه اتریشیها بود، از هم گسیخت.

نبرد که کم‌کم خصلتی انقلابی می‌یافت، ناپلئون سوم را ترساند و وی درصدد برآمد که بدان پایان دهد. موافق پیمانی که در ۱۸۵۹ میان فرانسه و اتریش بسته شد، بخشی از لمباردی به سرزمین ساردنی ملحق شد، اما ونتی را اتریشیها برای خود نگاهداشتند. ناپلئون سوم بدون آنکه به‌وعده خود یعنی آزاد ساختن همه مناطق ایتالیا از یوغ اتریش تا پایان وفا کند، خود را از جنگ کنار کشید. مارکس و انگلس در طول جنگ ۱۸۵۹ در روزنامه‌های اروپا و ایالات‌متحده مقاله‌هایی درج می‌کردند و در آن مقاله‌ها به‌خیانت ناپلئون سوم اشاره می‌نمودند. این دو حکیم با تحلیل اوضاع و احوال ایتالیا پس از جنگ ۱۸۵۹ نتیجه می‌گرفتند که حرکت و پیشرفت تازه‌ای در جنبش برای اتحاد ایتالیا اجتناب‌ناپذیر است. مارکس نوشت «خطر تباهی انقلاب ایتالیا را تهدید می‌کند»<sup>۱</sup> آینده درستی این اظهارنظر را به‌ثبوت رساند.

### شورش ۱۸۶۰ در جنوب ایتالیا

در ماه آوریل ۱۸۶۰، يك قیام دهقانی در سیسیل رخ داد. دهقانان سیسیلی آزاد بودند اما زمین نداشتند. مالکان ارضی (بارون‌ها) بدهقانان زمین کرایه می‌دادند. دهقانان برای کاشتن بهترین گندم سیسیل بذر می‌افشاندند و مرغوبترین

۱. پیه‌مون بخش اصلی سرزمین ساردنی بود و گاهی همه سرزمین‌های ساردنی را پیه‌مون می‌نامیدند بر سرزمین ساردنی یا پیه‌مون کاخ ساووا فرمانروائی می‌کرد

<sup>1</sup> K. Marx et F. Engels, *Oeuvres*, t. XI, II-e partie, p. 280 (édition russe).

پرتقالها را عمل می‌آوردند و درختان میوه بسیاری می‌کاشتند. اما خود در سرتاسر سال تنها باقالا می‌خوردند، زیرا می‌بایستی تقریباً تمام محصول خود را به بارونها (مالک زمینها) و مأموران اخذ مالیات بدهند. گاریبالدی به محض آنکه دریافت که جنبشی انقلابی، سیسیل را فراگرفته، گروه‌هایی را گرد آورد تا بیاری جنوب بشتابد.

## ۵۶. اتحاد قسمت اعظم ایتالیا بیاری انقلاب. مالکان ارضی ساردنی و بورژوازی رهبری جنبش را بدست می‌گیرند.

### هزار مرد گاریبالدی

گاریبالدی پس از گردآوری ارتش کوچکی از داوطلبان که هزار نفر بودند، کاملاً پنهانی باتفاق لشگرش، در ژن در دو کشتی نشستند. این داوطلبان به علت لباس‌های متحدالشکل‌شان (پیراهن‌های سرخ بتن داشتند) به «هزارمرد پیراهن سرخ» معروف شدند. گاریبالدی در دوم ماه مه ۱۸۶۰ در منتهی‌الیه باختری سیسیل از کشتی پیاده شد. توده‌های مردم از او بعنوان رهایی بخشی که برای رهایی مردم، از ستمگری بوربونها آمده‌است، پذیرائی کردند. داوطلبان جدیدی از هرسو بزیر پرچمش شتافتند. در مدت دو روز ۴ هزار دهقان سیسیلی به صفوف ارتش گاریبالدی پیوستند. وی با ارتش خود بسوی شمال حرکت کرد. از کوهها گذشت و به شهر کالاتافی می‌رسید، و در آن شهر با نیروهای پادشاه ناپل مواجه شد.

داوطلبان گاریبالدی در زیر آتش هلاکت بار دشمن دامنه‌های پرشیب کوههای اطراف شهر را بالا رفتند و نیروهای شاهی را درهم شکستند.

گاریبالدی درباره این نبرد پرافتخار در خاطراتش نوشت: «ای کالاتافی می‌من که بعد از آن، در بیش از ۱۰۰ نبرد شرکت جستم و تا یک قدمی مرگ پیش رفتم، در جریان آن با لبخند مغرورانه‌ای بر لب بتو فکر می‌کردم، زیرا نبردی افتخارآمیزتر از تو ندیدم. هزار مرد» سرشار از شهامت و آماده برای مرگ، خود را مانند مدافعان حقیقی مردم، در برابر مزدوران جباریت و بیداد که تن‌پوشهای متحدالشکل‌شان رنگارنگ بود و همراه سرنیزه‌هاشان می‌درخشید، نمایانند. هزار مرد به مواضع آنان یکی پس از دیگری حمله می‌بردند و آنان را به‌هزیمت وامی‌داشتند. چگونه می‌توانم دسته کوچکی از جوانان را که از بیم مجروح شدن من با چسبیدن به یکدیگر بدورم حلقه زده، و دیواری نفوذ ناپذیر برگردا کردم کشیده بودند، بفرااموشی سپارم.»

نتیجه فوری پیروزی گاریبالدی شورش مردمان بردشمن در حال عقب‌نشینی بود. در همه نقاط گروه‌های مسلح پدید آمدند و با الحاق بصفوف هزار مرد برنفرات آن افزودند. گاریبالدی در ماه اوت سرکردهٔ يك ارتش ۲۵ هزارنفری شورشی بود و بیاری آن ارتش بوربونهای ناپل را، مرکب از صدوپنجاه هزار نفر، شکست. نام گاریبالدی در میان توده‌ها چنان پرآوازه گشت که گروه‌های کاملی از ارتش شاهی با فریاد «زنده باد گاریبالدی» به جلوی هزار مرد می‌آمدند و در صفوف انقلاب جای می‌گرفتند.

### پیروزی گاریبالدی در جنوب ایتالیا.

گاریبالدی که در رأس انقلاب مردمی و پیروز واقع شده بود، شهامت و استعداد فرماندهی بزرگی از خود نشان داد. انگلس خاطر نشان می‌سازد که کامیابی‌های گاریبالدی مرهون تاکتیک‌های جسارت آمیز و تماس مستقیم وی با توده‌های شورشی است. گاریبالدی نشان داد که می‌تواند عملیات نظامی پیچیده و خطرناک را هدایت کند.

گاریبالدی بعد از پراکندن ارتش شاه ناپل با تحسین جمعیت وارد شهر شد. بدینسان در پائیز ۱۸۶۰ ایالت‌های اصلی ایتالیا بعلت يك انقلاب مردمی از پائین متحد شدند. با این همه اتحاد انقلابی ایتالیا به اتمام نرسید. در سپتامبر ۱۸۶۰ در ناپل گاریبالدی قدرت را در دست گرفت. يك تیپ ۲ هزارنفری از فلورانس برای حمایت از او وارد شدند. یکی از افسران ارشد این تیپ، جغرافی‌دان روسی، ل.مچینکف بود. گاریبالدی تدوین نقشه‌ها و طرحها را برای ارتش بدو سپرد. مچینکف در جنگهایی نیز شرکت کرد و در جریان عملیات علیه ارتش پادشاه ناپل بسختی هجروح شد. روسهای دیگری هم در ارتش گاریبالدی خدمت می‌کردند. در این ارتش همچنین عده‌ای از مجارها، يك هنگ داوطلب فرانسوی، واحد کوچکی از اِکوس و سرهنگی عرب از مصر و يك درجه‌دار سپاه و تنومند که نوارهای بسیاری برلباس رزم دوخته بود، می‌جنگیدند. گاریبالدی که در ناپل بفرمانروائی رسیده بود و توده‌ها تکیه‌گاهش بودند، می‌بایست حکومتی مقتدر و دمکراتیک بنا نهد و شورش‌های دهقانی برانگیزاند و ارتش خود را بدیگر نقاط ایتالیا، به‌منظور اتمام اتحاد کشور از راه انقلاب، گسیل دارد. اما گاریبالدی که يك انقلابی خرده‌بورژوا بود نتوانست توده‌های وسیع دهقانی را بسوی جنبش بکشاند و نیز نتوانست رهبری مبارزه آنان را علیه مالکان ارضی بدست گیرد. وی حتی اعلام جمهوری ننمود. هنگامی که کاوور درخواست کرد که ناپل به‌حکومت ویکتور امانوئل، پادشاه ساردنی، گردن نهد، بنا به سیاست خرده‌بورژوائی گاریبالدی که تمایلات توده‌های ایتالیائی را فهم نمی‌کرد، پیشنهاد



گاریبالدی. عکس متعلق به ۱۸۶۴

کاوور پذیرفته شد و گاریبالدی به نیروهای سارد اجازه داد تا ناپل را اشغال کنند. بعد از يك رأی گیری همگانی، که زیر فشار حکومت پیهمون (اکتبر ۱۸۶۰) صورت گرفت ایتالیای جنوبی به پیهمون ملحق شد.

گاریبالدی خود، به نفع ویکتور امانوئل از حکومت کناره گرفت و وی را در ورود به ناپل در نوامبر ۱۸۶۰ همراهی کرد. گاریبالدی سوار بر اسب در کنار ویکتور امانوئل فریاد می کشید: «زنده باد پادشاه».

هنگامی که ناپل و سیسیل به پیهمون ملحق شدند، جنوب ایتالیا نمایشگاه شورشهای متعدد دهقانی در مخالفت با مالکان

ارضی بود. نیروهای پیهمون روستاها

را تماماً می سوزاندند و بیرحمانه آتش شورشها را خاموش می کردند. بعضی افسران تمام دهقانانی را که سلاح بدست گرفته بودند تیرباران کردند. يك سردار ایتالیایی در فرمان روزانه خود اظهار داشت: «ما این مناطق را با آهن و آتش ویران خواهیم کرد».

و این قدرشناسی بورژوازی ایتالیا از شرکت فعال دهقانان در امر اتحاد کشور بود.

### تأسیس پادشاهی ایتالیا

در ۱۸۶۱ پیهمون و ایالتهای الحاقی بدان، در تونر تأسیس پادشاهی ایتالیا را اعلام داشتند. پادشاه ویکتور امانوئل اکنون نه تنها بر پیهمون قدیم که فقط ۵ میلیون جمعیت داشت، بلکه بر سرزمینی فرمان می راند که جمعیتش ۲۲ میلیون نفر بود. با اینهمه در ۱۸۶۱ ایتالیا هنوز یگانه و متحد نبود. ونهتی کماکان زیر سلطه اتریشیان قرار داشت. رم و حومه آن در حاکمیت پاپ بود. لیکن وی دوسوم ایالتهای قدیمش را از دست داده بود. در مورد باقیمانده رم نیز باید گفت در درجه اول مرهون حمایت نیروهای فرانسوی گسیل شده از سوی ناپلئون سوم بود.

### نبرد پاپ با دانش سوسیالیسم.

پاپ رنيس كليساى كاتوليك، قسمتی از ایالت دینی قدیم را که بر آن فرمان می‌راند، حفظ کرد. وی مایوسانه به حقوق حاکمانه خود در عهد قدیم می‌چسبید. پاپ با پشتیبانی مرتجعان فرانسه و اتریش و سایر کشورهای کاتولیک به جنگ علیه جنبش‌های انقلابی و دانش بشری ادامه می‌داد. پاپ پی نهم در سال ۱۸۶۴ مکتوب فوق‌العاده‌ای خطاب به کاتولیک‌های همه کشورهای انتشار داد و در آن مکتوب اظهار داشت، که چشم پوشی از قدرت دنیوی برای او ممکن نیست. ضمیمه این نوشته صورت سیاه‌ای از دکترین‌های معصیت آمیزی که پاپ با تاریخ اندیشی آنها را به حال بشر زیانبار می‌دید، آمده بود.

پاپ در این صورت سیاهه نظریه‌های انقلابی و سوسیالیستی و نیز بزرگترین کشف‌های علوم طبیعی را دیوانگی خوانده بود. وی آزادی وجدان یعنی حق گرویدن آزادانه به مذهب دلخواه و رویگرداندن از سایر آئین‌ها را محکوم می‌کرد.

### انقلاب ونه‌تی در سرزمین پادشاهی ایتالیا.

در ۱۸۶۶ هنگام حمله پروس به اتریش حکومت ایتالیا جانب پروس را گرفت. استعداد نظامی و شور انقلابی گاریبالدی مجدداً مورد استفاده قرار گرفت. گاریبالدی ستون‌هایی از داوطلبان گردآورد و به پیروزی‌هایی در برابر اتریش دست یافت. ارتش منظم ایتالیا پشت سرهم شکست می‌خورد. با اینهمه شکست‌هایی که نیروهای پروس به اتریش داده بودند، سرنوشت جنگ را معلوم کرد. طبق معاهده صلح، اتریش از ونه‌تی چشم پوشید و این کشور به ایتالیا ملحق شد (۱۸۶۶). تنها قلمرو پاپ و سرزمین دینی او از ایتالیا جدا ماند.

### اتمام اتحاد ایتالیا.

چهار سال دیگر گذشت. در ۱۸۷۰ ارتش پروس فرانسه را گشود. تاج ناپلئون سوم، حمایت کننده پاپ، سرنگون شد. ویکتورامانویل از این وضع استفاده کرد و نیروهای خود را بسوی رم بحرکت درآورد، و پس از درگیری کم اهمیتی آن شهر را در ۱۸۷۰ متصرف شد.

بدینسان سرزمین ایتالیا که سابقاً از ۸ کشور تشکیل یافته و کاملاً پراکنده و تجزیه شده بود، اکنون به حاکمیت پادشاهی ساردنی، مالکان بزرگ و بورژوازی ساردنی درآمد.

اتحاد ایتالیا که با یک جنبش خلقی از پائین آغاز شده بود، از بالا به اتمام رسید: پادشاهی در آن سرزمین مستقر شد و قدرت در دست بورژوازی و مالکان ارضی قرار گرفت.

## اتحاد آلمان

### ۵۷. رشد اقتصادی آلمان. جنگ‌های پروس و تأسیس کنفدراسیون آلمان شمالی

نظام سیاسی پروس بعد از انقلاب شکست توده‌های مردم در جریان انقلاب ۱۸۴۸، نتیجه‌اش دوام تجزیه و پراکندگی قسمت‌های گوناگون آلمان بود. پادشاه پروس فردریک - گیوم چهارم، اعتراف کرد: «در ۱۸۴۸ چیزی نمانده بود که نابود شویم». پس از ۱۸۵۰ وضع عوض شد. اربابان پروس که قدرت سیاسی را حفظ کرده بودند، بیش از پیش به دوش مردم سنگینی می‌کردند. ترس از انقلاب تازه‌ای پادشاه را ناگزیر ساخت که به قانون اساسی پروس که حاکمیت نجبای ارضی را تضمین می‌کرد وفادار بماند.

**رشد صنعت**  
در ۱۸۴۸ صنعت بزرگ در پروس و سایر کشورهای آلمانی توسعه سریع یافت. بقول مارکس ده سال کافی بود تا آلمان فلاحتی به کشوری صنعتی تبدیل شود.

تعداد کارگران برلنی که در مدت ده سال از پنجاه هزار به ۱۸۰ هزار رسیده بود، شاهد بس‌گویانی بر توسعه شهرهاست.

از طرف دیگر در ۱۸۴۸ تکه‌پارگی سیاسی کشور مانعی در راه رشد سرمایه‌داری بود. حل مسئله اتحاد آلمان اهمیت بسیاری داشت. برای این کار ۲ راه وجود داشت: انقلابی از سوی پرولتاریا که جمهوری دمکراتیک آلمان متحد را به‌بار آورد و راه دیگر جنگهای توسعه طلبانه پروس زیر نظر پادشاه و اشراف ارضی. راه دوم حاکمیت بر آلمان متحد را برای مالکان ارضی تضمین می‌کرد و نهادهای ارتجاعی و نظام پادشاهی را نگاه می‌داشت.

**رفرم دهقانی در ۱۸۵۰.** توسعه سرمایه‌داری در کشاورزی. مسئله دهقانی که یکی از مهمترین مسایل بود، در انقلاب حل و فصل نگشت. قانون ۱۸۵۰، ۱۲ نوع از عوارض ثانوی را بلاعوض لغو کرده بود، در صورتیکه حقوق ودیون فتودالی غالباً پرفایده و از آنجمله بیگاری‌ها می‌بایست از سوی

دهقانان باز خرید شوند.

بعد از شکست انقلاب ۱۸۴۸، مالکان ارضی پروس مبالغ هنگفتی از دهقانانی که عوارض و زمینها را باز خرید می کردند، دریافت داشتند. گرانی قیمت گندم در سالهای ۱۸۵۰-۱۸۶۰ به علت رشد سریع صنایع و شهرها امکان استخدام روزمزد و استعمال ماشین را برای مالکان ارضی فراهم آورد و گذار به کشاورزی سرمایه داری را تسهیل کرد. در اوضاع و احوالی که کشاورزان به ورشکستگی می گرائیدند و وضع کارگران کشاورزی روز بروز بدتر می شد، قشری از دهقانان بزرگ و مرفه پدید آمد.

دهقانان ورشکسته محکوم به تحمل ستم و استعمار بودند و محرومیت آنان دهها سال دیگر دوام آورد. مالکان ارضی پلیس مخصوصی در اختیار داشتند و در هر ساعت که مایل بودند دهقان را بزنند می انداختند. حکومت پروس از اشراف ارضی در برابر دهقانان و کارگران روزمزد دفاع می کرد. «قوانین مربوط به دستمزدهای کشاورزی» برای اقدام کنندگان به اعتصاب، زندان پیش بینی کرده بود. گاه گاه مقاومت های پراکنده ای وقوع می یافت. اما از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ هیچ جنبش بزرگی در میان دهقانان، آلمان را نلرزاند.

### تدارك جنگ. بیسمارك

فردريك چهارم که در واپسین سالهای سلطنت خود به جنون مبتلا شده بود، در ۱۸۶۱ درگذشت. بجای او برادرش گیوم اول به تخت نشست. گیوم اول ارتش را گسترش داد و خود را برای جنگ آماده نمود و به مسلح کردن کشور پرداخت. وی بیسمارك را به نخست وزیر برگزید.

بیسمارك (۱۸۱۵-۱۸۹۸) سهم بسیار مؤثری در سیاست آلمان داشت. وی سیاستمداری بزرگ و دیپلماتی بی نظیر بود. بیسمارك از منافع اشراف ارضی و بورژوازی پروس بسختی حمایت می کرد و خود را دشمن سلبی کارگران و دهقانان می نمایاند. وی که از يك خانواده اشرافی قدیم بود، بعدها لقب های کنت و پرنس گرفت.

بیسمارك پس از پایان تحصیلات در دانشگاه، شخصاً از املاك دوگانه خود شروع به بهره برداری کرد. وی که در برابر دهقانان آمر و سخت گیر بود و با روحیه ای عملی آماده انجام هرکاری برای نیل به مقصود بود و همین خصوصیت از صفات بارز این نجیب زاده ارتجاعی پروس بود، در وقایع مارس ۱۸۴۸ کوشید تا کشاورزان خود را مسلح کند و بیاری پادشاه به برلن بشتابد. در ۱۸۴۸-۱۸۴۹ بیسمارك این دشمن سوگند خورده انقلاب پرگوئیهای لیبرالی را در مجلس فرانکفورت بسخره می گرفت. فعالیت او بعنوان عضو و الهام دهنده حزب فتودالی



توجه پادشاه را بخود معطوف داشت. بیسمارک ابتدا بنمایندگی پروس در کنفدراسیون ژرمنی و آنگاه به سفارت در روسیه منصوب شد. وی در سیاست خارجی مانند دشمن مکار روسیه عمل می‌کرد.

اتحاد آلمان به ابتکار پروس در نظر بیسمارک مسئله‌ای بزرگ در سطح عالی بود. او در رابطه با این مسئله محو مقاومت اتریش و فرانسه را از راه جنگ و نیز جلوگیری از جنبش دمکراتیک را اجتناب ناپذیر می‌دانست، جنبشی که حتی از سال ۱۸۴۸ و سال ۱۸۴۹ هدفش متحد کردن آلمان از راه انقلاب بود.

بیسمارک در سال ۱۸۶۲ در لاندتاویا پارلمان پروس، اظهار داشت: «مسئله اعظم زمان ما نه از راه مباحثه و نه از طریق رأی اکثریت، هیچکدام حل نمی‌شود، بلکه حل آن از طریق آهن و خون میسر است». وی می‌گفت که مسئله اصلی برای آلمان حکومت مشروطه نیست، بلکه تقویت ارتش است. بیسمارک به تدارک نظامی و دیپلماتیک امر اتحاد آلمان پرداخت. اتحادی که به نظر او می‌بایست از طریق پروس عملی شود و برای پروس باشد. وی خواستار جنگی در برابر اتریش و فرانسه بود که به علت ترس از آلمانی مقتدر، با اتحاد آن مخالفت می‌ورزیدند. کارهای سیاسی بیسمارک را اشراف ارضی و سرمایه‌داران بزرگ تأیید می‌کردند.

### تشکیل کنفدراسیون آلمان شمالی

در ۱۸۶۶ پروس به اتریش اعلان جنگ داد. ارتش اتریش در ظرف چند روز، در برابر نیروهای ماهر و مجهزتر پروس، از هم پاشید.

پس از پیروزی، گیوم اول می‌خواست «اتریش را بزانو درآورد» و سواره در رأس ارتش خود وارد وین شود. اما بیسمارک با این کار مخالفت کرد، وی که درصدد جنگ با فرانسه بود در انعقاد قرارداد صلح مناسبی با اتریش تأکید داشت و نمی‌خواست که در بحبوحه جنگی که انتظارش را می‌کشید، دشمنی در پشت سر داشته باشد. اتریش تنها و نه‌تی را از دست داد (که ایتالیا آن را تصرف نمود) و غرامت بسیار کمی به پروس پرداخت.

کنفدراسیون قدیم ژرمنی اکنون منحل شده بود. کشورهای شمال آلمان کنفدراسیون ژرمنی شمال را به سرکردگی پروس تشکیل دادند. دولت‌هائی که در جنوب ماین (باویرو غیره) قرار داشتند به این کنفدراسیون نپیوستند، زیرا حکومت فرانسه با تهدید به جنگ آنان را از این کار باز می‌داشت و از سوی دیگر مردم این ایالتها مایل نبودند که خود را در معرض ستم مالکان ارضی پروس قرار دهند. با اینهمه کشورهای آلمانی جنوب زیر فشار تحریکات پروس، پیمان نظامی مخفیانه‌ای با آن کشور بستند. برطبق این پیمان اگر جنگی با فرانسه پیا می‌شد، پادشاه پروس می‌بایست بعنوان فرمانده کل ارتش‌های همه کشورهای ژرمنی پذیرفته می‌گردید.

## ۵۸. جنبش کارگری در آلمان در دوران تحقق اتحاد.

### طبقه کارگر در دوران تحقق اتحاد آلمان.

نحوه تحقق اتحاد آلمان (بوسیله انقلاب خلقی یا بیاری جنگها، اصلاحات) به بلوغ و درجه سازمان یافتگی طبقه کارگر بستگی داشت. بورژوازی آلمان دائماً در برابر مالکان ارضی که رهبری سیاسی جامعه را کلاً به آنان تفویض کرده بودند، کرنش می‌کرد. تنها طبقه کارگر در رأس توده‌های مردم می‌توانست آلمانی متحد و دمکراتیک بسازد. در سال ۱۸۶۰ هنوز در ایالت‌های آلمانی، پیشه‌وران، بیشتر از کارگران بودند. چنانکه در پروس، ساکس و چهار کشور کم اهمیت آلمانی بیش از ۲ میلیون پیشه‌ور وجود داشت، در حالیکه کارگران صنعتی ۱/۵ میلیون نفر بودند. برتری عددی پیشه‌وران بر کارگران مانعی در راه رشد جنبش کارگری در آلمان بود. پیشرفت سرمایه‌داری در آلمان بعد از شکست انقلاب وضع کارگران را بویژه رنج‌آور و طاقت‌فرسا می‌نمود.

يك کارمند پروسى در ضمن توصیف يك کارخانه ریسندگی در البرفیلد خاطر نشان می‌سازد که کارگران در محل‌های بسیار کوچک که هوای کم و بدی داشت کار می‌کردند، و صدای کر کننده‌ای را می‌شنیدند و چهره‌هاشان رنگ پریده بود. با عضلاتی نرم روزی پانزده ساعت کار می‌کردند و کوچکترین حرکت برای خوردن چیزی ممنوع بود. آنان می‌بایست نهار خود را در ظرف آهنی سفیدی بیاورند و آن را در بالای سر بیاویزند و تنها هنگامی حق خوردن آن را داشتند که در اثر پاره شدن نخ ماشین مدتی از کار بایستد.

آ. بیل (۱۸۴۰-۱۹۱۳)



اگوست بیل

اگوست بیل در جنبش کارگری آلمان بسیار مؤثر بود. وی پسر يك سرباز پروسى بود. پدرش درجه‌داری فقیر و مسلول بود و زمانی که پسرش هنوز ۳ سال بیشتر نداشت بدرود حیات گفت. پسر کوچک به مدرسه تهی‌دستان رفت و مدرسه را در سن ۱۴ سالگی با نمره‌های بسیار خوب به پایان برد. مادرش نیز در همین زمان مرد. بیل که

دیگر قادر به ادامه تحصیل نبود در نزد خراطی آشنا شاگرد شد و این برای پسر جوان آغاز يك زندگی یکتواخت و ملالت بار بود. ۱۴ ساعت در روز از ۵ صبح تا ۷ شب در کارگاه کار می‌کرد. بیل در سپیده دمان می‌بایست برای همسر کارفرما در ازا ۵ تا ۶ شاهی در هفته آب بیاورد. با این پول می‌توانست از کتابخانه‌ها کتاب بگیرد و همه ايام فراغت را صرف مطالعه کتابها می‌نمود. بیل جوان در انجمن تعلیمات کارگری که از سوی بورژوازی لیبرال سازمان یافته بود، شرکت کرد. این انجمن به ترویج افکار خود در میان کارگران می‌پرداخت و از همین راه تشکیل سازمان کارگری مستقلی را به عقب می‌انداخت.

### اتحاد ساکسونی انجمن‌های کارگری. ژ. لیبکنشت



گیوم لیبکنشت

بیل بعداً یکی از اصلی‌ترین رزمندگان «اتحاد ساکسونی انجمن‌های کارگری» شد که ۵ هزار عضو داشت و در عین حال به حزب خرده بورژوائی «مردم»، که با اتحاد کارگری ساکسونی برهبری گیوم لیبکنشت (۱۸۲۶-۱۹۰۰)، پیوند داشت متعلق بود. او در انقلاب ۱۸۴۸ شرکت کرده و سپس به مارکس و انگلس پیوسته بود. در مورد مسئله اتحاد آلمان لیبکنشت و بیل قاطعانه با طرح بیسمارک مخالفت می‌ورزیدند و نتیجه چنین طرحی را تأسیس امپراتوری آلمان برهبری مالکان ارضی پروس می‌دانستند.

موضع‌گیری آنان در مورد تشکیل يك حزب کارگری مستقل کاملاً خطا بود. علیرغم اصرار مارکس، نمی‌خواستند از حزب مردم بیرند و مایل نبودند حزب کارگری مستقلی را سازمان دهند.

### ف. لاسال

در ۱۸۶۳ (بدون شرکت بیل و لیبکنشت) لاسال در آلمان سازمان سیاسی کارگری مستقلی بنیان نهاد.

لاسال در مورد آنچه به مسئله اصلی سیاسی دوران، یعنی اتحاد آلمان، مربوط می‌شد، راه خطا می‌پیمود. وی منحصرأ روش‌های مبارزه مسالمت‌آمیز و پارلمانی را قبول داشت و به نیروی طبقه کارگر اعتماد نداشت و تصور می‌کرد که متحد کردن آلمان از طریق انقلاب ناممکن است. لاسال جانبدار فکر متحد کردن آلمان بوسیله پروس از

راه جنگهای فاتحانه و آن اصلاحات درونی بود که پاسخگوی منافع مالکان ارضی و بورژوازی باشد. در ۱۸۶۳ حتی مخفیانه با بیسمارک وارد مذاکره شد و برغم کارگران باو قول داد که در صورت انجام رأی‌گیری عمومی از او جانبداری کند.

### رشد جنبش کارگری از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۶

از ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۶ وقوع يك انقلاب در آلمان ممکن بود. در این دوران وضع سیاسی در پروس امیدوار کننده بود و همانطور که بیل در خاطراتش گفته، کارگران بیش از پیش آگاه می‌شدند.

کارگران آلمانی که برای ادامه نبرد هنوز حزب خاص خود را نداشتند قادر به هدایت جریان متحد کردن آلمان نبودند. بازها (نجیب‌زادگان) با بهره‌گیری از نبود حزب انقلابی کارگری که قادر به هدایت طبقه کارگر و توده‌های وسیع دمکراتیک باشد، با پیوند با بورژوازی سست عنصر و بی‌فضیلت پروس، این اتحاد را «از بالا» عملی کردند. بجای تغییرات بنیادی و دمکراتیک که انقلاب بزرگ را در پی داشته باشد، در آلمان اصلاحاتی متکی به سازش و زدوبند صورت گرفت که پاسخگوی منافع بورژوازی و مالکان ارضی بود.

### اتحاد کامل آلمان

در ۱۸۷۱، بعد از شکست فرانسه، امپراتوری آلمان تأسیس شد و گیوم اول پادشاه پروس عنوان امپراتور آلمان یافت. بنابراین امر اتحاد آلمان «از بالا» به اتمام رسید.

پروس نجیب‌زادگان که فرانسه را شکست داده بود، بسرکردگی امپراتوری آلمان رسید. از ۴۰ کشور کوچک، کشور بزرگی پدید آمد - امپراتوری آلمان. همچنین در اروپا کانون ارتجاع و تجاوز جدیدی پدید آمد که مقتدرتر و خطرناکتر از پادشاهی پروس بود.

## نخستین انترناسیونال. از بدو تشکیل تا ۱۸۷۰

### ۵۹. تشکیل نخستین انترناسیونال.

نخستین انترناسیونال («مجمع بین‌المللی کارگران») در ۱۸۶۴ تأسیس یافت. در این دوران سرمایه‌داری و جنبش کارگری به‌رشد قابل ملاحظه‌تری نسبت به‌زمان آغاز انقلاب ۱۸۴۸ و دوران تأسیس «اتحادیه کمونیستها» رسیده بود.

با وجود آنکه انقلاب ۱۸۴۸-۱۸۴۹ در اروپا با شکست مواجه شد، تکان شدیدی به سرمایه‌داری داد و رشد آن را بجلو انداخت. در مدت دو دهه بعد از انقلاب ۱۸۴۸ در کشورهای پیشرفته اروپا صنعت بزرگ شکوفان شد و پرولتاریا گسترش یافت. از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ چهار کشور جدید تولد یافتند: آلمان، ایتالیا، رومانی و صربستان. در روسیه سرواژ در زیر فشار شورشهای دهقانی ملفی گردید.

لهستان که در پایان قرن هیجدهم تجزیه شده بود، میان روسیه، اتریش و پروس تقسیم گشته بود، در ۱۸۶۳ بپاخاست. هدف این قیام‌رهایی و اتحادکشور بود. اما به‌شکست انجامید.

حالا بینیم در خارج از اروپا چه خبر بود. وقایع بزرگی در هند، در چین و در آمریکای شمالی جریان داشت. این وقایع برای آمریکای شمالی پیشرفت سرمایه‌داری را بیار آورد. اما در هند و در چین، منجر به اشغال آن سرزمین‌ها توسط قدرتهای سرمایه‌داری و تشدید مبارزه دهقانان علیه فئودالها و علیه فاتحان سرمایه‌دار در این کشورها گردید.

در خاور زمین نبرد با فئودالیسم و در آمریکای شمالی با بردگی بود، اما در اروپای باختری، فکرها متوجه مبارزه طبقه کارگر بخاطر بهبود اقتصادی زندگی کارگران و در جهت قبولاندن حقوق سیاسی آن طبقه بود. با این همه در آغاز سال ۱۸۶۰ قرن نوزدهم کارگران کشورهای پیشرفته اروپا هنوز حزب مارکسیستی خود را بی‌نیفکننده و قادر به‌هدایت این مبارزه نبودند.

در نظام سرمایه‌داری، مبارزه اقتصادی، مبارزه‌ایست بخاطر افزایش دستمزدها، برای کاهش ساعت کار روزانه و برای حمایت از کار و غیره و خلاصه نبردی است در جهت بهبود وضع کار روزانه و وضع زیستی کارگران.

با این همه در سرمایه‌داری کارگران علاوه بر مبارزه بخاطر زندگی بهتر باید به منظور رهایی از سرمایه‌داران و بخاطر اینکه دیگر ناگزیر نباشند، برای ثروت اندوزی سرمایه‌داران کار کنند، برزنند.

بدینسان منافع اصلی طبقه کارگر، کارگران را به مبارزه در جهت نابودی نظام سرمایه‌داری می‌کشاند. مارکس و انگلس معتقد بودند که در چنین اوضاع و احوالی باید قدرت بورژوازی را سرنگون کرد و دیکتاتوری پرولتاریا را مستقر ساخت.

مسئله اساسی همانا سازمان دادن حزبی شایسته برای فتح قدرت است. با این همه کارگران نباید از مبارزه پارلمانی و کارزار انتخاباتی چشم‌پوشند. آنان نباید از اظهار نظر درباره مسایل سیاسی در روزنامه‌ها و گردهم‌آیی‌ها خودداری کنند و باید در میان وسیعترین توده‌های مردم به تبلیغ مارکسیستی بپردازند.

اما کاملاً خطا است اگر مبارزه سیاسی را در جامعه بورژوایی به شرکت کارگران در مبارزه انتخاباتی و یا فعالیت پارلمانی منحصر کنند. این شیوه‌های مبارزه سیاسی بویژه بدرد توضیح هدفهای طبقه کارگر به مردم و خود کارگران می‌خورد، در صورتیکه هدف اصلی مبارزه سیاسی طبقه کارگر، تصرف قدرت است.

## میتینگ ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ و بنیانگذاری نخستین انترناسیونال.

۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴ میتینگ بزرگی از سوی کارگران کشورهای گوناگون برگزار شد. این میتینگ گامی جدی در جهت تشکیل يك سازمان کارگری بین‌المللی بود. این کار نتیجه ارتقاء عمومی جنبش کارگری و خاصه کار انجام شده از سوی مارکس و انگلس به منظور گردآوری و سازمان دادن کارگران انقلابی کشورهای گوناگون بود. شرکت کنندگان در گردهمایی، تصمیم به تشکیل سازمان کارگری بین‌المللی دائمی گرفتند و کمیته‌ای را برگزیدند تا اساسنامه حزب را تهیه کند، و فراخوانی خطاب به کارگران همه‌کشورها بنویسد. مارکس بعنوان نماینده کارگران آلمانی وارد این کمیته شد. در این کمیته همچنین از نمایندگان سرشناس اتحادیه‌های کارگری انگلستان و کارگران فرانسه وجود داشتند و هیئت نمایندگی‌های سایر کشورها نیز بودند (رویه‌مرفته ۳۲ هیئت نمایندگی).

## خطابیه افتتاحیه نخستین انترناسیونال.

بدینسان عمل بسیار مهمی برای بنیان نهادن نخستین سازمان بزرگ بین‌المللی يك حزب کارگری انجام شد. تصمیم اتخاذ گردید. اکنون می‌بایست برنامه‌ای، برپایه يك نظریه علمی که بازبانی ساده برشته تحریر در آمده باشد، تنظیم کرد. تا بعلت زبان ساده‌اش، کارگران کم‌تعلیم یافته، از لحاظ سیاسی آن را بفهمند. برنامه «عنوان افتتاحیه» و اساسنامه را مارکس نوشت و در آنها تمام اندیشه‌های اصلی «مانیفست

حزب کمونیست» را جای داد.

برنامه دو مسئله را در برابر کارگران همه کشورها قرار می‌داد. حذف مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و بنیان‌گذاری یک حزب کارگری به منظور فتح انقلابی قدرت. در نتیجه‌گیری‌های نهائی این برنامه آمده بود، که در سیاست بین‌المللی، پرولتاریا خواستار صلح است. دیگر آنکه کارگران به مبارزه با سیاست جنگ‌های راهزانه فراخوانده شده بودند.

«خطابیه افتتاحیه» همانند «مانیفست حزب کمونیست» با این واژه‌های رزمنده و برانگیزاننده پایان پذیرفته بود «پرولتاریای همه کشورها متحد شوید».

انترناسیونال اعلام می‌داشت که کارگران بفراموش آورند امتیازهای جدیدی برای خود نیستند، بلکه خواستار امحاء هر نوع حاکمیت طبقاتی‌اند و دیگر آنکه این مجمع بین‌المللی ثابت می‌کرد که کارگران بدون مبارزه سیاسی موفق به رهانیدن خود نخواهند شد.

«خطابیه افتتاحیه» از سوی شورای عمومی به اتفاق آراء تصویب شد. «خطابیه افتتاحیه» و «مانیفست حزب کمونیست» اساسی برای برنامه‌های کلیه احزاب انقلابی کارگری شناخته شد.

سازمان بین‌المللی از طریق اساسنامه خود تعریف گردید. مسایل حائز اهمیت وسیعاً در سازمان بین‌المللی که هر عضو آن می‌توانست در جلسات شرکت جوید به بحث گذاشته شد. اما به محض اینکه تصمیمی گرفته می‌شد، همه اعضا انترناسیونال با انضباط محکمی موظف به اجرای آن بودند. همه اندامهای رهبری از پائین تا بالا انتخابی بودند و باید گزارش کار خود را به اعضا بدهند.

مارکس از زمان تأسیس انترناسیونال و در تمام مدتی که این سازمان دوام داشت، فعالانه در آن کار می‌کرد. شورای عمومی را رهبری می‌نمود و نماینده کارگران آلمانی در آن مجمع بود و سپس نمایندگی کارگران روسیه را نیز به عهده گرفت. مارکس در نامه‌ای به انگلس در ۱۳ مارس ۱۸۶۵ نوشت: «با وجود آنکه کاملاً بروی کتابم کار می‌کنم (منظور کتاب «کاپیتال» است. یادداشت مولف) مقدار زیاد و تصور ناشدنی از اوقاتم را صرف مجمع بین‌المللی می‌نمایم. زیرا عملاً من رئیس آن شده‌ام.»<sup>۱۱</sup>

مارکس در آن مجمع سازمانده اصلی بود. با دقت و موشکافی نتیجه‌گیری‌های کنگره‌ها را جمع می‌کرد و گزارشگران را برمی‌گزید و مهمترین مسایل سیاسی را در جراید درج می‌کرد و بالاخره هر روز فعالیت انترناسیونال را رهبری می‌نمود.

<sup>۱۱</sup> K. Marx et F. Engels, Oeuvres, t. XXIII, p. 267 (édition russe).

## ۶۰. از کنگره ژنو تا کنگره بال.

### کنگره نخستین انترناسیونال در ژنو، ۱۸۶۶.

مارکس در نخستین کنگره انترناسیونال، که در ژنو در سال ۱۸۶۶ گشایش یافت، شرکت نجست. در آن هنگام جلد اول کتاب «کاپیتال» را پایان می‌برد. این اثر ارزش ویژه‌ای برای مسلح کردن نظری جنبش کارگری داشت. با اینهمه مارکس بود که دستور روز جلسات این کنگره را تعیین کرد و تعلیمات مفصلی به هیئت نمایندگی انگلستان داد، که پاسخگوی همهٔ مسایل روز بود و نیز صورت تصمیم‌های لازمی را که می‌بایست اتخاذ می‌شد، بدست داد.

طرفداران مالکیت کوچک یعنی کارفرمایان پیشه‌ور که نمی‌خواستند، نه برای بهبود وضع زندگی کارگران و نه برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری بجنگند، رشتهٔ سخن را در کنگره بدست گرفتند. اینان یاران شبه سوسیالیست فرانسوی، پرودن بودند که در سال ۱۸۶۵ يك سال قبل از کنگره ژنو مرده بود. پرودن گرایان که از مالکیت کوچک دفاع می‌کردند عده‌شان در کنگره بسیار بود، اما کنگره بنفع مالکیت ملی زمینها، فابریکها و کارگاهها رأی داد و بر ضرورت مبارزه بخاطر بهبود وضع زندگی طبقهٔ کارگر در نظام سرمایه‌داری اصرار ورزید و بدینسان طرفداران مارکس در کنگره پیروز شدند. تصمیم‌های کنگره ضربه‌ای کاری بر طرفداران پرودن وارد آورد. پس از کنگره انترناسیونال در چشم توده‌های کارگری عزت بسیار یافت.

### نخستین انترناسیونال و جنبش اعتصابی.

انترناسیونال بزودی مرکز عمل جنبش توده‌های کارگری شد. این مجمع به سازمان دادن اعتصابها کمک کرد. اعتصابها بخاطر بحران اقتصادی، حدود سال ۱۸۶۵ بسیار رایج بود.

در ۱۸۶۸ بلژیک شاهد اعتصابهای بزرگ و رویدادهای مربوط بدان بود: حکومت دو معدنچی گرسنه شارلوا را که در اعتصاب بودند تیرباران کرده بود. انترناسیونال از معدنچیان و کارگران راه‌آهن انگلستان دعوت کرد که از میان خود اعاناتی برای خانوادهٔ تیرباران شدگان جمع کنند. مبلغ قابل ملاحظه‌ای پول به‌شورای عمومی رسید که به بلژیک فرستاده شد. بعد از این رخدادها بخش عظیمی از کارگران بلژیکی به انترناسیونال پیوستند و شعبهٔ جدید انترناسیونال در این کشور گشوده شد.



## مبارزه مارکس در اتحادیه‌های کارگری انگلستان.

در دوران توسعه جدید صنعتی و پس از شکست چارتریسیم جنبش کارگری در انگلستان خصلتی کاملاً اقتصادی یافت. همه نظرها معطوف به مسائل افزایش دستمزد و بهبود وضع کار بود. عده بسیاری از چارتریستهای قدیم در آن هنگام از فعالیت سیاسی و از مبارزه بخاطر حق شرکت در امور دولت و به عبارت دیگر از مبارزه طبقه کارگر برای رسیدن به قدرت سیاسی چشم پوشیده بودند. عده‌ای از آنان کارهایی با حقوق مکفی در سازمان‌های رسمی یا خصوصی یافته بودند و عده‌ای دیگر کارمندان سندیکاهای کارگری (ترید - یونیون trade — unions).

جنبش کارگری بویژه از سوی این اتحادیه‌های کارگری ارزیابی می‌شد، که تنها قشر فوقانی کارگران متخصص به درون آن راه می‌یافتند. کارگرانی مانند گردانندگان ماشینها، روغنکاران، رانندگان لوکوموتیو در حرفه‌هایی قرار داشتند که هرکدام از آنها اتحادیه داشت.

در فاصله زمانی میان ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ انگلستان ۱۶۰۰ ترید - یونیون داشت و گاهی در يك شهر برای حرفه معینی چندین ترید - یونیون بود. بحران ۱۸۵۷-۱۸۵۹ اتحاد و رابطه میان ترید - یونیونها را تحکیم کرد. در ۱۸۶۰ شورائی که همه ترید - یونیونها را پایتخت را مجتمع می‌ساخت در لندن پدید آمد.

مارکس با روسای شورای اتحادیه‌ها در لندن که بعلت موقعیتش تبدیل به مرکز سیاسی جنبش کارگری انگلستان شده بود، تماس نزدیک داشت.

فعالیت شورای عمومی غالباً بعلت جهت‌گیری‌های سیاسی رهبران پاره‌ای از ترید - یونیونها به توقف و کندی می‌گرائید. در ۱۸۶۸ شورای ترید - یونیونها به مخالفت با ورود یکی از اتحادیه‌ها به انترناسیونال برخاست، زیرا که از کارگران غیر متخصص ترکیب یافته بود.

روسای سازمانهای سندیکائی انگلستان برخلاف طرفداران پرودون، مبارزه سیاسی را انکار نمی‌کردند، اما آن را به فعالیت پارلمانی و تبلیغ به سود گسترش حق رأی در انگلستان محدود می‌نمودند. آنان مبارزه انقلابی را باور نداشتند. مارکس همواره به نقطه نظرهای سیاسی آنان می‌تاخت و آنها را خطا و زیانبار به حال کارگران توصیف می‌نمود.

## ۶۱. کنگره بال. پایان اولین دوره فعالیت «اتحاد بین‌المللی کارگران»

### تشکیل حزب سوسیال دمکرات آلمان.

در ۱۸۶۹ طرفداران مارکسیسم در آلمان در درون انترناسیونال نخستین حزب کارگری فراگیر توده‌ها را بنانهادند. در کنگره آیزناخ حزب سوسیال دمکرات کارگری آلمان با شرکت فعالانه بیل‌ولیکتشت تأسیس شد. اما سوسیال دمکرات‌های آلمانی، در جریان تدوین برنامه حزب اقدامات زیانباری را در آن گنجانده‌اند. مثلاً از حکومت بورژوا فئودالی تقاضا نمودند که به مجامع کارگری کمک کند و چنین می‌پنداشتند که بدین طریق حکومت، کارگران را در استقرار سوسیالیسم یاری خواهد داد. مارکس و انگلس که ایجاد حزب کارگری مستقل را مشتاقانه تأیید می‌کردند، این آراء ناصواب برنامه تدوین شده در آیزناخ را جداً انتقاد کردند.

### کنگره نخستین انترناسیونال

در بال در کنگره نخستین انترناسیونال (۱۸۶۹) پرودون‌گرایان که از حاکمیت خصوصی وسایل تولید دفاع می‌کردند، متحمل شکست تازه‌ای شدند. کنگره دعوت به مبارزه برای مالکیت اجتماعی و جمعی کرد. از آن به بعد بسیار دشوار بود که با دفاع آشکار از مالکیت خصوصی به مارکسیسم بتازند. از آن به بعد دشمنان مارکسیسم برای غلبه بر این نظریه در کنگره‌های انترناسیونال و در سازمان‌های کارگری پائینتر، از پوشش شعارهای ظاهراً انقلابی و یا سوسیالیستی سود بردند. طرفداران باکونین انقلابی روسی، در کنگره بال این چنین عمل کردند. باکونین عضو انترناسیونال و در انقلاب ۱۸۴۸ آلمان شرکت کرده بود. وی بیانگر تمایلات پیشه‌وران ورشکسته و خرده‌بورژوازی بود و با ایجاد حزب کارگری سیاسی، با انضباط و رزمنده مخالفت می‌ورزید. موضع‌گیری وی در جنبش کارگری بسیار زیان‌بخش بود.

باکونین معتقد بود که مردم همیشه برای قیام آماده‌اند و کافی است تا کبریتی را نزدیک کنند یا جرقه‌ای بجهد تا جنبش شعله‌ور شود. او می‌گفت انقلاب خودبخود انجام می‌شود. این اصول عقاید انقلاب را به شکست ناگزیری می‌کشاند. با این همه تحریک‌ها و کوشش‌های طرفداران باکونین بیهوده بود و آنان از حمایت کارگران برخوردار نشدند. کنگره بال بمخالفت با آنان برخاست.

## نتایج فعالیت نخستین انترناسیونال. حدود سال ۱۸۷۰

لنین درباره هدف اصلی مارکس در انترناسیونال نوشت: «مارکس با مجتمع ساختن جنبش کارگری کشورهای گوناگون و با ستیز علیه نظریه‌ها و فرقه‌ها و نحله‌ها، تاکتیک واحدی برای مبارزه پرولتری طبقه کارگر در همه کشورها، بساخت.»<sup>۱</sup>

کنگره بال چرخشی را در تاریخ انترناسیونال رقم زد. شکست کامل پرودونیسیم که متکی به ایدئولوژی خرده مالکانه بود و ضربه سختی که بر باکونینیسیم فرود آمد و نیز تحکیم انضباط اعضای انترناسیونال در این کنگره، موفقیت‌هایی بود که در جهت تأسیس احزاب مارکسیستی کارگری بدست آمد.

## کاپیتال مارکس

در فاصله زمانی سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ با وجود بیماری و اشتغال زیاد در فعالیت‌های سیاسی و در جنبش کارگری بین‌الملل، مارکس اثری غنی و عمیق پدید آورد: «نقد اقتصاد سیاسی» ۱۸۵۹. مارکس بعد از توسعه این اثر «کاپیتال» را نوشت که بزرگترین اثر علمی است، که تاریخ آدمی بیاد دارد. این کتاب توضیحات نظری درستی درباره انقلاب کارگری، بدست داده است. اولین جلد «کاپیتال» در ۱۸۶۷ منتشر شد، ۵ سال بعد بزبان روسی درآمد و در روسیه منتشر گشت.

در «کاپیتال»، مارکس نشان داد که در جریان تولید طبقه سرمایه‌دار، کاری را که بدان مزدی نپرداخته تصرف می‌کند. مارکس همچنین ثابت کرد که هر قدر سرمایه‌داری بیشتر رشد می‌کند به همان اندازه ثروت‌ها در دست‌های عده قلیلی از سرمایه‌داران، متمرکز می‌شود. مارکس از ماهیت بحران‌ها پرده برداشت و ثابت کرد که بحران سرمایه‌داری، همیشگی است و سرمایه‌داری را بسوی انقلاب کارگری سوق خواهد داد.

بدینسان در کتاب «کاپیتال» مارکس قوانین رشد و انحطاط جامعه سرمایه‌داری را کشف کرد و نظریه اجتناب ناپذیری دیکتاتوری پرولتاریا را بثبوت رساند.

در ۱۸۶۷ هنگامی که نخستین جلد «کاپیتال» مارکس منتشر شد، انترناسیونال توصیه‌نامه ویژه‌ای منتشر کرد و از کارگران خواست تا این اثر ارزنده را مطالعه کنند. انگلس در مورد «کاپیتال» نوشت: «از موقعی که سرمایه‌داران و کارگران در جهان هستند، کتابی پدید نیامده است که برای کارگران ارزش کتاب حاضر را داشته باشد.»<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> V. I. Lénine, Oeuvres, t. 21, p. 33 (édition russe). Marx, Engels, Marxisme, Edition en langues étrangères, Moscou, 1947, p. 12.

<sup>۲</sup> K. Marx et F. Engels, Oeuvres choisies, t. I, 1952, p. 422 (édition russe).

K. Marx «Le Capital», t. III. Paris, Bureau d'Éditions, 1939, p. 241 (édition française)



روی جلد نخستین چاپ  
کاپیتال کارل مارکس  
به زبان آلمانی

از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ مارکس علاوه بر «کاپیتال» به نوشتن یک دسته آثار مربوط به بررسی‌های تاریخی دست زد که در میان این آثار «هیجدهم برومرلونی بنیاد» (۱۸۵۲) که سنتزی علمی از تجربیات حاصله از انقلاب ۱۸۴۸ است، متمایز می‌باشد. از سوی دیگر چند صد مقاله وی، در مجله‌های اروپا، آمریکا منتشر شد. همچنین مارکس نویسنده مهم‌ترین اسناد انترناسیونال است.

مارکس در آثار خود، نه تنها پایان‌گیر نابذیر جامعه سرمایه‌داری را پیش‌بینی کرد و ثابت نمود، همچنین نشان داد که تحول جامعه سرمایه‌داری به جامعه کمونیستی مرحله‌گذاری خواهد داشت که در آن مرحله جامعه سرمایه‌داری به جامعه سوسیالیستی تبدیل خواهد شد و یک دوران گذار سیاسی در این مرحله پدیدار خواهد شد: «حکومت این دوره چیز دیگری بغیر از دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نیست.»<sup>۱</sup>

مارکس و انگلس مسئله تاکتیک پرولتاریا و دهقانان را به مثابه متحد طبقه کارگر و مسئله تاکتیک جنبش انقلابی ملت‌های مستعمره را در جهت رهائی مطالعه کردند.

مارکس و اعضای انترناسیونال بخاطر رهائی دهقانان ابرلندی که مایل بودند یوغ استعمارگران انگلیسی را بگسلند و برای تأسیس لهستان آزاد و دمکراتیک و انقلابی می‌رزمیدند. مارکس مقالات بسیاری نوشت و در آن مقالات نقاب از چهره همه انواع بهره‌کشی برداشت. وی دشمن سرسخت جنگ‌های مستعمراتی و خصم آشتی‌ناپذیر بردگی در آمریکا بود. مارکس حتی قبل از تأسیس سازمان بین‌الملل به اتفاق کارگران انگلیسی در برابر دخالت بورژوازی انگلستان در جنگ داخلی ایالات متحده بی‌کار می‌نمود.

<sup>۱</sup> K. Marx et F. Engels, Oeuvres choisies, t. II, 1952, p. 23 (édition russe). Critique des programmes de Gotha et d'Erfurt. Paris, Bureau d'Éditions, 1933, p. 33 (édition française).

## مارکس - بنیان‌گذار حزب کمونیست

انگلس گفته است: «مارکس قبل از هر چیز يك انقلابی بود.»<sup>۱</sup> وی به ساختن پایه تئوریک برای جنبش کارگری بین‌المللی قانع نبود. مارکس همچنین رهبر طراز اول و نخستین سازمان دهنده بود. از سالهای ۴۰ قرن نوزدهم به بعد مارکس و انگلس برای ایجاد و تحکیم حزب کمونیست، گروه پیش‌آهنگ پرولتاریا که به تئوری علمی و انقلابی مجهز باشد و تلاش نمودند. مارکس سازمانده و رهبر «اتحادیه کمونیستها» بود. این اتحادیه اولین گام در راه بنیان‌گذاری حزب کارگری و نخستین انترناسیونال محسوب می‌شد. طرفداران کمونیسم علمی در درون این اندامها با موفقیت جریان‌های بوژوائی خصم طبقه کارگر را درهم شکستند.

در «مانیفست حزب کمونیست» که فکر دیکتاتوری پرولتاریا در آن آمده بود، مارکس و انگلس اعلام داشتند که پرولتاریا رهایی خویش را باز نخواهد یافت مگر آنکه زیر نظر حزب عمل کند.

نظریه پردازان نابغه پرولتاریا مارکس و انگلس که شدیداً با طبقه کارگر پیوند داشتند، علوم اجتماعی را پی‌افکنند و توسعه دادند. همانطور که گفتیم یکی از فکرهای اصلی در آثار مارکس و انگلس فکر دیکتاتوری پرولتاریاست. این نوع دیکتاتوری نخستین بار در شکل جنینی خود در کمون پاریس در ۱۸۷۱ پدید آمد و باردیگر دیکتاتوری پرولتاریا در يك حد متعالی و پیچیده‌تری در میهن ما مستقر شد. مردم ما اکنون سوسیالیسم را ساخته‌اند و به امر ساختمان کمونیسم مشغولند. پس از آن دیکتاتوری پرولتاریا در کشورهای دمکراسی توده‌ای برهبری احزاب کمونیست آن کشورها تحقق یافت.



<sup>1</sup> K. Marx et F. Engels, Oeuvres choisies, t. II, 1952, p. 158 (édition russe).

# خلاصه رخدادها و وقایع اصلی درنخستین دوران تاریخ قرون جدید

## ۶۲. پیشرفت تکنیک

### مکانیزاسیون صنعت.

در پایان قرون وسطی، آهنگام که مانوفاکتورها پدید آمدند، صنایعی که خصلت سرمایه‌داری داشتند، از کارمزدوری، بدون ماشین بهره می‌گرفتند. در آغاز تاریخ قرون جدید از انقلاب بوزوانی انگلستان در قرن هفدهم، تا انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم، مانوفاکتورها، هم متمرکز بودند و هم پراکنده، کارگران در کارخانه‌ها کار می‌کردند و سرعت در کشورهای پیشرفته بویژه فرانسه و انگلستان افزایش یافتند.

نیمه دوم قرن هیجدهم ظهور ماشینها را رقم زد. این ماشینها بیاری موتورهای آبی کار می‌کردند. سیستم موتورهای آبی از مدتها قبل شناخته شده و معمول بود تا آنکه ماشینهای بخار اختراع شدند. بکار گرفتن این نوع ماشین برحاصل کارگران بسیار افزود.

در پایان قرن هیجدهم ابتدا انگلستان استعمال دستگاه‌های مکانیکی و ماشینهای بخار را عملی کرد. در قرن نوزدهم تولید کارخانه‌ای در سایر کشورهای اروپائی و ایالات‌متحده گسترش یافت. در آن زمان خود ماشینها نیز دیگر با دست ساخته نشدند، بلکه به یاری ماشینهای دیگر پدید آمدند.

يك انقلاب صنعتی تحقق یافت و نظام کارخانه‌ای و با این نظام پرولتاریا و بورژوازی صنعتی ابتدا در انگلستان و سپس در فرانسه و ایالات‌متحده و روسیه و سرانجام سایر کشورها از مادر اوضاع تولد یافتند.

دیری نپائید که مواد سوختی جدید، طرف توجه واقع شد: ذغال سنگ حدود نیمه دوم قرن هیجدهم و نفت از نیمه قرن نوزدهم.

در طول قرن هیجدهم در انگلستان، راه ذوب کردن کلوخه معدنی آهن را نه بكمك ذغال چوب، بلکه بیاری قطران که یکی از فرآورده‌های ذغال‌سنگ بود، آموختند. در نتیجه به استخراج کمیت‌های عظیمی از ذغال‌سنگ پرداختند. برای حمل ذغال‌سنگ لازم بود تا راه‌های آبی و پل‌های آهنین ایجاد گردد.

قرن نوزدهم «قرن آهن، ماشینها و بخار است» در حالیکه در عهد فنودالیسم

تولید با دست صورت می‌گرفت و بیشتر ابزار کار چوبین بودند، در عهد سرمایه‌داری آدمی به دوران تولید مکانیزه گام نهاد و مخصوصاً آهن از آن زمان به بعد در ساختن ماشین‌ها، راه‌های آهن و کشتیهای بخاری و غیره بکار رفت. با اینهمه باید خاطر نشان ساخت که اگر استعمال ماشینها، سوده‌های کلان به بار نمی‌آورد، سرمایه‌داران در بکارگیری تکنیک‌های جدید شتابی نداشتند و ترجیح می‌دادند که کاردستی کماکان ادامه یابد.

## کشاورزی

در دوران سرمایه‌داری در کشاورزی نیز دگرگونی‌های بزرگ پدید آمد. در قرون وسطی در زمین‌هائی کار می‌کردند که ویژه کشت و زرع بود و از آیش و روش سه‌آیشی برای استراحت زمین و فاصله انداختن میان کشت استفاده می‌کردند. سیستم آیش در کشاورزی فقط بهره‌برداری از قسمت کوچکی از زمینهای قابل کشت را میسر می‌ساخت. کشت و زرع زمین چند سال پشت‌سرهم ادامه می‌یافت. سپس زمین را بایر رها می‌کردند تا در مدت چند سال حاصلخیزی خود را باز یابد. سیستم سه‌آیش بطریق زیر صورت می‌گرفت: قسمتی از زمین را بذر گندم پائیزی می‌افشاندند و در قسمت دیگر گندم بهاره و سومین قسمت را بایر رها می‌کردند تا استراحت دادن زمین و روشهای سه‌آیشی بارآوری کمی داشت و تنها قسمتی از زمین کشت می‌شد.

در عهد سرمایه‌داری در زمینها آیشهای متعددی معمول بود. زمین به ۶ تا ۸ قسمت تقسیم می‌گردید و در این قسمت‌ها هر سال کشت را تغییر می‌دادند بنحوی که هیچیک از دلگیری پی‌رمق‌تر نشود، بلکه برعکس کشت قبلی جبران شود. بدینسان که پس از بهترین نوع گندم، بذر گیاهان علوفه‌ای می‌افشاندند: مانند ماش و شبدر.

سپس در کشاورزی استفاده از کودشیمیائی مطرح شد و با تکیه بر تجربیات کشت شناسی جدید، همواره بروی زمین‌ها کودهای حیوانی و مواد آهکی و ازت‌دار می‌ریختند.

آنگاه ماشینهای کشاورزی بکار رفت. خیش معمولی در برخی نقاط متروک شد و خیش دولبه پدید آمد و سپس خیشهای چند آهنه متداول شد. سپس نوبت ماشینهای درو فرا رسید و آنها نیز جای خود را به ماشینهای درونی دادند که با اسب کشیده می‌شد. سپس خرمن کوب بخاری اختراع شد و حتی مبتکران کوشیدند تا از تراکتورهای بخاری برای شخم بهره‌گیرند. اما این نوع تراکتورها بسیار سنگین و بی‌اندازه گران بود و موفقیتی نداشت.

با اینهمه در قرن نوزدهم روش‌های علمی کشاورزی و ماشینهای جدید تنها در املاک مالکان ارضی مورد استفاده قرار می‌گرفت. چنانچه مثلاً کاوور و بیسمارک از کود معدنی برای کشت زمینهای خود بهره می‌گرفتند.

در همان وقت روشهای کهنه و عقبمانده آیش در مناطق برده‌دار ایالات متحده آمریکا و نواحی چندی از آمریکای شمالی در آسیا و استرالیا معمول و رایج بود، و در آن نقاط هنوز زمین را باخیش معمولی کشت می‌کردند.

### مکانیزاسیون حمل‌ونقل و ارتباطات.

مدتی بعد از اختراع ماشین بخار، لوکوموتیو ساخته شد و کشتی‌های بخاری پدید آمدند. این تولد حمل‌ونقل مکانیزه بود. در نیمه قرن نوزدهم ارتباطات برقی، تلگراف توسعه بس عظیم یافت. درست است که وسایل رساندن خبر به نقاط دوردست در قرن هیجدهم شناخته شده بود. مثلاً در ارتش انقلابی فرانسه این وسایل معمول بود. با اینهمه اینها وسایل بصری بودند: آلتی را با بازوهای چوبین (تلگراف هوایی) بر فراز برجهای چوبین قرار می‌دادند و خبرها را حرف به حرف به ایستگاه مجاور منتقل می‌ساختند.

اما در قرن نوزدهم دستگاههای تلگرافی پیدا شدند که با برق کار می‌کردند.

### هوانوردی

در چین باستان «ازدهای پران» می‌ساختند و نوعی فانوس که پوشش آن انباشته از هوای گرم بود. قرن‌ها گذشت تا آدمی توانست با بالون در هوا به پرواز درآید. برادران مونتگلفید دو هوانورد فرانسوی نخستین پرواز را به یاری يك بالون کروی شکل انباشته از هوای گرم عملی ساختند. یکی از آنها چترنجاتی اختراع کرد و بکمک این وسیله ابتدائی از بالای برجی به زمین جست، بعد از آن چترهای نجاتی اختراع شد که برای پائین پریدن از بالون‌های هوایی در حال حرکت مورد استفاده قرار می‌گرفت.

دیری نپائید که در فرانسه از هوانوردانی استفاده کردند که بجای هوای گرم انباشته از نیدروژن بود. نخستین بالون از این نوع در آکادمی علوم در پاریس ساخته شد.

در دوران انقلاب فرانسه در قرن هیجدهم در حومه پاریس يك مدرسه هوانوردی وجود داشت و در آن مدرسه پروازهایی بیاری بالونها برای نیازهای نظامی انجام می‌شد.

در آمریکا در طول جنگ ۱۸۶۱-۱۸۶۵ مردم با وسایل هوانوردی آشنا شدند.

### فنون نظامی

ناکنیکهای نظامی سرعت پیشرفت کرد. توپهای برنزی به توپهای فولادین تبدیل شدند. دیگر گلولها از دهانه توپ تعویض نمی‌شد بلکه این کار از طریق حفره‌ای که در عقب آن تعبیه شده بود صورت می‌گرفت. فننگهای چخمتی به فننگهایی با جای فشنگ متحرك، تبدیل شد. این دگرگونی‌ها براهیت توپ و فننگ افزود.



## توسعه شهرها و دگرگونی در شیوه زندگی

اختراع ماشین بخار ساختن فابریکها را نه در مجاورت جریانهای آب بلکه در همه جا امکان پذیر ساخت. رشد صنایع کارخانه‌ای، گسترش سریع شهرها را در پی داشت.

در ۲۰ساله اول قرن نوزدهم جمعیت شهرها در انگلستان فقط ۵٪ بود. در حالیکه در ۱۸۷۰ شهرها ۶۲٪ کل جمعیت کشور را دربرگرفتند. در ایالات متحده شهرنشینان در ۱۷۹۰، ۳٪ جمعیت بودند و در ۱۸۷۰، ۲۱٪ شدند.

در ۱۸۷۱ لندن ۳ میلیون و دویست هزار، پاریس یک میلیون و هشتصد هزار و نیویورک یک میلیون و چهارصد هزار جمعیت داشتند.

پیشرفت تکنیک همچنین بر شیوه زندگی اثر گذاشت. در بسیاری از شهرها به سنگ فرش کردن خیابانها پرداختند. در پایان قرن هیجدهم، شهرها در شبانگهان با نور چراغ پیه‌سوز روشن شد (در گذشته هرکس فانوسی داشت). بعد کوششهایی جهت پدید آوردن روشنائی بیاری کاغذ و حتی برق صورت گرفت و در این مورد شمعه‌های بکار رفت که اختراع فیزیک‌دان روسی ژابلوچکف بود. چراغهای نفتی و شمعه‌های دیرپا با ماده دیرسوز ارمغان قرن نوزدهم است. در گذشته تنها اغنیا می‌توانستند رنگهای مختلف زینتی داشته باشند، اما اکنون رنگهای کاغذ در همه موارد بکار می‌رفت.

در گذشته آب خوردن از چشمه‌ها و از چاهها فراهم می‌شد اما در آنهنگام خانه‌ها را با مجرای آب، می‌ساختند. کتابخانه‌های عمومی بسرعت گسترش یافت و روزنامه‌های یومیه با تیراژ بسیار منتشر شدند.

در شهرهای بزرگ تضاد میان ثروت و فقر بیدادگرانه حس می‌شد. در کنار محله‌های ثروتمند و خانه‌های مجلل کلبه‌های محقری که بورژوازی برای کارگران ساخته بود، دیدگان را می‌آزرد.

## ۶۳. طبقات جامعه سرمایه‌داری. کمونیسم علمی مارکس و انگلس. تاثیر افزاینده توده‌های مردم در تاریخ

### طبقات در عهد سرمایه‌داری

صنعت بزرگ که در کشورهای پیشرفته اروپا رشد و کمال می‌پذیرفت، طبقات سرمایه‌داری جدیدی را آفرید: پرولتاریای صنعتی و بورژوازی صنعتی.

لیکن خطاست اگر تصور کنیم که در عصر پیروزی و تحکیم سرمایه‌داری مردم تماماً از پرولتاریا و بورژوازی تشکیل میشدند. همه کشورها باستثناء انگلستان مانند پروس، روسیه و رومانی طبقه دهقان داشتند و این طبقه از خرده‌مالکان مستقل تشکیل میشد. مانند دهقانان فرانسه و یا ملک‌داران ایالات‌متحده آمریکا تا هنگام جنگ داخلی ۱۸۶۱-۱۸۶۵. در آمریکا بردگان نیز وجود داشتند. در کشورهای خاورزمین نظام فئودالی و یا بقایای آن هنوز دوام داشت. در مناطق درونی آمریکای جنوبی، در استرالیا و در آفریقا نظام اشتراکی اولیه کماکان وجود داشت. رهایی دهقانان از قید سرواژ و عوارض فئودالی در فرانسه پس از انقلاب تحقق یافت، و در روسیه بیاری اصلاحات زیرفشار شورش‌های دهقانی صورت گرفت. در روستاهای این سرزمین تا مدتها بقایای فئودالیسم مقاومت میکرد.

### فتح مستعمرات

کشورهای پیشرفته که به بازارهای جدید برای مصرف تولیدات صنعت بزرگ خود، نیاز داشتند، راه فتح مستعمرات جدید را به‌یاری ناوهای جنگی و ارتش در پیش گرفتند. و به‌ویژه بسوی آسیا و آفریقا روی آوردند و مردم سرزمین‌های فتح شده را غارت کردند. این عمل راهزنانه مقاومت توده‌های مردم را در برابر استعمارگران برانگیخت. چنانچه در هند شورش بزرگی بپاخاست. این مقاومت در چین در عهد انقلاب تای - پینگ‌ها صورت گرفت.

### نبرد توده‌های مردم تاریخ را ارتقاء داد.

با وجود آنکه توده‌های مردم بوسیله سرمایه‌داری محروم از حقوق گشته و استثمار شدند، همانها بودند که تاریخ را آفریدند. میدانیم که انقلاب‌ها تاریخ را بجلو می‌برند و در واقع آنها لکوموتیو تاریخ‌اند. اما نیروی رزمنده انقلاب کدام بود. این نیرو توده‌های مردم بودند، مردم تهی‌دست شهرها، پیشه‌وران، دهقانان، کارگران. آنها بودند که سلطنت مطلقه را واژگون کردند و چارلز اول را در انگلستان و لویی شانزدهم را در فرانسه بمرگ محکوم نمودند. تقاضاهای توده‌های مردم بود که در فرانسه ژاکوبین‌ها را ناگزیر ساخت تا امتیازهای فئودالی خردکننده دهقان را از میان ببرند. کارگران پاریس بودند که حکومت موقت بورژوازی را به اعلام جمهوری در ۱۸۴۸ ملزم ساختند. کارگران، کشاورزان ملک‌دار و سیاهان بپاخاسته بودند که در طول جنگ داخلی ۱۸۶۵-۱۸۶۱ بردگی را برانداختند.

توده‌های مردم دلاورانه برای استقلال میهن رزمیدند: در آمریکای شمالی در دوران جنگ استقلال، در فرانسه در عهد ژاکوبین‌ها، در روسیه در ۱۸۱۲ و در ایتالیا. اما دهقانان و مردم تنگدست شهرها سازمان یافته نبودند و وجدان آنها به اندازه کافی

رشد نیافته بود و بسیاری از آنها هنوز خواندن نمی‌دانستند. در جریان انقلاب‌های بورژوازی دوران اول در انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هیجدهم رهبری جنبش به عهده بورژوازی بود که پس از رسیدن به قدرت بیدادگرانه به بهره‌کشی از توده‌های کارگری و دهقانی پرداخت.

آغاز مبارزه سیاسی کارگران. کمونیسم علمی مارکس و انگلس دگرگونی‌های عظیمی که در اروپا پس از انقلاب بورژوازی در فرانسه رخ داد، بحران‌هایی که زندگی اقتصادی را لرزاند، جنبش چارتیستی در انگلستان و قیام پارچه‌باغان در شهر لیون و در سیلیزی و جنگ کسب قدرت از سوی کارگران، وقایعی بودند که مسئله تکامل بعدی جامعه را بصورت حادی درآوردند.

قوانین تاریخ بوسیله فرزندان بزرگ انقلابی، مارکس و انگلس کشف شد. آنان با تکیه به معلومات علمی ثابت کردند که راه کمونیسم الزاماً از مرحله مبارزه طبقاتی و انقلاب کارگری و دیکتاتوری پرولتاریا خواهد گذشت. مارکس و انگلس نخستین حزب‌هاب سیاسی و کارگری مجهز به نظریه علمی را پی‌افکنند. ابتدا «اتحادیه کمونیست‌ها» و سپس انترناسیونال را تأسیس کردند.

دکترین کمونیسم علمی اذهان توده‌های کارگری را فتح کرد. بعد از کشف قوانین رشد تاریخ و بنیان‌گذاری حزب کارگری تاثیر توده‌های مردم و در درجه اول کارگران بر تاریخ بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت.

### نبرد بورژوازی در برابر توده‌های کارگری

هرقدر جنبش کارگری نیرومند میشد، بهمان اندازه بورژوازی از مبارزه با مالکان ارضی و دودمان‌های فئودالی چشم می‌پوشید و درصدد منکوب ساختن مردم برمی‌آمد. شاهد این مدعا مبارزه همه قشرهای بورژوازی علیه کارگران در دوران انقلاب ژوئن ۱۸۴۸ و در اتحاد بورژوازی با مالکان ارضی در دوران اتحاد آلمان و اتحاد ایتالیاست.

### مبارزه بخاطر دمکراسی بورژوازی

توده‌های مردم بخاطر رای‌گیری عمومی برای جمهوری و در جهت تحقق نظام پارلمانی رزمیدند، زیرا که امتیازاتی در آنها سراغ داشتند، اما بورژوازی نیز بخاطر دمکراسی در جهت منافع خود تلاش می‌نمود.

### مردم آفریننده فرهنگ. پیشرفت‌های علوم طبیعی

پیشرفت فرهنگ قبل از همه مرهون نبوغ آفریننده توده‌های مردم است. کارگران

دستگاه‌های مکانیکی اختراع کردند، مثلاً: دستگاه بافندگی ژنی، نخستین ماشین نساجی و دستگاه‌های پارچه‌بافی مکانیکی. آنان روش‌های تولید را بهبود دادند. اما برای ساختن ماشین‌های غامض‌تر مطالعه ریاضیات، فیزیک، شیمی و برای رشد دادن شیوه‌های کشاورزی تحصیل زیست‌شناسی و شیمی ضرورت داشت. نیازهای تولید رشد علوم طبیعی را باعث شد. در قرن هفدهم، هیجدهم و نوزدهم فرزندان بسیاری بوجود آمدند. در قرن هفدهم فیزیکدان انگلیسی نیوتن قانون جاذبه عمومی را کشف کرد. در قرن هیجدهم لومونوسوف قانون بقاء ماده و انرژی را به ثبوت رساند و نیز کشف‌های بسیاری در زمینه فیزیکو- شیمی تحقق یافت. در قرن نوزدهم داروین قانون تکامل گیاهان و حیوانات را کشف نمود.

### ارزش نبوغ آفریننده مردم در رشد هنر و ادبیات

توده‌های مردم تنها مشغول ساختن بناها و ماشین‌ها نبودند و خود را به هموار ساختن جاده‌ها و کشت زمین‌ها محدود نمی‌کردند، بلکه به هنر نیز می‌پرداختند. آثار آنان مبنای همه پیشرفت‌های هنری و ادبی است.

هریک از خلق‌ها سهم خود را به تکامل هنرها ادا کرده است. در قرن هفدهم، هیجدهم و نوزدهم چینی‌های سرزمین چین و سورهای فرانسوی و ساکس‌های آلمانی در سرتاسر جهان مشهور بود. اشیاء لاک‌ی و رنگ‌آمیزی شده چین و پارچه‌های هنری و نگارین و رنگین هند در آسیا و اروپا آوازه بسیار داشتند.

آهنگساز بزرگ بتهوون (۱۸۲۷-۱۷۷۰) که در بن متولد شد و قسمت بزرگی از عمر خود را در وین گذراند، همواره از سرودها و ترانه‌های مردمی الهام میگرفت. رخدادهای عظیمی که در فرانسه قرن هیجدهم گذشت، مایه اصلی کانتات<sup>۱</sup> او بنام «انسان آزاد» بود.

شوپن فرزند خلق لهستان که در نیمه نخست قرن نوزدهم می‌زیست، تحت‌تأثیر ملودیهای رقص و آواز دهقانان لهستانی قرار گرفت.

اپراهای فناپذیر، سنفونی‌ها و رومانس‌های آهنگساز روسی گلینکا (۱۸۵۷-۱۸۰۴) ریشه در هنر مردم دارد. اپراهای «ایوان سونائین» و «روسلان ولودمیل» مسطوره‌های حقیقی رشد و آفرینش هنری مردمند.

ادبیات روسی که آثاری با قدرت هنری شگرف آفریده به نوبه خود نمایشگر آرزوها و تمایلات مردم بوده است. این ادبیات ترجمان فکر شورش و مبارزه مردم کشور ما در راه برانداختن سلطنت و سرمایه‌داریست. در این ادبیات تصویرهای تپیک و نمونه‌ای از خلق فراوان یافت میشود.

نویسندگان بزرگ روسی در همه کشورهای جهان شناخته شده و تحسین شده‌اند. پوشکین را همه بعنوان بزرگترین نویسنده واقع‌گرای جهانی می‌شناسند. لردمانتف، گوگول، تورگنیف، لئون تولستوی، نویسندگان بزرگ انقلابی و دمکراتیک چرنیشفسکی، نکراسوف و فرزند خلق اوکرائین تاراس شفچنکو نامهایی از فهرست افتخارآمیز نمایندگان ادبیات مردمی روسیه در نیمه نخست قرن نوزدهم هستند که بخاطر خصلت پیشاهنگ خود متمایزند.

موسیقی، نقاشی و تئاتر روس آثار هنری جاودانه‌ای پدید آورده‌اند. در اروپای باختری که سرمایه‌داری به بیشترین پیشرفت نائل آمده بود، ادبیات و هنر پرده‌های تحسین‌برانگیزی از بورژوازی و پرولتاریا بدست دادند. بالزاک بی‌قلبی، خست و جنون بول‌طلبانه بورژوازی فرانسه را ترسیم کرد. دیکنز نقاب از چهره بورژوازی انگلستان و امریکا برداشت، اما از مردم‌زادگان با عشق و نیکی سخن گفت. بایرون شاعر انگلیسی با همدردی بسیار زندگی اندوهبار کارگران و مبارزه ایشان را در سروده خود موسوم به لودیست‌ها توصیف کرد و این بنداول آن سرود است:

همانند برادران خود در آنجا  
با خون می‌پردازیم زیرا خونست که آزاد می‌کند.  
باید مردن درآوردگاه را فراگیریم.  
اکنون که قادر نیستیم آزادانه بسربریم  
همه جباران را در برابر پادشاه نساجان فرو فکتیم و سرنگون سازیم!

دیدیم که توده‌های مردم با مبارزه طبقاتی تاریخ را تکامل دادند و با مبارزه سرسختانه خویش در راه استقلال میهن، موضوع‌های غنی و سرشاری آفریدند که بردانش و هنرها اثر گذاشت. در دوران سرمایه‌داری که عهد رشد طبقه کارگر و تولد احزاب مارکسیستی نیز هست، سهم توده‌های مردم بیش از پیش از اهمیت وافری برخوردار است.

با اینهمه تنها انقلاب کارگری تحقق یافته به رهبری حزب کمونیست قادر است، مردم را خدای سرنوشت خود ساخته و دوران شکوفایی نبوغ آفریننده توده‌ها را در همه زمینه‌های زندگی، دانش و هنر بشارت دهد.



## انتشارات شباهنگ منتشر کرده است

### ۱- تاریخ عصر جدید جلد (۱)

آ. افیموف و دیگران...

مریدون شایان

### ۲- تاریخ عصر جدید جلد (۲)

الکساندر آویاتوف و دیگران

محمدتقی فرامرزی

### ۳- تاریخ عصر نوین جلد (۳)

پ. م. کوزمیچوف و دیگران

محمد پیفون

### ۴- تاریخ انقلاب اکتبر

د. ا. بایفسکی و دیگران

سعید روحانی

### ۵- انقلاب فرانسه جلد (۱)

آلبرسو بول

نصرت الله کسرائیان

### ۶- انقلاب فرانسه جلد (۲)

آلبرسو بول

نصرت الله کسرائیان

### ۷- تاریخ رئالیسم

ماکس رافائل

محمدتقی فرامرزی

## انتشارات شباهنگ منتشر کرده است

- ۱- مقدمه‌ای بر شناخت موسیقی جلد اول و دوم  
ن - کولوسووا علی اصغر چارلاقی
- ۲- انسان مربی، نویسنده  
ماکارنکو، ب کیوان
- ۳- ترکمن‌های ایران  
بی بی رابعه لوگاشوا  
سیروس ایزدی، حسین تحویلی
- ۴- افسانه‌های ایتالیا  
ماکیسم گورکی، غ، فروتن
- ۵- دهقانان «داستان بلند»  
منصور یاقوتی
- ۶- دور از میهن  
ح . سعید بیلی، ع قاسموف
- ۷- شناخت عناصر  
دنیای پیرامون ما  
ایزاک آسیموف
- ۸- تکنیک عکاسی  
آندریاس فی نینگر  
نصرالله کسرائیان

